



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



الرحمن
علیه صاب

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



مقن مخزنانی نامی استاد حسین انصاریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اندیشه در اسلام

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	اندیشه در اسلام
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	سخن ناشر
۱۸	پیش‌گفتار مولف
۱۹	۱- اهمیت اندیشه
۱۹	اشاره
۱۹	اندیشه در مرگ
۲۲	رابطه اندیشه و مشورت
۲۵	فکر پیش از عمل
۲۵	راه درمان جهل
۲۵	تأثیر کلام در عمل انسان
۳۹	۲- ارزش فکر و انواع آن
۳۹	اشاره
۴۲	مشورت: بهره‌گیری از اندیشه دیگران
۴۲	در مدار عقل نه شهوت
۴۶	فرار شیطان از پیروانش در قیامت
۴۶	شفاعت اهل بیت از پیروانشان
۴۹	حکایت میرغضب و نان و نمک مجرم
۵۱	مردانگی هانی در نگهداری از مسلم
۵۵	مردانگی مسلم در برابر ابن زیاد
۵۶	نشانه‌های مردانگی
۵۶	حکایتی عجیب از مردانگی
۶۰	حکایتی دیگر از مردانگی

۶۰	این حکایت خواندنی است
۶۱	اقسام فکر و اندیشه
۷۸	۳- اندیشه و موفقیت
۷۸	اشاره
۸۲	رمز موفقیت ابوذر
۸۴	رمز موفقیت ابن سینا
۸۶	رمز موفقیت علما
۱۰۰	۴- اندیشه : نقطه آغاز حرکت
۱۰۰	اشاره
۱۰۲	اندیشه: نقطه حرکت انبیا
۱۰۳	آثار اندیشه در روایات
۱۰۵	اندیشه پاک: ریشه حلّ اختلاف
۱۰۶	جنایات هولناک بر اثر بی فکری
۱۰۸	عبرت گرفتن از بی فکرها
۱۰۸	شخصیت واقعی و غیر واقعی
۱۱۱	دو روایت تکان دهنده
۱۱۳	حکایت عجیبی از تأثیر کلام خدا
۱۲۲	۵- اندیشه : نردبان توحید
۱۲۲	اشاره
۱۲۴	گسترده‌گی اندیشه
۱۲۶	رابطه توحیدی میان آفریدگان
۱۲۷	اندیشه در خلقت زنبور عسل
۱۲۹	تفکر در آفرینش پروانه
۱۲۹	اندیشه در آفرینش زمین و آسمان
۱۳۲	چه کسی می گوید عالم خدا ندارد؟
۱۳۳	حکایتی عجیب از نجات یک گنهکار

- ۶- نسبت تفکر با حقیقت ۱۳۹
- اشاره ۱۳۹
- یک پرسش و سه پاسخ ۱۴۲
- آن سه کار چیست ؟ ۱۴۴
- نتیجه حقانیت عالم ۱۴۷
- این حکایت را حتماً بخوانید ۱۵۱
- سخنی از یک دزد ۱۵۲
- دزد مال مردم نه دین مردم ۱۵۳
- عاقبتی تکان دهنده ۱۵۳
- ۷- تفکر و بهره برداری از معارف قرآن ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- اقسام علم در قرآن بر اساس سخن امیرالمؤمنین (ع) ۱۶۵
- الف. علم آینده ۱۶۵
- پیدایش و مرگ خورشید ۱۶۵
- ب. علم گذشتگان ۱۶۷
- ج. دواى دردها ۱۶۸
- تفکر در عظمت آفرینش خورشید ۱۷۰
- ج. علم به قوانین اجتماعی ۱۷۱
- پیرمرد ایثارگر ۱۷۳
- ۸- قرآن و تفکر در هستی انسان و جهان ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹
- عوامل به کارگیری عقل ۱۸۲
- اندیشمند بزرگ ۱۸۴
- عوامل مؤثر در پیشرفت ۱۹۰
- تفکر در آفرینش و قرآن ۱۹۸
- آفرینش شگفت آور قلب ۱۹۹

- ۲۰۰ کم وزن ترین دستگاہ بدن
- ۲۰۰ سیستم غذارسانی بدن
- ۲۰۱ ماورای علم و عقل انسان
- ۲۰۱ موش و عقرب
- ۲۲۲ ۹- عقل معیار سنجش آدمی
- ۲۲۲ اشاره
- ۲۲۵ ارتباط \blacklozenge عقل جزئی با عقل مطلق
- ۲۲۶ بهترین نعمت الهی
- ۲۲۸ جولانگاہ شیطان
- ۲۲۹ سرمایہ عقل در وجود انسان
- ۲۲۹ چند نمونه
- ۲۳۰ گنجایش مغز
- ۲۳۱ آفرینش حکیمانه
- ۲۳۲ شگفتی های اقیانوس ها
- ۲۳۵ شگفتی های معده
- ۲۴۱ ۱۰- تفکر در آفرینش : راه شناخت خدا
- ۲۴۱ اشاره
- ۲۴۳ نگاه عارفانه رسول خدا (ص)
- ۲۴۶ عیسی (ع) مصداق انسان مبارک
- ۲۴۸ راه اخلاص از ریا می گذرد!
- ۲۴۹ ضرورت رجوع به متخصص
- ۲۵۱ شیخ مرتضی انصاری و پرهیز از افکار شیطانی
- ۲۵۱ شناخت خیالات شیطانی و درمان آن ها
- ۲۵۶ پیامدهای انحرافات فکری
- ۲۵۷ حیات حیوانی از نظر قرآن
- ۲۵۷ دفع ضرر محتمل

- چند نمونه ۲۵۷
- پیامد اندیشه نکردن در واقعیات ۲۵۹
- حیات سبعی ۲۶۰
- حیات شیطانی ۲۶۰
- حکایت روباه و گرگ ۲۶۱
- پرهیز از حزب شیطان ۲۶۲
- ۱۱- تفکر و منزلت انسان ۲۷۴
- اشاره ۲۷۴
- توبه کسی که مردم را گمراه کرده بود ۲۷۷
- معلم ها باید بیشتر از بقیه مواظب باشند ۲۷۷
- رفتار امام حسین، علیه السلام، با معلم فرزندش ۲۷۹
- صفات کوردلان ۲۸۰
- دقت در رفت و آمدها و معاشرت ها ۲۸۱
- همراهی فکر و مشورت ۲۸۱
- تواضع علمی مرحوم آیت الله بروجردی ۲۸۲
- نمونه هایی از تاثیر کارهای معلمان خوب ۲۸۳
- وجود ما معمایی است، حافظ ۲۸۵
- ۱۲- جایگاه عقل در سیر تکامل ۲۸۹
- اشاره ۲۸۹
- عظمت و حقارت واقعی ۲۹۲
- آسیه الگوی بانوان ۲۹۶
- محروم ماندن از سعادت ابدی ۲۹۶
- استفاده از دنیا به اندازه ضرورت ۲۹۸
- عقل، عالی ترین حجت الهی ۲۹۹
- حکایت ابراهیم ادهم ۲۹۹
- تفکر در آثار و نشانه های الهی ۳۰۰

- پیامدهای بی فکری ۳۰۰
- شگفتی های عنکبوت ۳۰۱
- شگفتی های بال پرندگان ۳۰۴
- شگفتی های سیستم عصبی ۳۰۴
- ۱۳- بعثت انبیاء : عامل حرکت فکری در انسان ۳۰۹
- اشاره ۳۰۹
- نقش عقل در انسان ۳۱۱
- نفوذ دانشمندان اسلام در اروپا ۳۱۲
- همراهی دین و حیا با عقل ۳۱۳
- حکایت یکی از اولیای خدا ۳۱۳
- راهیابی به محضر ولی عصر، علیه السلام، بر اثر توبه ۳۱۵
- ادامه ماجرای مرحوم کرمانشاهی ۳۱۶
- آمادگی برای درک محضر یار ۳۱۸
- مردم خیال می کنند که پاکند ۳۱۹
- ۱۴- اهداف بعثت ۳۲۴
- اشاره ۳۲۴
۱. حرکت عقلی ۳۲۶
- اشاره ۳۲۶
- حکمت جنگ های مسلمانان با کفار ۳۲۷
- حکایت قاضی بلخ با فرد زرتشتی ۳۲۷
۲. اصلاح قلب ۳۳۰
۳. اصلاح نفس ۳۳۱
- اشاره ۳۳۱
- سفارش پیامبر (ص) به ترک گناهان ۳۳۲
- حکایت روزی حلال با پرهیز از حرام ۳۳۲
- توصیه هایی از رسول خدا (ص) ۳۳۴

- ۱۵- عمل به دستورات الهی : عامل نجات انسان ۳۳۹
- اشاره ۳۳۹
- برخورد ابن سینا با نظام العلماء ۳۴۲
- صفات شیعه در کلام امام رضا (ع) ۳۴۳
- اشاره ۳۴۳
۱. پایداری در نماز ۳۴۳
- اشاره ۳۴۳
- حقیقت نماز ۳۴۵
۲. روزه داران حقیقی ۳۴۸
۳. حج گزاران ۳۴۸
۴. اهل خمس و زکات ۳۴۸
- اشاره ۳۴۸
- شخصی که خواست حساب سال خود را بپردازد ۳۴۸
- برخورد مرحوم کلباسی با مرد مقدس در حمام ۳۴۹
۵. شیعیان شیفته اهل بیت اند ۳۵۰
۶. از دشمنان ما بیزارند ۳۵۰
۷. اهل تقوا و ایمان اند ۳۵۰
- ۱۶- نقش بصیرت در اندیشه انسان ۳۵۳
- اشاره ۳۵۳
- معنای بصیرت ۳۵۵
- معنای سعادت و شقاوت ۳۵۷
- حکمت آفرینش انسان در کلام امام صادق علیه السلام ۳۵۹
- آن چه در مغز و فکر نمی گنجد ۳۶۲
- فرق بینا و کوردل در قیامت ۳۶۳
- حرمت شیعه در نظر ائمه ۳۶۶
- امتیاز شیعه در آخرت ۳۶۸

- ۳۷۰ برخورد سرد امام صادق (ع) با بی احترامی کننده به شیعیان
- ۳۷۰ دنیا در نظر کوردلان و روشن دلان
- ۳۷۴ بصیرت از دیدگاه قرآن
- ۳۷۴ حکایت نجات حر بن یزید بر اثر بصیرت
- ۳۷۶ حقیقت توبه
- ۳۷۸ علت های از بین رفتن بصیرت
- ۳۸۴ بصیرت از دیدگاه امام علی، علیه السلام
- ۳۸۶ خواسته های کوردلان
- ۳۸۶ حکایت بصیر و کوردل
- ۳۸۸ حقیقت رسالت
- ۳۸۹ نقش آزمایش در سازندگی انسان
- ۳۹۰ نقش حوادث در منزلت انسان
- ۳۹۷ موقعیت مردم در عصر ظهور حجت حق
- ۳۹۷ وضعیت مردم در زمان امام عصر (ع)
- ۳۹۸ انتظار
- ۴۱۷ ۱۷-فواید تفکر و مضرات بی فکری
- ۴۱۷ اشاره
- ۴۲۰ مفهوم کفات در قرآن
- ۴۲۰ پاسخی از نیوتن
- ۴۲۱ کدام دانه فرو رفت در زمین که نرسد...
- ۴۲۴ تأمل در درخت نخل
- ۴۲۴ تأمل در حرکت زمین
- ۴۲۶ تأمل در خلقت حیوانات
- ۴۲۹ تأمل در تاریخ
- ۴۳۰ تفکر در وجود خویش
- ۴۳۱ تفکر در مرگ

- تفکر در وجود پیامبر اکرم (ص) ۴۳۱
- سخنان پیامبر درباره حفظ ❖ الصحه ۴۳۳
- درد بی عقلی دوايش آتش است... ۴۳۶
- ۱۸- اندیشه و عبادت ۴۴۶
- اشاره ۴۴۶
- مقربين چه کسانی هستند؟ ۴۴۹
- حضرت عیسی (ع) از مقربین بود ۴۵۱
- حضرت مریم، علیها السلام، در قرآن ۴۵۱
- ک داستان عجیب ۴۵۳
- معیار ارزشمندی انسان ۴۵۴
- ۱۹- فکر، پیش از عمل ۴۶۰
- اشاره ۴۶۰
- شیطان هم عجله کرد ۴۶۳
- سفارشاتى چند از امام هشتم (ع) ۴۶۳
- اشاره ۴۶۳
- الف. تقوا ۴۶۵
- اشاره ۴۶۵
- حضرت یوسف مصداق عمل به این سفارش بود ۴۶۵
- ب. تواضع ۴۶۸
- اشاره ۴۶۸
- شنیدم که وقتی سحرگاه عید... ۴۶۹
- مهمانی با آب و نان ۴۷۰
- آسان گیری در ازدواج ۴۷۳
- ج. شکرگزاری ۴۷۴
- کتابنامه ۴۸۲
- نمایه اعلام و اماکن ۴۸۶

۴۹۷ ----- نمایه آیات و روایات -----

۵۱۶ ----- نمایه اشعار -----

۵۲۶ ----- درباره مرکز -----

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور: اندیشه در اسلام / مجموعه سخنرانیهای حسین انصاریان .

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۸.

فروست: سیری در معارف اسلامی؛ ۴. مجموعه آثار؛ ۶۳.

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: شومیز ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۱۵-۲؛ ۵۵۰۰۰ ریال (گالینگور)

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (برونسپاری)

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۷۵ - ۳۸۳.

یادداشت: نمایه.

موضوع: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ - -- وعظ

موضوع: اندیشه و تفکر -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع: اخلاق اسلامی -- مقاله ها و خطابه ها

رده بندی کنگره: BP۲۲۹/۲/الف۸الف۸ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۲۶۳۱۹

ص: ۱

سخن ناشر

در جهان پرتلاطم امروز، آیات پرشور الهی و کلام روح بخش معصومین و زمزم لایزال معارف شیعه مرهم جان های خسته و سیراب کننده تشنگان هدایت و رهایی جویندگان از ظلمت های نفس است. عالمان دینی و عارفان حقیقی غواصان این اقیانوس بیکران معرفت اند که گوهرهای ناب علوم قرآن و اهل بیت، علیهم السلام، را به دست آورده و به مشتاقان حقیقت

عرضه می نمایند.

در این میان، کرسی منبر و خطابه رسانه دیرپا و سازنده ای است که از دیرباز زمینه ارتباط و انتقال معارف دینی و مکارم اخلاقی را میان عالمان و متعلمان فراهم کرده است و عالمان آگاه و هادیان دلسوز، که عمر خویش را صرف تتبع و تحقیق در آثار علمی شیعه نموده اند، عباد الله را به مصداق کریم «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، با کلام نغز و لطیف خود به راه سعادت دعوت کرده اند.

مجموعه حاضر، که با عنوان «سیری در معارف اسلامی» در مجلدات مختلف و موضوعات متنوع در اختیار خوانندگان محترم قرار می گیرد، مجموعه مباحث عالمانه و ارزشمند محقق ارجمند حضرت استاد حسین انصاریان، مد ظله العالی، است که یکی از عالمان برجسته و میراث داران گوهر سخن در زمان خویش است که استواری کلام و لطافت بیان نافذشان بر اهل نظر پوشیده نیست.

این گنجینه ارزشمند حاصل نیم قرن مجاهدت علمی و تبلیغی حضرت استاد جهت نشر و ترویج فرهنگ غنی شیعه بر کرسی بحث و نظر می باشد که به منظور

پربارتر ساختن محتوای تبلیغ دینی در جامعه و استفاده بیشتر طلاب محترم علوم دینی به زیور طبع آراسته می شود.

در این مجموعه گرانقدر، تلاش شده است با تکیه بر ویرایشی روشمند و دقیق که شرح آن در یادداشت ویراستار آمده است- ساختار هنرمندانه مباحث و سبک استاد در ارائه سخن از بین نرود، تا ضمن نشر فرهنگ انسان ساز آل الله، علیهم السلام، شیوه منحصر به فرد استاد در تبیین معارف دینی نیز حفظ شده و به مشتاقان ارائه گردد.

مجلدی که اکنون تقدیم خوانندگان گرامی می شود چهارمین اثر از این مجموعه سترگ، و در بر دارنده ۱۹ گفتار در باب اندیشه است که مربوط به سخنرانی های استاد در ماه صفر سال ۱۳۶۴ در حسینیه قمیهای تهران و نیز در حسینیه اعظم شهر اهواز به سال ۱۳۸۷ است. این مکتوب، علاوه بر در بر داشتن متن سخنرانی که لاجرم سبک و سیاق متن را نیز گفتاری می سازد، از فواید زیر خالی نیست:

عنوان بندی مناسب و تفکیک مطالب و موضوعات.

استخراج مصادر آیات و روایات و ارائه مطالب متنوع دیگر در پی نوشت.

ذکر نام مستقل برای هر بحث. (در انتخاب نام هر مجلد و نیز هر گفتار غلبه موضوع مد نظر بوده است، نه انطباق کامل موضوع و محتوا).

مجموعه متنوع فهرست ها و ...

در پایان، با امید به این که این اثر مورد رضایت حضرت حق و اهل بیت عصمت و طهارت، علیهم السلام، و مقبول نظر مبلغان

دینی قرار گیرد، لازم است از استاد انصاریان، دامت برکاته، که این فرصت مغتنم را در اختیار قرار دادند سپاسگزاری نماییم. هم چنین، از هیئت مدیره محترم مرکز و پژوهشگران و ویراستاران موسسه نگارش و ویرایش، به ویژه جناب آقای محسن باغبانی، که تولید و آماده سازی این اثر را بر عهده داشتند، و دیگر عزیزانی که در نشر این اثر یاری رساندند، کمال تشکر را داریم. ولله الحمد.

مرکز علمی تحقیقاتی دارالعرفان

پایه گذار منبر و جلسات سخنرانی برای رشد و هدایت جامعه وجود مبارک پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، بود. ارزش تبلیغ دین از طریق منبر و جلسات تا جایی بود که خود رسول اکرم تا روز پایان عمرشان با کمال اخلاص به بیان معارف دین پرداختند و در این راه زحمات سنگینی را متحمل شدند. پس از پیامبر، وجود مقدس امیرمومنان، علیه السلام، ادای این تکلیف الهی را به عهده گرفتند که بخشی از سخنرانی‌های آن حضرت در کتاب بی نظیر نهج البلاغه موجود است.

امامان معصوم، به ویژه حضرت باقر و حضرت صادق، علیهما السلام، نیز تا جایی که فرصت در اختیارشان قرار گرفت و مزاحمتی از جانب حکمرانان بنی امیه و بنی عباس برایشان پیش نیامد این مهم را به صورت بیان معارف الهی و رشته‌های مختلف علوم به صورتی که حجت تا قیامت بر همگان تمام باشد به عهده گرفتند و دیگران را که مورد اعتمادشان در علم و عمل بودند به این مسأله تشویق کردند. عالمان مخلص و باعمل شیعه برای حفظ دین خدا و تبلیغ معارف الهیه بر اساس قرآن و فرهنگ اهل بیت قرن به قرن تا به امروز که سال ۱۳۸۷ هجری شمسی است این جایگاه عظیم را حفظ کردند؛ شخصیت‌هایی چون شیخ مفید، شیخ صدوق، شیخ طوسی، علامه محمد باقر مجلسی، و شیخ جعفر شوشتری و در قرن معاصر بزرگانی چون آیت الله العظمی بروجردی، آیت الله سید علی نجف آبادی، آیت الله حاج میرزا علی شیرازی، آیت الله حاج میرزا علی حصه‌ای، آیت الله حاج میرزا علی فلسفی تنکابنی و... با داشتن مقام مرجعیت و مقام علمی بسیار بالا در ماه رمضان و محرم و صفر به منبر می‌رفتند و از این طریق دین خود را به قرآن و اهل بیت ادا می‌کردند.

این جانب حسین انصاریان که سالیانی از عمرم را در شهر مقدس قم، این آشیانه اهل بیت، نزد بزرگانی از مراجع و اساتید مشغول تحصیل بوده‌ام، براساس وظیفه‌ای که احساس می‌کردم رو به جانب تبلیغ و تالیف آوردم و، در این راه، فقط توفیق حق رفیق راهم بود. در زمینه تبلیغ بیش از شش هزار سخنرانی در نزدیک به پانصد موضوع مختلف بر پایه قرآن و روایات اهل بیت و تاریخ صحیح و نکاتی از حیات پاکان و اولیای الهی پرداخته‌ام و امیدوارم تا لحظات پایان عمر هم چنان توفیق ادای این وظیفه را از جانب حق داشته باشم.

موسسه دارالعرفان، که در شهر قم در جهت نشر معارف قرآنی و فرهنگ اهل بیت، علیهم السلام، کارهای مهمی را در سطح جهانی انجام می‌دهد، بنا گذاشت متن این سخنرانی‌ها به صورت مکتوب در آید تا در اختیار طلاب حوزه‌ها و دانشجویان و مردم علاقمند قرار گیرد و این مجموعه که احتمالاً حدود دویست جلد خواهد شد در آینده منبعی برای مبلغان شیعه قرار گیرد. من پس از سپاس از حضرت حق لازم می‌دانم به خاطر تحقق این مهم از دو فرزندم و جناب آقای پیمان تشکر کنم و از خوانندگان، بخصوص مبلغان گرامی، درخواست دعا نمایم. حال، این شما و این اثر اسلامی که فقط لطف و رحمت حق سبب ظهورش شد.

فقیر: حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلّى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

یکی از بحث های بسیار مهم و پرارزش اسلام، بحث اندیشه، به ویژه اندیشه و تفکر درباره مرگ، است. (۱) تنها در سایه اندیشه در آیات قرآن و فرمایشات پیامبر و ائمه اطهار، علیهم السلام، درباره مرگ است که انسان می تواند آثاری الهی - تربیتی از وجود خود بروز دهد و از بسیاری از گناهان و خطاها و اشتباهات و شهوات دور بماند. (۲)

اندیشه در مرگ

در مقدمه بحث، لازم است روایت کوتاهی را در باره مساله اندیشه در مرگ بیان کنیم و به توضیح آن بپردازیم و آن این که پیغمبر اکرم، صلی الله علیه وآله، اصرار داشتند که مردم بیش از هر چیز به یاد مساله مرگ و انتقال به عالم دیگر باشند و درباره آن بیشتر فکر کنند. (۳)

کلمه ای که در این جا محور سخن پیامبر است کلمه اندیشه و تفکر است. مرکز اندیشه در وجود انسان عقل است و مرکز فهم حقیقت نیز، پس از اندیشه، قلب اوست. وقتی مغز - یا به تعبیر قرآن، لبّ یا عقل یا

ص: ۳

۱- (۱) پی نوشت . در این باره روایات فراوانی وارد شده است. از جمله: - میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۱، ص ۳۴: عن علی (علیه السلام) - فی ذکر عمرو بن العاص - : أما والله إني ليمنعني من اللعب ذكر الموت، وإنه ليمنعه من قول الحق نسيان الآخرة. - همان، ج ۱، ص ۱۱۰: عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) - لأنس لمادخل عليه وهونائم على حصير قد أثر في جنبه - : أمعك أحد غيرك؟ قلت: لا، قال : اعلم إنه قد اقترب أجلى وطال شوقى إلى لقاء ربى وإلى لقاء إخوانى الأنبياء قبلى. ثم قال: ليس شئ أحب إلى من الموت، وليس للمؤمن راحة دون لقاء الله، ثم بكى، قلت: لم تبكى؟ قال: وكيف لا أبكى وأنا أعلم ما ينزل بامتى من بعدى، قلت: وما ينزل بامتك من بعدك يا رسول الله؟! قال: الأهواء المختلفة، وقطيعة الرحم، وحب المال والشرف، وإظهار البدعة. - همان، ج ۱، ص ۱۹۲: امام باقر (علیه السلام): لا يبلغ أحدكم حقيقة الإيمان حتى يكون فيه ثلاث خصال: حتى يكون الموت أحب إليه من الحياة، والفقير أحب إليه من الغنى، والمرضى أحب إليه من الصحة. قلنا: ومن يكون كذلك؟! قال: كلکم. ثم قال: أيما أحب إلى أحدكم يموت في حينا أو يعيش في بغضنا؟ فقلت: نموت والله في حبكم... قال: وكذلك الفقير...؟ قلت: إي والله. - همان، ج ۴، ص ۲۹۵۴: علی (علیه السلام): إن الموت هادم لذاتكم، ومكدر شهواتكم، ومباعد طياتكم، زائر غير محبوب، وقرن غير مغلوب، وواتر غير مطلوب، قد أعلقتكم حباله... فيوشك أن تغشاكم دواجی ظلمه، واحتدام عله. - عنه (علیه السلام): إن لله ملكا ينادى في كل يوم: لدوا للموت، واجمعوا للفناء، وابنوا للخراب. - رسول الله (صلى الله عليه وآله): الموت الموت! ألا- ولابد من الموت، جاء الموت بما فيه، جاء بالروح والراحة والكرة المباركة إلى جنه

عالية لأهل دار الخلود، الذين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم، وجاء الموت بما فيه بالشقوة والندامة وبالكرة الخاسرة إلى نار حامية لأهل دار الغرور، الذين كان لها سعيهم وفيها رغبتهم».

٢- (٢). روايات بى نوشت اول و روايتى كه در گفتار ١٣ جلد دوم اين مجموعه ذيل داستان ذوالقرنين آمده است: ... إذ وقع (ذوالقرنين) إلى الامة العالمة الذين منهم قوم موسى الذين يهدون بالحق وبه يعدلون، فوجد امة مقسطة عادلة يقسمون بالسوية، ويحكمون بالعدل، ويتواسون ويتراحمون، حالهم واحدة، وكلمتهم واحدة، وقلوبهم مؤتلفة، وطريقتهم مستقيمة، وسيرتهم جميلة، وقبور موتاهم فى أفنيتهم وعلى أبواب دورهم، وليس لبيوتهم أبواب، وليس عليهم امراء، وليس بينهم قضاة وليس فيهم أغنياء ولا ملوك ولا أشرف ولا يتفاوتون ولا يتفاضلون، ولا يختلفون ولا يتنازعون، ولا يستبون ولا يقتتلون، ولا تصيبيهم الافات، فلما رأى ذلك من أمرهم ملا منهم عجبا، فقال لهم: أيها القوم أخبرونى خبركم، فإنى قددرت فى الارض شرقها وغربها وبرها وبحرها وسهلها وجبلها ونورها وظلمتها فلم أر مثلكم، فأخبرونى ما بال قبوركم على أبواب أفنيتهم؟ قالوا: فعلنا ذلك عمدا لثلا- ننسى الموت ولا يخرج ذكره من قلوبنا. قال: فما بال بيوتكم ليس عليها أبواب؟ قالوا: ليس فينا لص ولا خائن وليس فينا إلا- أمين. قال: فما بالكم ليس عليكم امراء؟ قالوا: إنا لا نتظالم، قال: فما بالكم ليس عليكم حكام؟ قالوا: إنا لا نختصم. قال: فما بالكم ليس فيكم ملوك؟ قالوا: لانا لا- نتكاثر. قال: فما بالكم ليس فيكم أشرف؟ قالوا: لانا لا نتنافس. قال: فما بالكم لا تتفاضلون ولا تتفاوتون؟ قالوا: من قبل أنا متواسون متراحمون. قال: فما بالكم لا تنازعون ولا تختصمون؟ قالوا: من قبل الفة قلوبنا وصلاح ذات بيننا. قال: فما بالكم لا تستبون ولا تقتتلون؟ قالوا: من قبل أنا غلبنا طبائعا بالعزم، وسننا أنفسنا بالحلم. قال: فما بالكم كلمتكم واحدة وطريقتكم مستقيمة؟ قالوا: من قبل أنا لا نتكاذب ولا نتخادع ولا يغتاب بعضنا بعضا. قال: فأخبرونى لم ليس فيكم فقير ولا- مسكين؟ قالوا: من قبل أنا نقسم بالسوية. قال: فما بالكم ليس فيكم فظ ولا غليظ؟ قالوا: من قبل الذل والتواضع، قال: فلم جعلكم الله أطول الناس أعمارا؟ قالوا: من قبل أنا نتعاطى الحق ونحكم بالعدل. قال: فما بالكم لا تقحطون؟ قالوا: من قبل أنا لا نغفل عن الاستغفار. قال: فما بالكم لا تحزنون؟ قالوا: من قبل أنا وطنا أنفسنا على البلاء وحرصنا عليه فعزينا أنفسنا. قال: فما بالكم لا تصيبيكم الآفات؟ قالوا: من قبل أنا لا نتوكل على غير الله، ولا نستمطر بالانواء والنجوم. وقال: حدثونى أيها القوم أهكذا وجدتم آباءكم يفعلون؟ قالوا: وجدنا آباءنا يرحمون مسكينهم، ويواسون فقيرهم، ويعفون عمن ظلمهم، ويحسنون إلى من أساء إليهم، ويستغفرون لمسيئهم، ويصلون أرحامهم، ويؤدون أماناتهم، ويصدقون ولا يكذبون، فأصلح الله عزوجل لهم بذلك أمرهم. فأقام عندهم ذو القرنين حتى قبض، ولم يكن له فيهم عمر، وكان قد بلغ السن فأدركه الكبر، وكان عدة ما سار فى البلاد من يوم بعثه الله عزوجل إلى يوم قبض خمسمائة عام.

٣- (٣). الاعتقادات فى دين الإمامية، شيخ صدوق، ص ٤٧: «قول النبى، صلى الله عليه وآله: ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء، وإنما تنقلون من دار إلى دار؛ نيز در همين كتاب، ص ٥٧: «قال رجل لأبى ذر، رحمه الله عليه: ما لنا نكره الموت؟ فقال: لأنكم عمرتم الدنيا وخربتم الآخرة، فتكروهون أن تنقلوا من عمران إلى خراب. وقيل له: كيف ترى قدومنا على الله؟ قال: أما المحسن فكالغائب يقدم على أهله، وأما المسئى فكالآبق يقدم على مولاه. قيل: فيكيف ترى حالنا عند الله؟ فقال: اعرضوا أعمالكم على كتاب الله، يقول الله تعالى: "إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ". قال الرجل: فأين رحمه الله؟ قال: "إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ".» نهج البلاغه، حكمت ١٣١: (وقال، عليه السلام، وقد سمع رجلا يذم الدنيا): «أيها الذام للدنيا المغتر بغرورها، المخدوع بأباطيلها ثم تدمها. أتغتر بالدنيا ثم تدمها. أنت المتجرم عليها أم هى المتجرمة عليك؟ متى استهوتك أم متى غرتك؟ أمبصارع آباءك من البلى؟ أم بمضاجع أمهاتك تحت الثرى؟ كم عللت بكفيك. وكم مرضت بيديك. تبغى لهم الشفاء وتستوظف لهم الأطباء. لم ينفع أحدهم إشفافك ولم تسعف فيه بطلبتك. ولم تدفع عنهم بقوتك. قد مثلت لك به

الدنيا نفسك وبمصرعه مصرعك. إن الدنيا دار صدق لمن صدقها، ودار عافية لمن فهم عنها، ودار غنى لمن تزود منها، ودار موعظة لمن اتعظ بها. مسجد أحباء الله، ومصلى ملائكة الله، ومهبط وحى الله ومتجر أولياء الله. اكتسبوا فيها الرحمة، وربحوا فيها الجنة؛ نهج البلاغه، خطبه ٢٨: «بعد فإن الدنيا قد أدبرت وآذنت بوداع وإن الآخرة قد أشرفت باطلاع ألا وإن اليوم المضمار. وغدا السباق. والسبقة الجنة والغاية النار. أفلا تأب من خطيئته قبل منيته؟ ألا عامل لنفسه قبل يوم يؤسه؟ ألا وإنكم فى أيام أمل من ورائه أجل. فمن عمل فى أيام أمه قبل حضور أجله نفعه عمله. ولم يضره أجله. ومن قصر فى أيام أمه قبل حضور أجله فقد خسر عمله. وضره أجله. ألا- فاعملوا فى الرغبة كما تعملون فى الرهبة. ألا- وإنى لم أر كالجنة نام طالبها. ولا كالنار نام هاربها؛ خصال، شيخ صدوق، ص ٦١٦: «عن أمير المؤمنين، عليه السلام: أكثروا ذكر الموت ويوم خروجكم من القبور وقيامكم بين يدي الله عز وجل»؛ نهج البلاغه، خطبه ٩٩: «ألا- فاذكروا هادم اللذات، ومنغص الشهوات، وقاطع الأمنيات»؛ خطبه ٢٣٠: «فاعملوا والعمل يرفع، والتوبة تنفع، والدعاء يسمع. والحال هادئة، والأفلام جارية: وبادروا بالأعمال عمرا ناكسا، ومرضا حابسا أو موتا خالسا. فإن الموت هادم لذاتكم، ومكدر شهواتكم، ومباعد طياتكم»؛ سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزويني، ج ٢، ص ١٤٠٣: «عن البراء، قال: كنا مع رسول الله، صلى الله عليه وسلم، فى جنازة. فجلس على شفير القبر. فبكى، حتى بل الثرى. ثم قال: «يا إخوانى! لمثل هذا فاعدوا»؛ نهج البلاغه، حكمت ٤٣٣: «اذكروا انقطاع اللذات وبقاء التبعات».

قلب- وظیفه خود را انجام دهد، به یقین، تمام درهای رحمت به روی انسان باز شده و تمام درهای شرّ به روی او بسته می شود. (۱)

حکمای بزرگ الهی در نوشته های خود به این مطلب اشاره کرده اند که مرکز اندیشه، برای حرکت دادن انسان به سوی نتایج مثبت، مرکبی است که هیچ موجودی در آفرینش سرعت سیر او را ندارد. در این میان، تفاوتی ندارد که انسان در نتیجه یا عاقبت چه موضوعی می خواهد تامل و تفکر کند. اسلام علاقمند است که هر مرد و زنی، پیش از انجام هر کاری فکر کنند و اگر فکر خودشان نیز به جایی نرسید، از فکر دیگران برای حل آن موضوع استفاده کنند. (۲)

رابطه اندیشه و مشورت

مساله باعظمت مشورت از همین نکته ناشی شده و قرآن مجید بر همین اساس در آیاتی چند اهمیت مشورت را بیان کرده است. (۳) حتی بزرگان دین ما نیز مشورت و استشاره را بر استخاره با قرآن مقدم می دانند. (۴)

اصولاً، کلمه استخاره، ابتدا در مورد قرآن یا استخاره با تسبیح نبوده است، بلکه از این جا ناشی شده که فردی در مورد کاری دنیایی یا آخرتی، که فکرش در آن باره به جایی نمی رسید و بر سر دوراهی بود و عاقبت مساله را نمی فهمید، با کسی که تجربه بیشتری داشت مشورت می کرد و از راه مشورت به نتیجه می رسید. (۵)

انسان ها لازم است در تمام کارها فکر کنند و سپس وارد آن ها شوند، به ویژه کارهایی که یک عمر دامنگیر آن ها خواهد شد؛ مانند ازدواج، کسب و کار، خرید منزل، برخورد با اجتماع یا حرف زدن. برای مثال، اسلام می گوید: انسانی که می خواهد با همسر یا بچه ها و یا دوستانش حرف بزند و یا با کسی شوخی کند تا او را بخنداند یا خوشحال کند و از کسالت در آورد، ابتدا باید فکر کند. (۶)

ص: ۴

۱- (۱)). واژه اولوا الالباب ۱۱ بار در قرآن آمده است. از جمله این آیات: «أَيُّودُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ * الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ». بقره، ۲۶۶-۲۶۹. هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ * رَبَّنَا لَا تَرِغْ قُلُوبَنَا بَعِيدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ * رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ». آل عمران، ۷-۹. «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا

خَلَقْتَ لِهَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّا سَجَدْنَا مُنَادِيًا يُدْعِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ * فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَمَّا كَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ تَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ . آل عمران، ۱۹۰-۱۹۵. «قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» . مائده، ۱۰۰. «كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» . يوسف، ۱۱۱. «أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ مِنْ رِزْقِنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتٍ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» . رعد، ۱۹-۲۴. «هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» . ابراهيم، ۵۲. «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ * أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ * كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ» . ص، ۲۷-۲۹. «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» . زمر، ۹. «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ» . زمر، ۱۸. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَرَّاهُ مُضْفَرًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَمَذَكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» . زمر، ۲۱. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدًى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ * هُدًى وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ» . غافر، ۵۳-۵۴. «أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا» . طلاق، ۱۰.

۲- (۲) . آل عمران، ۱۵۹: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» ؛ نیز شوری، ۳۸: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» ؛ نهج البلاغه، حکمت ۵۴: «لا- غنى كالعقل. ولا فقر كالجهل. ولا ميراث كالآداب ولا- ظهير كالمشاورة»؛ حکمت ۱۱۳: «... لا- شرف كالعلم ولا- مظاهرة أوثق من المشاورة»؛ کافی، ج ۱، ص ۲۹: «عن حمران و صفوان بن مهران الجمال قال:- سمعنا أبا عبد الله، عليه السلام، يقول: «لا- غنى أخصب من العقل، ولا- فقر أخط من الحمق، ولا استظهار في أمر بأكثر من المشورة فيه».

۳- (۳) . آل عمران، ۱۵۹: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» ؛ نیز شوری، ۳۸: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» .

۴- (۴) . در روایات گاهی استشاره و استخاره به یک معنا آمده اند. با این حال، باید گفت مفهوم استخاره اعم از استخاره به قرآن و تسیح ... است و انسان باید همواره از خداوند طلب خیر کند. بدین معنا، استخاره بر استشاره مقدم است. اما در معنای اخص آن که مربوط به استخاره با قرآن است، مشورت بر استخاره تقدم دارد.

۵- (۵) . در دیوان امام شعرى آمده است که متعلق به دوران جوانى ایشان است. مى فرماید: بهار آمده دس-تار زه-د پ-اره

کنید به پیش پیر مغان رفته استشاره کنید سزد ز دانه انگور سیحه ای سازید ب-رای رف-تن می-خانه است-خاره کنید. نقل است که وقتی این شعر را برای مرحوم آیت الله حائری یزدی، موسس حوزه علمیه قم، خواندند فرمود: به ایشان بگویید: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. رک: دیوان امام خمینی، ص ۳۰۵ و ۳۵۰.

۶- ((۶)). نهج البلاغه، حکمت ۴۰: «لسان العاقل وراء قلبه، وقلب الأحمق وراء لسانه»؛ نیز عیون الحکم والمواعظ، لیبی واسطی، ص ۳۵۹: «فکر ثم تکلم تسلّم من الزلل».

فکر پیش از عمل

امیرالمؤمنین، علیه السلام، در جمله ای می فرماید: زبان مردم عاقل پشت قلبشان است و زبان مردم بی اندیشه جلوی قلبشان. (۱) عاقل می گوید و پشیمان نمی شود، ولی جاهل اول می گوید و بعد پشیمان می شود. البته، بیماری جهل درمان پذیر است و کسی که می گوید من نمی فهمم، نمی دانم، عقلم قد نمی دهد یا فکرم به جایی نمی رسد، اولین گام را برای درمان خویش برداشته است.

راه درمان جهل

امیرالمؤمنین، علیه السلام، راه درمان جهل را این طور معرفی می فرماید:

گوش را باید وقف زبان های پاک اندیشمندان و عالمان و آگاهان کرد تا عقل طبیعی به عقل مسموع تبدیل شود. (۲) عقل را نیز باید با حرف های عالی تغذیه کرد، با بیداران ارتباط برقرار نمود و بزرگان دین را دید و به حرف هایشان گوش داد.

«خذ العلم من افواه الرجال». (۳)

در تاریخ، فراوان اتفاق افتاده که گاهی بزرگی کلمه ای را گفته و همین یک کلمه جوش و خروشی در شنوندگان ایجاد کرده و سبب شده که آن شنونده در آینده منشأ عالی ترین آثار در جامعه خود شود. (۴)

تأثیر کلام در عمل انسان

زمانی که نوبت حکومت به عمر بن عبدالعزیز (۵) رسید، یکی از بهترین کارهایی که انجام داد این بود که توانست از قدرتش استفاده کند و ناسزا گفتن به امیرالمؤمنین را، که از آثار شوم دوران حکومت معاویه بود، از خطبه های نماز جمعه، سخنرانی ها، نوشته ها، خانه ها و جامعه جمع کند و با قدرت بسیار جلوی این کار بایستد.

ص: ۵

۱- (۱)). نهج البلاغه، حکمت ۴۰: «لسان العاقل وراء قلبه، وقلب الأحمق وراء لسانه»، نیز حکمت ۴۱ «قلب الأحمق في فيه، ولسان العاقل في قلبه»؛ نیز حکمت ۳۸۱: «الكلام في وثاقتك ما لم تتكلم به، فإذا تكلمت به صرت في وثاقه، فاخزن لسانك كما تخزن ذهبك وورقك. فرب كلمة سلبت نعمه وجلبت نقمة»؛ كنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۶۶: «لا يلدغ المؤمن من جحر واحد مرتين».

۲- (۲)). نهج البلاغه، حکمت ۳۳۸: «العلم علمان: مطبوع ومسموع، ولا ينفع المسموع إذا لم يكن المطبوع»؛ نیز عيون الحكم والمواعظ، لثی واسطی، ص ۶۴: «العلم علمان مطبوع ومسموع ولا ينفع المطبوع إذا لم يك مسموع»، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶؛ و مطالب السؤل في مناقب آل الرسول، محمد بن طلحة الشافعی، ص ۲۵۰: «قال، عليه السلام: العقل عقلا، عقل الطبع وعقل التجربة وكلاهما يؤدي إلى المنفعة، والموثوق به صاحب العقل والدين، ومن فاته العقل والمرؤة فرأس ماله المعصية، وصدیق كل امرئ عقله وعدوه جهله، وليس العاقل من يعرف الخير من الشر ولكن العاقل من يعرف خير الشرين، ومجالسة العقلاء تزيد

فی الشرف، والعقل الكامل قاهر للطبع السوء، وعلى العاقل أن يحصى على نفسه مساوئها في الدين والرأى والأخلاق والأدب فيجمع ذلك على صدره أو في كتاب ويعمل في إزالتها».

۳- (۳). (از پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله) تحریر الأحکام، علامه حلی، ج ۱، ص ۳۹؛ نیز عوالی اللئالی، أحسائی، ج ۴، ص ۷۸: «قال، صلی الله علیه و آله و سلم: «خذوا العلم من أفواه الرجال».

۴- (۴). در سه مجلد پیشین داستان شعوانه و فضیل عیاض و داستان عمر بن عبدالعزیز در همین گفتار از جمله این موارد است.

۵- (۵). عمر بن عبدالعزیز بن مروان خلیفه اموی (ج-ل-۹۹ق-ف-سمعان ۱۰۱ق). وی نسبت به آل علی علاقه نشان می داد و در زندگی بسیار قانع و بدون تکلف و تجمل بود. مردی خوش طینت و پاک سیرت بود و مدت خلافت او دو سال و پنج ماه بود و در سن ۴۰ سالگی در گذشت. رک: فرهنگ معین، ذیل مدخل عمر بن عبدالعزیز.

روزی یکی از دوستان از او پرسید: شما که از خانواده اموی هستید، به چه دلیل در برابر فرهنگی که سال هاست توسع امویان در جامعه اسلامی ریشه دوانده ایستاده اید؟

سبب این سوال این بود که چنین انتظاری از عمر بن عبدالعزیز نمی رفت، چرا که این مساله از زمان معاویه تا زمان عمر بن عبدالعزیز و نزدیک به پنجاه سال ادامه داشت.

وی در پاسخ گفت: در ایام کودکی، روزی در مکتب به علی بن ابیطالب ناسزا گفتم. معلم سخن مرا شنید. بعد، مرا صدا کرد و گفت: پسر جان! قرآن خوانده ای؟ گفتم: بله. گفت: آیه شریف مربوط به بیعت رضوان (۱) را در قرآن دیده ای؟ (۲) گفتم: بله. گفت: علی ابن ابی طالب از افراد بیعت رضوان بود یا نه؟ گفتم: بوده. گفت: آیا پس از این که خدا در قرآن از علی، علیه السلام، اعلام رضایت کرد، آیه دیگری فرستاد که در آن بگوید من رضایت من را از علی پس گرفتم و از این به بعد از علی خوشم نمی آید؟ گفتم: نه. گفت: آیا خارج از قرآن خود از ناحیه پروردگار آگاهی پیدا کرده ای که از علی راضی نیست؟ گفتم: نه. گفت: آیا کسی که از ملکوت آگاه بوده به شما اطلاع داده که خدا از علی ناراضی است؟ گفتم: نه. گفت: پس چرا به انسانی که خدا از او راضی است، بد می گویی؟ گفتم: اشتباه کردم. این کلام در ذهن من بود تا وقتی که حاکم شدم. دیدم تمام قوای مملکت در من جمع شده است؛ از این رو، از این قدرت استفاده کردم و جلوی این کار را گرفتم. (۳)

ص: ۶

۱- (۱). در زمان صلح حدیبیه، بیعتی با پیامبر، صلی الله علیه وآله، انجام شد که خداوند متعال در قرآن از بیعت کنندگان اعلام رضایت کرد که اولین آن ها امیرالمؤمنین، علیه السلام، بود. (مؤلف)

۲- (۲). منظور این آیه است: «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا». فتح، ۱۸. بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۵۴: «ونزلت في بيعة الرضوان: "لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ" اشترط عليهم أن لا ينكروا بعد ذلك على رسول الله صلى الله عليه وآله شيئاً يفعلوه، ولا يخالفوه في شيء يأمرهم به، فقال الله عز وجل بعد نزول آية الرضوان: "إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَ يَؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا". وإنما رضى عنهم بهذا الشرط أن يفوا بعد ذلك بعهد الله وميثاقه، ولا ينقضوا عهده وعقده، فبهذا العقد رضى عنهم...». - تفسير قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۶۸:

«حدثني الحسين بن عبد الله السكيني عن ابي سعيد البجلي (النحلي) عن عبد الملك بن هارون عن ابي عبد الله عليه السلام عن آبائه عليهم السلام قال: لما بلغ امير المؤمنين عليه السلام امر معاوية وانه في مائة الف قال من أي القوم؟ قالوا من اهل الشام، قال عليه السلام لا- تقولوا من اهل الشام ولكن قولوا من اهل الشوم هم من أبناء مضر لعنوا على لسان داود فجعل الله منهم القردة والخنزير، ثم كتب عليه السلام إلى معاوية: لا تقتل الناس بيني وبينك وهلم إلى المبارزة فان أنا قتلتك فالي النار انت وتستريح الناس منك ومن ضلالتك وان قتلتني فانا إلى الجنة ويغمد عنك السيف الذي لا يسعني غمده حتى أرد مكرك وبدعتك، وأنا الذي ذكر الله اسمه في التوراة والانجيل بمؤازرة رسول الله صلى الله عليه وآله، وأنا أول من بايع رسول الله صلى الله عليه وآله تحت الشجرة في قوله: لقد رضى الله عن المؤمنين إذ يبایعونك تحت الشجرة. فلما قرأ معاوية كتابه وعنده جلساؤه قالوا: والله قد أنصفك، فقال معاوية والله ما أنصفني والله لارمينه بمائة الف سيف من أهل الشام من قبل ان يصل إلي، والله ما أنا من

رجاله، ولقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول والله يا على لو بارزك اهل الشرق والغرب لقتلتهم اجمعين، فقال له رجل من القوم فما يحملك يا معاوية على قتال من تعلم وتخبر فيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله بما تخبر؟ ما انت ونحن فى قتاله إلا- على الضلالة! فقال معاوية: إنما هذا بلاغ من الله ورسالاته والله ما أستطيع أنا وأصحابى رد ذلك حتى يكون ما هو كائن».

٣- (٣). شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، ج ٤، ص ٥٨: «فأما عمر بن عبد العزيز، رضى الله عنه، فإنه قال: كنت غلاماً أقرأ القرآن على بعض ولد عتبة بن مسعود فمر بى يوماً وأنا ألعب مع الصبيان، ونحن نلعن علياً، فكره ذلك ودخل المسجد، فتركت الصبيان وجئت إليه لأدرس عليه وردى، فلما رآنى قام فصلى وأطال فى الصلاة - شبه المعرض عني - حتى أحسست منه بذلك، فلما انفتل من صلاته كلع فى وجهى، فقلت له: ما بال الشيخ؟ فقال لى: يا بنى، أنت اللاعن علياً منذ اليوم؟ قلت: نعم، قال: فمتى علمت أن الله سخط على أهل بدر بعد أن رضى عنهم! فقلت: يا أبت، وهل كان على من أهل بدر! فقال: ويحك! وهل كانت بدر كلها إلا- له! فقلت: لا أعود، فقال: الله أنك لا تعود! قلت: نعم فلم ألعنه بعدها ثم كنت أحضر تحت منبر المدينة، وأبى يخطب يوم الجمعة - وهو حينئذ أمير المدينة - فكنت أسمع أبى يمر فى خطبه تهدر شقاشقه، حتى يأتى إلى لعن على، عليه السلام، فيجتمجم، ويعرض له من الفهاهة والحصر ما الله عالم به، فكنت أعجب من ذلك، فقلت له يوماً: يا أبت، أنت أفصح الناس وأخطبهم، فما بالى أراك أفصح خطيب يوم حفلك، حتى إذا مررت بلعن هذا الرجل، صرت ألكن علياً! فقال: يا بنى، إن من ترى تحت منبرنا من أهل الشام وغيرهم، لو علموا من فضل هذا الرجل ما يعلمه أبوك لم يتبعنا منهم أحد فوقرت كلمته فى صدرى، مع ما كان قاله لى معلمى أيام صغرى، فأعطيت الله عهداً، لئن كان لى فى هذا الامر نصيب لأغيرنه، فلما من الله على بالخلافه أسقطت ذلك، وجعلت مكانه: "إن الله يأمر بالعدل والاحسان وإيتاء ذى القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى يعظكم لعلكم تذكرون"، وكتب به إلى الآفاق فصار سنه».

۲- ارزش فکر و انواع آن

اشاره

ص: ۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

باارزش ترین نیرویی که خداوند متعال به انسان عنایت کرده، براساس آیات قرآن و روایات، نیروی عقل و اندیشه است. این نیرو و قدرت، با توجه به ارزشی که دارد، باعث حرکت و رشد انسان می شود. از این رو، وقتی از امام ششم، علیه السلام، از نتیجه اندیشه و عقل پرسیدند، امام فرمود:

«ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان».(۱)

یعنی دو محصول حرکت فکر و عقل، رسیدن به بهشت و درک عبادت پروردگار است.

هم چنین، حضرت می فرمایند: وقتی خدا نیروی فکر را آفرید، پروردگار بزرگ عالم به او خطاب کرد: من هیچ عنصری را محبوب تر از تو در این عالم خلق نکردم و به دلیل ارزشی که نزد من داری، تو را در محبوب ترین مخلوقاتم - که انسان باشد - قرار دادم.(۲)

در گفتار حکما و نوشته های بزرگان آمده است که اگر تمام عالم را به

ص: ۱۹

۱- ((۱)) پی نوشت . کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۲۴۰؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۹۵: «محمد بن عبد الجبار، عن بعض أصحابنا رفعه إلى أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قلت له: ما العقل؟ قال: ما عبد به الرحمن واكتسب به الجنان. قال: قلت: فالذي كان في معاوية؟ فقال: تلك النكراء! تلك الشيطنة، وهي شبيهة بالعقل، وليست بالعقل».

۲- ((۲)) . کافی، ج ۱، ص ۱۰؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۵۰۴؛ محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۹۲: «عن أبي جعفر، عليه السلام، قال: لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبل فأقبل ثم قال له: أدبر فأدبر ثم قال: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو أحب إلي منك ولا أكملتك إلا فيمن أحب، أما إنني إياك أمر، وإياك أنهي وإياك أعاقب، وإياك أئيب».

منزله درختی بدانیم، انسان شاخه ای از این درخت است که بهترین میوه آن عقل و نیروی اندیشه است.

عقل انسان را با حقایق عالی عالم پیوند می دهد. از این رو، اگر اعضا و جوارح آدمی و برون و درون او در تصرف حکومت عقل قرار بگیرد و خود عقل در تصرف نبوت و امامت باشد، از انسان بهترین عنصر آفرینش ساخته خواهد شد.

می دانیم که انبیا و ائمه بدون جهت از کسی تعریف نمی کردند و جالب این است که تعریف آن ها از یک شخص تنها با توجه به نیروی اندیشه او بوده و بر حضور عقلانیت در او متمرکز بوده است. لذا، هرگاه در نزد آنان از کسی تعریف می کردند، از چگونگی عقل او می پرسیدند که آیا تعطیل است یا کار می کند؟ (۱) فکرش معطل است یا در کار است؟ آیا انسانی است که در همه امور بدون اندیشه عمل می کند یا موجودی است که پیش از اقدام به هر کاری فکر می کند؟

مشورت: بهره گیری از اندیشه دیگران

اگر کسی خود را به فکر کردن عادت داده باشد، در می یابد که گاهی فکرش به تنهایی به جایی نمی رسد. به همین سبب، پروردگار از مردم دعوت کرده فکر خود را به فکر دانشمندان، دارندگان تجربه، روشن بینان و به فکر آنان که عالی تر از خودشان هستند متصل کنند تا به نتیجه برسند. (۲) زیرا هیچ زمینه ای در حیات انسان، عالی تر و بهتر از زمینه اندیشه و تفکر نیست. فکر به انسان نور و حقیقت می دهد و او را به ملکوت عالی عالم راهنمایی می کند. (۳)

در مدار عقل نه شهوت

در آثار اسلامی، از پنج نوع فکر سخن به میان آمده است و هر انسانی می تواند در فضای این پنج نوع فکر پرواز کند:

ص: ۲۰

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۵۰۴: «محمد بن سلیمان الدیلمی، عن أبیه قال: قلت لأبی عبد الله، علیه السلام: فلان من عباده ودینه وفضله؟ فقال: کیف عقله؟ قلت: لا أدری، فقال: إن الثواب علی قدر العقل؛» نیز کافی، ج ۱، ص ۱۲: «أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: إذا بلغکم عن رجل حسن حال فانظروا فی حسن عقله، فإنما یجازی بعقله؛» شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۱: «أثنی قوم من الصحابة علی رجل عند رسول الله، صلی الله علیه وآله، بالصلاة والعبادة وخصال الخیر حتی بالغوا، فقال، صلی الله علیه وآله: کیف عقله؟ قالوا یا رسول الله نخبرک باجتهاده فی العبادة وضروب الخیر، وتساءل عن عقله! فقال: إن الأحق لیصیب بحمقه أعظم مما یشیه الفاجر بفجوره، وإنما ترتفع العبادة غدا فی درجاتهم، وینالون من الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم.»

۲- (۲). نحل، ۴۳: «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛» نیز انبیا، ۷: «وَ مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛» آل عمران، ۱۵۹: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ؛» شوری، ۳۸: «وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آمَرُوهُم بِشُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ.» نیز نهج البلاغه، حکمت ۵۴: «لا- غنی كالعقل. ولا فقر كالجهل. ولا میراث كالأدب ولا ظهیر كالمشاورة؛» نیز حکمت ۱۱۳: «...لا شرف

كالعلم ولا مظاهره أوثق من المشاورة»؛ كافي، ج ١، ص ٢٩: «عن حمران وصفوان بن مهران الجمال قالاً: سمعنا أبا عبد الله، عليه السلام، يقول: لا - غنى أخصب من العقل، ولا فقر أحط من الحمق، ولا استظهار في أمر بأكثر من المشورة فيه». - عيون الحكم والمواعظ، علي بن محمد الليثي الواسطي، ص ٩١: «اضربوا بعض الرأي ببعض يتولد منه الصواب».

٣- (٣). . كافي، ج ٨، ص ٢٢؛ نيز تحف العقول، حراني، ص ٩٦: «...والعقول تزجر وتنهي، وفي التجارب علم مستأنف، والاعتبار يقود إلى الرشاد...»؛ نهج البلاغه، حكمت ٣٦٥: «الفكر مرآة صافية والاعتبار منذر ناصح وكفى أدبا لنفسك تجنبك ما كرهته لغيرك»؛ عيون الحكم والمواعظ، ليثي واسطي، ص ٥٠: «الفكر يهدي الى الرشد».

«التفکر علی خمسۃ اوجه». (۱)

فکر آدمی بر پنج نوع است.

بی ارزش ترین انسان ها، با قرار گرفتن در مدار اندیشه، به انسان هایی ارزشمند تبدیل می شوند. وقتی انسان از مادر زاده می شود، از نظر وجودی، بسیار کم ارزش است. اما با قرار دادن برنامه هایش در راه اندیشه، می تواند خود را به ارزش های بی نهایت برساند. قدرت فکر، وجود انسان را پرواز می دهد و به مرحله لقای پروردگار می رساند؛ به جایی که کسی قدرت محاسبه ارزش او را ندارد.

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی خود استخوان و ریشه ای. (۲)

ما باید خود را خرج مقام عالی وجودمان - که عقل است - بنماییم، نه خرج مقام پایین آن که شهوت است. اگر بخواهیم یک پارچه خرج شهوت شویم، در کوره پُر حرارت شهوت آب می شویم و دیگر از انسانیتمان هیچ چیز باقی نمی ماند. اما اگر خرج مقام عالی وجودمان که اندیشه و عقل است شویم، به طور دائمی عظمت پیدا می کنیم.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، سخن زیبایی دارند که بسیار باارزش است. ایشان می فرمایند:

«أصل الإنسان لُبُه وعقله ودینه ومروته». (۳)

واقعیت، حقیقت، و ریشه انسان مغز اوست و عقل او پایبند دین و مردانگی اوست.

در ادامه حدیث آمده است:

«حيث يجعل نفسه».

البته، اگر بفهمد و این ریشه و پایبندی را برای خود انتخاب کند.

عقل در این جمله به معنای «پای بند» است. (۴) هنگامی که شتر را در سفرها برای استراحت می خوابانند، به زانویش زانوبند می بندند تا نتواند بلند شود و بار صاحبش را بردارد و در دل کویر ناپدید گردد. عقل مورد

ص: ۲۱

۱- (۱). این روایت در کتاب مواظظ العددیه آمده است. (مؤلف). نیز: فیض القدر، مناوی، ج ۳، ص ۳۴۷: «قال الروذبادی: التفکر علی أربعه أنحاء فکرة فی آیات الله وفکرة فی خلقه وعلامتها تولد المحبة وفکرة فی وعد الله بثواب وعلامتها تولد الرغبة وفکرة فی وعیده بالعذاب وعلامته تولد الرهبة وفکرة فی جفاء النفس مع إحسان الله وعلامتها تولد الحياء من الله».

۲- (۲). از مولوی است.

٣- (٣). . امالى، شيخ صدوق، ص ٣١٢؛ نيز مشكاة الأنوار، طبرسى، ص ٤٣٩: «عن الصادق جعفر بن محمد، عليه السلام، قال: كان أمير المؤمنين، عليه السلام، يقول: أصل الانسان لبه وعقله ودينه ومروءته حيث يجعل نفسه، والأيام دول، والناس إلى آدم شرع سواء»؛ فقه الرضا، ابن بابويه، ص ٣٦٧: «أروى: أن أصل الإنسان لبه، ودينه نسبه، ومروته حيث يجعل نفسه، والناس إلى آدم شرع سواء، وآدم من تراب».

٤- (٤). . تحف العقول، حرانى، ص ١٥؛ نيز بحار الأنوار، ج ١، ص ١١٧: «قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: إن العقل عقال من الجهل، والنفس مثل أخبث الدواب فعن لم تعقل حارت، فالعقل عقال من الجهل».

نظر روایت به معنای همین زانوبند است. بدین ترتیب، معنی عبارت ریشه هر انسانی مغز اوست فهمیده می شود. انسان باید به ریشه خود توجه کند، زیرا اگر به ریشه برسد، شاخ و برگ هایش زنده می ماند و میوه هایش شیرین خواهند شد. اما اگر بخواهد فدای فرع شود - که همان شهوت و شکم است - بر شاخ و برگ هایش میوه تلخ و غیر مفیدی خواهد رویید. نگاه به نامحرم، به دست آوردن و خوردن هر چیزی، قدم نهادن به هر جا که انسان دلش بخواهد و گوش دادن به هر صدایی، میوه های شیرینی برای وجود آدمی نیستند.

فرار شیطان از پیروانش در قیامت

انبیا مردم را می ترساندند از این که ظاهرشان خوش، ولی باطنشان آن قدر بد و تلخ باشد که حتی شیطان هم از آن ها فرار کند. (۱) زیرا شیطان در قیامت از دست همه مُریدانش، از بس که بوی تعفن می دهند، فرار می کند، در حالی که خود او این تلخی ها را به آن ها داده است. شیطان روز قیامت حاضر نیست حتی با یکی از دوستان خود بسازد. از این رو می گوید: موجودیت انسان هایی که اهل جهنم شده اند به من ربطی ندارد.

شفاعت اهل بیت از پیروانشان

در مقابل، انبیا و ائمه، علیهم السلام، در روز قیامت به پروردگار عرض می کنند: ای مولای ما، اگر دست اطاعت کنندگان و پیروان ما را در دست ما قرار ندهی، در بهشت قدم نمی گذاریم. (۲)

در روایات آمده است که فاطمه زهرا، علیها السلام، در روز قیامت، کنار در بهشت می ایستد و می گوید: خدایا، اگر همه پیروان پدرم و شوهرم و بچه هایم وارد بهشت نشوند، من وارد بهشت نخواهم شد. (۳) اما ابلیس و شیطان، نمرود و فرعون، یزید و معاویه و... در روز قیامت به هیچ وجه

ص: ۲۲

۱- (۱). اشاره است به این آیه: ابراهیم، ۲۲: «وقال الشیطان لما قضی الامر إن الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فأخلفتکم وما کان لی علیکم من سلطان إلا أن دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی ولوموا أنفسکم ما أنا بمصرخکم وما أنتم بمصرخی إنی کفرت بما أشركتمون من قبل إن الظالمین لهم عذاب ألیم»؛ در عرصه قیامت، همگی در پیشگاه خدا ظاهر می شوند؛ پس ناتوانانی که بدون به کار گرفتن عقل، بلکه از روی تقلید کورکورانه پیرو مستکبران بودند به مستکبران می گویند: ما در دنیا بدون درخواست دلیل و برهان پیرو مکتب شما بودیم، آیا امروز چیزی از عذاب خدا را به پاداش آن که از شما پیروی کردیم از ما برطرف می کنید؟ می گویند: اگر خدا ما را در صورت داشتن لیاقت هدایت کرده بود، همانا ما هم شما را هدایت می کردیم، اکنون همه سرمایه های وجودی ما و تلاش و کوششمان بر باد رفته. چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم برای ما یکسان است، ما را هیچ راه گریزی نیست. و شیطان در قیامت هنگامی که کار محاسبه بندگان پایان یافته به پیروانش می گوید: یقیناً خدا نسبت به برپایی قیامت، حساب بندگان، پاداش و عذاب به شما وعده حق داد، و من به شما وعده دادم که آنچه خدا وعده داده دروغ است، ولی می بینید که وعده خدا تحقق یافت و من در وعده ام نسبت به شما وفا نکردم. مرا بر

شما هیچ غلبه و تسلطی نبود، فقط شما را دعوت کردم به دعوتی دروغ و بی پایه و شما هم بدون اندیشه و دقت دعوتم را پذیرفتید، پس سرزنشم نکنید، بلکه خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شمایم، و نه شما فریادرس من، بی تردید من نسبت به شرک و ورزی شما که در دنیا درباره من داشتید که اطاعت از من را هم چون اطاعت خدا قرار دادید بیزار و منکرماً؛ یقیناً برای ستمکاران عذابی دردناک است.

۲- (۲)). مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵: «النبی، صلی الله علیه وآله: انی لأشفع یوم القیامه فأشفع ویشفع علی فیشفع ویشفع أهل بیتی فیشفعون»؛ نیز شرح الأخبار، قاضی نعمان، ج ۳، ص ۴۶۱: «أبو الجارود، قال: قلت لجعفر بن محمد، علیه السلام، بأن الناس یعیوننا بحکم. قال: أعد علی. فأعدت علیه. فقال: لکنی أخبرک أنه إذا کان یوم القیامه جمع الله تعالی الخلائق فی صعيد واحد، فیسمعهم الداعی ویفقدهم البعید، ثم یأمر الله النار فتزفر زفرة یرکب الناس لها بعضهم علی بعض، فإذا کان ذلک قام محمد نبینا، صلی الله علیه وآله، فیشفع، وقمنا فشفعنا، وقام شیعتنا فشفعوا، فعند ذلک سواهم: فما لنا من شافعیین ولا صدیق حمیم. فلو أن لنا کره فکون من المؤمنین». این قسمت عبارت که مربوط به داخل نشدن شفیعیان در بهشت است مربوط به روایتی است که از شفاعت فاطمه زهرا (س) در قیامت وارد شده است. پی نوشت بعد.

۳- (۳)). امالی، شیخ صدوق، ص ۶۹؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۸: «أبی جعفر محمد بن علی الباقر، علیهما السلام، قال: سمعت جابر بن عبد الله الأنصاری یقول: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: إذا کان یوم القیامه تقبل ابنتی فاطمه علی ناقه من نوق الجنة مدبجه (المزین) الجنین، خطامها من لؤلؤ رطب، قوائمها من الزمرد الأخضر، ذنبها من المسک الأذفر، عیناها یاقوتتان حمران، علیها قبه من نور یری ظاهرها من باطنها، وباطنها من ظاهرها، داخلها عفو الله، وخارجها رحمه الله، علی رأسها تاج من نور، للتاج سبعون رکن، کل رکن مرصع بالدر والیاقوت، یضئ کما یضئ الکوکب الدر فی أفق السماء، وعن یمینها سبعون ألف ملک، وعن شمالها سبعون ألف ملک، وجبرئیل آخذ بخطام الناقه، ینادی بأعلى صوته: غصوا أبصارکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد. فلا- یرقی یومئذ نبی ولا رسول ولا صدیق ولا شهید، إلا غصوا أبصارهم حتی تجوز فاطمه بنت محمد، فتسیر حتی تحاذی عرش ربها جل جلاله، فتزج (تلقى وترمی) بنفسها عن ناقتها وتقول: إلهی وسیدی، احکم بینی و بین من ظلمنی، اللهم احکم بینی و بین من قتل ولدی. فإذا النداء من قبل الله جل جلاله: یا حبیبتی وابنة حبیبی، سلینی تعطی، واشفعی تشفعی، فوعزتی وجلالی لا- جازنی ظلم ظالم. فتقول: إلهی وسیدی ذریتی وشیعتی وشیعة ذریتی، و محبی و محبی ذریتی. فإذا النداء من قبل الله جل جلاله: أین ذریة فاطمه وشیعتها و محبوها و محبو ذریتها؟ فیقبلون وقد أحاط بهم ملائکه الرحمه، فتقدمهم فاطمه حتی تدخلهم الجنة». - شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۳، ص ۶۲، فاطمه فی المحشر: «علی بن جریر، باسناده عن جعفر بن محمد، عن أبیه عن آباءه علیهم السلام، أن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: إذا کان یوم القیامه نصب للنیین منابر من نور ونصب لی فی أعلاها منبر، ثم یرقی منبر، ثم یقال لی: قم، فاخطب، فأرقی منبری، فأخطب خطبه لم یخطب أحد مثلها. ثم تنصب منابر من نور للوصیین فیکون علی أعلاها منبر، ثم یرقی له: اخطب، فیخطب بخطبه لم یخطب مثلها أحد من الوصیین. ثم تنصب منابر من نور لاولاد الوصیین فیکون الحسن والحسین علی أعلاها، ثم یرقی لها: قوما فاخطبا، فیخطبان بما لم یخطب به أحد من أبناء الوصیین. ثم ینادی مناد: یا أهل الجمع، غصوا أبصارکم وطأطأوا رؤوسکم لتجوز فاطمه بنت محمد. فیفعلون ذلک، وتجوز فاطمه و بین یدیها مائة الف ملک وعن یمینها مثلهم، وعن شمالها مثلهم، ومن خلفها مثلهم، ومائة الف ملک یحملونها علی أجنحتهم حتی إذا صارت إلى باب الجنة ألقى الله عزوجل فی قلبها أن تلتفت. فیقال لها: ما التفتاتک؟ فتقول: ای رب إنی أحب أن تربنی قدری فی هذا الیوم. فیقول الله: ارجعی یا فاطمه، فانظری من أحبک وأحب ذریتک، فخذی یدیه وأدخله الجنة. قال جعفر بن محمد علیه السلام: فانها تلتقط شیعتها و محبیها کما يلتقط الطیر الحب الجید

من بين الحب الردئ، حتى إذا صارت هي وشيعتها ومحبوها على باب الجنة ألقى الله عز وجل في قلوب شيعتها ومحبيها أن يلتفتوا. فيقال لهم: ما التفاتكم وقد امرتم إلى الجنة؟ فيقولون: إلهنا نحب أن نرى قدرنا في هذا اليوم. فيقال لهم: ارجعوا، فانظروا من أحبكم في حب فاطمة أو سلم عليكم في حبها أو صافحكم، أو رد عنكم [غيبه] فيه، أو سقى جرعة ماء، فخذوا بيده، فادخلوه الجنة. قال جعفر بن محمد صلوات الله عليه: فوالله ما يبقى يومئذ في النار إلا كافر أو منافق في ولايتنا، فعندها يقولون: فما لنا من شافعين ولا صديق حميم. فلو أن لنا كرة فنكون من المؤمنين. ثم قال جعفر بن محمد صلوات الله عليه: كذبوا (ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه [وإنهم لكاذبون] كما قال تعالى. ثم ينادى مناد: لمن الكرم اليوم. فيقال: لله الواحد القهار ولمحمد وعلى وفاطمة والحسن والحسين».

حاضر نیستند حتی با یکی از مردان خود روبه رو شوند. (۱) بنابراین، کسانی که ما را به گمراهی کشانده اند، در قیامت از ما فرار می کنند و کسانی که ما را هدایت کرده اند، می ایستند تا نجاتمان دهند. از این روست که عقل نجات دهنده و شهوت هلاک کننده است. البته، شهوتی که از آن سخن می گوئیم به معنای غریزه زن گرفتن مرد یا شوهر کردن زن یا بچه دار شدن نیست، زیرا این یک امر طبیعی و فطری است. مراد از شهوت، خارج از حدود الهی زندگی کردن است.

«فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» . (۲)

آن ها (که خارج از دستور الهی به ارضای شهوت می پردازند) تجاوزکاران به حریم پروردگارند.

پس، ریشه انسان مغز اوست و زانوبند او در همه امور دین و مردانگی اش است. آن حالت مردانگی که توأم با حیا، شجاعت را تقویت می کند؛ همان حالت عالی روحی که اگر با شجاعت و حیا مخلوط گردد مردانگی نامیده می شود. نشانه مردانگی نیز این است که انسان به هیچ وجه زیر بار امور پست نرود. کسی که دارای مردانگی است محال است دستش را نزد مردم پست دراز کند. او کسی است که به هر حرفی که می زند و هر قولی که می دهد پایبند است و اگر نمک کسی را بخورد، محال است به او خیانت کند. (۳)

حکایت میرغضب و نان و نمک مجرم

حکایت کرده اند که سلطانی بر فردی غضب کرد و به میرغضب خود دستور داد سر او را قطع کند. میرغضب مجرم را بیرون آورد و به او گفت: آماده شو، می خواهم سر از بدنت جدا کنم! مجرم گفت: میرغضب، معمولاً کسانی که می خواهند کشته شوند چند تقاضا می کنند. من یک تقاضا بیشتر ندارم؛ نه می خواهم زن و بچه ام را ببینم، نه اجازه

ص: ۲۳

۱- (۱). برداشتی است از این آیه: اعراف، ۳۸-۳۹: «قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا آذَرُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أَخْرَاهُمْ لَأُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتَيْهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَ لَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ أُولَاهُمْ لِأَخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ» .

۲- (۲). مؤمنون، ۵۷؛ نیز معارج، ۲۹-۳۱: «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» .

۳- (۳). اسراء، ۳۴: «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا» ؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۲۹۰: «أبی عبد الله، عن آبائه، عليهم السلام، قال: قال أمير المؤمنين، عليه السلام: إن لأهل الدين علامات يعرفون بها: صدق الحديث، وأداء الأمانة، والوفاء بالعهد، وصلته الرحم، ورحمة الضعفاء، وقلة المؤاتاة للنساء، وبذل المعروف، وحسن الخلق، وسعة الخلق، واتباع العلم وما يقرب إلى الله عز وجل»؛ تحف العقول، حرانی، ص ۲۶ (ضمن وصیت رسول اکرم به معاذ بن جبل): «...وأوصيك بتقوى الله وصدق الحديث والوفاء بالعهد وأداء الأمانة وترك الخيانة...»؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۳۷۹؛ اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۲۹ (از قال رسول الله): «عن علی بن موسی الرضا، عن الإمام موسی بن جعفر، عن

الصادق جعفر بن محمد، عن الباقر محمد بن علي، عن سيد العابدين علي بن الحسين، عن سيد شباب أهل الجنة الحسين، عن سيد الأوصياء علي، عليهم السلام، عن سيد الأنبياء محمد، صلى الله عليه وآله، قال: لا تنظروا إلى كثرة صلاتهم وصومهم، وكثرة الحج والمعروف، وطننتهم بالليل، انظروا إلى صدق الحديث وأداء الأمانة».

خواندن دو رکعت نماز می خواهم، و نه می خواهم کسی را پیدا کنم تا شفاعت مرا بکند، بلکه گرسنه ام و دلم نمی خواهد در حال گرسنگی کشته شوم. اگر ممکن است مقداری غذا برای من بیاور، ولی غذایی که مرا سیر کند!

میر غضب گفت: من پول ندارم و غذای حاضر هم نداریم.

مغضوب گفت: من خودم پول دارم. و بعد مقداری پول به او داد.

میر غضب پول را گرفت و غذای خوشمزه ای آماده کرد و آورد. مغضوب شروع به خوردن کرد و در همان حال می گفت: به به! دستت درد نکند! ممنونم! عالی است! یک لقمه هم تو بخور!

میر غضب گفت: گرسنه نیستم.

مغضوب گفت: خیلی بد است که انسان مشغول خوردن غذای خوشمزه ای باشد و کسی نگاهش کند و چیزی نخورد. من طبعم قبول نمی کند. از این رو، میر غضب هم مشغول خوردن غذا شد. بعد که غذا تمام شد، گفت: آماده ای گردنت را بزنم؟ مغضوب گفت: آیا مردانگی است که نمک مرا بخوری و گردن مرا بزنی؟

میر غضب رو به او کرد و گفت: ای مجرم، ماهرانه میچ مرا گرفتی!

از قضا، میر غضب از آن دسته آدم هایی بود که روح مردانگی دارند. لذا، دستش را روی چشمانش گذاشت و سرش را برگرداند و به مجرم گفت: برو! تو آزادی! هر چند خودم گرفتار شوم.

مردانگی هانی در نگهداری از مسلم

هانی بن عروه (۱)، مسلم بن عقیل (۲) را به خانه خود آورده و پناه داده بود، در حالی که وضع کوفه به هم ریخته بود. مسلم به هانی گفت: وضع شهر بسیار بد است. امکان گرفتار شدن شما هم هست. اگر اجازه بدهید

ص: ۲۴

۱- (۱). الفوائد الرجالیة، سید بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۸: «هانی بن عروه المرادی المدحجی: قال..المسعودی فی (مروج الذهب): کان هانی بن عروه المرادی شیخ (مراد) وزعیما یرکب فی أربعة الاف دارع وثمانیة آلاف راجل، فإذا أجابتها أحافها من (کنده) و غیرها کان فی ثلاثین الف دارع. وفی (حیب السیر): إن هانی بن عروه کان من أشرف الکوفه وأعیان الشیعة - قال - وروی أنه قد أدرك النبی (ص) وتشرف بصحبته وکان یوم قتل - ابن تسع وثمانین سنه. قال المفید - رحمه الله - فی (الارشاد): إن مسلم بن عقیل - رحمه الله - لما قدم الکوفه نزل دار المختار بن أبی عبیدة الثقفی وهی الدار التي تدعی: دار مسلم بن المسیب .. فلما سمع بمجیئ عیید الله ابن زیاد - لعنه الله - وما أخذ به الناس والعرفاء من التجسس، خرج من دار المختار حتی انتهى الی دار هانی بن عروه، فدخلها، فاخذت الشیعة تختلف علیه فی دار هانی علی تستر واستخفاء من عیید الله، وتواصوا بالکتمان فدعا ابن زیاد - لعنه الله - مولی له یقال له (معقل) فقال له: خذ ثلاثة آلاف درهم واطلب مسلم بن عقیل

والتمس اصحابه، فإذا ظفرت بواحد منهم أو جماعة فاعطهم هذه الثلاثة آلاف درهم، وقل لهم استيعنوا بها على حرب عدوكم وأعلمهم أنك منهم، فانك لو اعطيتهم إياها لقد اطمأنوا اليك ووثقوا بك ولم يكتموك شيئاً من أخبارهم، ثم أغد عليهم ورح حتى تعرف مستقر مسلم بن عقيل وتدخل عليه ففعل ذلك، وجاء حتى جلس الى مسلم بن عوسجة الاسدي في المسجد الاعظم - وهو يصلى - فسمع قوما يقولون: هذا يبايع للحسين - عليه السلام - فجاء وجلس حتى فرغ من صلاته، فقال: يا عبد الله، إني امرؤ من أهل الشام أنعم الله على بحب أهل البيت - عليهم السلام - وحب من أحبهم، وتباكى له، وقال: معى ثلاثة آلاف درهم اردت بها لقاء رجل منهم بلغنى انه قدم الكوفة يبايع لابن بنت رسول الله (ص) فكنت اريد لقاءه، فلم أجد أحدا يدلنى عليه، ولا أعرف مكانه، فاني لجالس فى المسجد - الآن - إذ سمعت نفرا من المؤمنين يقولون: هذا رجل له علم باهل هذا البيت واني أتيتك لتقبض منى هذا المال، وتدخلنى على صاحبك فاني أخ من اخوانك وثقة عليك، وان شئت اخذت بيعتى له قبل لقاءه فقال له مسلم بن عوسجة: أحمد الله على لقاءك، فقد سرنى ذلك لتنال الذى تحب، ولينصر الله بك أهل بيت نبيه - عليه وعليهم السلام - ولقد ساءنى معرفة الناس إياى بهذا الامر قبل أن يتم مخافة هذا الطاغى وسطوته قال له (معقل): لا يكون إلا خيراً، خذ البيعة على، فاخذ بيعته، وأخذ عليه الموائيق المغلظة ليناصحن وليكتمن، فاعطاه من ذلك ما أرضاه ثم قال: اختلف إلى - ايما - فى منزلى، فاني طالب لك الاذن على صاحبك وأخذ يختلف مع الناس، فطلب له الاذن، فاذن له، فاخذ مسلم بن عقيل بيعته، وأمر أبا تمامة الصائدي بقبض المال منه، وهو الذى كان يقبض أموالهم وما يعين به بعضهم بعضاً ويشترى لهم السلاح، وكان بصيراً وفارساً من فرسان العرب ووجوه الشيعة وأقبل ذلك الرجل يختلف إليهم، فهو أول داخل وآخر خارج حتى فهم ما احتاج إليه ابن زياد فكان يخبره به وقتاً، فوفاً. قال المفيد - رحمه الله - : " وخاف هانى بن عروة عبيد الله على نفسه فانقطع عن حضور مجلسه وتمارض، فقال ابن زياد لجلسائه: مالى لا أرى هانثاً؟ فقالوا: هو شاك فقال: لو علمت بمرضه لعدته ودعا محمد بن الاشعث وحسان بن أسماء بن خارجة وعمرو بن الحجاج الزبيدي - وكانت رويحة بنت عمرو تحت هانى بن عروة وهى أم يحيى بن هانى - فقال لهم: ما يمنع هانى بن عروة من إتياننا؟ فقالوا: ما ندرى، وقد قيل انه يشتكى، قال: قد بلغنى أنه قد برئ، وهو يجلس على باب داره فالقوه ومروه: ألا يدع ما عليه من حقنا فاني لا أحب أن يفسد عندى مثله من أشرف العرب فاتوه حتى وقفوا عليه عشية - وهو جالس على باب - وقالوا له: ما يمنعك من لقاء الامير، فانه قد ذكرك، وقال: لو أعلم أنه شاك لعدته؟ فقال لهم: الشكوى تمنعنى، فقالوا له: قد بلغه أنك تجلس كل عشية على باب دارك، وقد استبطاك، والابطاء والجفاء لا يحتمله السلطان، أقسمنا عليك لما ركبت معنا، فدعا بشيابه، فلبسها، وبيغلته فركبها، حتى إذا دنا من القصر كان نفسه أحست ببعض ما كان، فقال لحسان بن أسماء بن خارجة: يا بن الاخ، إني - والله - لهذا الرجل لخائف فما ترى؟ فقال: يا عم، والله ما أتخوف عليك شيئاً، ولم تجعل على نفسك سيلاً - ولم يكن حسان يعلم فى أى شئ بعث إليه عبيد الله - فجاء هانى حتى دخل على عبيد الله بن زياد - وعنده القوم - فلما طلع قال عبيد الله: أتتكم بحائن رجلاه. فلما دنا من ابن زياد - وعنده - شريح القاضى - التفت نحوه، فقال: أربد حياته ويريد قتلى * عذيرك من خليلك من مراد. وقد كان أول ما قدم مكرماً له، ملطفاً، فقال له هانى: وما ذاك - أيها الامير؟ قال: إيه يا هانى بن عروة، ما هذه الامور التى تتربص فى دارك لامير المؤمنين وعامة المسلمين؟ جئت بمسلم بن عقيل فادخلته دارك وجمعت له السلاح والرجال فى الدور حولك، وظننت أن ذلك يخفى على؟ قال: ما فعلت ذلك، وما مسلم عندى، قال: بلى قد فعلت فلما كثر الكلام بينهما، وأبى هانى الا مجاحدته منا كرته، دعا ابن زياد (معقلاً) ذلك العين، فجاء حتى وقف بين يديه، وقال: أتعرف هذا؟ قال: نعم، وعلم هانى - عند ذلك - أنه كان عينا عليهم، وأنه قد أتاه باخبارهم، فاسقط فى يده ساعة، ثم راجعته نفسه، فقال: اسمع منى وصدق مقالتي، فوالله لا كذبت، والله ما دعوته الى منزلى ولا - علمت بشئ من أمره، حتى جاءنى يسالنى النزول، فاستحييت من رده وداخلنى من ذلك ذمام، فضيفته وآويته،

وقد كان من أمره ما بلغت، فان شئت أن أعطيك - الآن - موثقا مغلظا أن لا ابغيك سوء ولا غائلة ولا تينك حتى أضع يدي في يدك، وإن شئت اعطيك رهينة تكون في يدك حتى آتيك، وانطلق إليه، فأمره أن يخرج من داري حيث شاء من الارض فاخرج من ذمامه وجواره، فقال له ابن زياد: والله لا تفارقتي - أبدا - حتى تأتيني به، قال: لا والله، لا أجيئك به - أبدا - أجيئك بضيفي تقتله؟ قال والله لتأتيني به، قال: والله لا آتيك به فلما كثر الكلام بينهما قام مسلم بن عمرو الباهلي - وليس بالكوفة شامي ولا بصري غيره - فقال: أصلح الله الامير، خلني وإياه حتى أكلمه، فخلا به ناحية من ابن زياد - وهما منه بحيث يراهما، فإذا رفعا أصواتهما سمع ما يقولان - فقال مسلم: يا هاني، أنشدك بالله أن تقتل نفسك، وأن تدخل البلاء في عثرتك، فوالله إنني لانس بك عن القتل، إن هذا ابن عم القوم وليسوا قاتليه ولا ضاربه، فادفعه إليهم فانه ليس عليك في ذلك مخزاة ولا منقصة، إنما تدفعه الى السلطان، فقال: هاني والله إن علي في ذلك الخزي والعار إن أدفع جاري وضيفي، وأنا حي صحيح أسمع وأرى شديد الساعد كثير الاعوان، والله لو لم اكن إلا وحدي، وليس لي ناصر، لم أدفعه حتى أموت دونه، فاخذ يناشده، وهو يقول: والله لا أدفعه إليه أبدا فسمع ابن زياد - لعنه الله - ذلك، فقال: ادنوه مني، فقال: لتأتيني به أو لا ضربن عنقك، فقال: إذا تكثر البارقة حول دارك، فقال ابن زياد - لعنه الله -: والهفاه عليك أبا البارقة تخوفني؟ - وهو يظن أن عشيرته يسمعونه - ثم قال: أدنه مني؟ فادني منه، فاعترض وجهه بالقضيب فلم يزل يضرب به أنفه وجبينه وخده حتى كسر أنفه، وسالت الدماء على وجهه ولحيته، ونثر لحم جبينه وخده على لحيته، حتى كسر القضيب وضرب هاني يده على قائم سيف شرطي، وجاذبه الرجل ومنعه، فقال عبيد الله - لعنه الله -: أحروري سائر القوم قد حل لنا دمك، جروه فجروه، فالقوه في بيت من بيوت الدار، وأغلقوا عليه بابه. فقال: اجعلوا عليه حرسا، ففعل ذلك به فقام إليه حسان بن أسماء، فقال: أرسل غدر سائر اليوم؟ أمرتنا أن نجيثك بالرجل، حتى إذا جئناك به هشمت وجهه وسيلت دماءه على لحيته، وزعمت أنك تقتله؟ فقال له عبيد الله - لعنه الله -: وإنك لها هنا؟ فامر به فلهز وتعمع واجلس ناحية، فقال محمد بن الاشعث: قد رضينا بما رأى الامير لنا كان أم علينا، انما الامير مؤدب وبلغ عمرو بن الحجاج: أن هاننا قتل، فاقبل في (مذحج) حتى أحاط بالقصر - ومعه جمع كثير - ثم نادى: أنا عمرو بن الحجاج وهذه فرسان مذحج ووجوهها لم تخلع طاعة ولم تفارق جماعة، وقد بلغهم: أن صاحبهم قد قتل، فاعظموا ذلك فقيل لعبيد الله بن زياد: هذه مذحج بالباب، فقال لشريح القاضي: أدخل على صاحبهم فانظر إليه ثم أخرج وأعلمهم أنه حي لم يقتل، فدخل شريح فنظر إليه، فقال هاني - لما رأى شريحا -: يا لله والمسلمين، أهلكت عشيرتي، أين أهل الدين أين أهل المصر؟ - والدماء تسيل على لحيته - إذ سمع الصيحة على باب القصر، فقال: إنني لاظنها أصوات (مذحج) وشيعتي من المسلمين إنه إن دخل على عشرة نفرنا أنقذوني فلما سمع كلامه شريح خرج إليهم فقال: إن الامير لما بلغه كلامكم ومقاتلكم في صاحبكم أمرني بالدخول عليه فاتيته، فنظرت إليه، فأمرني أن ألقاكم وأعرفكم: أنه حي، وأن الذي بلغكم من قتله باطل فقال عمرو بن الجاج وأصحابه: أما إذا لم يقتل فالحمد لله، ثم انصرفوا فخرج عبيد الله بن زياد - لعنه الله - فصعد المنبر - ومعه أشراف الناس وشرطه وحشمه - وقال: إما بعد أيها الناس، فاعتصموا بطاعة الله وطاعة أئمتكم، ولا تفرقوا فتهلكوا وتذلوا وتقتلوا وتجفوا وتحرموا، إن أخاك من صدقك وقد أعذر من أنذر ثم ذهب لينزل، فما نزل حتى دخلت النظارة المسجد من قبل باب التمارين، يشددون ويقولون: قد جاء ابن عقيل فدخل عبيد الله القصر - مسرعا - واطلق أبوابه فقال عبد الله بن حازم: أنا والله رسول ابن عقيل الى القصر لانظر ما فعل هاني، فلما ضرب وحبس ركبت فرسي، فكنت اول داخل الدار على مسلم بن عقيل بالحبر فإذا بنسوة لمراد مجتمعات ينادين: يا غيرتاه، يا ثكلاه فدخلت على مسلم، فاخبرته، فأمرني أن أنادي في أصحابه - وقد ملا بهم الدور حوله - كانوا فيها أربعة آلاف رجل - فقال لمناديه ناد: يا منصور أمة فناديت، فتنادوا أهل الكوفة واجتمعوا، فعقد مسلم لرؤوس الارباع: كنده ومذحج وتميم وأسد ومضر وهمدان وتداعى الناس، فما لبثنا إلا قليلا حتى امتلا المسجد والسوق من الناس فما زالوا يتواثبون حتى المساء فضاق بعبيد

الله أمره، وكان أكثر عمله أن يمسك باب القصر، وليس معه إلا ثلاثون رجلا من الشرط وعشرون رجلا من أشرف الناس فدعا ابن زياد كثير بن شهاب ومحمد بن الأشعث والقعقاع الذهلي وشبث بن ربعي وحجار بن أبجر وشمر بن ذى الجوشن، وأمرهم أن يخرجوا فيمن أطاعهم من عشائرتهم ويخذلوا الناس عن مسلم بن عقيل ويخوفونهم السلطان ويحذرونهم ففعلوا ذلك ومنوا أهل الطاعة: الزيادة في العطاء والكرامة وخوفوا أهل المعصية بالحرمان والعقوبة، فلما سمع الناس مقالة أشرافهم، أخذوا يتفرقون عن مسلم بن عقيل، حتى أمسى مسلم وليس معه إلا ثلاثون نفرا في المسجد، فصلى ثم خرج، ولم يبق معه أحد، فكان من أمره ما كان من القتل وإلقائه من فوق القصر - رحمه الله عليه -. فقام محمد بن الأشعث الى عبيد الله بن زياد، فكلمه في هاني بن عروة، فقال: إنك قد عرفت موضع هاني من المصر وبيته من العشيرة وقد علم قومه أنى وصاحبي سقناه اليك، وأنشدك الله لما وهبته لى، فاني اكره عداوة المصر وأهله فوعده أن يفعل، ثم بدا له، وأمر بهاني - في الحال - فقال: أخرجوه إلى السوق فاضربوا عنقه فاخرج هاني حتى أتى به إلى مكان من السوق يباع فيه الغنم - وهو مكتوف - فجعل يقول: وامذحجاه ولا - مذحج لى اليوم، يا مذحجاه يا مذحجاه! أين مذحج فلما رأى أن أحدا لا ينصره، جذب يده فترعها من الكتاف ثم قال: أما من عصا أو سكين أو حجر أو عظم يحاجز به رجل عن نفسه؟ فوثبوا إليه فشدوه وثاقا، ثم قيل له: امدد عنقك، فقال: ما أنا بسخى وما أنا بمعينكم على نفسى، فضربه مولى لعبيد الله بن زياد - لعنه الله - يقال له: (رشيد) بالسيف فلم يصنع شيئا، فقال هاني: الى الله المعاد اللهم إلى رحمتك ورضوانك، ثم ضربه أخرى، فقتله... - طرائف المقال، سيد على بروجردى، ج ٢، ص ٧٣: «هاني بن عروة المقتول في محبة أهل البيت عليهم السلام هو الذى قصته معروفة أعان مسلما حتى فاز بالشهادة، واستقبل بالسعادة من بين أهل الكوفة، وقبره جنب المسجد مزار للشيعة رحمه الله، وقد ترحم عليه أبا عبد الله عليه السلام مرارا حين سماع خبر مسلم معه، قال: انا لله وانا إليه راجعون».

٢- (٢). . معجم رجال الحديث، ج ١٩، ص ١٦٥: «مسلم بن عقيل ابن أبى طالب، من أصحاب الحسن عليه السلام. ... إن كون مسلم بن عقيل من أصحاب الحسين عليه السلام وسفير إلى أهل الكوفة وأول مستشهد فى سبيله أظهر من الشمس، وكيف كان، فجلالة مسلم بن عقيل وعظمته فوق ما تحويه عبارة، فقد كان بصفين فى ميمنة أمير المؤمنين عليه السلام مع الحسن والحسين وعبد الله بن جعفر، ذكره ابن شهر آشوب فى المناقب: الجزء ٣، فى حرب صفين وقال المفيد - قدس سره - ثم كتب (الحسين عليه السلام) مع هانى بن هانى وسعيد بن عبد الله وكانا آخر الرسل إلى أهل الكوفة: (بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن على إلى الملا من المؤمنين والمسلمين، أما بعد، فإن هانيا وسعيدا قدما على بكتبكم وكانا آخر من قدم على من رسلكم، وقد فهمت كل الذى اقتصصتم وذكرتم، ومقالة جلکم أنه ليس علينا إمام فاقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الحق والهدى، وإنى باعث إليكم أخى وابن عمى وثقتى من أهل بيتى مسلم بن عقيل) - الحديث - الارشاد: فى (فصل مختصر الاخبار التى جاءت بسبب دعوته عليه السلام) وروى الصدوق - قدس سره - عن الحسين بن أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أبى، عن جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدثنى محمد بن الحسين بن زيد، قال: حدثنا أبو أحمد محمد بن زياد، قال: حدثنا زياد بن المنذر، عن سعيد ابن جبیر، عن ابن عباس، قال: قال على عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله: يا رسول الله إنك لتحب عقيلًا؟ قال: اى والله إنى لاحبه حبين، حبا له وحبا لحب أبى طالب له، وإن ولده مقتول فى محبة ولدك فتدمع عليه عيون المؤمنين وتصلى عليه الملائكة المقربون. ثم بكى رسول الله صلى الله عليه وآله حتى جرت دموعه على صدره، ثم قال: إلى الله أشكو ما تلقى عترتى من بعدى الامالى: المجلس، الحديث ٣.

من از خانه شما بروم! هانی گفت: من سرم را در راه این مهمانی گذاشته‌ام. نباید بروی. نهایت کار این است که مأموران یزید تو را در خانه من پیدا می‌کنند و می‌گویند جرم نگه داشتن مسلم جان توست. (۱)

این مردانگی بزرگی است که یک نفر بگوید در این فضای پر از وحشت، نه مهمانم را بیرون می‌کنم و نه حاضریم او برود، گرچه به قیمت جانم تمام شود.

نه از بستن نه از کشتن ندارم هیچ باکی من از روزی که این جا پا نهادم ترک سر گفتم.

انسان باید مرد باشد؛ چه کسانی که در لباس مردان ظاهر می‌شوند و چه کسانی که در لباس زنان هستند. فرقی نمی‌کند. زن هم باید مانند مرد مردانگی داشته باشد.

این کمال نامردی است که کسی پس از ده سال ازدواج و داشتن پنج فرزند بگوید دیگر از قیافه زنم یا شوهرم خوشم نمی‌آید و خواستار ازدواج با دیگری هستم. این دلیل پستی و نامردی آن شخص است و متأسفانه، از این نامردها فراوانند! این نامردی است که کسی ثروت اندوخته باشد، اما آن را در امور خیر هزینه نکند؛ کسی آبرو داشته باشد و بتواند آن را برای دیگران گرو بگذارد و کار آنان را حل کند، اما این کار را نکند و ...

مردانگی مسلم در برابر ابن زیاد

هانی پس از این که مانع رفتن مسلم شد به او گفت: من مقداری کسالت دارم، اگر ابن زیاد بفهمد حالم خوب نیست، چون رئیس قبیله هستم و چهار هزار مرد مسلح به فرمان من هستند، حتماً به دیدنم می‌آید. تو از این فرصت استفاده کن و پشت پرده مخفی شو. وقتی ابن زیاد آمد، من علامت می‌دهم. تو نیز بیرون بیا و او را بکش و عراق را از سر حکومت

ص: ۲۵

۱- (۱). ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۴۹؛ نیز مقتل الحسین، ابو مخنف ازدی، ص ۳۷: «...ابن زیاد (به هانی، رحمه الله): والله لا تفارقنی أبدا حتی تأتینی به، قال: لا والله لا آتیک به أبدا، أجيئك بضيفی تقتله؟! قال: والله لتأتین به، قال: لا والله لا آتیک به. فلما كثر الكلام بينهما قام مسلم بن عمرو الباهلی - ولس بالكوفه شامی ولا بصری غیره - فقال: أصلح الله الأمير، خلني وإياه حتى أكلمه، فقام فخلا به ناحیه من ابن زیاد، وهما منه بحيث يراهما، وإذا رفعا أصواتهما سمع ما يقولان، فقال له مسلم: يا هانی إني أنشدك الله أن تقتل نفسك، وأن تدخل البلاء على عشيرتك، فوالله إني لأنفس بك عن القتل، إن هذا الرجل ابن عم القوم ولسوا قاتليه ولا ضائريه، فادفعه إليه فإنه ليس عليك بذلك مخزاة ولا منقصة، إنما تدفعه إلى السلطان. فقال هانی: والله إن على في ذلك للخزي والعار، أنا أدفع جاری وضيفی وأنا حی صحيح أسمع وأرى، شديد الساعد، كثير الأعوان؟! والله لو لم أكن إلا - واحدا ليس لي ناصر لم أدفعه حتى أموت دونه. فأخذ يناشده وهو يقول: والله لا أدفعه أبدا...». البته، در صحت این روایت با همه شهرتی که دارد تردید کرده‌اند و واقع امر چنانکه نقل کرده‌اند نبوده است. زیرا در این روایت هتک جناب هانی و مسلم به ظرافت تمام گنجانده شده است. رک: تاریخ سیدالشهدا، مرحوم آیت الله عباس صفایی حائری، انتشارات مسجد جمکران، ذیل همین بحث.

او و یزید خلاص کن! اما هنگامی که ابن زیاد به دیدن هانی آمد، هانی هر چه علامت داد، مسلم بیرون نیامد.

پس از رفتن ابن زیاد، هانی گفت: چرا بیرون نیامدی و او را نکشتی؟ مسلم در پاسخ گفت:

«الاسلام قَیدُ الفِتْکِ». (۱)

زانو بندی مثل دین به من خورده بود.

یعنی دین اجازه نمی دهد دشمن را به نامردی بکشم، اما رو در روی دشمن حاضر به جدال هستم. در آن صورت، اگر کشته شوم، به بهشت می روم و اگر دشمن را بکشم، در راه خدا کشته ام.

آری، انسان باید مرد باشد و حتی با دشمن هم مردانگی داشته باشد.

نشانه های مردانگی

مردانگی نشانه هایی دارد که یکی از آن ها «گذشت» است. حضرت علی، علیه السلام، در میان جمعی نشسته بود و درباره موضوعی با مردم سخن می گفت. ناگاه یکی از خوارج بلند شد و فریاد زد:

«قاتله الله کافراً، ما أفتقه». (۲)

خدا او را بکشد. چقدر فقیه و عالم است!

همه از این سخن خشمگین شدند و قصد کشتن او را داشتند. امیرالمؤمنین، علیه السلام، فرمود: او تنها به من خطاب کرد و بر من نفرین فرستاد. کار دیگری نکرد. دست از او بردارید!

کسی که حس انتقام جویی دارد، مردانگی ندارد. مرد کسی است که وقتی قدرت بر انجام کاری دارد گذشت کند. (۳)

حکایتی عجیب از مردانگی

روزی، جوانی دختری را دیده و پسندیده بود. دختر هم دختر باسواد و باکمال و زیبایی بود. وضع مالی شان هم خوب بود. این دو جوان برای

ص: ۲۶

۱- (۱). کافی، ج ۷، ص ۳۷۵؛ نیز تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۲۱۴: «عن أبي الصباح الكناني قال: قلت لأبي عبد الله، عليه السلام: إن لنا جارا من همدان يقال له الجعد بن عبد الله وهو يجلس إلينا فنذكر عليا أمير المؤمنين، عليه السلام، وفضله فيقع فيه أفتأذن لي فيه؟ قال: فقال: يا أبا الصباح أو كنت فاعلا؟ فقلت: إي والله لئن أذنت لي فيه لأرصدنه فإذا صار فيها

اقتحمت عليه بسيفي فخبطته حتى اقتله قال: فقال: يا أبا الصباح هذا الفتك وقد نهى رسول الله، صلى الله عليه وآله، عن الفتك. يا أبا الصباح إن الاسلام قيد الفتك؛ المجازات النبوية، شريف رضى، ص ٣٥٦: «قوله (يامبر)، عليه الصلاة والسلام: الايمان قيد الفتك». - مقتل الحسين، أبو مخنف أزدي، ص ٣٢؛ نیز تاريخ طبرى، ج ٤، ص ٢٧٠: «فمرض هانى بن عروة فجاء عبيد الله عائدا له، فقال له عماره بن عبيد السلولى: انما جماعتنا وكيدنا قتل هذا الطاغية فقد أمكنك الله منه فاقتله، قال هانى: ما أحب أن يقتل فى دارى، فخرج فما مكث الا جمعه حتى مرض شريك بن الأعور وكان كريما على ابن زياد وعلى غيره من الامراء وكان شديد التشيع. فأرسل إليه عبيد الله انى رائح إليك العشيء. فقال لمسلم: ان هذا الفاجر عائدى العشيء فإذا جلس فاخرج إليه فاقتله. ثم اقعده فى القصر ليس أحد يحول بينك وبينه، فان برئت من وجعى هذا أيامى هذه سرت إلى البصرة وكفيتك أمرها، فلما كان من العشى اقبل عبيد الله لعيادة شريك. فقام مسلم بن عقيل ليدخل وقال له شريك: لا يفوتنك إذا جلس، فقام هانى بن عروة إليه فقال: انى لا أحب أن يقتل فى دارى كأنه استقبح ذلك، فجاء عبيد الله بن زياد فدخل فجلس فسأل شريكا عن وجعه وقال: ما الذى تجد ومتى اشتكيت، فلما طال سؤاله إياه ورآى أن الآخر لا يخرج خشى ان يفوته فأخذ يقول: ما تنظرون بسلمى أن تحيوها اسقنيها وان كانت فيها نفسى، فقال ذلك مرتين أو ثلاثا، فقال عبيد الله ولا يفتن ما شأنه: أترونه يهجر؟ فقال له هانى: نعم أصلحك الله ما زال هذا ديدنه قبيل عماية الصبح حتى ساعته هذه. ثم انه قام فانصرف، فخرج مسلم فقال له شريك ما منعك من قتله؟ فقال: خصلتان أما أحدهما فكراهة هانى ان يقتل فى داره، واما الأخرى فحديث حدثه الناس عن النبى، صلى الله عليه وآله، ان الايمان قيد الفتك ولا يفتك مؤمن، فقال هانى: اما والله لو قتلته لقتلت فاسقا فاجرا كافرا غادرا ولكن كرهت ان يقتل فى دارى».

٢- (٢). نهج البلاغه، حكمت ٤٢٠: (وروى أنه، عليه السلام، كان جالسا فى أصحابه فمرت بهم امرأة جميلة فرمقها القوم بأبصارهم) فقال، عليه السلام: إن أبصار هذه الفحول طوامح، وإن ذلك سبب هبابها، فإذا نظر أحدكم إلى امرأة تعجبه فليلامس أهله فإنما هى امرأة كامرأة (فقال رجل من الخوارج: قاتله الله كافرا ما أفقهه! فوثب القوم ليقتلوه) فقال: رويدا إنما هو سب بسب أو عفو عن ذنب».

٣- (٣). مصباح الشريعة، منسوب به إمام صادق، ص ١٥٨: «قال الصادق، عليه السلام: العفو عند القدرة من سنن المرسلين واسرار المتقين»؛ نیز شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، ج ٢٠، ص ٣٠٤ (شماره ٤٨٦ از حكم منصوبه حضرت على، عليه السلام): «من أفضل اعمال البر: الجود فى العسر، والصدق فى الغضب، والعفو عند القدرة».

ازدواج صحبت هاشان را کرده بودند و قرار گذاشته بودند پس از پایان تحصیلاتشان ازدواج کنند.

پسر که مجبور بود برای ادامه تحصیل به خارج برود، به خانواده این دختر خبر داد که چند سالی باید برای گرفتن فوق لیسانس به خارج از کشور برود ولی قرار ازدواج آنان بر جای خویش است. آن ها هم پذیرفتند.

در خلال این مدت، گاهی میان این دو جوان نامه های مؤدبانه ای نیز ردّ و بدل می شد. پسر در اروپا با انسان های فراوانی برخورد داشت و می توانست با دخترهای دیگری ازدواج کند، اما چون قول داده بود با این دختر ازدواج کند بر سر عهد خود بود.

پس از مدتی، پسر دید دختر پاسخ نامه هایش را نمی دهد. نامه های دیگری نوشت، اما همگی بی پاسخ ماند. لذا بسیار ناراحت شد و فکر می کرد چه شده که او پاسخ نامه مرا نمی دهد؟ در نهایت، پیش خود فکر کرد شاید او خواستگار دیگری پیدا کرده و می خواهد با او ازدواج کند. اما حقیقت ماجرا این نبود. سبب این بود که مدتی پس از رفتن او، این دختر بر اثر حادثه ای درونی بینایی خود را از دست داده بود و معالجات پزشکان نیز فایده ای نداشت. لذا، دختر که هفده سال بیشتر نداشت، تصمیم گرفته بود پاسخ نامه های پسر را ننویسد. از طرفی، فکر می کرد اگر در پاسخ نامه بنویسد که دو چشمش را از دست داده است، او به رنج و ناراحتی سنگینی دچار می شود. لذا تصمیم گرفته بود پاسخی به نامه های او ننویسد تا گذر زمان محبت قدیمی را به فراموشی بسپارد.

وقتی درس جوان تمام شد، با ناراحتی نامه ای نوشت و آمدنش را خبر داد. وقتی از هواپیما پیاده شد، پدر و مادر و خویشاوندانش را دید که در انتظار او هستند، اما از اقوام آن دختر کسی را ندید. به مادرش گفت: چه

شده که آن‌ها نیامده‌اند؟ مادر که از موضوع مطلع بود هیچ نگفت تا به خانه رسیدند. همین که در خانه چمدان‌ها را بر زمین گذاشتند، به مادر گفت: می‌خواهم به خانه آن خانم بروم.

سپس، به در منزل آن خانم رفت. مادر دختر او را به منزل برد و جوان دید آن دختر کنار اتاق نشسته و هیچ عکس‌العملی به آمدن او نشان نمی‌دهد. پسر از این رفتار خیلی ناراحت شد، اما چیزی نگفت. سلام کرد، دختر جواب داد و بعد به سختی گریه کرد.

پسر رو به مادر دختر کرد و پرسید: چه مساله‌ای پیش آمده؟ مادر دختر که تا آن لحظه خویشتن دار بود ناگه از فرط ناراحتی غش کرد. وقتی به هوش آمد، به پسر گفت: دختر من به علت یک ناراحتی درونی بینایی اش را از دست داده است. به این دلیل نامه‌هایت را جواب نمی‌داد تا مزاحم شما نشود. او قادر به تشکیل خانواده و زندگی مشترک نیست و لازم است شما برای آینده خود فکر دیگری بکنید.

پسر گفت: من هیچ فکر دیگری ندارم. من غیر از این دختر با کس دیگری ازدواج نمی‌کنم. بعد هم دختر را عقد کرد، عروسی گرفت و زندگی را با او شروع کرد.

من بیش از این از وضع آن‌ها اطلاعی ندارم، ولی این را می‌دانم که آن پسر انسان بسیار جوانمردی بوده است. برخلاف چنین انسان‌هایی عده‌ای دیگر دختری را عقد کرده و هشت ماه هم با او رفت و آمد دارند، اما یک مرتبه می‌گویند: این دختر دلم را زده و دیگر او را نمی‌خواهم. یا دختری به مادرش می‌گوید که دیگر از این پسر خوشم نمی‌آید! اما کسانی که مردانگی دارند، آن قدر آقا هستند که حتی اگر به کسی علاقه نداشته باشند، احساس خود را بروز نمی‌دهند و با کمال محبت با او زندگی می‌کنند.

در اوایل طلبگی ام شخصی بود که نامش را فراوان می شنیدم و حدود سال ۵۵ یا ۵۶ از دنیا رفت. او یکی از انسان های بی نظیری بود که مراجع هم او را می شناختند. این حکایت مربوط به اوست که البته تنها گوشه ای از فضایلش را هویدا می کند. نقل است که یک بار شخصی از او پرسید: شما با همسرت چگونه زندگی می کنی؟

گفت: من پنجاه سال است با همسرم زندگی می کنم. او با این که بسیار باکمال و با سواد است، خیلی بدقیافه است. با این حال، پنجاه سال است با او زندگی بسیار خوب و عالی ای دارم. پرسیدند: چگونه؟ گفت: من بسیار به او احترام می گذارم، چون او بزرگ تر از من است و پیامبر، صلی الله علیه و آله، می فرماید به بزرگ تر از خود احترام بگذارید. (۱) او هم خیلی به من احترام می گذارد، چون از او زیباتر و کوچکترم!

به راستی، بعضی ها خیلی مردانگی دارند.

این حکایت خواندنی است

در تهران واعظی بود که خواهری سی و سه ساله داشت. می گویند به اندازه ای این دختر بدقیافه بود که هر کس برای ازدواج با او می رفت، حتی نمی نشست چای بخورد و راهش را می کشید و می رفت.

این بود تا این که یک نفر حاضر شد با او ازدواج کند، اما او هم درست این خانم را ندیده بود. شب عروسی، وقتی طبق رسم قدیم تهران آمدند این دختر را در سن ۳۴ سالگی آماده رفتن به خانه شوهر کنند او را به آرایشگر سپردند. اما آرایش چهره اش را بدتر کرد (آن وقت ها آرایش نمی گفتند، بزک می گفتند)؛ یعنی اگر بزکش نمی کردند، قیافه خودش خیلی بهتر بود.

خلاصه، عروس را آماده کردند. وقتی شب عروسی عروس و داماد

ص: ۲۹

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۱۶۵: «أبی عبد الله، علیه السلام، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه و آله: من إجلال الله إجلال ذی الشیئ المسلم»؛ نیز در همین صفحه: «أبو عبد الله، علیه السلام: لیس منا من لم یوقر کبیرنا ویرحم صغیرنا»؛ همین صفحه: «أبو عبد الله، علیه السلام: عظموا کبارکم وصلوا أرحامکم، ولیس تصلونهم بشئ أفضل من کف الأذی عنهم».

کنار هم قرار گرفتند و داماد بیچاره چادر را از سر عروسش برداشت، دید این عروس از زیبایی هیچ بهره ای ندارد. دختر که بهت او را دید آمد بگوید: برای خدا... که داماد حرفش را قطع کرد و گفت: راست می گویی. برای خدا. بگذار ما هم با وجود مقدّس او معامله کنیم. آیا چون تو بدقیافه هستی، نباید شوهر کنی؟

برای من نقل کرده اند که تا دم مرگ آن برادر و خواهر و این شوهر در آن خانه با هم زندگی می کردند و با هم رفیق بودند و این مرد عاشقانه با این زن زندگی می کرد. این مردانگی است که خاصیت به کارگیری عقل و نتیجه تفکر و تامل و توجه است.

اقسام فکر و اندیشه

روایت باارزشی که اقسام اندیشه را بیان می کرد این بود:

«التفکر علی خمسۃ أوجه».

یعنی تفکر باید در پنج چیز صورت بگیرد:

۱. «فکره فی آیات اللّٰه ویتولد منه التوحید والیقین».

نخستین صورت از صور تفکر، اندیشه و تفکر در آیات خداست. آیات خدا نیز بر سه نوع است: آیات آفاق، آیات آنفس، و آیات شرعی. (۱) نتیجه چنین فکری توحید است و پس از آن یقین به دست می آید.

مراد روایت این است که باید درباره آیات خدا فکر کرد. معنای دقیق آیات در فارسی همان نشانه هاست، زیرا هر عنصری در این عالم نشانه ای از وجود حضرت حق است؛ یعنی همه حیثیت یک عنصر نشان می دهد که صاحب، ناظم، کارگردان، و مالکی دارد. تفکر در نشانه ها به انسان می فهماند که مالک آن ها حکیم و عادل است.

انسان باید درباره یک لقمه نان خالی تا انواع دیگر غذاها فکر کند. در همین دانه گندم، خداوند متعال شانزده نوع ویتامین با یک نظام خاص

ص: ۳۰

۱- (۱). تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۴۰۴ (ذیل آیه «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ...»): «فَالآيَةُ تَعْدُ إِرَاءَةَ آيَاتِ فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ بِهَا كَوْنُ الْقُرْآنِ حَقًّا، وَالْآيَاتِ الَّتِي شَأْنُهَا إِثْبَاتُ حَقِيَّةِ الْقُرْآنِ هِيَ الْحَوَادِثُ وَالْمَوَاعِيدُ الَّتِي أَخْبَرَ الْقُرْآنُ أَنَّهَا سَتَقَعُ».

که برای بدن مفید است قرار داده است. کافی است یکی از این ویتامین ها به هم بخورد تا سبب اذیت و آزار شود.

در باره معده، که پرده نازکی است و خوردنی ها را در آن می ریزیم، فکر کنیم. وقتی معده خالی است، کوچک و به اندازه دو مشت است که روی هم بگذاریم، ولی وقتی بدن به غذا نیاز دارد، همین معده به تناسب حجم غذا خودش را باز می کند. معده ای که بسیار نازک است، هشتاد سال این همه خوراکی را در خود جای می دهد و به خوبی کار می کند. آیا ممکن است معده خالقی نداشته باشد؟

در نعمت های خدا فکر کنیم. مثلاً انگور وقتی تازه است، هشت یا نه نوع خاصیت دارد. وقتی هم کهنه می شود، بر خلاف بسیاری از میوه ها که وقتی کهنه می شوند می گندند و خراب می شوند، تازه به کشمش بدل می شود که فایده اش از انگور تازه برای بدن بیشتر است (یک اثرش کم کردن درد رماتیسم است). درباره نعمت ها باید فکر کرد تا از این اندیشه، شکر متولد شود.

واقعاً خدا چه نعمتهایی آفریده است! استخوان سازی بدن توحید محض است. استخوان های انگشت ها باید قلمی باشند و هر کدام هم باید مفصلی داشته باشد تا این انگشت ها راحت باز و بسته شوند. استخوان های میچ یک مقدار باید ضخیم تر باشند و حجم بیشتری داشته باشند. آرواره پایین باید متحرک باشد و آرواره بالا ثابت. اگر خدا بخواهد کمی آرواره بالا را شل کند، تا آخر عمر نمی توان یک کلمه سخن گفت، چون فضای دهان نمی تواند کلمات را بگیرد.

۲. «وفکره فی نعمه الله ویتولد منه الشکر و المحبه».

اندیشه و فکر کردن در نعمت های خدا نتیجه اش شکر و عشق است.

۳. «وفکره فی وعید الله ویتولد منه الرهبه».

سومین قسم تفکر تفکر در آیات عذاب است که نتیجه اش ترس است. قرآن را برداریم و ببینیم درباره مجرمان، فاسقان، ظالمان، مسرفان و عاصیان چه فرموده است.

۴. «وفکره فی وعد اللّٰه ویتولد منه الرغبه».

قسم چهارم، اندیشه در وعده های خداست که نتیجه اش میل به برنامه های الهی است. آیات بشارت قرآن را بخوانیم و ببینیم پروردگار به نیکوکاران چه وعده هایی داده است تا برای انجام اعمال نیک انگیزه بیشتری داشته باشیم.

۵. «وفکره فی تقصیر النفس فی الطاعات مع احسان اللّٰه ویتولد منه الحياء».

پنجمین بخش نیز تفکر در این باره است که نفس ما در عبادت خدا در طول مدت حیاتمان وقت بسیار کمی گذاشته و بسیار کوتاهی کرده است. این فکر نیز سبب حیای بنده از پروردگار می شود.

ص: ۳۲

۳- اندیشه و موفقیت

اشاره

ص: ۴۷

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

شکی نیست که حرکت فکری پرارزش ترین حرکت انسان است، زیرا عزیزترین عنصر وجود انسان عقل است و طبق فرموده حدیث شناس بی مانند، مرحوم علامه مجلسی، عنصر باعظمت عقل رابط میان انسان و تمام حقایق عالم است. (۱) از آیات قرآن مجید استفاده می شود که ظرفیت این عنصر، به گستردگی همه آفرینش است، همین عنصر است که انسان را به ماورای این عالم پرواز می دهد و در ملکوت عالم، به بسیاری از حقایق نائل می کند.

مسائلی هم که درباره عقل گفته می شود، تنها مربوط به کتب آسمانی و مقالات و کتب علمی نیست، بلکه به حقیقت پیوسته و تحقّق پیدا کرده است. در غیر این صورت، آیات باعظمت زیر چه معنایی داشتند؟

«وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيُكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ». (۲)

و این گونه فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت خود را بر آسمان ها و زمین به

ص: ۴۹

۱- (۱) پی نوشت. کتاب بحار مرحوم مجلسی، به جز ارزش روایی، دارای «بیان» و «ایضاحات» ارزشمندی است که متأسفانه بسیاری از محققین آن ها را مطالعه نمی کنند. برای نمونه توضیح مرحوم علامه را ذیل این روایات بنگرید: - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۲: «عن أبيه، عن سهل، عن محمد بن عيسى، عن البرزطي، عن جميل عن الصادق جعفر بن محمد (عليهما السلام) قال كان أمير المؤمنين (عليه السلام) يقول: أصل الانسان لبه، وعقله دينه، ومروته حيث يجعل نفسه، والايام دول، والناس إلى آدم شرع سواء. بيان: اللب بضم اللام: خالص كل شيء، والعقل. والمراد هنا الثاني أي تفاضل أفراد الانسان في شرافة أصلهم إنما هو بعقولهم لا- بأنسابهم وأحسابهم. ثم بين (عليه السلام) أن العقل الذي هو منشا الشرافة إنما يظهر باختياره الحق من الاديان، وبتكميل دينه بمكملات الايمان، والمروءة مهموزا بضم الميم والراء الانسانية مشتق من المرء وقد يخفف بالقلب والادغام. والظاهر أن المراد أن إنسانية المرء وكماله و نقصه فيها إنما يعرف بما يجعل نفسه فيه ويرضاه لنفسه من الاشغال والاعمال و الدرجات الرفيعة، والمنازل الخسيسة، فكم بين من لا يرضى لنفسه إلا كمال درجة العلم والطاعة والقرب والوصال، وبين من يرضى أن يكون مضحكة للثام لاكله ولقمة ولا يرى لنفسه شرفا ومنزلة سوى ذلك. ويحتمل أن يكون المراد التزوج بالاكفاء، كما قال الصادق (عليه السلام) لداود الكرخي حين أراد الترويح: انظر أين تضع نفسك. والتعميم أظهر. والدول مثثة الدال: جمع دولة بالضم والفتح وهما بمعنى انقلاب الزمان، وانتقال المال أو العزة من شخص إلى آخر، وبالضم: الغلبة في الحروب، والمعنى أن ملك الدنيا وملكها وعزها تكون يوما لقوم ويوما لآخرين. والناس إلى آدم شرع بسكون الراء وقد يحرك أي سواء في النسب، وكلهم ولد آدم، فهذه الامور المنتقلة الفانية لا تصير مناطا للشرف بل الشرف بالامور الواقعية الدائمة الباقية في النشأتين، والاخيرتان مؤكدتان للاوليين. - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۳: أبي، عن سعد، عن ابن يزيد، عن إسماعيل بن قتيبة البصري، عن أبي خالد العجمي، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: خمس من لم يكن فيه لم يكن فيه كثير مستمتع: الدين، والعقل، والادب، والحرية، وحسن الخلق. سن: ابن يزيد مثله. وفيه وجود مكان الحرية. بيان: حسن الادب إجراء الامور على

قانون الشرع والعقل في خدمته الحق ومعاملته الخلق. والغنى: عدم الحاجة إلى الخلق، وهو غنى النفس فإنه الكمال لا- الغنى بالمال. والحرية تحتمل المعنى الظاهر فإنها كمال في الدنيا، وضدها غالبا يكون مانعا عن تحصيل الكمالات الاخرية، ويحتمل أن يكون المراد بها الانعتاق عن عبودية الشهوات النفسانية، والانطلاق عن اسر الوسوس الشيطانية، والله يعلم. - بحار الأنوار، ج ١، ص ٨٧: مسكان عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: لم يقسم بين العباد أقل من خمس: اليقين، والقنوع، والصبر، والشكر، والذي يكمل به هذا كله العقل. سن: عثمان بن عيسى مثله. بيان: أى هذه الخصال في الناس أقل وجودا من سائر الخصال، ومن كان له عقل يكون فيه جميعها على الكمال، فيدل على ندره العقل أيضا. - بحار الأنوار، ج ١، ص ٨٩: ابن المتوكل، عن السعد آبادي، عن البرقي، عن أبيه، عن ابن أبي عمير عن ذكره، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: ما خلق الله عزوجل شيئا أبغض إليه من الاحمق، لأنه سلبه أحب الاشياء إليه وهو عقله. بيان: بغضه تعالى عبارة عن علمه بدناءة رتبته، وعدم قابليته للكمال، وما يترتب عليه عن عدم توفيقه على ما يقتضى رفعة شأنه لعدم قابليته لذلك، فلا ينافي عدم اختياره في ذلك، أو يكون بغضه تعالى لما يختاره بسوء اختياره من قبائح أعماله مع كونه مختارا في تركه، والله يعلم. - بحار الأنوار، ج ١، ص ٩٠: ابن الوليد، عن الصفار، عن أحمد بن محمد، عن ابن محبوب، عن بعض أصحابه عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: دعامة الانسان العقل، ومن العقل الفطنة، والفهم، والحفظ والعلم، فإذا كان تأييد عقله من النور كان عالما حافظا زكيا فطنا فهما، وبالعقل يكمل، وهو دليله ومبصره ومفتاح أمره. بيان: الدعامة بالكسر: عماد البيت. والفطنة: سرعة إدراك الامور على الاستقامة. والنور لما كان سببا لظهور المحسوسات يطلق على كل ما يصير سببا لظهور الاشياء على الحس أو العقل، فيطلق على العلم وعلى أرواح الائمة (عليهم السلام) وعلى رحمة الله سبحانه وعلى ما يلقيه في قلوب العارفين من صفاء وجلاء به يظهر عليهم حقائق الحكم ودقائق الامور، وعلى الرب تبارك وتعالى لأنه نور الانوار ومنه يظهر جميع الاشياء في الوجود العيني والانكشاف العلمي، وهنا يحتمل الجميع. وقوله: زكيا، فيما رأينا من النسخ بالزاء فهو بمعنى الطهارة عن الجهل والردائل، وفي الكافي مكانه: ذاكرا.

ابراهیم نشان می دهیم تا از یقین کنندگان شود.

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»
(۱).

منزه و پاک است آن [خدایی] که شبی بنده اش [محمد، صلی الله علیه و آله] را از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت دادیم، سیر [و حرکت] داد، تا [بخشی] از نشانه های [عظمت و قدرت] خود را به او نشان دهیم؛ یقیناً او شنوا و داناست.

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى . فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى .» (۲).

سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد. پس [فاصله اش با پیامبر] به اندازه فاصله دو کمان یا نزدیک تر شد.

برای این که بدانیم عقل انسان، شایستگی پرواز در چه فضای گسترده ای را برای یافتن حقایق دارد، لازم است به خطبه اول نهج البلاغه امیرالمومنین، علیه السلام، مراجعه کنیم. (۳) هم چنین، به نزدیک نهصد آیه ای که قرآن در آن ها، کلمات لب، فکر، عقل و... را مطرح کرده است. این مطالب را باید ملاحظه کرد تا برای ما نیز فضای پرواز در این عنصر باعظمت پیدا شود.

هیچ عبادتی از اندیشه و فکر بالاتر نیست. در نتیجه، هیچ شقاوت و ظلمی از تعطیلی عقل بالاتر نیست. روایتی از پیامبر عزیز اسلام، صلی الله علیه و آله، وجود دارد که حسن بن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول نقل کرده است. پیامبر عالیقدر اسلام می فرماید:

«يا علي لا فقر أشد من الجهل ولا مال أعود من العقل.» (۴).

فقری بدتر از نفهمی و جهل و بی فکری برای انسان وجود ندارد و سرمایه ای سودمندتر از عقل برای انسان نیست.

رمز موفقیت ابوذر

ابوذر چگونه ابوذر شد؟ با حرکت فکری. (۵) آن بیابانگرد ربنده ای که تمام

ص: ۵۰

۱- (۱). اسراء، ۱.

۲- (۲). نجم، ۸۹.

۳- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۱: «أول الدين معرفة وكمال معرفة التصديق به. وكمال التصديق به توحيدة. وكمال توحيدة الاخلاص له. وكمال الاخلاص له نفى الصفات عنه لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف وشهادة كل موصوف أنه غير الصفة.»

فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه. ومن قرنه فقد ثناه ومن ثناه فقد جزأه، ومن جزأه فقد جهله. ومن جهله فقد أشار إليه. ومن أشار إليه فقد حده. ومن حده فقد عده، ومن قال فيم فقد ضمنه. ومن قال علام فقد أخلى منه. كائن لا عن حدث موجود لا عن عدم. مع كل شئ لا بمقارنته. وغير كل شئ لا بمزايله. فاعل لا بمعنى الحركات والآله. بصير إذ لا منظور إليه من خلقه. متوحد إذ لا سكن يستأنس به ولا يستوحش لفقده».

٤- (٤). كافي، ج ١، ص ٢٥؛ نيز عوالي اللثالي، أحسائي، ج ٤، ص ٧٣: «يا على لا فقر أشد من الجهل ولا عبادة مثل التفكير»؛ اختصاص، شيخ مفيد، ص ٢٤٦: «قال الصادق، عليه السلام: لا مال أعود من العقل، ولا مصيبة أعظم من الجهل، ولا مظاهره أوثق من المشاورة، ولا ورع كالكف، ولا عبادة كالتفكير...»؛ توحيد، شيخ صدوق، ج ٤، ص ٣٧٢؛ و با اندك تفاوت در المحاسن، برقي، ج ١، ص ١٧: «يا على إنه لا فقر أشد من الجهل، ولا مال أعود من العقل، ولا وحدة أوحش من العجب، ولا مظاهره أوثق من المشاورة، ولا عقل كالتدبير، ولا ورع كالكف، ولا حسب كحسن الخلق، ولا عبادة كالتفكير».

٥- (٥). خصال، شيخ صدوق، ص ٤٢: «عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: كان أكثر عبادة أبي ذر، رحمة الله عليه، خصلتين: التفكير والاعتبار».

هستی اش چند بز در روستای ربذه بود؛ روستایی که کسی اسمش را نیز نمی دانست، از کجا به این مقام رسید که ملکوت عالم با او اتصال معنوی پیدا کرد، تا آن جا که جبرئیل به پیامبر، صلی الله علیه وآله، گفت: ابوذر دعایی می خواند که ملائکه آن را از او یاد گرفته اند و با او می خوانند:

«اللهم إني أسألك الامن والايمان بك والتصديق بنبيك والعافية من جميع البلاء والشكر على العافية والغنى عن شرار الناس».

(۱)

خدایا ایمان به خودت و تصدیق پیامبرت و عافیت از همه بلاها و شکر بر عافیت و بی نیازی از مردمان بد را از تو درخواست می کنم.

این علم و دانش در پهنه تاریخ، محصول چه عنصری از عناصر وجود است؟ پاسخ این است: محصول عنصر عقل.

خداوند متعال کیست؟ عقل مطلق. انبیا چه کسانی هستند؟ عقل کامل. انسان کیست؟ موجود عاقل ناطق. واقعیات عالی انسانی از چه منبعی در وجود انسان تراوش می کنند؟ از اندیشه و فکر؛ لذا در روایات آمده که اگر تمام عبادات را کنار هم قرار دهیم و ارزیابی کنیم، هیچ عبادتی پر ثواب تر و پر منفعت تر از اندیشه و تفکر نیست. (۲)

رمز موفقیت ابن سینا

ابن سینا (۳) جمله ای دارد که بسیار پر ارزش است. شیخ الرئیس که خود انسان باارزشی بود، در شهر بلخ و در سن هجده سالگی، طاقت ماندن نداشت، به سبب این که در تمام منطقه بلخ استادی نبود که بتواند از او استفاده کند، زیرا حرکت عقلی اش فوق العاده سریع بود. کتاب های او عبارت اند از: کتاب شفا که یکی از کتاب های بزرگ فلسفه در طول تاریخ است و نمونه اش در این پنج هزار سال عمر فلسفه کمتر آمده است، هم چنین کتاب اشارات، و کتاب قانون که در علم طب است.

ص: ۵۱

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۵۸۷؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۴۲۶: «عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: إن أباذر أتى رسول الله، صلى الله عليه وآله، ومعه جبرئيل، عليه السلام، في صورة دحية الكلبي وقد استخلاه رسول الله، صلى الله عليه وآله، فلما رأهما انصرف عنهما ولم يقطع كلامهما فقال جبرئيل، عليه السلام: يا محمد هذا أبو ذر قد مر بنا ولم يسلم علينا أما لو سلم لرددنا عليه، يا محمد إن له دعاء يدعو به، معروفًا عند أهل السماء فسله عنه إذا عرجت إلى السماء، فلما ارتفع جبرئيل جاء أبو ذر إلى النبي فقال له رسول الله، صلى الله عليه وآله: ما منعك يا أبا ذر أن تكون سلمت علينا حين مررت بنا؟ فقال: ظننت يا رسول الله أن الذي [كان] معك دحية الكلبي قد استخليته لبعض شأنك، فقال: ذاك جبرئيل، عليه السلام، يا أبا ذر وقد قال: أما لو سلم علينا لرددنا عليه فلما علم أبو ذر أنه كان جبرئيل، عليه السلام، دخله من الندامة حيث لم يسلم عليه ما شاء الله فقال له رسول الله، صلى الله عليه وآله: ما هذا الدعاء الذي تدعو به؟ فقد أخبرني جبرئيل، عليه السلام، أن لك دعاء تدعو به، معروفًا في السماء، فقال: نعم يا رسول الله. أقول: اللهم إني أسألك الامن والايمان بك والتصديق بنبيك والعافية من جميع البلاء والشكر على العافية والغنى عن شرار الناس».

۲- (۲). کافی، ج ۸، ص ۲۰؛ نیز توحید، شیخ صدوق، ص ۳۷۶؛ تحف العقول، حرانی، ص ۶؛ محاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۷: «ولا عبادة كالتفكر».

۳- (۳). شیخ الرئيس، حجة الحق، شرف الملک، امام الحکماء، معروف به ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق/۹۸۰-۱۰۳۷م)، بزرگ ترین فیلسوف مشائی و پزشک نامدار ایران در جهان اسلام. برای اطلاع بیشتر رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴؛ و فرهنگ فارسی معین، ذیل مدخل ابن سینا. با تلخیص فراوان.

دانشمندان بزرگ شرق و غرب می گویند که اکثر مطالب این کتاب نه تنها کهنه نشده، بلکه هنوز هم زنده است. ۱۱۰۰ سال پیش، او در گوشه شهر همدان نشسته و کتاب قانون را نوشته و بیماری ها را با درمانش توضیح داده است. او وقتی به مساله معده می رسد می گوید: معده انسان می تواند دچار ده نوع درد شود. یازدهمی آن هنوز پیدا نشده است!

به یقین، مغز ابن سینا از مغز ما سنگین تر نبوده. او هم یک ایرانی معمولی بوده که تنها تفاوتش با ما در بهره گیری از عقل بوده است. به هر حال، در این دنیا، یکی دنبال زیبایی بازو و قدرت می رود؛ یکی در پی زیبایی اندام خویش است و دیگری به دنبال کسب مقام قهرمانی است. ابن سینا هم در پی قهرمانی عقل بود. برای همین، عقلش را به کار گرفت و لحظه ای وقتش را تلف نکرد.

رمز موفقیت علما

علامه حلی (۱) در سیزده سالگی مجتهد جامع الشرائط بود و شایستگی این را داشت که مردم از او تقلید کنند، ولی دو سال سنش کم بود و تقلید از او جایز نبود. او با این که هشت قرن پیش زندگی می کرده، ۵۲۳ جلد کتاب نوشته که تمام کتاب هایش تا امروز باقی و ارزشمند است. آیا عقل او بیشتر و سنگین تر از ما بوده؟ هرگز چنین نبوده است.

خواجه نصیر الدین طوسی (۲) که به او معلم بشر می گویند، بچه ای روستایی از اهالی طوس بود، آن هم نه خود طوس، بلکه در اصل در یکی از روستاهای قم متولد شده بود. او زمانی متولد شد که چنگیز و جانشینانش سه بلا بر سر ایران آورده بودند: خراب کردن، سوزاندن و کشتن. ایران تبدیل به خرابه شده بود که خواجه متولد شد، اما او به ورزش عقلی پرداخت و معلم بشر شد. هنوز که هنوز است، کتاب اساس الاقتباس او را بسیاری از دانشمندان به زحمت می فهمند.

ص: ۵۲

۱- (۱). جمال الدین حسن بن یوسف حلی معروف به علامه حلی (و. ۲۹ رمضان ۶۴۸ - ۷۲۶ ق). مادر ایشان بانویی نیکوکار و عفیف و خواهر محقق حلی است و پدرش شیخ یوسف سدیدالدین از دانشمندان و فقهای عصر خویش در شهر حله است. علامه حلی از طرف پدر به «آل مطهر» پیوند می خورد که خاندانی مقدس و بزرگ اند و همه اهل دانش و فضیلت و تقوا بودند. آل مطهر به قبیله بنی اسد که بزرگترین قبیله عرب در شهر حله است پیوند می خوردند. او پس از آموختن کتاب خدا و یادگیری خط، مقدمات و مبادی علوم را در محضر پدر فاضل و فقیه خود آموخت و در سنین کودکی به لقب «جمال الدین» (زینت و زیبایی دین) مشهور گشت. اساتید او عبارتند از: شیخ یوسف سدید الدین (پدر ارجمند او)؛ محقق حلی (۶۰۲ - ۶۷۶ ق)؛ خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷ - ۶۷۲ ق)؛ سید رضی الدین علی بن طاووس (۵۸۹ - ۶۶۴ ق)؛ سید احمد بن طاووس (متوفی به سال ۶۷۳ ق)؛ یحیی بن سعید حلی (متوفی به سال ۶۹۰)؛ مفید الدین محمد بن جهم حلی و... از جمله شاگردان علامه حلی این عده را می توان نام برد: فرزندش محمد بن حسن بن یوسف حلی معروف به «فخر المحققین» (۶۸۲ - ۷۷۱ ق)؛ سید عمیدالدین عبدالمطلب و سید ضیاء الدین عبدالله حسینی اعرجی حلی (خواهرزادگان علامه حلی)؛ تاج الدین سید محمد بن قاسم حسینی معروف به «ابن معیه» (م. ۷۷۶ ق)؛ رضی الدین ابوالحسن علی بن احمد حلی (م. ۷۵۷ ق)؛ قطب الدین رازی (م. ۷۷۶ ق) تاج الدین محمود بن مولا؛ تقی الدین ابراهیم بن حسین آملی؛ و محمد بن علی جرجانی. بعد از رحلت محقق حلی در

سال ۶۷۶ ق، زعامت و مرجعیت شیعیان به عهده علامه قرار گرفت و این در زمانی بود که فقط ۲۸ بهار از عمر شریفش می گذشت. این امر نیز حاکی از نبوغ و شخصیت والای اوست که سبب شد به لقب مقدس و شریف «آیت الله» مشهور گردد و در آن روزگار، تنها او به این لقب خوانده می شد. علامه حلی پس از یک دهه تلاش و خدمات ارزنده فرهنگی و به اهتزاز در آوردن پرچم ولایت و عشق و محبت خاندان طهارت (ع) در سراسر قلمرو مغولان در ایران، در سال ۷۱۶ ق (بعد از مرگ سلطان محمد خدا بنده) به وطن خویش بازگشت و در آن جا به تدریس و تألیف مشغول گردید و تا آخر عمر منصب مرجعیت و زعامت شیعیان را بر عهده داشت. چنانکه گفته اند: علامه حلی زمانی از نوشتن کتاب های حکمت و کلام فارغ شد و به تألیف کتاب های فقهی پرداخت که از عمر مبارکش بیش از ۲۶ سال نگذشته بود. او در رشته های گوناگون علوم کتاب های زیادی دارد که اگر در مجموعه ای جمع آوری شود، دائرة المعارف و کتابخانه بسیار ارزشمندی خواهد شد. آثار آن بزرگوار را تا ۵۰۰ عنوان ذکر کرده اند که از جمله این هاست: منتهی المطلب فی تحقیق المذهب - تلخیص المرام فی معرفه الاحکام - غایه الاحکام فی تصحیح تلخیص المرام - النکة البدیعة فی تحریر الذریعة - غایه الوصول و ایضاح السبل - منهاج الیقین - کشف المراد و... این عالم فرزانه در ۲۱ محرم سال ۷۲۶ قمری به رضوان و لقای معبود خویش شتافت و در جوار بارگاه ملکوتی مولای متقیان علی (ع) به خاک سپرده شد. مأخذ: گلشن ابرار، تدوین جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، تحت نظر پژوهشکده باقرالعلوم (ع).

۲- (۲). ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی (زاده توس به سال ق. مطابق با ش) ملقب به خواجه نصیر طوسی یا خواجه نصیرالدین طوسی (توسی هم نوشته شده)، فیلسوف، متکلم، فقیه، دانشمند، ریاضیدان و سیاستمدار شیعه در سده هفتم. او اصالتاً از اهالی جهرود از توابع قم بوده است. وی یکی از سرشناس ترین و متنفذترین شخصیت ها در تاریخ جریان های فکری اسلامی است. علوم دینی و عقلی را زیر نظر پدرش، و منطق و حکمت طبیعی را نزد برادرِ مادرش آموخت. تحصیلاتش را در نیشابور به اتمام رساند و در آن جا به عنوان دانشمندی برجسته شهرت یافت. وی در زمان حمله مغول به ایران در دستگاه ناصرالدین، محتشم قهستان، به کارهای علمی خویش مشغول شد و در همین زمان اخلاق ناصری را نوشت. پس از مدتی، به نزد اسماعیلیان در دژ الموت نقل مکان کرد. پس از حمله «هلاکو خان» و پایان یافتن فرمانروایی اسماعیلیان (ش) هلاکو خواجه نصیرالدین را مشاور و وزیر خود ساخت تا جایی که او هلاکو را به یورش به بغداد و سرنگونی عباسیان یاری داد. خواجه نصیرالدین طوسی عاقبت در ذی الحجه ق وفات یافت و در کاظمین دفن گردید. وی سنت فلسفه مشائی را که پس از ابن سینا در ایران رو به افول گذاشته بود، بار دیگر احیا کرد. وی مجموعه آرا و دیدگاه های کلامی شیعه را در کتاب تجرید الاعتقاد گرد آورد. او در مراغه رصدخانه ای ساخت و کتابخانه ای به وجود آورد که حدود چهل هزار جلد کتاب در آن بود. او با پرورش شاگردانی همچون قطب الدین شیرازی و گردآوری دانشمندان ایرانی عامل انتقال تمدن و دانش ایران پیش از مغول به آیندگان شد. وی یکی از توسعه دهندگان علم مثلثات است و در قرن میلادی کتاب های مثلثات او به زبان فرانسه ترجمه گردید. آثار: زندگی او بر پایه دو هدف اخلاقی و علمی بنا شده بود. او در بیشتر زمینه های دانش و فلسفه، تالیفات و رسالاتی از خود به یادگار گذاشته که بیشتر عربی هستند، اما بخشی از نوشته های وی به زبان پارسی است. از معروف ترین آثار او به پارسی، «اساس الاقتباس» و «اخلاق ناصری» را می توان یاد کرد. وی در اخلاق ناصری رستگاری راستین انسان ها را در «سعادت نفسانی»، «سعادت بدنی» و «سعادت مدنی» می داند و این نکته نشان می دهد که خواجه در مسائل مربوط به بهداشت جسمانی و روانی هم کارشناس بوده است. آثار فراوانی از خواجه به یادگار مانده که به برخی از آن ها اشاره می گردد: تجرید العقاید - شرح اشارات بوعلی سینا - قواعد العقاید - اخلاق ناصری یا اخلاق طوسی - آغاز و انجام -

تحریر مجسطی - تحریر اقلیدس - تجرید المنطق - اساس الاقتباس - ذیج ایلخانی - آداب البحث - آداب المتعلمین روضه
القلوب - اثبات بقاء نفس - تجرید الهندسه - اثبات جوهر - جامع الحساب - اثبات عقل - جام گیتی نما - اثبات واجب
الوجود - الجبر و الاختیار - استخراج تقویم - خلافت نامه - اختیارات نجوم - رساله در کلیات طب - ایام و لیالی - علم المثلث
الاعتقادات - شرح اصول کافی - کتاب الكل.

او کسی بود که بسیاری از مشکلات مهم ریاضیات اقلیدسی را حل کرد؛ مگر او نبود که هنرمندانه تر از فیثاغورس (۱)، مشکلات ریاضی را حل کرد. او دانش حکمت و فلسفه الهی را به اوج آسمان و ملکوت رساند. مگر او نبود که در همین ایران سوخته خراب شده کشته داده، کتابخانه مراغه را با چهارصد هزار کتاب علمی بی تکرار بنا گذارد؟

یکی از عیب های بزرگ ما این است که کمتر دنبال ورزش عقل می رویم. اگر این کار را می کردیم، ممکن بود ما هم عجوبه روزگار خود شویم. به طور کلی، انسان هر عنصری از وجود خود را به کار بگیرد، چنان رشدی خواهد کرد که ملکوت را زیر پر خود خواهد گرفت. بنابراین، حیف است انسان نفهمد، نبیند، نداند و نخواند. پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، گاهی به جبرئیل می فرمودند:

«عِظْنِي». (۲)

مرا موعظه کن.

زیرا موعظه عقل را زیاد می کند. (۳) کلام حکیمانه به انسان قدرت اندیشه می دهد. کتاب خواندن در حرکت فکری آدمی تأثیر عجیبی دارد. گوش به سخنان پاکان عالم سپردن از بهترین عوامل رشد عقل و فکر است. این ها همه دورنمای عظمت فکر کردن است و اندیشه در امور است. ابن سینا در جمله زیبایی می گوید:

«أَوَّلُ الْفِكْرِ آخِرُ الْعَمَلِ». (۴)

یعنی وقتی انسان درباره موضوعی فکر می کند، عاقبت و نتیجه کار را نیز می بیند.

ص: ۵۳

۱- (۱). فیثاغورث فیلسوف و ریاضی دان یونانی (و. جزیره سامس حدود ۵۸۰ ف. حدود ۴۹۷ ق م). دوره زندگانی او روشن نیست ولی گفته اند به مصر و هندوستان و ایران سفر کرده و از دانشمندان آن کشورها بهره برده و معاصر کوروش و داریوش هخامنشی بوده است. در اواخر سده ششم قبل از میلاد به یونان بازگشت و گروهی پیرو او شدند. وی انجمنی سری تشکیل داد که هم دینی و هم اخلاقی و هم سیاسی بود. ظاهراً، لفظ فیلسوف از مخترعات فیثاغورث است به این معنا که در یونانی حکیم یعنی خردمند را سوفوس و حکمت را سوفیا می گفتند. فیثاغورث گفت: ما هنوز لیاقت آن را نداریم که خردمند خوانده شویم و لیکن چون خواهان حکمت هستیم باید ما را فیلسوفوس خواند یعنی دوستدار حکمت، و همین لفظ است که فیلسوف شده و فلسفه Philosophie از آن مشتق گردیده. اختراع جدول فیثاغورث و کشف شکل عروس در هندسه و بسیاری قضایای دیگر به او منسوب است. کلیتاً در فلسفه فیثاغورث، علوم ریاضی اهمیت تمام داشته و او عدد را اصل وجود پنداشته و همه امور را نتیجه ترکیب اعداد و نسبت های آن ها دانسته است. چون به این نکته برخورد کرده است که ترکیب صوت ها در تولید نغمات تابع تناسبات عددی می باشد موسیقی را نیز مانند هندسه و نجوم از رشته های علوم ریاضی می داند و نظام عالم را تابع اعداد می شمارد و هر وجودی را مادی باشد یا معنوی با یکی از اعداد مطابق می داند. خلاصه آن که عدد را

حقیقت اشیا و واحد را حقیقت عدد می خواند. تضاد واحد و کثیر و زوج و فرد را منشأ همه اختلافات می پندارد، اما واحد مطلق را از زوجیت و فردیت و وحدت و کثرت بری می داند. حکمت فیثاغورث از چند جهت قابل توجه است: یکی این که حقیقت غیر جسمانی است، یعنی به نسبت های عددی که امری فرضی و عقلی است قائل شده و بدان اهمیت داده. دیگر این که کرویت زمین را معلوم کرده و مزیت مرکز و ساکن بودن آن را از آن برداشته است. هر چند این رأی تا مدتی نزد حکما طرف اعتنا نبود و فرض فیثاغورث در باب هیئت عالم با حقیقت موافقت کامل نداشت، مع هذا نمی توان او را در کشف هیئت جدید بی تأثیر دانست.

۲- (۲). من لا- يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۱، ص ۴۷۱؛ نیز تذکره الفقهاء (ط.ج)، علامه حلی، ج ۲، ص ۲۶۳: «نزل جبرئیل، علیه السلام، علی النبی، صلی الله علیه وآله، فقال له: «یا جبرئیل عظمی فقال یا محمد عش ما شئت فإنک میت، واحب من شئت فإنک مفارقه، واعمل ما شئت فإنک ملاقیه. شرف المؤمن صلاته باللیل، وعزه کف الأذی عن الناس».

۳- (۳). برخی از آیات قرآن که با واژه های يتذکرون و تذکرون یا تعقلون و... تمام می شود شاهد این مطلب است: - «و یبین آیاته للناس لعلهم يتذکرون». بقره، ۲۲۱. - «و هو الذی یُرسل الریح بُشراً بین یدئ رحمتیه حتی إذا أقلت سیحاباً ثقالاً سفیفاً لیلمد میت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من کل الثمرات کذلک نُخرج الموتی لعلکم تذکرون». اعراف، ۵۷. - «إن ربکم الله الذی خلق السماوات و الأرض فی سبته ایام ثم استوی علی العرش یدبر الأمر ما من شفیع الا من بعید إذنه ذلکم الله ربکم فاعبُدوه أ فلا تذکرون». یونس، ۳. - «توتی اکلها کل حین یاذن ربها و یضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذکرون». ابراهیم، ۲۵. - «أ فمن یخلق کمّن لا یخلق أ فلا تذکرون». نحل، ۱۷. - «قل لمن الأرض و من فیها إن کنتم تعلمون * سیقولون لله قل أ فلا تذکرون * قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظیم * سیقولون لله قل أ فلا تتقون * قل من یدیه ملکوت کل شیء و هو یحیی و لا یمیت علیه إن کنتم تعلمون * سیقولون لله قل فأنی تُسحرون». مؤمنون، ۸۹. - «سوره أنزلناها و فرضاها و أنزلنا فیها آیات ینبأ لعلکم تذکرون». نور، ۱. - «و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل لعلهم يتذکرون». زمر، ۲۷. - «و السمااء بنیناها بأید و إذا لموسیعون * و المارض فرشناها فنعم الماهدون * و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون». ذاریات، ۴۷-۴۹.

۴- (۴). رسائل، محقق کرکی، ج ۳، ص ۱۶۰؛ نیز شرح الأسماء الحسنی، سبزواری، ج ۱، ص ۳۷؛ تفسیر، رازی، ج ۱۹، ص ۱۲۴؛ تفسیر، آلوسی، ج ۱۴، ص ۴۱ (همه این کتاب ها به صورت «کما قیل» آورده اند. فقط آلوسی «قول الحکیم» گفته است).

۴- اندیشه : نقطه آغاز حرکت

اشاره

ص: ۶۳

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

موضوع سخن گفتارهای پیشین درباره اندیشه بود. قرآن کریم برای درمان بسیاری از دردها مردم را به فکر کردن دعوت می کند و آن را راهی برای رسیدن به توحید و سلسله معارفی می داند که بر محور توحید بنا شده اند. در نتیجه، هر کس که از راه اندیشه به توحید و معارف مرتبط با آن برسد، به بسیاری از واقعیات عالی عالم رسیده است. کسی که به واقعیات عالم برسد نیز از رشد و کمالی که قرآن می فرماید برخوردار می شود. لذا، وجود او هم برای خودش و هم برای دیگران به منبع خیر تبدیل خواهد شد.

اندیشه: نقطه حرکت انبیا

قرآن نخستین حرکت انبیا را حرکت فکری می داند و به ویژه در آیات سوره ابراهیم این مساله را به صورت گسترده توضیح می دهد. تواریخ در احوالات رهبر بزرگ اسلام نوشته اند که پیش از این که به رسالت مبعوث شوند، مهم ترین کارشان در طول این چهل سال فکر کردن بوده است. بر

اثر همین حرکت فکری، ایشان بسیاری از مشکلات مردم را پیش از بعثت حل می کردند و وجود مقدّسشان نیز، در میان بدترین مردم، به بهترین انسان معروف شده بود. به گونه ای که همه از او به «امین» تعبیر می کردند. (۱) امیرالمؤمنین، علیه السلام، هنگامی که از وجود مبارک پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، تعریف می کند، تفکر را مهم ترین رکن وجود ایشان معرفی می کند. (۲)

قرآن از تمام مخالفان حقیقت دعوت می کند که برای درمان مخالفتشان به فکر کردن در واقعیات روی آورند. مخالفان زمان پیامبر، صلی الله علیه و آله، به شدت با او مخالفت می کردند و در فضای مخالفتشان تهمت کذب، سحر و جنون به آن وجود مقدّس می زدند. (۳) پروردگار عالم از مخالفان چنین دعوت می کند:

«تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ» . (۴)

درباره رفیقان [محمّد که عمری با پاکی، امانت، صدق و درستی در میان شما زندگی کرده است] بیندیشید که هیچ گونه جنونی ندارد.

بدون دلیل درباره پیامبر قضاوت نکنید؛ عجولانه در مورد این مرد الهی دهان باز نکنید؛ عقل و فکر خود را در تمام حالات وجود مقدّس او به کار بگیرید تا به حقیقت برسید. بدترین پرده و ننگین ترین حجاب حجاب جهل و نادانی است (۵) و او این پرده را با دست پر قدرت عقل کنار زده است. اگر انسان با چراغ اندیشه حرکت کند، به ویژه در مواقعی که از اندیشه اندیشمندان الهی کمک می گیرد، موجود باارزشی می شود.

آثار اندیشه در روایات

سلسله ای از روایات بسیار مهم در باب اندیشه وارد شده است که از بهترین روایات مکتب اسلام است و نمی توان در فرهنگ های دیگر جهان نمونه ای برای آن ها پیدا کرد. از جمله، در روایتی از امیرالمؤمنین،

ص: ۶۶

۱- (۱) پی نوشت . الحدائق الناضرة، محقق بحرانی، ج ۱۴، ص ۷: «فلما بلغ البنيان إلى موضع الحجر الأسود تشاجرت قریش فی وضعه فقال کل قبيلة: نحن أولى به ونحن نضعه، فلما کثر بینهم تراضوا بقضاء من یدخل من باب بنی شیبۀ فطلع رسول الله، صلی الله علیه و آله، فقالوا هذا الأمين قد جاء فحکموه فبسط رداءه - وقال بعضهم کساء طارونی کان له - ووضع الحجر فیه ثم قال: یأتی من کل ربع من قریش رجل فکانوا عتبه بن ربیعۀ ابن عبد شمس والأسود بن المطلب من بنی أسد بن عبد العزی وأبو حذیفۀ بن المغیره من بنی مخزوم وقیس بن عدی من بنی سهم فرفعوه ووضعہ النبی، صلی الله علیه و آله، فی موضعه؛ نیز المجازات النبویة، شریف رضی، ص ۱۸۵؛ و باختلاف در مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۴۳: «إنه، علیه الصلاة والسلام، لما نزلت هذه الآية أتى على أبي قيس ونادي: يا صباحاه، فلما اجتمع الناس إليه قال لهم يا معشر قریش: لو كنت مخبركم بأن جيشا يطلع عليكم من هذه الثنية أكنتم صدقي؟ قالوا أجل والله ما علمناك إلا صادقاً مصداقاً. قال: فإنني نذير لكم بين يدي عذاب شديد».

٢- (٢). نهج البلاغه، خطبه ٢١٣: (منها في ذكر النبي، صلى الله عليه وآله): «أرسله بالضياء وقدمه في الاصطفاء فرثق به

المفاتق، وساور به المغالب. وذل به الصعوبه، وسهل به الحزونه حتى سرح الضلال عن يمين وشمال».

٣- (٣). ص، ٤: «وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» ؛ نيز ذاربات، ٥١: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ

مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ» ؛ حجر، ٦ «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» ؛ قلم، ٥١٥٢: «وَ

إِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» ؛ صافات، ٣٦:

«وَيَقُولُونَ أَإِذَا تَارَكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ» ؛ دخان، ١٤: «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» ؛ طور، ٢٨: «فَذَكَرْنَاكَ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمِهِ

رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ» .

٤- (٤). سبأ، ٤٦: «قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشِيًّا وَفِرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ

بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» ؛ نيز اعراف، ١٨٤: «أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ» .

٥- (٥). عيون الحكم والواعظ، ليشي واسطى، ص ٣٦: «الجهل موت»؛ نيز همين كتاب، ص ٤٥: «الجاهل ميت وأن كان حياً».

علیه السلام، می خوانیم:

«التفکر يدعو إلى البر والعمل به»^(۱).

اندیشه و فکر نتیجه اش این است که انسان را با همه نیکی ها آشنا می کند.

دل انسان، چون به طور فطری عاشق پاکی ها و نیکی هاست، اندیشه کردن او را به آگاه شدن از نیکی ها و عمل کردن به آن ها وادار می کند. در حقیقت، امیرالمؤمنین، علیه السلام، اندیشه را ریشه عمل به تمام نیکی ها می داند. بنابراین، تفکر می تواند افراد و گروه های بسیاری را از مشکلات نجات دهد.

اندیشه پاک: ریشه حل اختلاف

زمانی در مکه سیل آمده بود و دیوارهای کعبه بر اثر فشار سیل خراب شده بود. این رویداد زمانی رخ داد که هنوز پیامبر، صلی الله علیه و آله، به رسالت مبعوث نشده بود و جوانی ۲۵ یا ۳۰ ساله بود.

اهل مکه از متعصب ترین مردم منطقه بودند و هر قبیله ای دوست داشت برای این که اسم قبیله اش مطرح شود، در هر کاری جلو بیفتد. هنگامی که خانه کعبه را دوباره ساختند، در نصب حجرالأسود میان رؤسای قبایل که تعدادشان هم زیاد بود اختلاف افتاد، زیرا هر کدام اصرار داشتند حجرالأسود را قبیله آن ها نصب کند.

آن ها مردمی کینه ورز و بداخلاق بودند و اگر در مساله ای اختلاف می کردند و اختلافشان به جنگ منتهی می شد، معلوم نبود تا چه زمانی این جنگ به طول بینجامد؛ چنان که دو قبیله اوس و خزرج در مدینه بر سر موضوعی اختلاف کردند و اختلافشان حل نشد و کارشان به جنگ انجامید؛ جنگی که یک قرن و نسل به نسل طول کشید. آن ها در مساله نصب حجرالأسود هم دست از تعصب برنداشتند و نزدیک بود شمشیرها از نیام کشیده شده جنگی آغاز شود که رهبر باکرامت اسلام

ص: ۶۷

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۵۵؛ نیز مشکاة الأنوار، طبرسی، ص ۸۲.

وارد مسجد الحرام شد و چون همه به فکر او اهمیت می دادند گفتند: صبر کنید تا ایشان قضاوت کند.

رئیس هر قبیله ای تصورش این بود که اگر قبیله او موفق به این امر شود، این مساله تا قیامت برای آن ها شرافت بسیار مهمی تلقی خواهد شد. البته، از قبل این شرافت درآمد خوبی نیز به دست می آوردند.

پیامبر، صلی الله علیه و آله، در ابتدا فرمود: شمشیرها را غلاف کنید! همه همین کار را کردند. بعد، ایشان عبا مبارکشان را روی زمین پهن کردند و حجر الأسود را روی عبا گذاشتند و فرمودند: نمایندگان قبایل بیایند یک گوشه از عبا را بگیرند و سنگ را سر جایش نصب کنند تا این افتخار نصیب همه قبایل شود. و بدین ترتیب، به دعوا خاتمه دادند. (۱)

جنايات هولناک بر اثر بی فکری

گاهی اندیشه، یک کشور را از خطرها حفظ می کند. آلمان یازده سال در دست دیوانه ای به نام هیتلر (۲) بود. کسی فکرش را هم نمی کرد که این کشور یازده سال در دست او باقی بماند، ولی ماند. آن هم در دست کسی که فقط به دنبال شهرت بود. او که انسانی بی فکر و ضعیف العقل بود در آخرین لحظات زندگی اش، یعنی زمانی که کسی در اطرافش نبود و نیروهای متفقین خیابان های برلین را اشغال کرده بودند و ارتش آلمان متلاشی شده بود، با اسلحه اول زنش و بعد خودش را کشت! نتیجه این یازده سال نیز این بود که ۳۵ میلیون انسان، که هیتلر حتی یکی از آن ها را هم نمی شناخت، کشته شدند.

مگر عزیزان خود ما را که در جبهه های جنگ و بمباران شهرها در دوران دفاع مقدس شهید شدند، صدام می شناخت؟ لذا، اگر از او پرسند: چرا کسانی را کشتی که حتی آن ها را نمی شناختی؟ پاسخی ندارد. آری، چندین هزار شهید و خانواده شهدا و معلولان و اسیران و زنان و کودکان

ص: ۶۸

۱- (۱). کافی، ج ۴، ص ۲۱۷؛ نیز الحدائق الناضرة، بحرانی، ج ۱۴، ص ۶: «علی بن ابراهیم، وغیره بأسانید مختلفه رفعوه قالوا: إنما هدمت قريش الكعبة لان السيل كان يأتيهم من أعلا مكة فيدخلها فانصدعت وسرق من الكعبة غزال من ذهب رجلاه من جوهر وكان حائلها قصيرا وكان ذلك قبل مبعث النبي، صلى الله عليه وآله، بثلاثين سنة فأرادت قريش أن يهدموا الكعبة وبينوها ويزيدوا في عرصتها ثم أشفقوا من ذلك وخافوا أن وضعوا فيها المعادل أن تنزل عليهم عقوبه، فقال الوليد بن المغيرة دعوني أبدء فإن كان لله رضی لم يصبني شيء وإن كان غير ذلك كففنا، فصعد على الكعبة وحرك منه حجرا فخرجت عليه حية وانكسفت الشمس فما رأوا ذلك بكوا وتضرعوا وقالوا: اللهم إنا لا نريد إلا الإصلاح، فغابت عنهم الحية فهدموا ونحو حجارتها حوله حتى بلغوا القواعد التي وضعها ابراهيم، عليه السلام، فلما أرادوا أن يزيدوا في عرصتها وحركوا القواعد التي وضعها ابراهيم، عليه السلام، أصابتهم زلزلة شديدة وظلمة فكفوا عنه وكان بنیان ابراهيم الطول ثلاثون ذراعا والعرض اثنان وعشرون ذراعا والسمك تسعة أذرع، فقالت قريش: نزيد في سمكها فبنوها فلما بلغ البناء إلى موضع الحجر الأسود تشاجرت قريش في موضعه فقال كل قبيلة: نحن أولى به نحن نضعه فلما كثر بينهم تراضوا بقضاء من يدخل من باب بني شيبه فطلع رسول الله، صلى الله عليه وآله، فقالوا: هذا الأمين قد جاء فحكموه فبسط رداءه وقال بعضهم: كساء طاروني كان له ووضع الحجر فيه ثم قال: يأتي

من كل ربع من قريش رجل فكانوا عتبه بن ربيعة بن عبد شمس والأسود بن المطلب من بنى أسد بن عبد العزى. وأبو حذيفة بن المغيرة من بنى مخزوم. وقيس بن عدى من بنى سهم فرفعوه ووضعوه النبى، صلى الله عليه وآله، فى موضعه؛ نيز دعائم الإسلام، قاضى نعمان، ج ١، ص ٢٩٢: «عن على، عليه السلام، أنه قال: «أوحى الله إلى إبراهيم أن ابن لى بيتا فى الأرض أعبد فيه، فضايق به ذرعا، فبعث الله إليه السكينة وهى ریح لها رأسان، يتبع أحدهما صاحبه، فدارت على أس البيت الذى بنته الملائكة فوضع إبراهيم البناء على كل شىء استقرت عليه السكينة، وكان إبراهيم، عليه السلام، بينى وإسماعيل يناوله الحجر، ويرفع إليه القواعد، فلما صار إلى مكان الركن الأسود، قال إبراهيم لإسماعيل: أعطنى الحجر لهذا الموضع، فلم يجده وتلكأ فقال: اذهب فاطلبه، فذهب ليأتيه به، فأتاه جبرئيل، عليه السلام، بالحجر الأسود، فجاء إسماعيل، عليه السلام، وقد وضعه إبراهيم موضعه، فقال: من جاءك بهذا؟ فقال: من لم يتكل على بنائك، فمكث البيت حينا فانهدم فبنته العمالقة، ثم مكث حينا فانهدم، فبنته جرهيم، ثم انهدم، فبنته قريش ورسول الله يومئذ غلام، وقد نشأ على الطهارة وأخلاق الأنبياء، وكانوا يدعونه الأمين. فلما انتهوا إلى موضع الحجر أراد كل بطن من بطون قريش أن يلى وضعه موضعه. فاختلفوا فى ذلك، ثم اتفقوا على أن يحكموا فى ذلك أول من يطلع عليهم، فكان ذلك رسول الله، صلى الله عليه وآله، فقالوا: هذا الأمين، قد طلع، فأخبروه الخبر، فانترع رسول الله صلى الله عليه وآله إزاره ووضع الحجر فيه، وقال: يأخذ من كل بطن من قريش رجل بحاشية الإزار وارفعهو معا، فأعجبهم ما حكم به، وأرضاهم وفعلوا، حتى إذا صار إلى موضعه وضعه فيه رسول الله».

٢- (٢). آدولف هيتلر (١٨٨٩-١٩٤٥م) پیشوای آلمان. وی در یکی از قرای اتریش متولد شد. ابتدا تحصیل معمارى می کرد. در جنگ جهانی اول سمت سرجوخگی داشت. پس از ختم جنگ به نقاشی پرداخت. در ١٩١٩م در مونیخ، پایتخت باواریا، عضو حزب کارگر آلمان شد و به زودی طرفدارانی پیدا کرد. چون خیال عمده او قیام بر ضد معاهدات صلح و ضدیت با یهودیان و تقویت قدرت مرکزی دولت بود، با آن که عقاید سوسیالیستی داشت خود را طرفدار آن گونه سوسیالیستی که بر اساس ملیت باشد می دانست و حزب خود را سوسیالیسم ملی (ناسیونال سوسیالیسم) که مختصر آن «نازی» است نامید. ابتدا، برای مبارزه با کمونیست ها در ١٩٢٣م در باواریا قیام نمود و دستگیر شد. در مدت ٨ ماهی که در زندان بود کتاب نبرد من را در شرح اصول و عقاید سیاسی خود نوشت. هیتلر نژاد ژرمن را برترین نژاد و شاسته فرمانروایی بر جهان می دانست. چون قدرت او رو به فزونی گذاشت هیندنبورگ، رئیس جمهور آلمان، در ژانویه ١٩٣٣م او را به مقام صدارت برگزید و چون در ١٩٣٤م هیندنبورگ مرد هیتلر مقام صدارت و ریاست جمهوری هر دو را در اختیار گرفت و خود را پیشوای آلمان نامید. وی در سیاست داخلی به قلع ریشه کمونیست ها و سوسیالیست ها و زجر یهودیان پرداخت و در سیاست خارجی با گسستن رشته پیمان های قبلی آلمان به وسعت خاک آلمان افزود و با حمله به دالان دانتزیگ (١٩٣٩م) جنگ جهانی دوم را آغاز کرد که سرانجام به شکست آلمان و خودکشی او انجامید. رک: فرهنگ معین، ذیل مدخل هیتلر.

تیم، در ایران و عراق، همه نتیجه خودخواهی یک دیوانه بی فکر بود.

عبرت گرفتن از بی فکرها

از زندگی بی فکرها می توان فهمید که فکر چه قدر ارزش دارد. از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. پرسیدند: انسانی به این مؤدبی چه طور از بی ادبان ادب آموخته؟ گفت: کارهایشان را نگاه کردم و نتیجه آن ها را دیدم. فکر کردم این کار چه قدر بیهوده است. از این رو، خود دیگر آن کار را انجام ندادم. (۱)

از زندگی بی فکرها باید به ارزش فکر پی برد. فکر کردن هم کار مشکلی نیست. انسان اگر پشت پرده احساسات و غرایز و شهوات زندگی نکند و جلوی همه این ها قرار بگیرد، فکر کردن برای او کار آسانی خواهد شد. او باید فکر کند که آیا به لذتش می ارزد آبرویم را تا وقتی زنده هستیم ببرم و روز قیامت به سخت ترین شکل مجازات شوم؟ (۲) آیا سزاوار است با به دام انداختن دختری جوان و بی آبرو کردن او تا آخر عمر او و پدر و مادرش را دچار بلا و عذاب کنم؟ آری، فکر ریشه نیکی ها و پاکی ها و درستی هاست.

شخصیت واقعی و غیر واقعی

شخصی که شش سال با خانواده زنش اختلاف داشت، شبی در یکی از مجالس خصوصی به من گفت: از این که شش سال است با خانواده همسر، به ویژه مادرش، اختلاف دارم رنج می برم. زندگی ام بسیار تلخ شده و آرامش روحی ندارم! بیست دقیقه با او حرف زدم و او را به حرکت فکری وادار کردم. تمام دورنماها را نزدیکش آوردم، با این که خانواده اش را نمی شناختم. وقتی خوب به همه مسائل نگاه کرد، ساکت شدم. پس از لحظاتی فکر کردن درباره دورنمای زندگی همسرش،

ص: ۶۹

۱- (۱). برگرفته از گلستان سعدی است.

۲- (۲). ابن ابی عمران الهلالی قال: سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد (عليهما السلام) يقول: كم من صبر ساعة قد اورث فرحا طويلا، وكم من لذة ساعة قد اورث حزنا طويلا.

بیچه ها و آینده آن ها گفت: حالا چه کار کنم؟ گفتم: باید کاری انجام دهی که می دانم برای روح تو مقداری سنگین است، ولی باید انجامش دهی. کاری که اگر برای من بود، نه تنها سنگین نبود، بسیار آسان هم بود.

کسانی که گرفتار غرور و پول و شخصیت کاذب هستند از عهده چنین کارهایی بر نمی آیند. انسان اگر شخصیتش حقیقی باشد، خودش کلید حل مشکل است، اما آن که شخصیت کاذبی دارد نمی تواند مشکلش را حل کند. آدم هایی که شخصیت کاذب دارند همه کاره اند: هم مرجع تقلیدند، هم شاه، هم رئیس جمهور، هم غرب و هم شرق. و با این شخصیت کاذب زیر بار هیچ کار خیری نمی روند.

با او حرف های فراوانی زدم. گفت: من این کار را می کنم، اگر چه ده پیراهن از او بیشتر پاره کرده ام. گفتم: پس بلند شو به دکان خیاطی برویم و هزار مرتبه جلوی قیچی تعظیم کنیم، چون هزار پیراهن از ما بیشتر پاره کرده است. گفت: حالا چه کنم؟ گفتم: من تا فردا زندگی تو را از عسل شیرین تر می کنم و از آیات و روایات برایت دلیل می آورم، به شرط این که زیر بار بروی. گفت: الان شش سال است که با مادر خانمم اختلاف شدید دارم و اصلاً او را ندیده ام. اگر هم بخواهم با ماشین از آن کوچه رد شوم، سعی می کنم از دو کوچه بالا-تر بروم تا او را نبینم. اصلاً از جایی که مادر زخم زندگی می کند عبور نمی کنم! اما هر کاری که شما بگویید انجام می دهم. گفتم: باید اطمینان بدهی تا من به تو اعتماد کنم. گفتم: فردا یک قواره پارچه خیلی خوب و یک جعبه شیرینی می خری و به منزل مادر خانمت می روی. سلام می کنی و احوالش را می پرسی و پارچه و جعبه شیرینی را هم به او می دهی. بعد هم می روی بلیط هواپیما می گیری و با همسر و مادر خانمت برای زیارت امام هشتم به مشهد می روید. از آن ها خوب پذیرایی می کنی و می بینی که پس از برگشت،

اختلافات شش ساله ریشه کن شده است. گفت: حتماً این کار را می‌کنم.

نمی‌دانم انجام این کار چه قدر برایش سخت بود. در هر صورت، او پیش از فرا رسیدن مرگش این کار را انجام داد. پس از مدتی که او را دیدم، از وضعیتش پرسیدم. گفت: تمام تلخی‌های این شش ساله از بین رفت. خدا پدر تو را رحمت کند که زندگی ما را از این بلای سنگین نجات دادی!

این بحث بسیار ریشه دار و عمیق است. اگر به کتاب‌های بزرگ و باارزش شیعه مراجعه کنیم، پی خواهیم برد که پیش از بحث نماز و ازدواج، نخستین کتاب ما در روایات باب عقل و جهل است.

امام صادق، علیه السلام، درباره اندیشه می‌فرماید:

«أفضل العبادة ادمان التفكير في الله وفي قدرته». (۱)

یعنی بهترین عبادت فکر کردن درباره وجود مقدس حضرت حق است تا انسان بداند و بفهمد که چه مولا و پروردگار لطیف و خبیری دارد. علی، علیه السلام، نیز می‌فرماید:

«نبه بالتفكر قلبك».

دل خوابیده ات را با فکر و اندیشه بیدار کن.

«وجاف عن الليل جنبك».

شب را تا نزدیک صبح به رختخواب نچسب، بلکه مقداری از شب را برای عبادت خدا از رختخواب دور بمان.

«واتق الله ربك». (۲)

و نسبت به خدایت حریم داری کن.

اگر حال عبادت هم نداریم عیبی ندارد. کافی است یک ربع به اذان صبح مانده بلند شویم و رو به قبله بنشینیم و مقداری درباره خودمان فکر کنیم. پرونده عمرمان را در این نیم ساعت ورق بزنیم و مرور کنیم؛ کارهایمان را ارزیابی کنیم و ببینیم فلان کار را بپذیریم بهتر است یا

ص: ۷۱

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۵۵.

۲- (۲). کافی، ج ۲، ص ۵۴؛ نیز با اختلاف کلمات در امالی، شیخ مفید، ص ۲۰۸: «عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: كان أمير المؤمنين، عليه السلام، يقول: «نبه بالتفكر قلبك، وجاف عن النوم جنبك، واتق الله ربك».

نپذیریم؛ فلان عمل را انجام بدهیم بهتر است یا انجام ندهیم؟

امام رضا، علیه السلام، می فرماید:

«لیس العباده کثرة الصلوة والصوم».

زیاد نماز خواندن و زیاد روزه گرفتن عبادت نیست.

«إنما العبادة التفکر فی أمر الله عزوجل». (۱)

عبادت واقعی اندیشه کردن در آیات خداست.

دو روایت تکان دهنده

از رسول خدا نقل شده است که فرمودند:

«قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: قالت الحواریون لعیسی: یا روح الله! من نجالس؟ قال: من ینذکرکم الله رؤیته، ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله». (۲)

حواریون از حضرت عیسی پرسیدند: با چه کسی نشست و برخاست و همنشینی کنیم؟ گفت: کسی که دیدارش شما را به یاد خدا می اندازد و سخنانش بر علم شما می افزاید و رفتارش شما را برای به دست آوردن آخرت راغب می کند.

تنها کسی که سخنش چراغ راه و مشکل گشاست، گفتارش دردهای آدمی را درمان کرده مردم را از ناراحتی نجات می دهد، سکوتش تفکر و نگاه کردنش مایه عبرت گرفتن است، شایسته همنشینی است.

پیامبر اسلام، صلی الله علیه وآله، می فرماید:

«اعطوا أعینکم حظها من العبادة».

لذت عبادت را به چشمانتان بچشانید.

گفتند: چگونه؟ فرمودند:

«النظر فی المصحف»

با نظر کردن بر آیات قرآن.

«والتفکر فیہ»

-
- ١- (١). كافي، ج ٢، ص ٥٥.
- ٢- (٢). كافي، ج ١، ص ٣٩؛ نیز عوالی اللثالی، إحسائی، ج ٤، ص ٧٨؛ و با اختلاف کلمات در کنز العمال، متقی هندی، ج ٩، ص ١٧٨: «عن ابن عباس قال: قلنا یا رسول الله من نجالس؟ قال: من یزید فی علمکم منطقه، ویرغبکم فی الآخرة عمله، ویزهدکم فی الدنيا فعله».

و تفکر در آیاتش.

«والاعتبار عند عجائبه». (۱)

و عبرت گرفتن از واقعیات موجود در آن.

حکایت عجیبی از تأثیر کلام خدا

در کتابی به نام تفسیر یوسف که هشتصد سال پیش به عربی نوشته شده و هنوز به فارسی ترجمه نشده از قول اصمعی، ادیب معروف عرب، نقل شده است که گفت: نزدیک ایام حج بود و من در بصره بودم. تصمیم گرفتم از بصره به مکه بروم، ولی کاروان حجاج از پیش حرکت کرده بودند. لذا به تنهایی به سوی مکه راه افتادم. در بین راه بصره تا عربستان با دزدی بیابانگرد رو به رو شدم. گفت: هر چه پول داری بده! گفتم: چشم! ولی یک مقدارش را برای خودم بگذار.

گفت: نمی شود، همه را باید بدهی. من هم که چهارصد دینار بیشتر نداشتم، همه را به او دادم.

سپس، او رو به من کرد و گفت: تو کیستی؟

گفتم: اهل بغدادم.

گفت: از کجا می آیی؟

گفتم: از بصره.

گفت: از کجای بصره؟

گفتم: خانه خودم.

گفت: کجا می روی؟

گفتم: مکه.

گفت: مکه کجاست؟

گفتم: فلان منطقه.

گفت: برای چه می روی؟

۱-((۱)). کنز العمال، متقی ہندی، ج ۱، ص ۵۱۰؛ نیز تفسیر، قرطبی، ج ۱، ص ۲۸.

گفتم: به خانه خدا می روم.

گفت: مگر خدا خانه دارد؟

گفتم: نه از آن خانه هایی که تو فکر می کنی. خانه خدا جای بسیار محترم و آبرومندی است که به وجود مقدس او وابسته است.

گفت: خانه خدا می روی چه کار کنی؟

گفتم: می روم و حرف های خدا را می خوانم.

گفت: مگر خدا حرف دارد؟

گفتم: بله.

گفت: آیا چیزی از حرف های خدا در خاطر داری؟

گفتم: بله. با خودم فکر کردم کجای قرآن را برای این دزد که پول های مردم را می برد بخوانم. گفتم: بنشین تا برایت بخوانم. بعد، سوره مبارکه ذاریات را شروع به خواندن کردم. این دزد عرب بود و می فهمید چه می گویم. تا به این آیه رسیدم:

«وفى السماء رزقكم وما توعدون» (۱)

و رزق شما و آن چه به آن وعده داده می شوید در آسمان است.

یعنی من روزی حلال زندگی شما را پیش خود رقم زده و معین کرده ام و شما باید با کار کردن آن را به دست آورید.

تا این آیه را خواندم، دیدم بدن این مرد می لرزد. لحظه ای به فکر فرو رفت که خدای من روزی مرا همواره رسانده و این یک حقیقت است: زمانی که در رحم مادر بودم، سینه مادر را پُر از شیر کرد و هنوز به دنیا نیامده بودم که سفره نعمت هایش پهن بود. حالا چگونه در این بیابان سفره دیگران را خالی کنم؟ و کاملاً منقلب شد. (این اثر فکر است).

بعد گفت: مرا با خودت به این سفر ببر! هر چه هم خرجم باشد خودم می دهم. پذیرفتم و با هم حرکت کردیم تا به جایی رسیدیم که باید

ص: ۷۴

مُحَرَّم می شدیم. به راستی، هیچ کس مانند این دزد محرم نشد و هیچ کسی حال او را نداشت. پس از احرام او را گم کردم. این مساله گذشت تا این که سال بعد از بغداد با کاروان بسیار خوبی برای حج به مکه آمدم. عمره تمتع را به جا آوردم و پس از انجام اعمال دوباره محرم شدم و برای انجام حج تمتع اول به عرفات رفتم و شب به مشعر و منی و سپس به مکه برگشتم. اعمال مکه که تمام شد، در حال طواف مستحبی بودم که دیدم کسی روی شانه ام می زند. گفت: مرا می شناسی؟ هر چه قیافه او را نگاه کردم نشناختم. گفتم: نه! چون زمانی که او را دیده بودم دزد بود و قیافه دزد با قیافه ملکوتی بسیار تفاوت دارد.

گفت: ولی من تو را می شناسم. یادت هست پارسال حرف های خدا را در بیابان برای من خواندی؟ من از سال گذشته تاکنون این جا هستم تا صاحبان اموال دزدی شده را پیدا کنم و اموالشان را به آن ها برگردانم. کسانی را هم که نمی شناسم، آن قدر کار می کنم و ردّ مظالم می دهم تا پاک شوم. آیا از حرف های خدا باز هم چیزی می دانی؟

گفتم: بله. فکر کردم پارسال تا کجای سوره را خواندم و چه کلامی او را بیدار کرد؟

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ».

و رزق شما و آن چه به آن وعده داده می شوید، در آسمان است.

سپس این آیه را برایش خواندم:

«فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ» . (۱)

پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن چه را وعده داده می شوید، حق و یقینی است، همان گونه که شما [وقت سخن گفتن یقین دارید که] سخن می گوئید.

همان گونه که با پروردگار آسمان و زمین سخن می گوئید و حرف زدنتان برای خودتان امری یقینی است، اطمینان داشته باشید که با کار

ص: ۷۵

حلال روزی تان را می دهم. با شنیدن این سخنان فریادی زد، دلش را گرفت و بی طاقت شد. دیدم دیگر نفس نمی کشد. دوستان را صدا کردم، زیر بغلش را گرفتیم و آن طرف حجر اسماعیل گذاردیم. اما دیدیم از دنیا رفته است.

این اثر و نتیجه اندیشه است که انسان را از طبقه هفتم جهنم به طبقه هشتم بهشت می رساند. (۱)

ص: ۷۶

۱- (۱). حجر، ۴۳۴۴: «وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ»؛ نیز مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۴۴: «أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا، عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ وَضَعَ اللَّهُ أَشْيَاءَ عَلَى ثَمَانِيَةِ الْعُرُشِ قَوْلُهُ: "وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً"، وَأَبْوَابُ الْجَنَّةِ لِقَوْلِهِ: "وَسَيَقُ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا" (جمله بعدی ظاهراً از راوی است) قالوا أثبت: الواو لزيادة الباب الثامن، و...».

۵- اندیشه : نردبان توحید

اشاره

ص: ۸۱

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

از مجموع آیات قرآن به طور صریح استفاده می شود که اگر اندیشه در مسیر صحیحش قرار بگیرد، ریشه تمام نیکی ها و پاکی ها خواهد بود. به همین سبب، دین اسلام برای فکر بهترین جایگاه ها را قائل شده است.

بزرگان دین نیز، وقتی انسان را توصیف می کنند، وجود اندیشه در فرد را ملاک خوبی او می دانند. نقل است که در مجلسی در محضر امام صادق، علیه السلام، سخن از ابوذر به میان آمد. امام ششم در تعریف او فرمودند:

«كان أكثر عبادة أبي ذر رحمه الله عليه خصلتين: التفكير والاعتبار».^(۱)

یعنی عبادت ابوذر منحصر در نماز و روزه نبود، بلکه افزون بر این ها او اهل فکر و اندیشه و عبرت گرفتن بود.

گسترده‌گی اندیشه

بال اندیشه به اندازه ای قوی است که خدای متعال قدرت آن را به گسترده‌گی تمام عالم تعریف کرده است. بدین لحاظ، اگر آیاتی که درباره

ص: ۸۳

۱- (۱) پی نوشت . خصال، شیخ صدوق، ص ۴۲.

اندیشه وارد شده است را بخوانیم، خواهیم دید که پروردگار تا کجا فضای اندیشه را به روی بشر گشوده است.

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» . (۱)

و شب و روز و خورشید و ماه را نیز رام و مسخر شما قرار داد، وستارگان هم به فرمانش رام و مسخر شده اند. قطعاً در این [حقایق] نشانه هایی است [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که تعقل می کنند.

در گردش روز و شب، در آفرینش خورشید و ماه و همه ستارگان باید اندیشه کرد، زیرا همه این برنامه ها و این مجموعه ها نشانه ای از نشانه های خدا هستند و صاحبان اندیشه را، پس از تفکر در این امور، به توحید می رسانند.

وقتی انسان اندیشه می کند، می بیند که خانه خلقت با این تنوع بی مانند و بی حسابی که در وجود هر عنصری از عناصر خود دارد، خانه ای کاملاً به هم پیوسته است و خطّ باعظمت توحید و وحدت در تمام آفرینش آشکار است. تمام عالم بالا با زمین، تمام زمین با عالم بالا، تمام حیوانات با عالم و مجموعه شان با انسان و بالعکس در ارتباطند. چه کسی می تواند این همه آثار باعظمت را در عالم آفرینش در روابط و وحدتشان با یکدیگر به این راحتی ببیند؟

اگرچه اندیشه انسان توان و ظرفیت رسیدن به عمق چیزها را ندارد، با این حال، می تواند از جای جای عالم بخشی را انتخاب کند که نشانه ای از تمام هستی است. وقتی یک استکان آب را از دریا بر می داریم و در آزمایشگاه تجزیه می کنیم، با آزمایش کشف می شود که همه آب ها مرکب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن هستند؛ برای مثال، کافی است ما ساختمان اتم را مطالعه کنیم و نظام آن را ببینیم و آن را نمونه کل آفرینش و خلقت بدانیم. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید: آیا با

ص: ۸۴

دیدن این نظام و وحدت و هماهنگی، باز هم برای شما در وجود یک عالم مدبر و ناظم محاسب شکی وجود دارد؟

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» . (۱)

پیامبرانشان گفتند: آیا در خدا که آفریننده آسمان ها و زمین است، شکی هست؟

قرآن مجید هم چنین تاکید می کند که در نظام بدن خودمان مطالعه کنیم:

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» . (۲)

و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است]. آیا نمی بینید؟

آیا نمی بینید چه هماهنگی عظیم و وحدت درخشنده ای در تمام وجود شما با این همه تنوع برقرار است؟

رابطه توحیدی میان آفریدگان

بدن انسان از قسمت های مختلفی تشکیل شده است: از چشم، گوش، مغز، بصل النخاع، سلول های مغز، نخاع، رگ ها، اعصاب، پالایشگاه خون، کلیه ها، پوست، روح، استخوان ها، ناخن ها و مژگانه که بین همه این قسمت ها وحدت برقرار است که تنها در قسمت مغز، چهارده میلیارد رابطه الکتریکی برقرار است.

با توجه به این پیوستگی ها معلوم می شود که توحید در خود ما جاری است. به راستی، اگر این رابطه توحیدی به هم بخورد، چه می شود؟ اگر رابطه میان این نظام توحیدی و هماهنگی بین انسان و عالم خلقت به هم بخورد، چه می شود؟

میان خورشید و ماه و آسمان ها و زمین و تمام اجزای عالم نیز رابطه توحیدی برقرار است:

«سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» . (۳)

و شب و روز را نیز مسخر شما ساخت.

ص: ۸۵

۱- (۱) . ابراهیم، ۱۰: «فَالْتَّ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» .

۲- (۲) . ذاریات، ۲۱.

۳- (۳) . ابراهیم، ۳۳: «وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ» ، نیز نحل ۱۲ «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» .

خداوند متعال در این باره به اندیشه دستور می دهد و می فرماید که با مرکب فکر می توان به او رسید:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» . (۱)

یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است.

«وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» . (۲)

و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که از کوه ها و درختان و آن چه [از دار بست هایی] که [مردم] بر می افزایند، برای خود خانه هایی بگیرد. آن گاه از همه محصولات و میوه ها بخورد. پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو. از شکم آن ها [شهدی] نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون می آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا] است برای مردمی که می اندیشند.

قرآن می فرماید کافی است از میان این همه مخلوق تنها در زندگی زنبور عسل اندیشه کنید. (۳)

دانشمندان تا حال به این نتیجه رسیده اند که زنبورها، که موجودات بسیار کوچکی هستند و حتی از سر انگشت انسان هم کوچک ترند، برای اداره امور زندگی خویش، از ۴۶۰ دانش گوناگون استفاده می کنند. حال، پرسش این است که خدا این ۴۶۰ رشته علم را در کدام قسمت و کدام عضو این حیوان قرار داده است؟ اگر سر زنبور را قطع کنند و مغزش را بشکافند، اندازه آن بسیار کوچک است، ولی واقعاً به ۴۶۰ دانش آگاه است که یکی از آن ها علم هندسه است. هنوز در کره زمین مهندسی به

ص: ۸۶

۱- (۱). آل عمران، ۱۹۰.

۲- (۲). نحل، ۶۸-۶۹.

۳- (۳). برای اطلاع بیشتر می توانید به کتاب زنبور عسل موریس مترلینگ مراجعه کنید.

دقت زنبور عسل نیامده است. زنبور در لانه اش حدود نهصد تا هزار حفره شش گوش می سازد. البته، فقط عده ای از آن ها لانه می سازند. دقیق ترین میلی مترسنج های عالم را در این لانه به کار گرفته اند، طوری که خانه های ساخته شده با هم هیچ تفاوتی ندارند.

دستگاه هایی هم که در بدن این حشره است بسیار اعجاب آور است. زنبور وقتی روی گُل می نشیند سعی می کند شیره گل را بمکد. اکثر گل هایی که زنبور روی آن ها می نشیند تلخ اند. در بدن این موجود دستگاهی وجود دارد که مواد تلخ را جذب می کند و این در حالی است که ما انسان ها از مواد تلخ فراری هستیم، ولی او عاشق مواد تلخ است. او مواد تلخ گل را به شیرین ترین مواد عالم تبدیل می کند و به گونه ای این مواد را می سازد که بر خلاف تمام مواد عالم ضد میکروب است. هندوانه، لوبیا و حتی لباس های ما میکروب می گیرند. شکر فاسد می شود، اما عسل طبیعی زنبور، اگر هزار سال هم بگذرد، حتی در میان آشغال، میکروب قبول نمی کند. زنبور عسل سالم ترین مواد عالم را، آن هم به صورت ضد میکروب، می سازد و عسل ماده ای است که برای هر بیماری ای در این عالم مفید است.

اگر زنبور عسل را در منطقه ای که اصلاً گُل ندارد یا دست کم چهارده فرسخ با گل فاصله دارد قرار دهند، مهندس راه شناس کند و منطقه گل دار را پیدا می کند و بعد به لانه خود برمی گردد تا به بقیه اطلاع دهد.

این مهندس راه شناس جلوی این شش هزار زنبور ده سانت بلند می شود و آن ها همه می فهمند که باید ده متر بالا بیایند و هم چنین در حرکت عرضی می فهمند که دو فرسخ باید عرضی بروند. می روند و به گل ها می رسند و هنگام شب باز می گردند.

«أفی الله شك فاطر السماوات والأرض».

آیا باز هم در وجود خدا شک دارید؟ امام صادق، علیه السلام، می فرماید:

آن چه خدا در بدن فیل ساخته را در بدن پشه هم ساخته است، به اضافه این که فیل دو پر ندارد، ولی پشه دو پر هم اضافه تر از فیل دارد. (۱)

آن چه در بدن فیل است در بدن پشه خلاصه شده است. واقعاً، پروردگار چه شعوری به حیوانات داده است!

تفکر در آفرینش پروانه

اگر یک جفت پروانه نر و ماده را در کیسه ای قرار دهیم و در آن را ببندیم و سپس یکی از آن ها را در فاصله هفت کیلومتری در اتاق یا مکانی نگه داری کنیم و دیگری را نزد خود نگه داریم، پروانه ماده، موجی از خود تولید می کند که سبب می شود پروانه نر وقتی در اتاق را باز کردیم حرکت کند و نزد پروانه ماده برود.

کسانی که می گویند عالم خدا ندارد، حرفشان را چطور می خواهند ثابت کنند؟ در حالی که آن کس که خدا را قبول دارد وقتی می خواهد او را ثابت کند دلایل فراوانی دارد. او می گوید: قرآن، علی، پیامبران الهی، صلوات الله علیهم، و زمین و آسمان دلیل بر وجود خدا هستند.

اندیشه در آفرینش زمین و آسمان

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ . وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ . وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ . وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ .» (۲)

آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟ و به آسمان که چگونه برافراشته شده؟ و به کوه ها که چگونه در جای خود نصب شده؟ و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

بزرگ ترین جرثقیل ساخت انسان چه قدر می تواند بار بلند کند؟ آیا پنج هزار تن را می تواند بلند کند؟ آن چه پروردگار عالم در فضا رها

ص: ۸۸

۱- (۱). تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ نیز با اختلاف کلمات در تبیان، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۱۱: «وروی عن الصادق، علیه السلام، أنه قال: إنما ضرب الله المثل بالبعوضة، لأن البعوضة على صغر حجمها، خلق الله فيها جميع ما خلق في الفيل مع كبره، وزيادة عضوين آخرين».

۲- (۲). غاشیه، ۱۷-۲۰.

کرده که نه بالا می روند و نه پایین می آیند، چند تن است؟ خورشید چند تن است؟ قرآن می فرماید: نگاه کنید که خداوند چگونه این ها را نگهداشته که نمی افتند؟ این ها که بالا نبودند. قرآن می فرماید: عالم، پیش از این، به صورت دود درهم پیچیده ای بود و تمام دانشمندان هم به این مطالب اذعان کرده اند: (۱)

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» . (۲)

آن گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود.

خداوند مقداری از این دود را سرد کرد و پایین گذاشت و بدین ترتیب زمین به وجود آمد. مقداری را هم سرد کرد و بالا برد و آسمان هفتم آفریده شد که کل عالم، همان گونه که امام صادق، علیه السلام، می فرمایند، در برابر آسمان هفتم یک حلقه روی دشتی بزرگ است. (۳) زمینی که ما روی آن زندگی می کنیم جزو کوچکی از آسمان اول است. به اندازه یک وجب هم از شگفتی های آسمان اول برای دانش بشر روشن نشده است، چون همین کهکشان راه شیری که شب ها در آسمان پیداست، اگر بخواهند با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه از این طرف به آن طرفش بروند، بیست میلیون سال طول می کشد! ماه و خورشید و منظومه شمسی، گوشه کوچکی از این کهکشان هستند. ما در راه شیری قرار داریم، ولی وقتی به آن نگاه می کنیم، فکر می کنیم بالای سرمان قرار دارد. ما خودمان جزو این کهکشانیم، ولی آن قدر کوچکیم که پیدا نیستیم. با وجود همین کوچکی، اگر بخواهند مصالح ساختمان بدن ما را بشمارند، سیصد هزار سال طول می کشد. حال، شمارش مصالح زمین و آسمان چگونه خواهد بود؟ با این همه دلیل روشن، آیا باز هم عده ای می گویند عالم خدا ندارد؟!

«وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» . (۴)

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره خداست.

ص: ۸۹

۱- (۱). رک: تاریخ زمان، استفان ویلیام هاو کینگ، ترجمه حبیب الله دادفرما، انتشارات کیهان.
۲- (۲). فصلت، ۱۱: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» .
۳- (۳). کافی، ج ۸، ص ۱۵۳: «عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: جاءت زينب العطاره الحولاء إلى نساء النبي، صلى الله عليه وآله، وبناته وکانت تبع منهن العطر فجاء النبي، صلى الله عليه وآله، وهي عندهن فقال: إذا أتيتنا طابت بيوتنا فقالت: بيوتك بريحك أطيب يا رسول الله، قال إذا بعت فأحسني ولا تغشي فإنه أتقى وأبقى للمال، فقالت: يا رسول الله ما أتيت بشئ من بيعي وإنما أتيت أسألك عن عظمه الله عز وجل، فقال: جل جلال الله سأحدثك عن بعض ذلك، ثم قال: إن هذه الارض بمن عليها عند التي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة في (القي - بالكسر والتشديد - فعل من القواء وهي الارض القفر الخالية) وهاتان بمن فيهما ومن عليهما عند التي تحتها كحلقة ملقاة في فلاة في والثالثة حتى إنتهى إلى السابعة وتلا هذه الآية "خلق سبع سماوات ومن الارض مثلهن" والسبع الارضين بمن فيهن ومن عليهن على ظهر الديك كحلقة ملقاة في فلاة في والديك له جناحان جناح في المشرق وجناح في المغرب ورجلاه في التخوم السبع والديك بمن فيه ومن عليه على الصخره كحلقة ملقاة في فلاة في والصخره

بمن فيها ومن عليها على ظهر الحوت كحلقة ملقاة في فلاة قى والسبع والديك والصخرة والحوت بمن فيه ومن عليه على البحر المظلم كحلقة ملقاة في فلاة قى والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم على الهواء الذاهب كحلقة ملقاة في فلاة قى والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء على الثرى كحلقة في فلاة قى، ثم تلا هذه الآية "له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما تحت الثرى" ثم انقطع الخبر عن الثرى، والسبع والديك والصخرة والحوت والبحر المظلم والهواء والثرى بمن فيه ومن عليه عند السماء الاولى كحلقة في فلاة قى وهذا كله وسماء الدنيا بمن عليها ومن فيها عند التي فوقها كحلقة في فلاة قى وهاتان السماءان ومن فيهما ومن عليهما عند التي فوقهما كحلقة في فلاة قى وهذه الثلاث بمن فيهن ومن عليهن عند الرابعة كحلقة في فلاة قى حتى انتهى إلى السابعة وهن ومن فيهن ومن عليهن عند البحر المكفوف عن أهل الارض كحلقة في فلاة قى وهذه السبع والبحر المكفوف عند جبال البرد كحلقة في فلاة قى وتلا هذه الآية: "وينزل من السماء من جبال فيها من برد" وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد عند الهواء الذي تحار فيه القلوب كحلقة في فلاة قى وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء عند حجب النور كحلقة في فلاة قى وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور عند الكرسي كحلقة في فلاة قى ثم تلا هذه الآية: «وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» وهذه السبع والبحر المكفوف وجبال البرد والهواء وحجب النور والكرسي عند العرش كحلقة في فلاة قى وتلا هذه الآية: الرحمن على العرش استوى؛ نيز در خصال، شيخ صدوق، ص ۵۲۴؛ عوالی الیالی، احسائی، ج ۱، ص ۹۱ (ابوذر می فرماید: رسول اکرم را در مسجد تنها یافتم، فرصت را غنیمت شمردم و...): «قلت: فأی آیه أنزلها الله عليك أعظم؟ قال: آیه الكرسي. ثم قال: يا أبا ذر ما السماوات السبع في الكرسي إلا كحلقة ملقاة في أرض فلاة، وفضل العرش على الكرسي كفضل الفلاة على تلك الحلقة».

قرآن و پیشوایان دین دستور داده اند در همه چیز فکر کنیم. خوب است ما هم در کتاب هایی که درباره جهان نوشته شده تأمل کنیم. این عادت خوبی است که با کتاب های علمی و مفید انس بگیریم. گاه می شود که من وقتی به منزل می روم احساس می کنم از شدت خستگی جانم به لب رسیده است؛ تمام بدنم درد گرفته و حوصله ام به صفر رسیده است و اشتیاق غذا خوردن هم ندارم؛ در این حال، تنها چیزی که می تواند مرا از رنج نجات دهد مراجعه به کتاب های تاریخ یا کتب علمی است. وقتی کتاب می خوانم و از ساختمان عالم، جهان های دور، پیدایش و مرگ خورشید و... آگاهی می یابم، رنج هایم را فراموش می کنم.

بزرگ ترین دانشمندان آمریکا و اروپا، که این کتاب ها را نوشته اند، در نهایت یک سخن دارند و آن این است که پس از این مطالعات و درک این واقعیات چگونه در برابر پادشاه با عظمت و به وجود آورنده عالم سر تعظیم فرو نیاوریم؟ پاسکال (۱)، بزرگ ترین ریاضیدان اروپا در قرن هجده میلادی، می گوید:

تمام عشق و لذت من در یاد خدا خلاصه می شود.

ممکن است باور نکنید، ولی پاسکال که از ریاضی دانان بزرگ کره زمین است در ۳۹ سالگی از عشق خدا دق کرد و مرد.

چه کسی می گوید عالم خدا ندارد؟

«أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» .

چه قدر خوب است انسان اهل تفکر باشد! در جلد سوم کتاب عرفان اسلامی حدود ۲۵۰ صفحه درباره بدن و نعمت هایی که خدا در بدن ما قرار داده نوشته ام که انسان وقتی این مطالب را می خواند خدا را می بیند.

به دریا بنگرم دریا ته وینم

ص: ۹۰

۱- (۱). بلز پاسکال، نویسنده، فیلسوف، طبیعی دان و مهندس فرانسوی (و. کلمون ۱۶۲۳- ف. ۱۶۶۲م). از کودکی آثار هوشمندی در وی پدیدار بود. در ۱۲ سالگی بدون استعانت از کتابی اولین قضایای هندسه اقلیدس را شناخت و در ۱۶ سالگی رساله ای در باب مخروطات نوشت. در ۱۸ سالگی ماشین محاسبه را اختراع کرد و قوانین ثقل هوا و موازنه سوانل و مثلثات ریاضی و حساب احتمالات و فشار آب و ... از مبتکرات اوست. نوشته های او دارای سادگی و استحکام کلام است.

بیاید و قتمان را بیهوده تلف نکنیم. این قدر این طرف و آن طرف نرویم. سفرهای اضافی را ترک کنیم و تا نمردیم مقداری آگاهی به دست آوریم. برای مثال، از نحوه خلقت این عالم خبر بگیریم و در این آیه اندیشه کنیم:

«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» . (۱)

شأن او این است که چون پدید آمدن چیزی را اراده کند، فقط به آن می گوید: باش! پس بی درنگ موجود می شود.

انسانی که از پوست و گوشت و استخوان تشکیل شده در این عالم چه کار کرده است؟ چند میلیون کتاب نوشته است؟ این ها همه از یک ذره مغز تولید شده است. از تعدادی گوشت و غضروف و استخوان. چه کسی این همه قدرت به مغز انسان داده است؟

در روزگار ما، انسان در صدد برآمده مهم ترین تجهیزات صنعتی را در کمترین فضای ممکن جای دهد و برای مثال ریزپردازنده هایی ساخته که فوق العاده کوچکند. با این همه، اگر همه عالم جمع شوند، نمی توانند یک عضو از بین رفته انسان را مانند اول درست کنند، حتی قادر به درست کردن ناخنی که از دست او بیفتد نیستند. (۲)

شگفتی های بدن انسان کم نیست؛ مثلاً، موهای سر در عرض چند هفته بلند می شوند و نیاز به کوتاه کردن پیدا می کنند، اما موی ابرو و مژه در عرض هفتاد سال زندگی نیاز به سلمانی ندارند.

حکایتی عجیب از نجات یک گنهگار

مرحوم نراقی در معراج السعاده نقل کرده است که در بصره زنی به نام شعوانه زندگی می کرد که خواننده و موسیقی دان بسیار خوبی بود و سه هنر داشت: خوب نی می زد، خوب می رقصید و خوب می خواند. طبیعتاً، چند شاگرد هم داشت و مجلسی در بصره برای خوشگذرانی ترتیب داده

ص: ۹۱

۱- (۱). یس، ۸۲.

۲- (۲). حج، ۷۳: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» .
يَسْأَلُهُمُ الدُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» .

نمی شد مگر این که این خانم در آن دعوت بود.

نقل است روزی برای شرکت در یکی از همان مجالس می رفت که دید صدای ناله شدیدی از داخل خانه ای بلند است. به یکی از شاگردانش گفت: برو ببین در این خانه چه خبر است! دختر رفت و هر چه آن ها منتظر ماندند برنگشت. به شاگرد دیگرش گفت: چرا او نیامد؟ برو ببین چه خبر است! این یکی هم رفت و دیگر نیامد. به سومی گفت: تو برو و زود برگرد! سومی هم رفت و نیامد. لاجرم، خودش داخل شد و پرسید: این جا چه خبر است؟ گفتند: خانم این جا نه مجلس مردگان است نه زندگان؛ این جا مجلس روح است؛ مجلس معناست. گفت: این ها چرا گریه می کنند؟ گفتند: گوش بده متوجه می شوی! گوش داد و دید یک نفر برای مردم صحبت می کند. اتفاقاً، سخنان گوینده به این دو آیه قرآن رسیده بود:

﴿إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا﴾. (۱)

وقتی [آن آتش سوزان] آنان را از مکانی دور ببیند، از آن، خشم و خروشی هولناک بشنوند.

در روز قیامت، هنگامی که چشم مردم از دورترین راه به جهنم بیفتد، با این که فاصله شان با جهنم زیاد است، صدای خشم آتش و فریاد عذاب را می شنوند. بعد، این آیه را خواند:

﴿إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ﴾. (۲)

هنگامی که در آن افکنده شوند از آن، در حالی که در جوش و فوران است، صدایی هولناک و دلخراش می شنوند.

آری، وقتی جهنمی ها را داخل جهنم بریزند، فریاد بر می آورند این جاست که باید بر سر خود بزنیم، وای بر ما!

شعوانه لحظاتی در این دو آیه تأمل کرد و به خود گفت: اگر الان قیامت باشد و من جزو جهنمی ها باشم و در آتشم بیندازند کارم تمام

ص: ۹۲

۱- (۱). فرقان، ۱۲.

۲- (۲). ملک، ۷.

است. یک دفعه، از این فکر منقلب شد و در جا غش کرد. بعد که به هوش آمد به گوینده مجلس گفت: من زن معصیت کاری هستم. اگر با خدا آشتی کنم، توبه ام پذیرفته است؟ گوینده گفت: خانم، هر چه هم گناهت فراوان باشد قبول است، گرچه به اندازه گناهان شعوانه باشد. وقتی فهمید در شهر بصره بدترین زنان و انسان ها را به او مثل می زدند دوباره غش کرد.

مرحوم نراقی می گوید: آخرین بار، شعوانه به گونه ای به هوش آمد و کارش به جایی رسید که مایه عبرت زنان و مردان بصره شد. در اثر توبه، گوشت و پوستش آب شد و بدن جدیدی پیدا کرد، اما مانند ترکه خشک شده بود. یک شب که سر به سجده گذاشته بود و اشک می ریخت، می گفت: من که در این دنیا به دلیل پشیمانی از گناه مانند ترکه شدم، در قیامت چه خواهم شد؟ تا نصف شب در این فکر بود و گریه می کرد. نیمه شب بود که در همان اتاق و حال سجده صدایی شنید که می گفت: به همین حال باش و بگذار قیامت بیاید تا ببینی چگونه با کرمم با تو رفتار می کنم. (۱)

این تحوّل تأثیر یک لحظه فکر کردن بود.

ص: ۹۳

۱- (۱). رک: معراج السعاده، ملا احمد نراقی، باب توبه، ص ۴۲۴.

۶- نسبت تفکر با حقیقت

اشاره

ص: ۹۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

مساله مهمی که اسلام بر آن اصرار دارد این است که مردم دارای فکر و اندیشه باشند و در آیات خدا بیندیشند، زیرا تفکر در آیات خدا راه و مقدمه ای برای حصول بهترین نتیجه، یعنی اتصال به وجود مقدّس حضرت حق است.

قرآن مجید می فرماید: از راه اندیشه در آیات الهی شما به این نتیجه می رسید که عالم و آدم هر دو بر حق هستند. آن گاه سعی می کنید لباس باطل به آن نپوشانید، آن را ضایع نکنید و به نابودی اش نکشید. (۱)

حقیقت نیز جز این نیست، زیرا وقتی انسان بفهمد همه عالم حق است کمترین عنصر از عناصر عالم را به مسیر باطل نخواهد کشید و سعی او بر این قرار خواهد گرفت که با عناصری که در اختیار دارد تجارّتی الهی برپا کند؛ تجارّتی که قرآن نتیجه آن را نجات از عذاب دوزخ می داند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ . تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ .» (۲)

ص: ۹۹

۱- (۱) پی نوشت . منظور مجموعه آیاتی است که انسان را دعوت به تفکر در عالم هستی و وجود خود می کند.

۲- (۲) . صف، ۱۰-۱۱.

ای اهل ایمان، آیا شما را به تجارتي راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات می دهد؟ به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید. این [ایمان و جهاد] اگر [به منافع فراگیر و همیشگی آن] معرفت و آگاهی داشتید، برای شما [از هر چیزی] بهتر است.

منظور از «اموال» در این آیه همین عناصری است که در سفره خلقت موجود است. انسان اندیشمند که به حقانیت این عناصر رسیده سعی می کند آن ها را در راه حق مصرف کرده و با آن ها تجارت کند؛ آن هم تجارتي که سودش ابدی است. (۱)

یک پرسشی و سه پاسخ

شخصی از یکی از یاران پیامبر، صلی الله علیه وآله، پرسید: زندگی را برای چه می خواهی؟ او در جواب گفت: دلم می خواهد برای سه کار زنده باشم: به خاطر شب، روز، و مردم. اما به خاطر شب می خواهم زنده باشم، چون پروردگار بزرگ عالم بنده را برای سه کار در شب دعوت فرموده است. ...

لازم است گفته شود سه کاری که پروردگار بندگان خود را در دل شب بدان ها دعوت کرده متعلق به تمام مدت شب نیست، بلکه به یک سوم آن تعلق دارد. پروردگار عالم در قرآن می فرماید: دو سوم شب برای خواب است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ . قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا . نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا . أَوْ زِدْ عَلَيْهِ ...﴾ . (۲)

اما حدود یک ساعت مانده به اذان صبح، پروردگار سه کار برای بندگانش قرار داده است. به سبب اهمیت این یک ساعت است که تمام انبیا و ائمه، علیهم السلام، عمر خود را در یک سوم آخر شب با این سه کار پر می کردند؛ یعنی عنصر عمر خود را در یک سوم آخر شب تمام می کردند و خوابشان را مقدمه این سه کار قرار می دادند. در حقیقت،

ص: ۱۰۰

۱- (۱). در قرآن آیات متعددی درباره تجارت مردم در دنیا وجود دارد. از جمله: - أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ . بقره، ۱۶. - يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ * وَأَمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أُولَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ * وَلَا تَلْبَسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ . بقره، ۴۰-۴۲. - أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ . بقره، ۸۵-۸۶. - وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ * بَشِيرًا مَّا اشْتَرُوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يَنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبِأُوْ بَغَضٍ عَلَىٰ غَضِبٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ . بقره، ۸۹-۹۰. - وَمَا هُمْ بِضَارِينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَادُنِ اللَّهِ وَيَعْلَمُونَ مَا يَصُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ . بقره، ۱۰۲. - إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُرَكِّبُهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أُولَئِكَ

الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَهٗ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ * ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ بقره، ١٧٤-١٧٦. - وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ * وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبِهِ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ * وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * فَإِن زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ . بقره، ٢٠٥-٢٠٩. - إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بَعْهَدِ اللَّهِ وَ أَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . آل عمران، ٧٧. - الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ . آل عمران، ١٧٧-١٧٨. - وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَنَسُوا مَا يَشْتَرُونَ . آل عمران، ١٨٧. - وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اضْمِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ . آل عمران، ١٩٩-٢٠٠. - أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنْ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَهَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ * وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَبَيِّنَاتٍ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا. نساء، ٤٤-٤٥. - إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرُّبَابِيُّونَ وَ الْأَخْيَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ . مائده، ٤٤. - كَيْفَ وَ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَقْبَلُوا فِيكُمْ إِلَّا وَ لَا ذِمَّةَ يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ * اشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصِدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ . توبه، ٨-٩. - إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَ عِدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمْ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ . توبه، ١١١. - دَخَلْنَا بَيْنَكُمْ فَتَرَلَّ قَدَمٌ بَعِيدٌ ثُبُوتِهَا وَ تَدَوَّقُوا الشُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ . نحل، ٩٤-٩٧. ٢- (٢). . مزمل، ٢٤: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نَضْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» .

می خوابیدند تا بدن استراحت کند و نشاط کافی برای انجام این سه کار پیدا کند.

این خواب نیز، به جهت مقدمه بودنش برای عبادت، عبادت و بندگی خدا محسوب می شود؛ چون مقدمه بندگی خود بندگی است؛ مثلاً، وضو به خودی خود واجب نیست، بلکه برای نماز واجب می شود و مقدمه نماز است. وقتی انسان برای نماز وضو می گیرد گویی عبادت می کند، ولی اگر وقت نماز نباشد یا انسان نماز را برای خدا نخواند، وضو ارزشی ندارد. (۱)

تا آن جا که می دانیم هیچ پیامبر و امامی تا زمان وفات این یک ساعت مانده به نماز صبح را به خواب نگذرانده است. (۲) همه انبیا و ائمه در آن وقت شب بیدار بودند و در میان ایشان انجام این سه کار بر پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، واجب عینی بود و حق ترک آن قسمت از شب را نداشت. البته، دیگر انبیا و ائمه می توانستند این کارها را ترک کنند ولی چنین کاری نمی کردند.

خداوند درباره این قطعه شب این آیه را فرستاده است:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» . (۳)

امید است پروردگارت تو را [به سبب این عبادت ویژه] به جایگاهی ستوده برانگیزد.

هنگامی که در روایات و بعضی آیات قرآن دقت می کنیم و می بینیم در این ساعت و در انجام این سه کار چه سودی برای دنیا و برزخ و آخرت انسان در نظر گرفته شده است، خود را در برابر دریای پر موجی می بینیم که چشم اندازش از این عالم وسیع تر است. (۴)

آن سه کار چیست؟

کار اول تهجد است. کلمه تهجد به معنای نماز شب است که در مجموع

ص: ۱۰۱

۱- (۱). تذکره الفقهاء (ط.ج)، علامه حلی، ج ۱، ص ۲۰۵: «قولهم، عليهم السلام: الوضوء على الوضوء نور على نور، ومن جدد وضوء لغير حدث جدد الله توبته من غير استغفار».

۲- (۲) دعوات، راوندی، ص ۷۷: «قال أبو عبد الله، عليه السلام: صلاة الليل تحسن الوجه، وتحسن الخلق، وتطيب (الريح وتدر) الرزق وتقضى الدين، وتذهب بالهم، وتجلو البصر. عليكم بصلاة الليل فانها سنة نبیکم، ومطرده الداء عن أجسادکم».

۳- (۳). اسراء، ۷۹.

۴- (۴). فقه الرضا، علی بن بابویه، ص ۱۳۷: «وعلیک بالصلاة فی اللیل، فإن رسول الله، صلی الله علیه و آله، أوصی علیا، علیه السلام، بها، فقال فی وصیته: علیک بصلاة اللیل - قالها ثلاثا - وصلاة اللیل تزيد فی الرزق، وبهاء الوجه، وتحسن الخلق»؛ لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴۷۴: «جاء رجل إلى أبي عبد الله، علیه السلام، فشكى إليه الحاجة فأفرط فی الشکایة

حتى كاد أن يشكو الجوع، فقال له أبو عبد الله، عليه السلام: يا هذا أتصلى بالليل؟ فقال الرجل: نعم، فالتفت أبو عبد الله، عليه السلام، إلى أصحابه فقال: كذب من زعم أنه يصلى بالليل ويجوع بالنهار، إن الله تبارك وتعالى ضمن صلاة الليل قوت النهار؛ همين كتاب، ص ٢٧٢: «قال النبي، صلى الله عليه وآله: من ختم له بصلاة الليل فله الجنة»؛ منتهى المطلب (ط.ق)، علامه حلي، ج ١، ص ١٩٥: «عن الصادق، عليه السلام: صلاة الليل يحسن الوجه ويحسن الخلق ويطيب الريح ويدر الرزق ويقضى السدين ويذهب بالهم ويجلو البصر».

یازده رکعت است و پیش از آن که مؤذن اذان صبح را بگوید باید تمام شود: پنج نماز دو رکعتی مانند نماز صبح و یک رکعت تنها شامل حمد و سوره و قنوت و رکوع و سجود و تشهد و سلام. البته، در روایات آمده است که سجده آخرش را آن قدر ادامه بدهید که شیطان فریاد بزند از این سجده کمرم شکست و راهم به روی او بسته شد. (۱)

قنوت این نماز هم برنامه ها و دعاهای مخصوصی دارد و انسان اگر بتواند باید در آن چهل مؤمن را - زنده یا مرده - دعا کند و دعا کردن به فارسی هم مانعی ندارد. خوب است انسان سیصد مرتبه هم در قنوت این نماز «العفو» بگوید و اگر کسی حوصله کافی ندارد، دعای «ربنا آتنا...» را بخواند و به رکوع برود.

پس از این یازده رکعت، انسان آبرویی برای خود در آخرت ذخیره می کند و روزی دنیایش فراوان می گردد. افزون بر این، هنگامی که او وارد رکعت اول نماز شد، پروردگار بزرگ عالم گناهایش را می بخشد. ارزش این نماز در آخرت را نیز کسی نمی داند.

کار دوم استغفار و توبه است.

«وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ» . (۲)

و سحرگهان از خدا درخواست آمرزش می کنند.

کار سوم اندیشه در عمر گذشته و جاری شدن اشک چشم است. امام ششم، علیه السلام، در این باره می فرماید: این اشک را با دستمال پاک نکنید، اگر هم می خواهید پاک کنید، با دستتان بمالید. بگذارید این اشک ها ذخیره شوند. در روز قیامت هنگامی که بنده ای را به طرف جهنم می کشند، خطاب می رسد او را نبرید، او سرمایه عظیمی پیش من دارد که شما نمی دانید و آن این است که در تاریکی شب - گر چه در همه عمر فقط یک بار برای خدا برخاسته است - از گذشته اش

ص: ۱۰۲

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۷۷؛ نیز با اختلاف کلمات در محاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۸: «عن الصادق، علیه السلام: ... علیکم بطول الركوع والسجود، فإن أحدکم إذا أطال الركوع والسجود هتف إبليس من خلفه وقال: یا ویلتاه أطيعوا وعصیت، وسجدوا وأبیت»؛ دعائم الإسلام، قاضی نعمان، ج ۱، ص ۱۳۶: «عن الصادق، علیه السلام: فما شئ أحسن من أن یغتسل الرجل أو يتوضأ فیسبغ الوضوء ثم لیبرز حیث لا یراه أنیس فیسرف الله علیه وهو راکع وساجد، إن العبد إذا سجد نادى إبليس: یا ویلاه، أطيع هذا وعصیت، وسجد هذا وأبیت، وأقرب ما یكون العبد من الله إذا سجد».

۲- (۲). ذاریات، ۱۸.

پشیمان شد، رنجید و غصه دار شد، و سپس اشکش جاری شد. همان اشک سبب نجاتش است. او را رها کنید!

قرآن مجید درباره این اشک می فرماید:

«وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» . (۱)

و چون آنچه را که بر پیامبر اسلام نازل شده بشنوند، دیدگانشان را می بینی که به سبب آنچه از حق شناخته اند لبریز از اشک می شود، می گویند: پروردگارا، ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان [به حقیقت پیامبر و قرآن] بنویس.

آری، آن صحابی گفت: من زندگی را برای شب می خواهم و شب را برای آن ساعت سحر و ساعت سحر را هم برای استغفار و گریه و تهجد. اما زندگی را برای روز می خواهم؛ آن هم روزی طولانی و خیلی گرم که در آن از آسمان آتش بیارد و من با کمال نشاط و شوق آن روز طولانی را روزه بگیرم و در خانه معبود و محبوبم لذت ببرم. هم چنین، زندگی را برای مردم می خواهم تا در میان مردم باشم و کار کسی را که گرفتار است با نشاط رفع کنم. (۲)

نتیجه حقایق عالم

تفکر در جهان و خویشتن و مطالعه در اوضاع عالم راهی است که انسان را به این حقیقت می رساند که عالم حق است و خودش نیز حق است.

«سُرِّيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» . (۳)

به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است.

«وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» . (۴)

و آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو تاست جز به حق نیافریدیم، و

ص: ۱۰۳

۱- (۱) . مائده، ۸۳.

۲- (۲) . بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۸۰: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ أَوْحَىٰ إِلَى النَّبِيِّ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ الْعَلَىٰ الْأَعْلَىٰ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ لَكَ: إِنَّ أَبَا جَهْلٍ وَالْمَلَأَ مِنْ قَرِيشٍ قَدْ دَبَرُوا يَرِيدُونَ قَتْلَكَ، وَأَمْرُكَ أَنْ تَبِيْتَ عَلِيًّا فِي مَوْضِعِكَ، وَقَالَ لَكَ: إِنَّ مَنْزِلَتَهُ مَنْزِلَةُ إِسْمَاعِيلَ الذَّبِيحِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، يَجْعَلُ نَفْسَهُ لِنَفْسِكَ فِدَاءً، وَرُوحَهُ لِرُوحِكَ وَقَاءً، وَأَمْرُكَ أَنْ تَسْتَصْحَبَ أَبَا بَكْرٍ، فَإِنَّهُ إِنْ أَنْسَكَ وَسَاعَدَكَ وَوَاظَرَكَ وَثَبَّتَ عَلَيَّ مَا يَعَاهِدُكَ وَ يَعَاذُكَ كَانَ فِي الْجَنَّةِ مِنْ رَفَقَائِكَ، وَفِي غُرَفَاتِهَا مِنْ خُلَصَائِكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرْضِيَّتْ إِنْ أَطْلَبَ فَلَا- أَوْجِدُ وَتَوَجَّدْتُ، فَلَعَلَّهُ أَنْ يَبَادِرَ إِلَيْكَ الْجَهْلُ فَيَقْتُلُوكَ؟ قَالَ: بَلَىٰ يَا

رسول الله رضيت أن يكون روجى لروحك وقاء، ونفسى لنفسك فداء، بل رضيت أن يكون روجى ونفسى فداء لآخ لك أو قريب أو لبعض الحيوانات تمتهنها، وهل احب الحياء إلا لخدمتك. والتصرف بين أمرك ونهيك، ولمحبه أوليائك، ونصرة أصفياك، ومجاهدة أعدائك؟ لولا ذلك لما أحببت أن أعيش فى هذه الدنيا ساعة واحدة، فأقبل رسول الله صلى الله عليه وآله على على عليه السلام فقال له: يا أبا حسن قد قرأ على كلامك هذا الموكلون باللوح المحفوظ وقرؤوا على ما أعد الله لك من ثوابه فى دار القرار ما لم يسمع بمثله السامعون، ولا رأى مثله الراؤون، ولا خطر مثله ببال المتفكرين...».

٣- (٣). فصلت، ٥٣.

٤- (٤). حجر، ٨٥.

بی تردید قیامت آمدنی است؛ پس [در برابر ناهنجاری های مردم] گذشتی کریمانه داشته باش.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْيُنٍ» . (۱)

و ما آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن دو است به بازی نیافریده ایم.

خداوند هستی را بیهوده نیافریده است تا کسی بخواهد عناصر عالم را به بازیچه بگیرد: (۲) انگشتانش را به قمار، معده را برای انباشتن شراب، فکر را برای حيله گری، و قدم را برای حرکت به منظور گناه و معصیت به کار بگیرد. عالم و انسان هر دو حق اند. وقتی ثابت شد عالم حق است، هنگام مصرف آن باید دید این حق را کجا می بریم؟ با عملمان لباس حق بر آن می پوشانم یا لباس باطل؟ حال، باید بنشینیم و فکر کنیم که از این پس زندگی را برای چه می خواهیم؟

آن ها که حق را یافته اند زندگی را برای شب می خواهند؛ شب را برای سحر؛ و سحر را برای استغفار و توبه. و زندگی را برای روز می خواهند تا در آن به روزه بگذرانند. و نیز حیات را برای مردم می خواهند تا آن جا که از دستشان برمی آید مشکل مردمان را حل کنند. چنین زندگی ای زندگی حق و مرگ از آن مرگ حق و برزخ آن برزخی حق است. حق چنین انسانی نیز این است که به بهشت برود و بهشت را بر اثر چنین زندگی پر حقیقتی به ارث ببرد:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ . الَّذِينَ هُمْ فِي صِلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ . وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ . وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ . وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ . إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ . فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ . وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ . وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ . أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ» . (۳)

بی تردید مؤمنان رستگار شدند: آنان که در نمازشان [به ظاهر] فروتن [و به باطن با حضور قلب] اند. و آنان که از [هر گفتار و کردار] بیهوده و

ص: ۱۰۴

۱- (۱) . دخان، ۳۸.

۲- (۲) . مؤمنون، ۱۱۵: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» .

۳- (۳) . مؤمنون، ۱۱۰.

بی فایده ای روی گردانند، و آنان که پرداخت کننده زکات اند، و آنان که نگه دارنده دامنشان [از شهوت های حرام] اند، مگر در [کامجویی از] همسران یا کنیزانشان، که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند. پس کسانی [که در بهره گیری جنسی، راهی] غیر از این جویند، تجاوزکار [از حدود حق] هستند. و آنان که امانت ها و پیمان های خود را رعایت می کنند و آنان که همواره بر [اوقات و شرایط ظاهری و معنوی] نمازهایشان محافظت دارند. اینانند که وارثان اند.

صاحبان چنین دیدگاه ها و اعمالی به حق متولد شده، به حق معامله کرده، به حق مُرده، و به حق وارد محشر شده اند. حقشان هم هست که به بهشت بروند.

بیاپید این زندگی پاک را آلوده نکنیم و حقی را با شهوت نجس نکنیم. قرآن کریم، در آیاتی که خوانده شد، می فرماید: وقتی شعله شهوت روشن شد، نگذارید از حریم خود تجاوز کند:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ . إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ .» (۱)

و آنان که نگه دارنده دامنشان [از شهوت های حرام] اند، مگر در [کامجویی از] همسران یا کنیزانشان، که آنان [در این زمینه] مورد سرزنش نیستند.

اگر کسی ازدواج کرده باید در همان مسیر شهوتش را خاموش کند و اگر ازدواج نکرده، باید مقداری خود را نگه دارد تا خداوند گشایشی برساند. (۲) اگر هم نمی تواند خود را نگه دارد، باید مسیر ازدواج موقت را طی کند تا شهوت افکارش را نگیرد و فکر گناه بر ذهن و وجودش مسلط نشود و چشمش را منحرف نکند. فکر گناه نباید آن قدر به انسان فشار بیاورد که او را به زنا یا گناهان دیگر آلوده کند. (۳)

عالم حق است. شهوت حق است. زن و مرد و دیگر عناصر عالم حق اند. همه چیز در این عالم حق است؛ لذا از این سفره هر حقی را که بر می داریم باید به حق مصرف کنیم. سفره از آن خداست و ما مهمان او

ص: ۱۰۵

۱- (۱). مؤمنون، ۵-۶.

۲- (۲). نور، ۳۲۳۳: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْطِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * وَليَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْطِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ...» .

۳- (۳). کافی، ج ۵، ص ۵۴۲: «عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: اجتمع الحواريون إلى عيسى، عليه السلام، فقالوا له: يا معلم الخير أرشدنا، فقال لهم: إن موسى كلم الله، عليه السلام، أمركم أن لا- تحلفوا بالله تبارك وتعالى كاذبين وأنا أمركم أن لا تحلفوا بالله كاذبين ولا صادقين، قالوا: يا روح الله زدنا، فقال: إن موسى نبى الله، عليه السلام، أمركم أن لا تزنوا وأنا أمركم أن لا تحدثوا أنفسكم بالزنا فضلا عن أن تزنوا، فإن من حدث نفسه بالزنا كان كمن أوقد في بيت مزوق فأفسد الترابيق الدخان وإن لم يحترق البيت».

هستیم. چه خوب است حقی را که از سر این سفره برمی داریم با خود حضرت حق معامله کنیم! خیال نکنیم معامله با حق نفعش تنها در آخرت آشکار می شود، زیرا معامله با حق نفعش از همان ابتدای معامله پیداست. نمونه آن نیز اندیشه در آیات خداست که موجب پیدایش یقین و توحید در انسان می شود:

«یتولد منه التوحید والیقین» (۱).

تفکر و اندیشه انسان را به خدا می رساند و حرکت او را حرکت در مسیر حق قرار می دهد. در نتیجه، بیشترین لذت و عالی ترین سود را از زندگی می برد. انسان باید فکر کند که هیچ چیز وجودش و آن چه در اختیار او قرار گرفته باطل نیست. لذا باید برای یافتن حق بیندیشد تا برای ظهور حق در وجودش و در غیب درونش، به سرمایه عظیم و پرمفعتی تبدیل شود.

این حکایت را حتماً بخوانید

فضیل عیاض چند اندیشه ناب دارد که حیف است فراموش شود. تذکره ها نوشته اند که مردم از شنیدن نام او وحشت می کردند. هم کسانی که شهرنشین بودند از او می ترسیدند و هم بیابانگردها و کسانی که کاسبی شان بین دو شهر جریان داشت. به هر حال، این دزد معروف چند برنامه فکری داشت که ماندن نامش در تاریخ به سبب همین روشنایی فکر بوده است.

او از ارادتمندان وجود مقدس حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، بود و برای همین، یک بار هم حاضر نشد در دوره هارون با او ملاقات کند، چرا که می گفت:

می ترسم دینم از بین برود!

نقل است که یک بار هارون در مکه بی خبر به ملاقاتش آمد. او آن شب

ص: ۱۰۶

۱- (۱). در گفتار پیش درباره این روایت توضیح داده شده است.

مطلبی به هارون گفت که به سبب آن هارون تا صبح خوابش نبرد و وقتی از منزل فضیل بیرون می آمد گریه می کرد. همان شب نیز هزار دینار برای فضیل فرستاد، اما فضیل عین هزار دینار را پس فرستاد و گفت:

من مدت زیادی است که از دزدی توبه کرده ام!

خدمتکار خانه گفت: ما که پولی نداریم. لاقل این هزار دینار را بپذیرید! اما او گفت:

بدنمان به اندازه کافی سنگین هست، برای چه هزار دینار به این بار اضافه کنیم؟ (۱)

به راستی خوب فکر می کرد!

سخنی از یک دزد

امام محمد غزالی می گوید: روزی در مسافرت به گروهی از دزدان برخوردیم و آن ها تمام ااث کاروان را بردند؛ طوری که حتی یک خورجین هم در کاروان باقی نماند. ناچار نزد رئیس دزدها رفتم و به او گفتم رحمی کند و مال مردم را به آنان باز گرداند. گفت: نمی شود. این همه پارچه، این همه پول، این همه خوراکی و... را چرا پس بدهم؟ گفتم: پس لاقل مال مرا پس بدهید. گفت: مال تو چیست؟ گفتم: مшти کاغذ که روی آن ها مطالبی نوشته شده است. گفت: اگر مال تو را پس ندهم، چه می شود؟ گفتم: هیچ، ولی من سی سال زحمت کشیده ام علم اندوخته ام و این علم را روی کاغذ آورده ام.

آن گاه، رئیس دزدها حرفی به من زد که سبب انقلاب درونی من شد. او خندید و گفت: ای بدبخت، این چه علمی است که دزد همه اش را در یک مجلس می برد؟ برو علمی بیاموز که دزد نتواند آن را برد!

می گویند غزالی پس از آن به شام رفت و در مدت سی سال کتاب های مهمی از جمله کیمیای سعادت را نوشت و خودش را چهره ای ابدی کرد.

ص: ۱۰۷

۱- (۱)). درباره فضیل عیاض در تذکره ها فراوان نوشته اند. از جمله رک: تذکره الاولیاء عطار نیشابوری.

این تاثیر اندیشه و فکر است.

مرد باید که گیرد اندر گوش

دزد مال مردم نه دین مردم

روزی، یاران فضیل قافله ای را زدند که اموال فراوانی داشت. فضیل هم روی سنگی نشسته بود و نگاه می کرد. پس از این که بارها را باز کردند، در یکی از آن ها دستمال کهنه ای دیدند. فضیل گفت: این را خودم باز می کنم. حتماً گوهر گران بهایی در این دستمال کهنه پنهان است تا مردم به آن شک نکنند.

وقتی دستمال را پیش فضیل آوردند و او آن را باز کرد، دید تکه ای چرم است که رویش آیه الکرسی نوشته شده است. فکر کرد که مردم این آیات را برای چه نوشته اند؟ سپس گفت: صاحبان این مال پیش خود حساب کرده اند که در این مسیر به دزدانی مثل ما بر می خورند. از این رو، آیه الکرسی را نوشته اند تا قرآن مالشان را برکت دهد و حفظ کند. بعد، همکارانش را صدا زد و گفت: اموال این مردم را به آن ها پس بدهید، برای این که ما دزد مال مردمیم نه عقیده و ایمان مردم. و ما اگر این مال را ببریم، هم مالشان را برده ایم و هم عقیده شان را!

این نوع نگاه و فکر انسان را حرکت می دهد، لذا باید همواره فکر کرد که عمل و سخنانمان به گونه ای باشد که دین مردم حفظ شود. بنابراین، اگر کار غلطی هم می کنیم، جلوی مردم انجام ندهیم تا اعتمادشان سلب نشود. آری، اگر انسان با فکر کار کند، هیچ حقی باطل نمی شود.

عاقبتی تکان دهنده

عاقبت کار فضیل را به دو شکل نقل کرده اند: یکی از آن روایت ها این است که می گویند به دختری علاقه پیدا کرده بود. لذا روزی به یکی از

نوجه هایش گفت: به بغداد می روی و در فلان خانه را می زنی. آن ها دختر زیبایی دارند. به پدر و مادرش می گویی امشب او را آرایش کنند و بیدار هم بمانند، زیرا نیمه شب به آن خانه خواهم رفت. در غیر این صورت، کشته خواهند شد.

وقتی این مرد پیغام فضیل را رساند، پدر و مادر دختر به سختی گریه کردند و هر چه فکر کردند چه باید بکنند به جایی نرسیدند. می خواستند به کلاتتری خبر دهند، ولی دیدند ممکن است آن ها را زیر نظر داشته باشند تا اگر به کلاتتری خبر دادند، همگی شان را بکشند. از این رو تسلیم شدند و گفتند: حال که چاره ای نیست دختر را به آن ها می دهیم.

نیمه های شب، فضیل می خواست از راه پشت بام خود را به خانه آن دختر برساند که صدایی شنید. شخصی از همان انسان هایی که زندگی را برای شب و شب را برای عبادت و روز را برای روزه و خدمت به مردم می خواهند، با حال عجیبی این آیه سوره حدید را می خواند:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذَكَّرِ اللَّهُ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» . (۱)

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد، و بسیاری از آنان نافرمان بودند.

با شنیدن این کلمات، فضیل روی پشت بام نشست و به فکر فرو رفت و گفت: چرا وقتش شده و از وقتش نیز گذشته است! کار بزرگی است که انسان از چنین شهوت پر قدرتی دست بردارد. فضیل از پشت بام پائین آمد و از دروازه بغداد بیرون رفت. از قضا،

ص: ۱۰۹

کاروانی در حال حرکت بود. خواست از کنار خرابه ای که در مسیر حرکت کاروان بود بگذرد که ناگاه شنید قافله سالار با کاروانیان می گوید: عجله کنید و راه بیفتید که اگر به فضیل برخورد کنیم، اموال و دارائی هایمان بر باد رفته است.

فضیل وقتی این سخن را شنید، کنار خرابه آمد و صدا زد: عجله نکنید آرام باشید، به شما مژده می دهم که فضیل توبه کرد و صاحبش به دادش رسید و دست و پایش را بست.

از آن شب، فضیل سی سال در مقام توبه بود. کشور هم جمعیت زیادی نداشت و می توانست صاحبان مال را پیدا کند. همه را پیدا کرد و اموالشان را پس داد. البته، عده ای هم به سبب توبه ای که کرده بود پولشان را نگرفتند.

سرانجام، فضیل به مکه رفت و مجاور خانه خدا شد. در اواخر عمر، او استاد عرفان شده بود و درس می داد و شاگرد داشت. نقل است که در شب نهم ذیحجه در مسجدالحرام نشسته بود. عده ای از مردم نماز می خواندند و عده ای دیگر مشغول مناجات بودند. فضیل هم گوشه ای نشسته بود و اشک می ریخت. از او پرسیدند: فضیل، خدا امشب با مهمان هایش در شب نهم ذیحجه چه می کند؟

گفت: به خدا قسم، تمام این مردم را امشب می آمرزد، به شرط این که من در میانشان باشم!

او این قدر واقعی توبه کرده بود. به راستی، خوب است انسان از پروردگار حیا کند! (۱)

ص: ۱۱۰

۱- (۱). اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۲۹: «قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: رحم الله عبداً استحيى من ربه حق الحياء، فحفظ الرأس وما حوى والبطن وما وعى وذكر القبر والبلى وذكر أن له فى الآخرة معادا».

۷- تفکر و بهره‌برداری از معارف قرآن

اشاره

ص: ۱۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَصَلَّى عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَلَعْنُ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

یکی از هدف های بسیار مهمی که کتاب پروردگار برای نزول خود بیان کرده، مساله اندیشه در خود قرآن است. خداوند در آیه شریفه ای می فرماید:

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی. این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند.

یعنی خداوند قرآن را فرو فرستاده تا مردم در آن اندیشه کنند. اندیشه در قرآن نیز به دو صورت متصور است: اول این که انسان خودش توفیق الهی پیدا کند و دنبال یک سلسله علوم عالی برود و قوای فکری اش بر اثر آن علوم قوی شود و بدین وسیله کتاب خدا را بخواند و از این دریای بی ساحل و بی کران الهی، عالی ترین مسائل را درک کند. صورت دوم این است که اگر خودش فرصت مجهز شدن به علم را ندارد، با صاحبان علم و فکر ارتباط پیدا کند و از راه آن ها که واسطه میان او و

ص: ۱۱۹

قرآن هستند، حقایق را به دست آورد.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، این دو گروه را اهل نجات می دانند، ولی بی تردید، گروه سوم که نه دنبال علم رفته اند و نه دنبال قرآن، راه نجاتی ندارند. (۱) از آن جا که غیر از قرآن مجید راه نجات دیگری وجود ندارد، کسی که خارج از محدوده قرآن زندگی می کند و با قرآن و اهل آن سر و کار ندارد، به جایی نخواهد رسید.

خداوند کسانی را که در قرآن اندیشه نمی کنند سخت سرزنش می فرماید و وعده می دهد که این افراد در روز قیامت جریمه سنگینی خواهند پرداخت. (۲)

اقسام علم در قرآن بر اساس سخن امیرالمؤمنین (ع)

الف. علم آینده

امیرالمؤمنین، علیه السلام، می فرماید: قرآن انسان را در جریان چهار علم قرار می دهد:

«ذلک القرآن فاستنطقوه ولن ینطق ولكن أخبرکم عنه. ألا إن فیہ علم ما یأتی، والحديث عن الماضي، ودواء دایمکم، ونظم ما بینکم». (۳)

علم اولی که قرآن حامل آن است علم آینده جهان است که به ویژه در جزءهای ۲۸، ۲۹ و ۳۰ قرآن گنجانده شده است. (۴) این علم آن قدر لطیف در این سه جزء گنجانده شده است که انسان با خواندن آن ها ایمانش به قرآن بیشتر می شود، زیرا حقایقی را که دانشمندان با هزاران دستگاه علمی و با صرف زمان بسیار طولانی به آن رسیده اند، کتاب خدا در عرض چند آیه بیان می فرماید.

پیدایش و مرگ خورشید

یکی از کتاب های علمی ای که شهرت جهانی دارد، کتاب پیدایش و مرگ

ص: ۱۲۰

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت، ۱۴۷: «یا کمیل إن هذه القلوب أوعیة فخیرها أوعاها. فاحفظ عني ما أقول لك الناس ثلاثة: فعالم ربانی و متعلم علی سبیل نجاه، وهمج رعاع أتباع كل ناعق یمیلون مع كل ریح، لم یستضیوا بنور العلم، ولم یلجأوا إلى رکن وثیق».

۲- (۲). محمد، ۲۴: «أَفَلَا یَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلٰی قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا».

۳- (۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۸.

۴- (۴). منظور سوره های شمس و تکویر و... است که به آینده جهان و قیامت اشاره دارد.

خورشید است. این کتاب در اروپا نوشته شده و دانشمندان شوروی نیز آن را معتبر می دانند.

مراجعه به این کتاب برای شناخت خدا و مجاب کردن ماتریالیست ها کافی است. زیرا آن ها صاحبی برای عالم قائل نیستند و حرفشان این است که عالم بدون صاحب، بدون ناظم و به صورت خود به خود به وجود آمده است. از نظر علم هم چیزی که خود به خود به وجود آمده باشد، باید از اول موجود بوده و تا ابد هم وجودش ادامه داشته باشد. و این در حالی است که در عالم آفرینش هیچ عنصر یا ماده ای با این کیفیت وجود ندارد. خود آن ها هم در جمله «خود به خود به وجود آمده» گرفتار شده اند، چون لازمه این حرف این است که زمانی عالم نبوده و بعد بود شده است و این سخن، با ازلی و ابدی بودن ماده اولیه جهان نمی سازد. وقتی یک ماتریالیست می گوید عالم به دست کسی ساخته نشده و خود به خود به وجود آمده، این حرف معنایش این است که ازلی نبوده و در زمان خاصی پدیدار شده است. همین حرف برای شکست دانش آن ها کافی است. بدین معنی که می گوئیم اگر عالم از ابتدا نبوده و بعد به وجود آمده است، پس روزی هم نخواهد بود. عبارت پیدایش و مرگ خورشید بر همین معنا دلالت می کند و این در حالی است که آنان ماده و ریشه جهان را ازلی و ابدی می دانند!

عجیب این است که آن ها با وجود چنین عقیده ای قبول دارند که کتاب پیدایش و مرگ خورشید کتاب علمی عمیقی است که در نقض آن حرفی نمی توان زد. اما توجه ندارند که پیدایش بدین معناست که کسی آن را پدید آورده است. حال اگر بخواهیم بگوئیم خودش به وجود آمده، یعنی در زمان معینی موجود نبوده و بعد پیدا شده و منشأ پیدایش آن هم خودش بوده است. مساله در سر همین نبوده و بوده است که عاجز از

پاسخ دادن به این سوال است که خورشید چگونه به وجود آمده است؟

وقتی انسان ماجرای پیدایش خورشید و مرگ آن را مطالعه می کند و آیات قرآن را در این باره ملاحظه می نماید، می بیند دقیق ترین اخبار درباره پیدایش خورشید و مرگ آن در قرآن مجید منعکس شده است.

تاکنون، در طول این ۱۴۰۰ سال، در شرق و غرب عالم، انسان عاقلی پیدا نشده که یک کتاب علمی بر ضد قرآن بنویسد و بگوید از نظر علمی نمی توان گفتار قرآن را پذیرفت یا معتقد باشد که محتوای قرآن ضد و نقیض است. (۱) این کتاب مانند خورشید بر تابلوی دانش بشری می درخشد و هر چه بر علم بشر افزوده می شود، برتری و اشرافش بیشتر نمایان می شود. قرآن در بردارنده علوم متعددی است که دانشمندان باید روی کلمه به کلمه آن زحمت بکشند و آن را تجزیه و تحلیل کنند تا معلوم شود این کتاب حاوی چه اطلاعات ارزشمندی است.

ب. علم گذشتگان

«والحدیث عن الماضي».

قرآن اخبار گذشته عالم را نیز در اختیار انسان قرار می دهد. حال، یا گذشته تاریخی یا ساختمانی یا معنوی و یا سرگذشت ملت های گذشته را. خود این موضوع هم دانش گسترده ای است. امروزه، انسان چه قدر برای درک مسائل گذشته جهان هزینه می کند؟ چه اندازه برای درک علوم و حوادث گذشته بشر زحمت می کشد و می کوشد پس از پنجاه سال سنگ نوشته ای را فهم کند تا از گذشته ملتی خبر بگیرد؟ قرآن این کار را کرده و در آیات خود از ابتدای شروع ساختمان جهان تا وقتی این نظام حیرت انگیز به این صورت بر پا شده را توضیح داده است. تازه، این دو علم را مقدمه دیدن خدا و ایمان به وجود مقدس او می داند.

ص: ۱۲۲

۱- (۱). نساء، ۸۲ «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» .

بی سبب نبوده که شخصیت هایی هم چون امیر المؤمنین، علیه السلام، و حضرت زهرا، علیها السلام، امام مجتبی، علیه السلام، و سایر ائمه، علیهم السلام، این طور عاشق خدا بودند. آن ها این عشق را از قرآن گرفته بودند. حضرت سید الشهداء، علیه السلام، در دعای عرفه که به راستی معجزه ای در عالم انسانیت است، مسائلی را از عالم آفرینش، بدن، نفس و از ساختمان بدن انسان طرح کرده که شگفت آور است. بنا بر روایات، آن حضرت هنگام ایراد این دعا مانند مشک از دیده اشک می ریخت و دست بر آسمان برداشته بود. حضرت در این دعا درباره ساختمان بدن، چشم، رگ ها، سیستم اعصاب، مخ و ... نکاتی را طرح می کند که به واقع عجیب است. (۱) در صحرای عرفات، نه آزمایشگاهی وجود داشته، و نه میکروسکوپ و تلسکوپ در کار بوده، بلکه صحرای خشکی بوده که در آن مردی به عشق خدا روی خاک ها نشسته و از کار و صنعت خدا تعریف کرده و اشک ریخته است.

انسان با خواندن کلمات حضرت سیدالشهداء، علیه السلام، چنان بادب و متواضع می شود که انگار شخص امام حسین، علیه السلام، امور معنوی او را ساخته و پرداخته کرده است.

ج. دواي دردها

«ودواء دائکم».

در بخش سوم روایت، امیر المؤمنین، علیه السلام، قرآن را داروی همه امراض فکری و روحی بشر می داند. قرآن مجید کتاب فکر است و از انسان ها دعوت می کند که در آیاتش فکر کنند. سخن قرآن این است که چرا نمی اندیشید در این که چگونه باید زندگی کنید؟ از کجا آمده اید؟ به کجا خواهید رفت؟ و چه کسی شما را آفریده است؟ او برای چه شما را آفریده و به کجا می خواهد ببرد؟ (۲) چرا اندیشه نمی کنید در حکمت

ص: ۱۲۳

۱- (۱). (دعای عرفه) بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۱۶: «...أنا أشهدك يا إلهي بحقيقة إيماني، وعقد عزمات معرفتي، وخالص صريح توحيدى، وباطن مكنون ضميرى، وعلائق مجارى نور بصرى، وأسارير صفحة جينى، وما ضمت عليه شفتاى وحرکات لفظ لسانى، ومسارب صماخ سمعى، ومنابت أضراسى، ومساغ مطعمى ومشربرى، وحمالة أم رأسى، وبلوغ حبال عنقى، وما اشتمل عليه تامور صدرى، وحمل حبال وتينى، ونياط حجاب قلبى، وأفلاذ حواشى كبدى، وما حواه شراسيف أضلاعى، وحقاف مفاصلى، وأطراف أناملى وقبض شراسيف عواملى، ولحمى ودمى وشعرى وبشرى وعصبى وقصبى وعظامى ومخى وعروقى وجميع جوارحى وجوانحى...».

۲- (۲). درباره ابراهیم ادهم نوشته اند: تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۶، ص ۲۸۷: «... حدثني أحمد بن عبد الله صاحب لإبراهيم بن أدهم قال كان إبراهيم من أهل النعم بخراسان فبينما هو مشرف ذات يوم من قصره إذ نظر إلى رجل بيده رغيف يأكله في فئ قصره فاعتبر وجعل ينظر إليه حتى أكل الرغيف ثم شرب ماء ثم نام في فئ القصر. فألهم الله عز وجل إبراهيم بن أدهم الفكر فيه فوكل به بعض غلمانة وقال له: إذا قام هذا من نومه جئ به فلما قام الرجل من نومه قال له الغلام: صاحب هذا القصر يريد أن يكلمك. فدخل إليه مع الغلام فلما نظر إليه إبراهيم قال له: أيها الرجل أكلت الرغيف وأنت جائع؟ قال: نعم. قال:

فشبعت؟ قال: نعم. قال إبراهيم: وشربت الماء تلك الشربة ورويت؟ قال: نعم. قال إبراهيم: ونمت طيبا بلا هم ولا شغل؟ قال: نعم. قال إبراهيم: فقلت فى نفسى فما أصنع أنا بالدنيا والنفس تقنع بما رأيت؟! فخرج إبراهيم سائحا إلى الله عز وجل على وجهه فلقية رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فقال له: يا غلام، من أين وإلى أين؟ قال إبراهيم: من الدنيا إلى الآخرة. فقال له: يا غلام، أنت جائع؟ قال: نعم. فقام الشيخ فصلى ركعتين خفيفتين وسلم، فإذا عن يمينه طعام وعن شماله ماء فقال: كل فأكلت بقدر شبعى وشربت بقدر ريبى. فقال لى الشيخ: اعقل وافهم لا تحزن ولا تستعجل، فإن العجلة من الشيطان وإياك والتمرد على الله. فإن العبد إذا تمرد على الله أورث الله قلبه الظلمة والضلالة مع حرمان الرزق ولا يبالى الله تعالى فى أى واد هلك. يا غلام، إن الله عز وجل إذا أراد بعبد خيرا جعل فى قلبه سراجا يفرق بين الحق والباطل والناس فيهما متشابهون. يا غلام، إن معلمك اسم الله الأ-كبر (أو قال الأ-عظم)، فإذا أنت جعت فادع الله عز وجل به حتى يشبعك وإذا عطشت فادع الله عز وجل به حتى يرويك وإذا جالست الأختيار فكن لهم أرضا يطؤوك. فإن الله تعالى يغضب لغضبهم ويرضى لرضاهم. يا غلام، خذ كذا حتى آخذ كذا. قال: لا- أبرح. فقال الشيخ: الله احببني عنه. واحببه عنى فلم أدر أين ذهب. فأخذت فى طريقى ذلك وذكرت ال-اسم الذى علمنى فلقينى رجل حسن الوجه طيب الريح حسن الثياب فأخذ بحجرتى وقال لى: ما حاجتك ومن لقيت فى سفرك هذا؟ قلت: شيخا من صفته كذا وكذا وعليه كذا وكذا. فبكى. فقلت: أقسمت عليك بالله من ذلك الشيخ! قال: ذاك إلباس عليه السلام أرسله الله عز وجل إليك ليعلمك أمر دينك. فقلت: فأنت يرحمك الله من أنت؟ قال: أنا الخضر».

ارسال ۱۲۴ هزار پیامبر؟ چرا فکر نمی کنید که روزی می میرید و همه مردم شما را تنها می گذارند و به تنهایی باید وارد قیامت شوید؟

«لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» . (۱)

برای وعده گاه روزی معین گرد آورده خواهند شد.

توصیه قرآن به انسان ها این است که در محتوای سه کتاب اندیشه کنید: کتاب هستی، کتاب نفس، و کتاب آسمانی (قرآن).
(۲) بیندیشید تا بیشتر خدا را بشناسید و بیشتر با وجود مقدس او آشنا شوید. ببینید او در این عالم چه کرده و آیا معقول است این عالم صاحبی نداشته باشد؟

تفکر در عظمت آفرینش خورشید

خورشید دارای وزنی معین است که دانشمندان مقدار آن را تعیین کرده اند. در کتابی که محصول هزاران کتاب اسلامی و صدها کتاب علمی از دانشمندان غیر مسلمان است و نشانه هایی از او نام دارد، مقدار حرارت سطح خارجی خورشید تعیین شده است. روزانه ۳۵۰ هزار تن از وزن خورشید کم می شود که در یک سال ۱۲۷ میلیون و ۷۵۰ هزار تن می شود. با کم شدن وزن خورشید، حجمش نیز به همین نسبت کوچک تر می شود. از نظر علمی، هیچ شکی نیست که با کم شدن حجم خورشید نیروی جاذبه اش هم باید کم شود، زیرا بر اساس قانون نیوتن، جاذبه جسم بزرگ از جسم کوچک بیشتر است.

می دانیم که جاذبه خورشید سب باقی ماندن زمین و مریخ و عطارد و ... در مدارهایشان می شود. لذا، وقتی حجم و وزن خورشید کم شود، به طور طبیعی، جاذبه اش هم باید کم شود. زمین در محیط جاذبه خورشید قرار دارد و این نیروست که زمین را در فاصله معینی از خورشید نگه می دارد؛ گردش انتقالی زمین به گرد خورشید نیز بر اثر تعادلی است که میان دو نیروی جاذبه خورشید و نیروی دافعه زمین وجود دارد. با

ص: ۱۲۴

۱- (۱). واقعه، ۵۰.

۲- (۲). اشاره به آیاتی است که به تدبیر در عالم، تدبیر در نفس و تدبیر در قرآن دعوت می کنند.

کاهش یافتن نیروی جاذبه خورشید، باید مدار زمین به دور خورشید تغییر کند و کم کم از محیط جاذبه خورشید خارج شود، ولی وضعیت گردش زمین هیچ تغییری نکرده است! پس چه شده که اصلاً نظام به هم نخورده است؟ دانشمندان شوری در تحقیقات خود نشان داده اند که نه وزن زمین کم شده و نه حجمش، ولی قوه دافعه آن به نسبت کم شدن جاذبه خورشید کم شده است! و این اتفاقی است که از نظر علمی بسیار عجیب است. به راستی، تدبیر و اداره این جهان در دست کیست که اجازه نمی دهد چنین اتفاقاتی در عالم بیفتد؟

نویسنده کتاب در انتهای این بحث می نویسد:

آخر دانش غیر از حرف های ماست. دانشمندان باید پاسخ این پرسش را بدهند و این راز بزرگ آفرینش را کشف کنند.

سپس، اضافه می کند که بر اساس آیات قرآن، دانشی بزرگ و دارای قدرتی بزرگ پدید آورنده این نظام است. او ضامن حیات موجودات و نگهبان زمین است تا زمینی ها بتوانند زندگی کنند؛ اوست که کاهش های خورشید را می دانسته و جبران آن را در نظر داشته تا زمین به همان وضع باقی بماند، در صورتی که خورشید وضع هزاران سال پیش خود را ندارد. به راستی، چه کسی مشغول کار است؟ نیوتن (۱) می گوید: هرکسی بیاید به من بگوید مطابق قانون تو باید نظام به هم خورده باشد، می گویم نه، به هم نمی خورد و هزاران سال بعد هم به هم نمی خورد. بدین سبب که خدا حاکم بر این نظام است و با تدبیر خود آن را اداره می کند. وگرنه با کم شدن حجم خورشید باید این نظم به هم می خورد و سطح زمین از کیلومترها یخ پوشیده می شد.

ج. علم به قوانین اجتماعی

«ونظم ما بینکم».

ص: ۱۲۵

۱- (۱). سر ایزاک نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷م) فیزیکدان، ریاضی دان و فیلسوف انگلیسی. متولد ولستروپ. او در دانشگاه کمبریج تحصیل کرد و در سال ۱۶۶۵م از این دانشگاه درجه لیسانس گرفت. نیوتن در سنین ۲۳ و ۲۴ سالگی قوانین اساسی مکانیک را تنظیم کرد و آن ها را درباره اجرام سماوی به کار بست. ضمناً، قانون اصلی جاذبه را کشف و روش حساب جامعه و فاصله را ابداع کرد و اساس کشفیات مهم عدسی ها را پی ریزی نمود و بقیه عمر را در توضیح و تعمیم این کشفیات صرف کرد. نیوتن در ۱۶۶۹م به استادی دانشگاه کمبریج و در ۱۷۰۳م به ریاست انجمن سلطنتی آسیایی رسید. تالیف عمده و مهم نیوتن اصول طبیعی ریاضیات نام دارد که در ۱۶۸۷م انتشار یافت و در آن قوانین سه گانه حرکت تشریح شده است. رک: فرهنگ معین، ذیل مدخل نیوتن.

موضوع سوم موجود در قرآن این است که قرآن قوانینی را در اختیار بشر می گذارد که اگر همه آن قوانین و حقوق را یاد بگیرند و به کار ببندند، محال است در زندگی مشکلی پیدا کنند.

این روزها، عده ای سعی می کنند همه مشکلات کشور ما را به جنگ مربوط کنند. در صورتی که مربوط کردن تمامی مشکلات به جنگ یا استعمار بی انصافی است. مشکلات علل گوناگونی دارند که یکی از آن ها نشناختن حق است. مردم حقوق یکدیگر را نمی شناسند و در عین جهل به حقوق یکدیگر با هم زندگی می کنند. برای همین، حقوق اصلی یکدیگر را پایمال می کنند و ناراحت هم نیستند. ناراحتی از آن جا شکل می گیرد که نسبت به آن حق پایمال شده در زندگی کمبودی احساس شود. این یکی از آن دست مشکلات است که به نوبه خود سبب ایجاد مشکلات بزرگ تری می شود. فرض کنید میان پدر و مادر و فرزندان دعوایی در گرفته است. علت این امر چیست؟ مسلماً، خداوند پدر و مادر و بچه ها را نیافریده و سفره برایشان پهن نکرده تا بخورند و قدرت پیدا کنند و با هم دعوا کنند. علت این است که آن ها حقوق همدیگر را نمی شناسند. این همه چیز را به سمت خودش می کشد و دیگری به طرف خودش. در این میان، یکی ناراحت است که چرا همه چیز از آن دیگری است و دیگری ناراحت است که چرا همه چیز به دیگری رسیده است. برای همین، دائم از هم ناراحتند و دعوایشان می شود. علت دیگر آن است که آن ها حقوق یکدیگر را می شناسند، ولی دین ندارند.

قرآن غیر از این که این حقوق را می شناساند، انسان را مؤمن به پروردگار قرار می دهد. مؤمن کسی است که دلش نمی خواهد حقی را پایمال کند، بلکه علاقه دارد حق خودش را نیز ایثار کند. علاقمند است که پیراهن شب عروسی اش را به فقیر بدهد و همان پیراهن کهنه خانه

پدرش را ببوشد. (۱) نه کسی آن پیراهن را از او خواسته و نه به او پیشنهاد ایثار آن شده است، بلکه خودش علاقه دارد آن را ایثار کند.

قرآن همه مردم را به تمام حقوق، چه حقوق مربوط به دیگران و چه حقوق مربوط به خود آشنا می کند. انسان ضمن اندیشه در قرآن، به پروردگار وصل می شود و حقوق همه را مراعات می کند. در این صورت، قسمت عمده ای از مشکلات مردم در سطح کشور حل می شود و کشمکش های داخلی تمام می شود.

پیرمرد ایثارگر

یادم هست یکبار در روزنامه ای مقاله ای از یک دکتر چاپ شده بود که خیلی جالب بود. (۲) نویسنده مقاله نوشته بود: من در اروپا و آمریکا تحصیل کردم و سپس در تهران مطب باز کردم. تمام مدت، فکرم در پی در آوردن پول بود. این بود تا روزی برای خرید لوازم طبی به خیابانی از خیابان های جنوب شهر رفتم. در خیابان ناصر خسرو، پیرمردی را با جعبه ای پر از آینه دیدم که در گوشه ای نشسته بود. یک تومان به او دادم و گفتم: دو ریالی می خواهم! گفت: لازم داری؟ گفتم: بله. او پنج دو ریالی نو به من داد و یک تومانم را هم برگرداند و گفت: این لازم نیست! گفتم: چرا؟ گفت: این دو ریالی ها صلواتی است. پرسیدم: صلواتی دیگر چیست؟ گفت: صلواتی، یعنی این دو ریالی ها را مجانی به تو می دهم. گفتم: تو مگر چقدر کاسبی می کنی که این دو ریالی ها را مجانی می دهی؟ گفت: من همه منفعتم در بیشتر روزها صد تومان است. پنجاه تومان از این پول خرج خودم و زن و بچه ام است و پنجاه تومان دیگر را برای رضای خدا دو ریالی می کنم و به هر کسی که کارش گیر باشد برای تلفن زدن می دهم؛ نصف برای ما و نصف برای مردم. حال هرکسی که می خواهد باشد.

ص: ۱۲۷

۱- (۱)). اشاره است به ایثار فاطمه زهرا، علیها السلام. شرح إحقاق الحق، آیت الله مرعشی، ج ۱۰، ص ۴۰۱: «أن النبي، صلى الله عليه وسلم، صنع لها قميصا جديدا ليلة عرسها وزفافها، وكان لها قميص مرقوع، وإذا بسائل على الباب، يقول: أطلب من بيت النبوة قميصا خلقا، فأرادت أن تدفع إليه القميص المرقوع، فتذكرت قوله تعالى: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، فدفعت له الجديد، فلما قرب الزفاف، نزل جبرئيل وقال: يا محمد، إن الله يقرؤك السلام، وأمرني أن أسلم على فاطمة، وقد أرسل لها معي هدية من ثياب الجنة من السندس الأخضر، فلما بلغها السلام، وألبسها القميص الذي جاء به لفها رسول الله، صلى الله عليه وسلم، بالعباءة، ولفها جبرئيل بأجنحته، حتى لا يأخذ نور القميص بالأبصار، فلما جلست بين النساء الكافرات ومع كل واحدة شمعة، ومع فاطمة رضى الله عنها سراج، رفع جبرئيل جناحه، ورفع العباءة، وإذا بالأنوار قد طبقت المشرق والمغرب، فلما وقع النور على أبصار الكافرات، خرج الكفر من قلوبهن وأظهن الشهاتين».

۲- (۲)). عنوان مقاله این بود: «در آن قطعه از شهر ما چه می گذرد؟ سری هم به شهر ما بزنید». (مولف)

یک تومانی را در جیبم گذاشتم و یک اسکناس ده تومانی به جای دو ریالی هایش به او دادم. آرام گفت: نمی خواهم. صد تومانی در آوردم به او بدهم، خیلی آرام پرسید: هزار تومانی داری؟ گفتم: بله. گفت: اگر چند تا هزار تومانی هم بدهی، باز نمی گیرم. این دو ریالی ها برای خداست.

از این حرف بهت زده شدم. نمی دانستم چه خبر است! به او گفتم: پیرمرد، بعد از چهل سال، تازه امروز معنا و مزه انسانیت را فهمیدم. کاری به من یاد بده تا من هم آدم شوم! پیرمرد گفت: چه کاره ای؟ گفتم: دکتر. گفت: از شنبه تا چهارشنبه در مطب از مریض ها پول ویزیت بگیر، ولی پنج شنبه ها، تابلوی کوچکی جلوی در اتاقت بزن و رویش بنویس «دکتر صلواتی» تا کاری برای خدا، قیامت و قبرت کرده باشی.

دکتر این کار را انجام داده بود و از آن روز پنج شنبه ها از بیمارانش ویزیت نمی گرفت. نوشته بود: وقتی دکترهای دیگر فهمیدند، تلفن می زدند و می گفتند: مگر دیوانه شده ای؟ حالت خراب است؟ من هم می گفتم: آری! و بعد گوشی را می گذاشتم. خلاصه، هر کس حرفی می زد و یاوه ای سر می داد و من هیچ نمی گفتم. آن پیرمرد مرا آدم کرده بود و می خواستم با خدا معامله کنم.

به یقین، این پیرمرد یا خودش اهل قرآن بوده یا با انسان خوبی برخورد داشته که اهل قرآن بوده است. او موج قرآن را به آن پیرمرد داده بود و پیرمرد هم این موج را با دو ریالی هایش پخش می کرد. این موج به فکر یک دکتر نیز راه برد و به مطب او رفت و حتماً از آن جا به جان بیماران بسیاری وارد شده است. این اهمیت تفکر در قرآن و بهره برداری از نور آن در زندگی است.

۸- قرآن و تفکر در هستی انسان و جهان

اشاره

ص: ۱۳۳

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

قرآن مجید، برای این که بندگان خداوند بیشتر به وجود مقدّس حضرت حق ایمان و علاقه و محبت پیدا کنند و از این راه به سعادت دنیا و آخرت برسند، در نزدیک به هزار آیه، درباره اندیشه مطالبی را بیان می کند و از بندگان که غافلند و خود را در مدار باعظمت اندیشه قرار نمی دهند، گلایه های سختی می کند.

قرآن دستور می دهد در آفرینش آسمان ها و زمین فکر کنیم. لذا، از کسانی که اهل فکر هستند تقدیر می کند و از کسانی که در این زمینه حرکت فکری ندارند و اهل مطالعه نیستند، شکایت ها دارد و معطل گذارنده عقل را سخت گناهکار می داند.

قرآن مردمی را که خودشان را در چارچوب امور جسمانی حبس کرده اند، انسان های خوبی نمی داند. البته، تا جایی که امکان داشته باشد برای بیداری آن ها تلاش می کند؛ اگرچه یک ساعت به مرگشان باقی مانده باشد. اما اگر خودشان نخواهند از این خواب سنگین دست

بردارند، در عالم بعد عذر آنان پذیرفته نخواهد شد. قرآن از این گروه چنین گلایه می کند:

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» . (۱)

آیا در [خلوت] درون خود نیندیشیده اند؟ [که] خدا آسمان ها و زمین و آن چه را میان آن هاست، جز به حق و راستی و برای مدتی معین نیافریده است؛ و همانا بسیاری از مردم به دیدار [قیامت و محاسبه اعمال به وسیله] پروردگارشان کافرند.

آیا برای یافتن حقیقت فکر نمی کنید؟ پس عقل در وجود شما برای چیست؟ شما، در شبانه روز، حاضر نیستید یک لحظه چشمانتان را ببندید و در تاریکی وارد شوید، زیرا از تاریکی زجر می کشید؛ حاضر نیستید گوشتان را یک شبانه روز ببندید تا چیزی نشنوید؛ حاضر نیستید خود را در اتاقی حبس کنید و بگویید در را از بیرون قفل کنند و بروند؛ حاضر نیستید آب و نان نخورید؛ پس چطور حاضر می شوید عقل، یعنی عالی ترین عضو وجود خود را، یک عمر تعطیل کنید؟ از این رو، باید به اندازه ای که سایر اعضا و جوارح خود را به کار می گیرید، این کارگاه با عظمت هستی را نیز، که قدرت انعکاس همه حقایق را در خود دارد، به کار بگیرید.

عوامل به کارگیری عقل

برای به کار گرفتن عقل، باید وقت از دست رفته خود را از بسیاری چیزها و بسیاری از افراد پس بگیریم؛ باید رابطه مان را با خیلی از اشخاص قطع کنیم؛ نباید خیلی جاها برویم؛ نباید سر بسیاری از چهارراه ها بایستیم؛ نباید به خیلی از مغازه ها برویم؛ و حداکثر هفته ای یک یا دو بار پای تلویزیون بنشینیم؛ چون اگر بخواهیم سفر فکری داشته

ص: ۱۳۶

باشیم و درباره آفرینش آگاهی به دست آوریم، باید بسیاری از کتاب‌ها را مطالعه کنیم که در رأس آن‌ها قرآن قرار دارد.

در قرآن مجید، قریب به هفتصد آیه درباره آفرینش وجود دارد که هر کدامش هفتاد معنا دارد و هر معنایش هفتاد معنای دیگر. (۱) این اعداد را در هم ضرب کنید تا معلوم شود از تامل در قرآن چه درهای باعظمتی از عالم به روی ما باز می‌شود.

ما برای رسیدن به بالاترین حقیقت عالم، که توحید است، باید کتاب‌های فراوانی بخوانیم و مطالعات گسترده‌ای داشته باشیم؛ باید از مطالعات خود یادداشت برداریم و مطالبی را که از لابه لای قرآن و کتاب‌ها استخراج کرده ایم برای دیگران تعریف کنیم تا در ذهنمان استوار گردد و پایدار بماند. زیرا:

«التفکر علی خمسۃ أوجه فکرة فی آیات اللّٰه یتولد منه التوحید والیقین».

ما باید با شنیدن این جمله امیر المؤمنین، علیه السلام، دلمان برای خودمان بسوزد که در بستر مرگ به امام حسن و امام حسین و دیگر فرزندانمان، علیهم السلام، می‌فرمایند:

«والله الله فی القرآن لا یسبقکم بالعمل به غیرکم». (۲)

یعنی عزیزانم مبادا وضعی پیش بیاید که دیگران از شما در عمل به قرآن جلو بیفتند.

خداوند در این آیه قرآن می‌فرماید:

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائِیَّیا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِیْنَ». (۳)

آن‌گاه آهنگ آفرینش آسمان کرد، در حالی که به صورت دود بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. آن دو گفتند: فرمانبردار آمدیم.

اسرار این آیه را از زبان لاپلاس فرانسوی بشنویم که در عمیق‌ترین مطالعات خود کار را به جایی رساند که رصدخانه‌هایی درست کرد و

ص: ۱۳۷

۱- (۱). عوالی اللئالی، أحسانی، ج ۴، ص ۱۰۷: «وقال، صلی الله علیه وآله: ان للقرآن ظهرا و بطننا، ولبطنه بطن إلى سبعة أبطن».

۲- (۲). نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳- (۳). فصلت، ۱۱.

ستارگانی را با آن رصد کرد که فاصله شان با زمین بیست میلیون سال نوری بود. (۱) در آیات خدا، این موضوع به صورت جمله ای خبری مطرح شده است و ما تنها آیه ای را در صفحه کاغذی می بینیم، اما دیگران از پشت دستگاه رصد، واقعیت بیرونی آیه را در صفحه باعظمت آفرینش می بینند.

امامان ما بدون چشم باطن و با همین چشم ظاهر بر عالم مشرف بودند، پس سخن امیرالمؤمنین، علیه السلام، خطاب به آنان نیست و ایشان ما را در آن سخن مخاطب قرار داده اند. چرا باید دیگران در عمل به فرامین قرآن و معصومان از ما پیشی بگیرند؟ مگر ما نیروی فکر نداریم. چه کسی گفته نژاد ژرمن عقلش از همه بیشتر است؟ چه کسی گفته انگلیسی ها قدرت عقلشان از همه ما قوی تر است؟ چه کسی گفته عقل آمریکایی ها عقل مافوق است؟ چه کسی گفته کسانی که در اروپا و در غرب زندگی می کنند، اندیشه قوی تری دارند؟ مسلماً، ما و آنان در قدرت عقل تفاوتی نداریم، ضمن این که ما افزون بر نیروی عقل، قدرت ایمان هم داریم. منتهی مساله این است که سرمایه های ما هنوز در انبارهاست. آن ها دو قرن است با سرمایه عقل خود کار می کنند و از اواخر قرن هفده، سرمایه های مختلف علم و عقل و مطالعه و کتاب را به کار گرفته اند و با تمام وجود کار می کنند، ولی ما همچنان در جای خود ایستاده ایم و نگاه می کنیم.

اندیشمند بزرگ

کشور ما هم در آن دوران کسی را داشت که می توانست ما را با قافله علم همراه کند و در علم و صنعت به پیش برود. ما کسی مانند میرزا تقی خان امیرکبیر (۲) را داشتیم، اما قماربازها و عرق خورهای دربار به کمک مهد علیا (۳)، مادر ناصرالدین شاه (۴)، که سر و سژی با میرزا آقا خان نوری

ص: ۱۳۸

۱- ((۱)). رک: خدا در طبیعت، فلاماریون. (مؤلف)

۲- ((۲)). یکی از خصوصیات مهم استاد انصاریان مطالعه و تحقیق فراوان در تاریخ اسلام و ایران است که می تواند الگویی مناسب برای سایر مبلغان گرامی باشد که به مطالعه این متون چندان توجهی ندارند. این بخش از پی نوشت ها به منظور آشنایی بیشتر مبلغان گرامی با چند تن از رجال مهم دوران سلطنت محمد شاه قاجار و فرزندش ناصرالدین شاه آماده شده است. بدیهی است ذکر همه حوادث تاریخی در این کتاب ممکن نیست و خوانندگان گرامی باید به کتب معتبر تاریخ در این باره مراجعه کنند. در این میان، زندگی امیرکبیر محل تامل و تاسف فراوان است. (ویراستار) امیرکبیر، محمدتقی فراهانی (۱۲۲۲-۱۲۶۸ق/۱۸۰۷-۱۸۵۲م)، سیاستمدار و صدر اعظم عهد ناصرالدین شاه قاجار. وی در هزاوه در اطراف فراهان دیده به جهان گشود. پدرش کربلایی محمدقربان که از خانواده ای پیشه ور در هزاوه بود، نخست به عنوان آشپز به خدمت میرزا عیسی قائم مقام (د ۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م) درآمد و سپس در دستگاه فرزند او میرزا ابوالقاسم قائم مقام ناظر آشپزخانه شد. وی تا هنگام قتل قائم مقام (۱۲۵۱ق/۱۸۳۵م) نیز زنده بود. درباره تاریخ دقیق ولادت امیر اختلاف است، ولی سال ۱۲۲۲ق به نظر درست تر می رسد. بر این اساس میرزا تقی خان در هنگام مرگ بیش از ۴۶ سال نداشته است. محمدتقی دوران کودکی را در خانواده قائم مقام به خانه شاگردی سپری کرد و سپس مأمور محاسبه فیلخانه او شد. داستان معروف فرا گرفتن درس به

هنگام خدمت به فرزندان قائم مقام که به تواتر در منابع به آن اشاره شده، حاصل همان ایامی است که به خانه شاگردی مشغول بوده است. در این ایام، هوش و استعداد محمدتقی در نامه نگاری موجب اعجاب قائم مقام شد و او را بر آن داشت تا از آن جوان در امور دبیری بهره جوید. به این ترتیب محمدتقی به تدریج با رجال سیاسی آن روزگار آشنا گردید و به زودی توانست حتی خود را به شاه بنمایاند. پس از چندی به سبب دقت و صحت در کار، گویا در ۱۲۴۹ق فرمان مستوفی گری یافت. پس از مدتی از خدمت قائم مقام مرخص شد و به جمع مستوفیان محمدخان زنگنه امیرنظام (د ۱۲۵۷ق/۱۸۴۱م) پیوست. گویا کناره گیری وی از خدمت قائم مقام به خواسته خود قائم مقام بوده است. به هر حال، محمدتقی در کنار شخصیتی چون امیرنظام، با عنوان مستوفی نظام می توانست به خوبی قابلیت های خود را نشان دهد، به ویژه که عباس میرزا به امیرنظام توصیه کرده بود تا از وجود شخصی همچون میرزاتقی که «سررشته معاملات سنواتی» را دارد، بهره جوید. پس از قتل گریبایدوف، وزیر مختار روس (۱۲۴۴ق/۱۸۲۸م)، چون مقرر شد هیأتی به سرپرستی خسرو میرزا برای عذرخواهی از این واقعه راهی روسیه شود، میرزاتقی که بیش از ۲۳ سال نداشت، در سلک همراهان امیرنظام قرار گرفت. وی پس از مراجعت از این سفر ملقب به «میرزا» و «خان» شد. میرزا محمدتقی خان یک بار دیگر نیز همراه امیرنظام به روسیه رفت و سرپرستی این هیأت را ناصرالدین میرزای ولیعهد برعهده داشت. امپراتور روسیه نسبت به میرزا محمدتقی عنایتی خاص نشان داد و هدیه ای نیز برای او فرستاد. سفر دیگری که نقش سازنده ای در شخصیت میرزامحمدتقی ایفا کرد، سفارت او به ارز روم در پی پدید آمدن بحران در روابط ایران و عثمانی و دعاوی ارضی دولت اخیر است که با هیأتی رهسپار آن جا شد. وی با رتبه سرتیپی در رأس ۲۰۰ تن از رجال سیاسی - نظامی ایران رهسپار ارزروم شد. پس از ورود ایشان به ارزروم دولت عثمانی خواست مخارج هیأت را قبول کند، ولی میرزا تقی خان از پذیرش آن سرباز زد. مذاکرات ارزروم به طور متوالی و هر بار در منزل یکی از نمایندگان ۴ کشور ایران، عثمانی، روس و انگلیس پی گرفته می شد. چون مذاکرات طولانی شد، میرزا تقی خان ۱۷۰ تن از ملازمان خود را به ایران بازگرداند. سرانجام، مذاکرات به مرحله امضای یادداشت تفاهم و پیش نویس عهدنامه رسید و محمدشاه طی فرمانی به میرزا تقی خان اجازه داد تا در ۸ مسأله مورد منازعه اقدام نماید و به این ترتیب معاهده ارزروم منعقد گردید. این اقامت نسبتاً طولانی به امیر این فرصت را داد تا از نزدیک با تحولات جامعه عثمانی پس از اصلاحات موسوم به «تنظیمات» که از شعبان ۱۲۵۵/اکتبر ۱۸۳۹ آغاز شده بود، آشنا گردد. پس از مرگ محمدشاه (۶ شوال ۱۲۶۴ق/۵ سپتامبر ۱۸۴۸م) شاه جدید - ناصرالدین میرزا که در آذربایجان بود - از میرزا تقی خان - که در آن زمان منصب وزارت نظام آذربایجان را داشت - خواست تا مقدمات ورود او به تهران را فراهم کند. میرزا تقی خان بدین منظور با اجازه شاه، مبلغی از بازرگانان تبریزی وام گرفت. اردوی ناصرالدین شاه در ۱۹ شوال ۱۲۶۴ از تبریز به راه افتاد. وی در باسمنج، میرزا تقی خان را به امیرنظامی منصوب کرد و به این وسیله اعتماد خود را به او آشکار ساخت. امیرنظام در این سفر درایت بسیار نشان داد و اردوی شاهی را با نهایت نظم به تهران رسانید. پس از ورود شاه به تهران و جلوس بر تخت سلطنت، امیرنظام منصب صدارت یافت و لقب اتابک اعظم و امیرکبیر گرفت. امیر از پذیرش لقب صدراعظم امتناع کرد و به همان لقب امیرنظام بسنده کرد. وی در گام نخست به اجرای پاره ای اصلاحات اساسی پرداخت و بسیاری از حکام و والیان را عزل و گروهی جدید را به حکومت و امارت منصوب کرد. در همین روزگار به سبب ازدواجش با عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه توانست از بدگویی های درباریان آسوده شود و به علاوه بر حوادث و مسائل حرم نیز وقوف یابد. در این زمان، طرفداران باب به ترویج عقاید او و تحریک مردم برخاستند و در بعضی نقاط، سران ایشان آشکارا به معارضه با دولت پرداختند، تا آن جا که امیر به مقابله برخاست و باب را به امضای تکذیب نامه دعوی خویش واداشت؛ سپس به فتوای علما او را اعدام کردند. در بعد

سیاست خارجی و روابط با نمایندگی های دول بیگانه در ایران نیز فعالیت های امیر بنیادی و متکی بر حفظ منافع ملی و حاکمی از علم و اطلاع و تسلط او بر عرف بین المللی است. اگرچه پیش از امیر نیز دولت ایران دارای وزیر امور خارجه بود، ولی در عهد او وزارت امور خارجه به عنوان نهادی مشخص بنیان نهاده شد و نخستین کارکنان آن را امیر خود انتخاب کرد و ساختمانی برای آن در نظر گرفت. وزارت امور خارجه از ۱۲۶۵ تا ۱۲۶۷ق در دست خود او بود و از این تاریخ، میرزا محمدعلی خان را به منصب «وزارت مهم دول خارجه» منصوب کرد. از کارهای امیر در این دوران، بازداشتن سفرای بیگانه از مداخله در امور داخلی ایران، اهتزاز پرچم ایران در کشورهای دیگر به طور دائم و گسیل داشتن نمایندگان دائمی سیاسی برای تأسیس سفارتخانه و نمایندگی به لندن، پترزبورگ، بمبئی، استانبول و تفلیس، به رغم مخالفت روسیه و تدوین دستور عمل برای مذاکرات با وزرای مختار دول بیگانه، اتخاذ روشی برای کسب اخبار و اطلاعات از سفارت های بیگانه که باعث بیم و رعب مداخله جویان خارجی شد، نظارت بر رفت و آمد بیگانگان و مرسوم کردن اخذ تذکره برای آن ها را می توان یاد کرد. وی همچنین به آموزش و تربیت مأموران ایرانی مقیم خارج از کشور عنایت خاص داشت و می کوشید آن ها را از میان شایسته ترین افراد انتخاب کند. امیر در سیاست خارجی از اصول خاصی پیروی می کرد و از سیاست موازنه منفی سود می برد و با اعطای هرگونه امتیاز به بیگانگان مخالف بود و در عین حال از سیاست بهره گیری از نیروی سوم و توسعه روابط متعادل با کشورهای جهان طرفداری می کرد. روابط با انگلستان: تحول در روابط ایران و انگلستان به روزگار امیر با ورود سرگرد شیل، که پس از دو سال مرخصی به ایران بازگشت، آغاز شد. شیل در بدو ورود از وزارت امیر اظهار خشنودی کرد، ولی مداخله آشکار و نهان سفارت انگلیس در امور ایران، امیر را به مقابله واداشت و بدین سبب نسبت به خواست های سفارت بی توجهی کرد و امور آن را معطل گذاشت. این برخورد موجب اعتراضات پیاپی سفارت و واکنش شیل شد. نخستین موضوع مورد مناقشه، تعریف حق و حدود حاکمیت ایران بر خلیج فارس بود. امیر همواره می کوشید سیطره ایران را بر نواحی جنوبی خلیج فارس تثبیت کند و برای این کار، برخی کارگزاران دولت در آن مناطق را تغییر داد. روابط با روسیه: عصر صدارت امیر صحنه برخورد دو دولت ایران و روسیه بر سر مسائل اقتصادی و مرزی بود. نخستین برخورد بر سر امتیاز شیلات ایران ایجاد شد. امیر بدون توجه به آن که روسیه در عصر محمدشاه طی قراردادی آن را به اجاره گرفته است و به استناد آن به مداخله در امور شیلات ایران می پرداخت، آن را به بازرگانی ایرانی واگذاشت و دولت روسیه کاری از پیش نبرد. موضوع دیگر، مخالفت شدید امیر با محافظت انبار تجارتخانه روسیه در استرآباد توسط نیروی نظامی روس، و نیز ایجاد بیمارستانی توسط روس ها در سواحل شمالی ایران بود. این انبار پس از تجدید ساختمان رسماً به دولت روسیه به اجاره داده شد. دولت روس در هر دو مورد به اعتراض برخاست، ولی امیر، صدراعظم روسیه را قانع کرد که این کارها به سود هیچ یک از دو دولت نیست. افزون بر این ها، مسائل دیگری نیز روابط ایران و روسیه را در این دوره به تیرگی می کشانید روابط با فرانسه: زمینه روابط ایران با فرانسه در دوره صدارت امیر، به تلاش برای اجرای معاهده محرمانه ۱۲۶۳ق/۱۸۴۷م در عصر محمدشاه بازمی گردد که طی آن به اتباع فرانسه اجازه داده شده بود که در ایران به تجارت بپردازند، ولی اجرای معاهده مذکور به دلایلی از جمله ایجاد موانع از سوی دولت های روس و انگلیس به تعویق افتاده بود. در این وقت کنت دو سارتیژ نماینده سیاسی فرانسه به تکاپو افتاد، اما اقدامات نسنجیده او و اعلام جمهوریت در فرانسه و مسأله اتباع مسیحی کاتولیک در ایران، امیر را در وضع نامطلوبی قرار داد و مکاتبات به جایی نرسید، تا سرانجام کنت که مواضعش در این باره مبهم و متناقض می نمود، به رغم خواست امیر، ایران را ترک کرد و روابط سیاسی دو کشور قطع شد. روابط با دول دیگر: فکر ایجاد روابط سیاسی با آمریکا از مدت ها قبل از صدارت امیر، کم و بیش وجود داشت، اما امیر آن را تحقق بخشید تا معادله قدرت را در خلیج فارس، که به

سود انگلستان بود، بر هم زند. بدین مناسبت در ذیحجه ۱۲۶۷/ اکتبر ۱۸۵۱ میان دو کشور عهدنامه دوستی و کشتیرانی در آب های طرفین منعقد شد و مقرر گردید که دولت آمریکا در تهران، تبریز و بوشهر کنسولگری تأسیس کند. سنای امریکا نیز این قرارداد را به «معاهدات کامله الوداد» تبدیل و تصویب کرد و آمادگی خود را برای مبادله عهدنامه به دولت ایران اعلام داشت، ولی در این میان امیرکبیر معزول شد و جانشینان او تمایلی به این کار نشان ندادند. امریکاییان معتقد بودند که انگلستان مانع اصلی برای برقراری روابط میان دو دولت است. علاوه بر امریکا، امیر کوشید با پروس، اتریش و بلژیک نیز رابطه برقرار سازد. ولی انگلیسیان که به ویژه حضور اتریش را با منافع خود ناسازگار می دید، در راه ایجاد رابطه سیاسی ایران با آن کشور مانع تراشی می کرد. درباره فکر رابطه با بلژیک اطلاعات موجود منحصر است به قراردادی میان دو کشور که وزیر مختار فرانسه از آن یاد کرده است. اصلاحات و اقدامات امیر: امیر اصلاحات داخلی را با امور نظامی که ضامن حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور بود و او خود در امر نظام تجربه ای طولانی داشت، آغاز کرد. او نخست صندوقی برای تأمین مواجب و نیازهای مالی نظامیان ایجاد کرد تا نظامی گری به صورت شغلی مستقل درآید. سپس به تدوین قانون سربازگیری و طبقه بندی رسته ها و درجات و تجدید سازمان نظامی پرداخت و اخذ «سیورسات» از رعیت را ممنوع کرد. این قوانین تحت عنوان «نظام ناصری» تدوین و طبع شد. او همچنین به تأسیس کارخانه هایی برای ساخت ملزومات نظامی و تسلیحات ساده، و متحدالشکل گردانیدن لباس نظامیان دست زد. در زمینه اقتصادی، امیر طرفدار گسترش تجارت و کشاورزی، و در عین حال توسعه صنایع ملی بود. بدین سبب به ساخت و توسعه بازارهای تهران و تبریز - سرای امیر - و گسترش شبکه راه ها همت گماشت. از دیگر اصلاحات امیر که ارتباط مستقیم با تجارت دارد، ایجاد امنیت در راه ها و نظارت بر عبور و مرور و صدور تذکره عبور، ایجاد قراول خانه و چاپارخانه در حدود شهرها، مساحی و نقشه برداری تهران و دیگر مناطق و راه های کشور را باید ذکر کرد. امیر همچنین معادن را تا ۵ سال از مالیات معاف کرد و برای امور معادن مسئولی برگزید. وی با علاقه تمام به حمایت از صاحبان حرفه و تولید کنندگان پرداخت. گروهی را برای فراگیری صنایع به روسیه و عثمانی فرستاد و برای خرید ماشین آلات صنعتی از اتریش اقداماتی انجام داد و کارخانجات محدودی در کشور دایر کرد. در زمینه مالیه نیز امیر دست به اصلاحاتی بنیادی زد. در پرداخت بدهی های عقب افتاده تدبیری اندیشید و اسناد و حواله های دولتی را اعتبار داد. منافع اخذ مالیات و ورود آن به خزانه دولت را سامان بخشید و در عین حال مالیات های اجحاف آمیز بر طبقات ضعیف را ملغی ساخت. از سوءاستفاده منشیان و مستوفیان جلوگیری کرد و دستور داد تا کتاب هایی مشتمل بر قوانین گردآوری مالیات و شرح وظایف مأموران مالیاتی، مبتنی بر مقررات مالی فرانسه تدوین کنند و با این تنظیمات مالیات های عقب افتاده را از اشخاص متنفذ وصول کرد. وی هم چنین مستمری درباریان را کاهش داد و از این طریق به اجرای برخی طرح های عمرانی توفیق یافت و همین امر از عوامل دشمنی و توطئه برضد او شد. در مسائل فرهنگی، برجسته ترین کار امیر، زمینه سازی تأسیس دارالفنون برای تربیت علمی و فنی جوانان براساس اصول و علوم جدید اروپایی بود. اگرچه افتتاح رسمی مدرسه ۱۳ روز پس از مرگ امیر اتفاق افتاد. انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه نیز از دیگر اصلاحات فرهنگی امیر به شمار می رود. شیل معتقد است که سر مقاله های این روزنامه به قلم خود امیر بوده است. از دیگر اصلاحات فرهنگی و اجتماعی امیر، دستور ترجمه کتب اروپایی، ایجاد چاپخانه، تدوین قانون نامه ای برای پزشکان و امتحان از آن ها، ترویج آبله کوبی و بنیان نخستین بیمارستان دولتی را می توان نام برد. ایجاد امنیت، دیوانخانه و دارالشرع برای استقرار عدالت از دیگر امور مورد توجه خاص امیر بود. او برای آگاهی از رفتار حاکمان شهرها، کسانی را مخفیانه برمی گماشت و با گزارش آن ها به توییح یا تشویق حاکمان می پرداخت. با آن که امیر در اوایل کار کوشید خود به داوری در امور مهم بپردازد، ولی سپس شیخ عبدالحسین تهرانی را به ریاست محکمه شرع به

عنوان عالی ترین مرجع قضا منصوب کرد. دعاوی حقوقی پس از طرح در دیوانخانه به محکمه شرع می رفت و احکام صادره برای اجرا به دیوانخانه ارجاع می شد و در واقع تلفیق شایان توجهی میان قوانین عرفی و شرعی به عمل می آمد. امیر بر آزادی دینی اقلیت ها تأکید می کرد و به امور قضایی آنان نیز در همین دیوانخانه رسیدگی می شد. فرجام کار: سرعت سیر حوادث از روزی که شاه طی فرمانی تمام امور را در کف امیر نهاد تا آن گاه که فرمان عزلش را صادر کرد، چنان است که محققان را غالباً دچار نوعی حیرت می کند. بی گمان عزل او امری ناگهانی نبود و از مدت ها پیش تحرکاتی برای تحدید قدرت و اختیارات امیر به ظهور می رسید. به علاوه، از برخی نامه های امیر به شاه نیز برمی آید که خود وی به سبب بعضی رفتارهای شاه از عاقبت خویش اندیشناک بوده است. به هر حال، فرمان عزل امیر از صدارت و ابقای وی در امور نظام به خط و انشای میرزا سعید مؤتمن الملک تهیه شد و در پنجشنبه ۱۹ محرم ۱۲۶۸ توسط مهدعلیا به اطلاع او رسید و سپس آجودان باشی فرمان را رسماً به او ابلاغ کرد، اما اندکی بعد به خدمت نظام او نیز خاتمه داده شد. به هر حال، پس از عزل امیر از صدارت و وزارت نظام، آقاخان نوری آشکارا به مخالفت و دگرگون کردن کارهای امیر برخاست؛ به شکلی که امیر بر آشفته و از شاه اجازه ملاقات خواست، اما شاه سخنان امیر را نپذیرفت و او را مورد عتاب قرار داد. پس از این، حکم تبعید امیر به کاشان، نخست با عنوان حکومت آن شهر، صادر شد و زیر نظر نظامیان به آن جا رفت. اندکی بعد شاه حکم قتل او را نیز امضا کرد و علی خان فراشباشی مأمور آن کار گردید. وی در بامداد ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ وارد فین کاشان شد و به حمامی که امیر در آن جا مشغول استحمام بود رفت و حکم را خواند. به درخواست امیر رگ دستش را گشودند و سپس، به سبب تعجیلی که داشتند، او را خفه کردند و برخی اشیاء شخصی او را به غنیمت بردند. شیخ عبدالحسین تهرانی، مشهور به شیخ العراقین، وصی امیر، مدرسه و مسجدی در تهران از ماترک امیر پس از قتل او ساخت که بعدها به نام خود او معروف شد. همو بخش مهمی از میراث امیر را صرف توسعه و بازسازی بقعه های عتبات عالیات و سامرا و طلاپوش کردن آستانه امامان عسکری (ع) کرد. گویا امیر وصیت کرده بود که از ماترکش بیمارستانی نیز در تهران دایر کنند. پیکر امیر را نخست در گورستان «پشت مشهد» کاشان دفن کردند، ولی چندی بعد همسرش عزت الدوله آن را به کربلا انتقال داد و در محدوده رواق شرقی حرم امام حسین (ع) معروف به پایین پا به خاک سپرده شد. رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل امیر کبیر. با تلخیص فراوان.

۳- (۳). مهد علیا (ترکیب وصفی، اسم مرکب). لقبی که به مادر بزرگان و شاهان می دادند واز آن جمله است لقب خیرالنساء بیگم دختر میرعبدالله خان مرعشی حاکم مازندران (مادرشاه عباس صفوی) و لقب مادر ناصرالدین شاه قاجار (و. ۱۲۲۰- ف. ۶ ربیع الثانی ۱۲۹۰ق). مقبره این زن در محل فعلی دفتر مدیریت حرم مطهر حضرت معصومه (س) است. رک: لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین، ذیل مدخل مهد علیا. با تلخیص.

۴- (۴). ناصرالدین شاه پسر محمد شاه بن عباس میرزا بن فتحعلی شاه قاجار. چهارمین سلاطین قاجاریه است. وی در ششم ماه صفر سال ۱۲۴۷ق متولد و به سال ۱۳۱۳ پس از ۴۹ سال سلطنت کشته شد. به سال ۱۲۶۴ق که محمدشاه قاجار به علت نقرس درگذشت، ناصرالدین میرزا فرزند و ولیعهد وی در تبریز بود و بیش از هفده سال نداشت. مقارن مرگ محمدشاه در اکثر بلاد ایران فتنه ها برخاسته بود. مردم کرمانشاه بر محب علی خان حکمران خود شوریدند و اهالی شیراز بر نظام الدوله یاغی شدند. در بروجرد اوضاع آرام نبود و حسین خان سالار در خراسان کوس یاغیگری می نواخت و سیف الملوک میرزا، پسر ظل السلطان، نیز در تهران به دعوی سلطنت برخاسته بود، در همچو اوضاع آشفته ای مهد علیا مادر ولیعهد با مساعدت علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه و میرزا آقاخان وزیر لشکر زمام حکومت را در دست گرفت و به انتظار ورود پادشاه جدید به پایتخت نشست. ناصرالدین میرزا با شنیدن خبر مرگ پدر از تبریز حرکت کرد و با راهنمایی ها و مساعدت های میرزا تقی

خان وزیر نظام به تهران وارد شد و روز بعد تاج شاهی بر سر نهاد [۲۳ ذی‌قعدة ۱۲۶۴] و میرزا تقی خان وزیر نظام را قبل از ورود به تهران به امیر نظام ملقب کرد و سپس که به تهران وارد شد و بر تخت شاهی جلوس کرد او را اتابک اعظم خواند و مقام صدارت عظمی بدو محول داشت. اتابک اعظم که بعداً به نام امیرکبیر معروف شد یکی از وزیران پر اثر و نامدار ایران است و به دوران کوتاه مدت صدارت خویش در فرونشاندن آشوب‌ها و استوار کردن پایه‌های تخت سلطنت ناصرالدین شاه کوشش‌ها کرد و آشوب خراسان را به سال ۱۲۶۶ به دست سلطان مراد میرزا حسام السلطنه با کشتن حسن خان سالار و فرزندش و برادرش فرو نشاند. از وقایع دوران سلطنت ناصرالدین شاه گذشته از فتنه سالار در خراسان، یکی هم بسط دعوت سیدعلی محمدباب و پیدایش مذهب بابی است که مقداری از نیروی دولت و فکر شاه متوجه فرونشاندن آشوب‌هایی که بابیان در نقاط مختلف کشور برپا می‌کردند شد. از اتفاقات نامطلوب عهد این پادشاه قتل امیرکبیر است که به اجماع مورخان بدترین اعمال ناصرالدین شاه و اشتباهی غیرقابل جبران بود. میرزاتقی خان امیرکبیر در مدت سه سال و دو ماه و کسری صدارت در شئون مختلف کشور شروع به اصلاحاتی کرد اما ساعیان و حسودان شاه را نسبت بدو بدبین و از قدرت روزافزونی هراسان کردند تا سرانجام در روز بیست و پنجم محرم سال ۱۲۶۸ فرمان عزل او را صادر و به جای وی میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری را به صدارت انتخاب و امیرکبیر را به فین کاشان تبعید کرد و سرانجام فرمان به قتل او داد و یکماه و بیست و سه روز بعد از عزل وی به تاریخ هیجدهم ربیع‌الاول سال ۱۲۶۸ به فرمان شاه به حیات وی پایان داده شد. او در ۶۶ سالگی در روز ۱۷ ذی‌قعدة سال ۱۳۱۳ ق در بارگاه حضرت عبدالعظیم به ضرب تپانجه میرزا رضا کرمانی به قتل رسید و در همان جا به خاک سپرده شد. رک: لغت نامه دهخدا و فرهنگ فارسی معین، ذیل مدخل ناصرالدین شاه. با تلخیص فراوان.

داشت، اجازه این کار را ندادند. میرزا آقاخان (۱) که از سفارت انگلستان توصیه نامه داشت، شش سال در انتظار نخست وزیر شدن بود. پیش از او هم میرزا آقاسی ایروانی (۲) چهارده سال صدراعظم این کشور بود، لذا با وجود دویست سال حکومت قاجاریه بر ایران هیچ پیشرفتی حاصل نشد. در این مدت طولانی، تنها در زمان صدارت میرزا تقی خان، که سه سال بیشتر طول نکشید، کشور رو به ترقی حرکت می کرد.

صنعت ایران در همان سه سال رشد کرد و مدرسه دارالفنون ساخته شد. اما این خونِ گرم الهی باید در حمام فین کاشان ریخته می شد تا سند ذلت یک کشور را شاهی شرابخوار و مادر دسیسه بازش امضا کنند. سفیر انگلستان در این باره می نویسد:

اگر آن روز انگلیسی ها برای کشتن امیرکبیر دست به کار نشده بودند، امروز ایران از ژاپن هم جلوتر بود.

عوامل مؤثر در پیشرفت

اکنون هم برای شروع این حرکت دیر نیست، بلکه اول کار است. البته، به شرط این که بخواهیم و در این راه تلاش کنیم. امروز، جوان کشور ما دیپلم می گیرد و آن را کنار می گذارد و می گوید حوصله درس خواندن ندارم! دانشگاه می رود، اما در کلاس زبان انگلیسی شرکت نمی کند! این در حالی است که شخصی آلمانی که در آلمان متولد شده و پدر و مادر آلمانی هم دارد، استاد زبان و ادبیات فارسی است؛ ژیلبرت لازار زبان شناسی فرانسوی است که دستور زبان فارسی را نوشته و در ایران هم چاپ شده است؛ رینولد نیکلسن مولوی شناس انگلیسی است که در چهار جلد قطور، مشکلات ادبی، عرفانی، اخلاقی، قرآنی و... این کتاب را تجزیه و تحلیل کرده و هم اکنون جزو یکی از مدارک مهم شرح مثنوی در دنیا است!؟

ص: ۱۳۹

۱- (۱). آقاخان نوری، میرزا نصرالله فرزند اسدالله خان (۱۲۲۲-۱۲۸۱ق/۱۸۰۷-۱۸۶۵م)، سیاستمدار دوره قاجاری و صدراعظم ناصرالدین شاه. پدرش در لشکرکشی های آقامحمدخان به مازندران خدمات بسیاری از خود نشان داد و از این رو به سمت نخستین «لشکر نویس» اردوی قاجار برگزیده شد. وی مقام یاد شده را زیر عنوان «وزارت لشکر» تا ۱۲۴۲ق/۱۸۲۶م برعهده داشت. میرزا آقاخان ۲۰ سال داشت که در دستگاه الله یارخان آصف الدوله مقدمات امور دیوانی را آموخته بود. در ۱۲۴۲ق/۱۸۲۶م در دربار فتحعلی شاه (سلطنت ۱۲۱۲-۱۲۵۰ق/۱۷۹۷-۱۸۳۴م) به سمت «لشکر نویس» برگزیده شد. پس از چندی به علت داشتن هوش و چرب زبانی و موقع شناسی، ارتقای مقام یافت و به پایگاه «لشکر نویس باشی» گسترش داد و از شخصیت های دیوانی و نظامی دوره محمدشاه (سلطنت ۱۲۵۰-۱۲۶۴ق/۱۸۳۴-۱۸۴۸م) گردید. با این که رابطه خوبی با شاه داشت و در نبرد هرات، در کار توپ ریزی و دیگر کارهای نظامی خدماتی انجام داد، اما حاج میرزا آقاسی (د ۱۲۶۵ق/۱۸۴۹م) صدراعظم وقت با او ناسازگار بود به حدی که هر دو طرف و هواداران شان در نزد شاه به زیان یکدیگر سعایت می کردند. لیکن میرزا آقاخان با داشتن روابطی با ملک جهان خانم مهد علیا (۱۲۲۰-۱۲۹۰ق/۱۸۰۵-۱۸۷۳م)، زن محمدشاه و مادر ناصرالدین شاه (۱۲۴۷-۱۳۱۳ق/۱۸۳۱-۱۸۹۵م)، پشتوانه ای برای خود فراهم آورده بود که در بازی های سیاسی آسوده دل باشد و کارش به جاهای خطرناک نکشد. وی که به نیروی سیاسی امپراتوری بریتانیا در آن زمان واقف

بود، همانند بسیاری از سیاستگران آن عهد، رمز پیشرفت سیاسی خود را در وابستگی به آن تشخیص داد. در ۱۲۶۱ق/۱۸۴۵م برای حاج میرزا آقاسی خبر آوردند که میرزا آقاخان شب‌ها با لباس مبدل به سفارت انگلیس رفت و آمد دارد. وی که مترصد فرصت بود و نمی‌خواست رابطه آقاخان با مهد علیا نیز آشکار گردد، همین مسأله را بهانه کرد و دستور داد تا آقاخان را دستگیر کردند و به خانه محل اقامت صدراعظم آوردند. فردای آن شب در برابر چشم «امنا و ارکان دولت» به جرم داشتن رابطه با خارجیان، او را چوب زدند و پس از گرفتن ۱۰۰۰۰ تومان جریمه، از مقام وزارت لشکری برکنار ساختند و همراه برادرش میرزا فضل‌الله خان به کاشان تبعید کردند. میرزا آقاخان تا پایان زندگی محمدشاه که همزمان با صدارت حاج میرزا آقاسی بود، در کاشان به سر برد. این در واقع دوره اول زندگی او به شمار می‌رود. وی پس از درگذشت محمدشاه، به دستیاری مهدعلیا خود را به تهران رساند و آماده صدارت گردید. میرزاتقی خان امیرکبیر (مق- ۱۲۶۸ق/۱۸۵۲م) که همراه ناصرالدین شاه با سمت صدارت از تبریز به پایتخت آمده بود و با هویت سیاسی میرزا آقاخان آشنایی داشت، به دلیل ورود بی‌اجازه او به تهران، از وی بازخواست کرد و فرمان داد به کاشان باز گردد. میرزا آقاخان به سفارت انگلیس در قلعهک پناهنده شد و سفارت هر اندازه وساطت کرد تا میرزا آقاخان به کاشان بازنگردد، کاری از پیش نبرد. سرانجام وزیر مختار انگلیس گفت که میرزا برگ تابعت انگلیس را دارد و باید مانند اتباع دیگر این کشور، در خانه خود با امنیت لازم زندگی کند. امیرکبیر سرانجام شاید برای پیشگیری از تحریکات درباریان، به ویژه مهد علیا، همچنین زیر نظر داشتن میرزا آقاخان، این اشتباه را مرتکب شد که او را با عنوان وزیر لشکر و لقب اعتمادالدوله به معاونت خود برگزیند. پس از این که اصلاحات امیرکبیر، نیروهای سیاسی بیگانه حاضر در عرصه سیاست ایران را رنجاند، میرزا آقاخان با جدیت بیشتر آماده صدارت ایران شد. امیرکبیر را پس از ۳ سال و چند ماه از صدارت برداشتند و زمینه قتل او را فراهم آوردند. در این هنگام میرزا آقاخان به ظاهر از تابعیت انگلستان بیرون آمد و به یاری درباریان و بیگانگان فرمانروا بر دربار، انجام دو خواسته دیرینش را به شاه جوان قبولاند: سر به نیست کردن محمدتقی خان امیرکبیر، و برآمدن خود به مقام صدارت عظمای ایران و کسب عنوان «شخص اول مملکت». گذشته از این خواسته‌ها که برآورده شد، پسرش کاظم نظام‌الملک نیز شخص دوم گردید. آقاخان در این منصب به تقلید از عثمانیان، دارای لقب جدید آلتس (اشرف‌امجد) گردید و به گرفتن انواع نشان‌ها و حمایل‌ها و تمثال‌ها و دیگر اشیای گرانبهای مرصع و مکمل به الماس و مروارید و جز آن‌ها مفتخر گردید که بیشتر آن‌ها در بزم‌های خوشگذرانی شبانه در داودیه تهران که آقاخان خود فراهم آورنده آن بود، به او داده می‌شد. میرزا آقاخان هفت سال (۱۲۶۸-۱۲۷۵ق/۱۸۵۱-۱۸۵۸م) به نیروی درباریان و قدرت‌های خارجی فرمانروا بر ایشان، بر ایران حکومت کرد و با دور کردن شخصیت‌هایی چون میرزایوسف مستوفی‌الممالک و سردار کل عزیزخان از مرکز و به کار گماردن شاهزادگان آزمند و تقسیم کردن مشاغل سیاسی و حکومتی کشور میان خویشان و دوستان و اهالی زادگاه خود، مقدمات درهم‌ریزی استقلال کشور و وابستگی آن را فراهم ساخت. در آن روزگار سیاست انگلیس در مسیر تجزیه ایران و ایجاد دولت‌های کوچک در منطقه میان این کشور و هند برای حفظ منافع خود بود. میرزا آقاخان که افزون بر صدارت عظمی، سمت وزیر لشکری را نیز برعهده داشت، در سال دوم صدارت خویش انجام توطئه‌ای را آغاز نهاد که در نهایت، ضربتی بزرگ بر پیکر استقلال و تمامیت ارضی ایران فرود آورد و آن جدا کردن افغانستان از ایران و از دست دادن شهر مهم و تاریخی هرات بود. کار چنین آغاز شد که آقاخان در ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۶۹ق/۲۵ فوریه ۱۸۵۳م به صورت «ابتدا به ساکن» نامه‌ای خطاب به نایب سرهنگ جاستین شیل وزیر مختار پادشاهی انگلیس نوشت و تعهد سپرد که ایران به هرات لشکرکشی نکند. به دنبال آن، با زمینه‌چینی خود آقاخان نوری، در اواخر ۱۲۷۱ق/۱۸۵۵م ایران به هرات لشکر کشید و در ۱۲۷۳ق/۱۸۵۶م این شهر را پس گرفت، اما در همان

سال، عمال دولت انگلیس، به موازات کار آقاخان، علاوه بر تحریک امام مسقط که دست نشانده ایران بود، با ایجاد اغتشاش در بندرعباس و برانگیختن ترکمانان بخارا در حمله به مشهد، وضعی پیش آوردند که خروج خود را مشروط به این سازند که ارتش ایران از هرات بیرون آید. نقشه کامل جزئیات کار را میرزا آقاخان نوری با عمال دولت انگلیس طرح کرده بود و زیر نظر او بود که آن ضربت های پیاپی بر یکپارچگی و استقلال ایران فرود آمد. آقاخان، مهرعلی خان شجاع الملک، برادرزاده خود را ظاهراً برای جلوگیری از حمله انگلیس به بوشهر فرستاد. سپس فرخ خان امین الملک غفاری را که یکی از وابستگان وی و در مقام صندوقدار شاه بود، برای مصالحه به اروپا فرستاد. وی با میانجیگری ناپلئون سوم، قرارداد زیانمندی مانند قرارداد ترکمنچای که به «عهدنامه پاریس» معروف است، در یک مقدمه و ۱۵ فصل، در مقام «سفیر کبیر دولت علیه ایران» با همتای انگلیسی خود، هنری ریچارد چارلز کولی «سفیر فوق العاده ملکه انگلستان در دربار اعلیحضرت امپراتوری فرانسه» به تاریخ ۸ رجب ۱۲۷۳ ق/ ۴ مارس ۱۸۵۷ م امضا کرد. نماینده آقاخان متعهد شد که ظرف سه ماه پس از مبادله تصدیق نامه های پیمان حاضر «از خاک و شهر هرات و تمام نقاط افغانستان، عساکر و مأمورین ایران را که فعلاً در آن جا هستند، بیرون آورند». از جمله مواد مذکور این بود که «اعلیحضرت پادشاه ایران قبول می فرمایند که از هر نوع ادعای سلطنت به شهر و خاک هرات و ممالک افغانستان صرف نظر نموده و به هیچ وجه از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچ گونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه نمایند و نیز متعهد می شوند که من بعد از هرگونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند و قول می دهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز درصدد اخلال در استقلال این ولایت بر نیایند». در این پیمان یک جانبه، انگلستان میان ایران و افغانستان حکم و (به گونه ای ظریف) قییم دعاوی ایشان شناخته شد. میرزا آقاخان در دوره ای که اروپا سرگرم جنگ های کریمه بود و دو رقیب دخالتگر در کارهای ایران، یعنی روس و انگلیس، نگران زد و خوردهای خود بودند و جنبش ضداستعماری در هندوستان گسترش یافته بود و ایران در موقعیتی قرار داشت که می توانست برای تضمین استقلال خود اقدامات اساسی انجام دهد، خدمات ارزنده ای به انگلیس کرد. وی یک سال و نیم پس از انعقاد قرارداد پاریس، در ۲۰ محرم ۱۲۷۵ ق/ ۳۰ اوت ۱۸۵۸ م از مقام خود برکنار شد و ناصرالدین شاه به روشنی در دستخط خود به «خبطها و خطاهای» و اشاره کرد. در برکناری میرزا آقاخان، علاوه بر تأثیر افراد و قدرت های داخلی و شخصیت های مملکتی چون مستوفی الممالک و سردار کل در روشن کردن افکار شاه، از کوشش روس ها که به علت سرسپردگی آقاخان به انگلیسی ها نسبت به او عداوت می ورزیدند، نیز می توان یاد کرد. پس از عزل میرزا آقاخان، بستگان او (به استثنای میرزامحمدصادق قائم مقام برادرزاده وی و میرزامحمد مهدی پسرعمویش که ظاهراً در کارهای خلاف صدراعظم معزول دخالت نداشتند)، از مشاغل دولتی برکنار شدند. به گفته خورموجی، زمانی که مستوفیان عظام به «محاسبات ظاهری ممالک محروسه» رسیدگی کردند، علاوه بر «راتیه استمراری و تعارفات و هدایا و پیشکش و ارتشا مأخوذی» وی و نیز مقرری پسرش میرزا کاظم خان، «سالی ۱۸۰۰۰ تومان به قلم درآمد» که به دستور شاه به اندازه یک سال آن مطالبه شد. میرزا آقاخان در ابتدا به آدران کرج و سپس به یزد تبعید گردید و از آن جا پس از دو سال نامه نگاری به شاه، به اصفهان منتقل شد. سرانجام او را به کاشان و از آن جا به قم آوردند. وی پس از ۶ سال و ۱۰ ماه تبعید و آوارگی در ۱۲ شوال ۱۲۸۱ ق/ ۱۰ مارس ۱۸۶۵ م در آن شهر درگذشت. جنازه او را با اجازه شاه قاجار به عتبات عالیات بردند و در کربلا به خاک سپردند. گویا به هنگام توسیع خیابان های این شهر مقدس، قبر وی به کلی نابود گشته است. فرزند بزرگ میرزا آقاخان، کاظم که در زمان صدارت پدرش شخص دوم مملکت و وزیر لشکر بود، پس از مرگ پدر، دوباره وارد دیوان قاجار شد و مدتی در مقام وزارت عدلیه و وزارت لشکر، انجام وظیفه کرد و به حکومت فارس و تهران نیز رسید. پسر دوم، حسینعلی خان صدرالسلطنه، نخستین سفیر

ایران در ایالات متحده آمریکا گشت که بعدها به وزارت فواید عامه نیز ارتقاء یافت. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل آقاخان نوری. با تلخیص.

۲- (۲). میرزا آقاسی، حاجی میرزاعباس، پسر میرزاسلم (۱۱۹۸-۱۲۶۵ق/۱۷۸۴-۱۸۴۹م) از طایفه بیات ایزوان، سیاستمدار و صدراعظم دولت ایران (۱۲۵۱-۱۲۶۴ق/۱۸۳۵-۱۸۴۸م) در روزگار محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ق/۱۸۳۴-۱۸۴۸م). میرزاعباس در ایروان زاده شد و دوران کودکی و نوجوانی را نزد پدر خود که از علمای ایروان بود سپری کرد. از چگونگی احوال او در این دوره آگاهی چندانی در دست نیست. میرزاعباس در ۱۴ سالگی همراه پدر به عتبات رفت و در زمره شاگردان ملاعبدالصمد همدانی ملقب به فخرالدینه، دانشمند و صوفی نامدار آن روزگار درآمد و به آموختن فقه و اصول و بخشی از حکمت و علوم غریبه و نیز نجات و ریاضیات و طی مراحل سلوک پرداخت و به حلقه مریدان خاص او پیوست و تا یورش وهابیان به کربلا (۱۲۱۶ق/۱۸۰۱م) که ملاعبدالصمد کشته شد، در آن دیار مقیم بود، سپس خانواده استاد و مرشد خویش را به همدان آورد و خود در جامه درویشان به آذربایجان رفت. مدتی بعد (۱۲۲۵ق/۱۸۱۰م)، به مکه رفت و سپس به تبریز وارد شد و به خدمت میرزابزرگ قائم مقام اول وزیر عباس میرزا نایب السلطنه راه یافت و به تعلیم میرزاموسی پسر قائم مقام پرداخت. زندگی او از آن وقت که از عتبات به ایران بازگشت تا آن گاه که به مکه رفت، به درستی دانسته نیست. هدایت معتقد است که او در این روزگار مشغول تحصیل دانش بوده است. برخی معتقدند که پس از بازگشت از عتبات به خدمت میرزابزرگ راه یافت و مدتی پس از آن به مکه رفت. او توسط میرزابزرگ با دربار نایب السلطنه ارتباط یافت؛ به تعلیم فرزندش محمدمیرزا (محمدشاه غازی) مشغول شد و به تلقین مشرب صوفیانه خود به او پرداخت. دم گرم او در محمدمیرزا گرفت و پیوند مراد و مریدی میان آنان پدید آمد که تا پایان زندگی محمدشاه پابرجا بود. پیوند نزدیکی که از این راه میان «حاجی» (که معاصرانش او را چنین یاد می کردند) و محمدمیرزا برقرار شد، نخستین و مهمترین علت وزارت آقاسی است. نکته ای دیگر که تقریباً همه مورخان از آن یاد کرده اند، آن است که حاجی به محمدمیرزا خبر داد که در آینده به سلطنت خواهد رسید. این معنی در آن وقت که عباس میرزا زنده بود و پسران بسیار داشت، شگفت می نمود. به همین دلیل برخی معتقدند که وی به همه پسران عباس میرزا چنین وعده ای داده بوده است تا در هر صورت آینده خویش را تضمین کرده باشد، خاصه آن که گفته اند از محمدمیرزا وعده صدارت گرفت. بنابراین شگفت نیست که محمدشاه، حاجی را که «قطبِ مُلکِ شریعت» می دانست، پس از قتل میرزاابوالقاسم قائم مقام فراهانی (صفر ۱۲۵۱ق/ ژوئن ۱۸۳۵م) که گویا حاجی نیز در آن دست داشته است، به وزارت برگزید. وزارت میرزا آقاسی با شیوع بیماری وبا در تهران و خروج محمدشاه از این شهر آغاز گشت. حاجی پس از تصدی این مقام (۱۲۵۱ق/۱۸۳۵م) به سرعت و با کمک شاه، مدعیان وزارت را تار و مار کرد، از جمله، الله یارخان آصف الدوله را که در روزگار فتحعلی شاه یک چند صدارت داشت به خراسان، و آقاخان محلاتی را به کرمان فرستاد و منوچهرخان معتمدالدوله را روانه اصفهان و لرستان و خوزستان کرد. حاجی به رغم تلاش های بسیارش در راه رسیدن به وزارت و تحکیم خود در این مقام، «زشت می دانست که کسی او را وزیر خطاب کند یا صدراعظم خواند». او همواره می گفت که آمدن محمدخان زنگنه را از آذربایجان انتظار می کشد تا زمام امور را به دست او سپارد؛ و از این رو «پشت مناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است، خاتم نمی نهاد»، اما چون محمدخان وارد تهران شد، حاجی از تفویض صدارت به او خودداری کرد و گفت: او را «از بهر آن آوردم که حشمت او از نظرها محو شود و دیگر کس به طمع و طلب وزارت او ننشیند». از آن پس حاجی را «شخص اول مملکت» نامیدند و او «این لقب را پسندیده داشت». محمدشاه نیز که او را نه به چشم صدارت بل به چشم ولی و مراد خود می نگریست و از آن گذشته همیشه از بیماری در رنج بود، یکسره از کارها

دست کشید و همه را به وی وا گذاشت، خاصه که حاجی در تبریز او را چنان تربیت کرده بود که چون زاهدان رفتار می کرد و از امور دنیوی اعراض می داشت. حاجی اندکی بعد با عزت نساء دختر فتحعلی شاه و عمه محمدشاه و همسر پیشین موسی خان برادرزاده فتحعلی شاه ازدواج کرد. او که از شرایط ملکداری بی اطلاع بود و خود به این معنی اعتراف داشت، میرزاشفیع آشتیانی صاحب‌دیوان را در حل و عقد امور خود انباز کرد. سیاست داخلی: حاجی چون از قائم مقام خوشدل نبود کسانی را که وی از کارها عزل کرده بود، دوباره برکشید و به خود نزدیک کرد. از جمله میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر خارجه فتحعلی شاه را که از بیم قائم مقام به جهت ارتباطش با انگلیس و کوشش برای به سلطنت نشانیدن ظلّ السلطان، در حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بود، به تهران خواند و در میان مقربان درگاه منخرط ساخت. در روزگار صدارت او فتنه باب رخ داد و منوچهرخان معتمدالدوله، مدعی صدارت، این فتنه را تقویت کرد. هم در آن روزگار حسن خان سالار پسر آصف الدوله در خراسان و میرزا آقاخان محلاتی در کرمان و بلوچستان سر به شورش برداشتند. حاجی به کار صنعت و کشاورزی علاقه داشت، اما در هیچ یک از این دو مورد موفقیت چندانی نصیبش نشد. «کتابچه املاک» آقاسی سندی است گویای علاقه وافر او به امر کشاورزی و احیای زمین های بایر. گفته شده است که هدف وی از این اقدامات بیش از آن که متوجه منافع مردم باشد، به جهت ثروتمندتر کردن خود و اشراف روزگار بوده است. علاوه بر حفر کاریها برای رونق کشاورزی، طرح برگرداندن رودخانه کرج به تهران را برای تأمین آب پایتخت، برنامه ریزی کرد و کشت درخت توت را برای پرورش کرم ابریشم رونق داد و قورخانه را برای صنایع توپ ریزی و اسلحه ریزی دایر ساخت. از جمله کارهای نیک او ممنوع کردن شکنجه و ضرب و شتم (طی فرمان ربیع الثانی ۱۲۶۲ق/آوریل ۱۸۴۶م) بود. او در زمینه های فرهنگی هم کوشش هایی داشت. از نامه مشیرالدوله سفیر ایران در دولت عثمانی برمی آید که وی تعداد ۵۰ تن از ایرانیان را برای «تحصیل صنعت» روانه مصر کرده بود. آن گاه از مسیو گیزو وزیر امور خارجه فرانسه خواست تعدادی صنعتگر به ایران فرستد. سپس به پیشنهاد گیزو بنا شد ۲۰ تن از ایرانیان برای تحصیل علوم و فنون به فرانسه روند که حاجی با آن مخالفت کرد. همو، محمدحسن بیگ افشار را برای یادگیری بلورسازی و قندریزی به روسیه فرستاد. در روزگار صدارت او نخستین روزنامه در ایران توسط میرزا صالح شیرازی منتشر شد (محرم ۱۲۵۳ق/آوریل ۱۸۳۷م)، ولی دو سال بیشتر دوام نیافت. وضع خزانه مملکت در ایام او مختل بود و خرج و دخل توازنی نداشت. به گفته سپهر خزانه را «چنان بذل کرد به تیول و سیورغال و اکرام مردم که هر سال دو کرویر تومان خرج ایران از دخل آن بر زیادت بود». او پول خزانه را به حقوق درباریان و افراد خانواده شاه و مستمری امرا و درباریان اختصاص داد و برای بقیه مطالبات، برات هایی در وجه حکام ولایات صادر می کرد که اغلب وصول نمی شد و همین برات ها بود که در روزگار امیرکبیر، عمده بدهکاری دولت محسوب می شد. حتی گفته اند که به امرای ارتش، موجب افواجی را می داد که وجود خارجی نداشتند. سیاست خارجی: حاجی در سیاست خارجی، مانند بیشتر دولتمردان عصر قاجار، به علت این که ایران درگیر رقابت های سخت روس و انگلیس بود، با ناکامی روبه رو شد. مهم ترین شکست وی، محاصره هرات توسط ارتش ایران بود. حاجی که از مسایل نظامی هیچ اطلاعی نداشت، در عملیات جنگی دخالت می کرد و حتی محاصره ناقص هرات را که باعث ناکامی ایران شد، خود رهبری کرد و آن گاه که به علت اتمام حجت و اشغال خارک توسط انگلستان، از محاصره هرات دست کشید و عزم بازگشت کرد، ارتش را بی سروسامان به حال خود رها ساخت. سوءتدبیر او در این لشکرکشی و سپس بی اعتنایی نسبت به درخواست امیران افغان، که مخالف سیطره انگلستان بودند، باعث شد که ایران برای همیشه افغانستان را از دست بدهد. سیاست نابهنجاری که او در مذاکرات ارزروم پیرامون اختلاف ارضی میان ایران و عثمانی در پیش گرفت، تا به آن مایه بود که میرزاتقی خان (امیرکبیر) نماینده دولت ایران، گاهی آنچه خود درست تشخیص

می داد، نه آنچه از تهران ابلاغ می شد اجرا می کرد. شگفت آن است که میرزاتقی خان، فرمان های دولت متبوع خود را از دست نمایندگان روس و انگلیس دریافت می کرد و از این معنی ناله ها می داشت. گرچه حاجی طی نامه ای او را بسیار ستود و از خدماتش بسی تمجید کرد، اما پس از انعقاد عهدنامه (۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م) و بازگشت به ایران، با وی درشتی ها نمود. برخی گفته اند از آن رو با میرزاتقی خان چنین رفتار می کرد که در وجود او قوائم مقام را می دید و از او در اندیشه بود و می کوشید او را به کاری گمارد که از عهده برنیاید یا او را از تهران دور نگاه دارد. هم در آن روزگار سوء سیاست حاجی باعث غارت و ویرانی محرمه (۱۲۵۴ق/۱۸۳۸م) و قتل عام کربلا (۱۲۶۰ق/۱۸۴۴م) به وسیله پاشای بغداد شد. در مورد روابط او با روس و انگلیس روایات مختلف و متناقض است. برخی او را صریحاً آلت دست انگلیس می دانند، ولی بعضی شواهد تاریخی خلاف آن را می رسانند. مثلاً او وقتی شنید که میرزا آقاخان نوری شب ها با لباس دیگرگون از سفارت انگلیس بیرون می آید، بی درنگ او را به جرم جاسوسی دستگیر کرد و پس از سیاست به تبعید فرستاد. نامه تند او به سفارت انگلستان درباره جاسوسی آقاخان محلاتی و استیضاح سفیر آن کشور در مورد پناه دادن و یاری او نیز خلاف این اتهام را نشان می دهد. همچنین گفته اند که امتیاز شیلات شمال را به روس ها وا گذاشت، ولی اینک روشن شده که وی با اجاره آن به روس ها مخالف بوده و مردی آقاسی نام را که در گرگان شیلات را به روس ها وا گذاشته، به سختی توییح کرده است. بنابراین به نظر می رسد که حاجی می کوشیده سیاست مستقلی در پیش گیرد، ولی سیاست او نسبت به دولت های بیگانه، متناقض بود. او گاه با آن ها ستیز می کرد و در مقام دفاع از منافع کشور برمی آمد، و گاه «به جهت نیک نامی دولت ایران» به قسمی با آن ها رفتار می کرد که از کردار او آزرده نشوند. گاه برخلاف تمایل روس و انگلیس با دولت فرانسه عهدنامه دوستی و بازرگانی می بست و می کوشید روس و انگلیس از آن آگاه نشوند، و آنگاه که موضوع آشکار می شد، به صراحت به تکذیب آن می پرداخت. سیرت و اخلاق: حاج میرزا آقاسی از آن کسانی است که عقاید مخالف در حق او بسیار ابراز شده است. اعتمادالسلطنه (با آن که آقاسی با پدرش حاج علی خان فراش باشی - قاتل امیرکبیر - میانه خوبی نداشته) در وصف او می گوید: «شرح نیکمردی و بزرگواری و حق پرستی او مستلزم تألیف کتابی جداگانه خواهد بود»، اما در جایی دیگر از بدزبانی و درشتخویی او سخن ها دارد. آقامهدی نواب تهرانی او را به غایت بی تدبیر و بری از بینش و این دانسته است. به رغم آن که گفته اند وقتی شاه، نامه مخالفان سرسخت حاجی را در سعایت او همراه با نام ساعیان به حاجی تسلیم کرد، وی آن نامه را نخوانده سوزاند و مطلقاً درصدد سرکوب و مجازات آن ها برنیامد. اما درشتخویی و بدزبانی و گاهی حرکات مسخره آمیز او را اغلب مورخین نقل کرده اند. با این احوال، وی می کوشید که همه را از خود خشنود سازد. پایان کار و مرگ: بلافاصله پس از مرگ شاه (۱۲۶۴ق/۱۸۴۸م)، مهد علیا، مادر ناصرالدین شاه، حاجی را با تأیید درباریان از وزارت خلع کرد. حاجی که منتظر رسیدن ناصرالدین شاه به تهران بود، خواست در کارها دخالتی کند، اما با مخالفت سخت درباریان روبه رو شد. پس به یافت آباد روانه شد که از آن جا برای استقبال موکب شاه به سوی تبریز رود، اما مردم یافت آباد او را راه ندادند و حتی به سوبش تیر انداختند و او مجبور شد در حضرت عبدالعظیم متحصن شود. در این میان خانه تهران و عباس آباد او هم چپاول گردید. ناصرالدین شاه پس از رسیدن به تهران و استقرار بر تخت پادشاهی، حاجی را بناوخت و به درخواست خود او به عتبات روانه اش کرد؛ و گفته اند که وی به آن جا تبعید شد. حاجی که قبل از مرگ محمدشاه، تمام املاک خود را که ۱۴۳۸ دیه و مزرعه برآورد کرده اند، به او بخشیده بود، اینک که عازم عتبات بود، بقیه اموال خود را با خانه مسکونی و آنچه قبلاً داده بود، همه را یکجا به دولت وا گذاشت. چندی بعد (روز جمعه ۱۲ رمضان ۱۲۶۵ق/اول اوت ۱۸۴۹م) در سن ۶۷ سالگی درگذشت. آقاسی شعر هم می گفته و به یاد استادش ملا عبدالصمد همدانی، فخری تخلص می کرده است. از او رساله

ای به نام کتاب قانون دولتی در قانون نشان‌ها باقی است. اعتمادالسلطنه هم کتابی به نام مصباح محمدی و رساله‌ای در تفسیر بعضی آیات مشکل قرآن به او نسبت می‌دهد. رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل آقاسی. با تلخیص.

این‌ها نمونه‌هایی اندک از بسیاری که باید برای همه ما سرمشق باشند. رسیدن به چرخه علم‌نیازمند خواستن و حرکت جدی است و گرنه پس رفت ادامه خواهد داشت.

نمی‌دانم تا به حال چند نفر از خوانندگان این سطور به انگلستان سفر کرده و از کتابخانه لندن که کنار موزه آن واقع است دیدن کرده‌اند. کتابخانه‌ای که به قدری بزرگ است که اگر قفسه‌های آن را کنار هم بچینند، هزار کیلومتر قفسه پر از کتاب خواهد شد.

در این کتابخانه کتابی درباره ایران هست که در آن از آداب و رسوم ایرانیان سخن به میان آمده است. نویسنده کتاب کسی است که از انگلستان به ایران آمده و نقطه به نقطه ایران را زیر پا گذاشته تا این کتاب را نوشته است. این کتاب درباره فال‌گیری است. درباره فال‌هایی که زنان و مردان ایرانی می‌گیرند. او نهمصد صفحه کتاب نوشته و با خود به آن جا برده تا سیاستمداران آن را تحلیل کنند و ببینند چگونه می‌توان از راه فال گرفتن سر مردم کلاه گذاشت.

این نویسنده به تمام زبان‌های ایرانی مسلط بوده است. از زبان بختیاری و قشقایی گرفته تا کردی و گیلکی و تهرانی. سی سال هم در شیراز زندگی می‌کرده و با این که دانشمندی انگلیسی بوده مردم خیال می‌کردند اهل شیراز است.

موسیو نوزمال که اهل اتریش بوده، بیست سال در محله پامنار تهران زندگی می‌کرده. او عبا و عمامه داشته و به زبان عربی کاملاً مسلط بوده و برای مردم مسأله می‌گفته است.

کتاب دیگری در کتابخانه انگلستان است که تمام صفحاتش عکس دارد. نویسنده به هر نقطه ایران که قالی بافی در آن رواج داشته سفر کرده و عکس آن‌ها را هم گرفته است. حتی یک نمونه از آن قالی را خریده و

به انگلستان برده است. در انگلستان، قالی بافت جرقویه اصفهان را آزمایش کردند و دیدند می تواند تا ۹۳۱ سال سالم بماند. برای این که خاک جرقویه املاحی دارد که وقتی گوسفندی از علف آن بخورد، پشمش در برابر آفتاب و هوا تا ۹۳۱ سال می تواند سالم بماند.

هم چنین، در انگلستان کتابی است که نقشه تمام مناطق ایران همراه با عکس در آن آورده شده است. این که کجا خوب و کجا بد است؛ کجا می توان جنگ به پا کرد و کجا می توان مردم را به جان هم انداخت و...؛ آن گاه ما در دانشگاه یا دبیرستان از هر پانصد نفر ۴۹۹ نفر درس نمی خوانند! بیایید علم پیدا کنیم، زیرا ما به همه انواع علوم نیازمندیم. این مساله مهمی است که باید درباره آن عمیقاً فکر کنیم.

تفکر در آفرینش و قرآن

مساله مهم دیگر اندیشه کردن در آفرینش خودمان است. در خودمان فکر کنیم و در ساختمان بدن، روح و نفسمان بیندیشیم.

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» . (۱)

و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است] آیا نمی بینید؟

یکی دیگر از مصادیق اندیشه، تفکر در قرآن است:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» . (۲)

و این مثل ها را برای مردم می زنیم تا بیندیشند.

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» . (۳)

آیا در قرآن نمی اندیشند [تا حقایق را بفهمند] یا بر دل هاشان قفل هایی قرار دارد؟

راستی، چرا برخی از مردم در قرآن تامل نمی کنند؟ چه کسی به دلهاشان قفل نفهمی زده است؟ و مگر جز این است که انسان باید درباره آفرینش، وجود انسان، و قرآن بیندیشد؟

ص: ۱۴۱

۱- (۱). ذاریات، ۲۱.

۲- (۲). حشر، ۲۱: «لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» .

۳- (۳). محمد، ۲۴.

آیا کسی باور می کند که گوشت از آهن محکم تر باشد؟ اگر دو تکه آهن را مدتی روی هم بکشند ساییده می شوند. برای همین، قطعات مهم اتومبیل ها، هواپیماها، کارخانه ها و... پس از چندی از کار می افتند و دیگر قابل استفاده نیستند. اما دانشمندان می گویند اگر به قلب سالم یک پیرمرد هفتاد ساله بنگرید، می بینید که به طور معمول در یک دقیقه هفتاد بار و در هر ساعت ۴۲۰۰ بار و در شبانه روز ۱۰۰.۸۰۰ بار و در یک سال ۳۶.۷۹۲.۰۰۰ هزار و در هفتاد سال ۲.۵۷۵.۴۴۰.۰۰۰ بار در سینه اش باز و بسته شده است. این گوشت ها مرتب به هم می خورند و هر بار خون را با فشار بیرون می دهند و در همه بدن پخش می کنند و لحظه ای آسایش ندارند. کدام فلزی را در جهان سراغ دارید که ۲/۵ میلیارد بار سایش را تجربه کند و یک هزارم میلی متر از ضخامتش کم نشود؟

دانشمندان می گویند: انرژی و نیرویی که در دوازده ساعت از قلب به دست می آید، می تواند یک وزنه ۶۵ تنی را به اندازه ۲۵ سانتی متر از زمین بلند کند.

قلب از لحاظ سرعت نیز حیرت انگیز است. قلب خون را داخل رگ های اصلی می دمد تا به همه نقاط بدن برسد و دوباره به قلب بازگردد. فشار قلب سبب می شود خون طول رگ ها را که معادل ۷۵۰۰ کیلومتر، یعنی به اندازه مسافت میان تهران و نیویورک است، در یک ساعت طی کند. شما کدام اتومبیل یا هواپیما را سراغ دارید که در یک ساعت ۷۵۰۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشته باشد؟ مقدار خونی که قلب در مدت یک سال تلمبه می کند، ۲.۶۰۰.۰۰۰ لیتر است که برای حمل چنین خونی ۱۴۵ تانکر هجده هزار لیتری لازم است.

اگر به ماهیچه قلب بنگریم، آن را جسمی ضعیف و سست می بینیم.

ماه‌یچه های قلب انسان از ماه‌یچه قلب گوسفند نرم تر است، ولی این همه زحمت را متحمل می شود و هیچ آسیبی هم نمی بیند. آیا این کار ماده است؟ آهن و فولاد که از این محکم ترند، چرا آن ها نمی توانند این کار را انجام دهند؟ چه کسی قلب را به این وظایف سنگین راهنمایی کرده است؟ چرا قلب بر خلاف سایر عضلات خسته نمی شود و استراحت نمی کند؟ و... .

کم وزن ترین دستگاه بدن

اگر کسی بخواهد ماشینی اختراع کند که همه مزه ها را با همه خصوصیات که از نظر گرمی و سردی و زبری و نرمی و مقدار تندی یا شوری و... تشخیص دهد، مسلماً حجم دستگاهش قابل توجه خواهد بود و نیاز به چندین و چند رایانه خواهد داشت و بعد هم معلوم نیست مزه ها را همان طور تشخیص دهد که انسان تشخیص می دهد. اما من مخترع عالی مقامی را می شناسم که چنین ماشینی را آن قدر سبک ساخته که سنگینی آن اصلاً حس نمی شود. مساحت این ماشین و فضایی که اشغال کرده از چند میلی متر مربع تجاوز نمی کند و روی زبان انسان قرار دارد. پوست نازک روی زبان همان سیستم تشخیص مزه ها در بدن است. از این رو، اگر این پوست را بکنند یا بر اثر حرارت بسوزد، انسان مزه هیچ چیزی را درک نمی کند. آیا کسی می تواند ماشینی به این دقتی، به این کم حجمی و به این سبکی بسازد؟

سیستم غذاسازی بدن

غذایی که داخل بدن انسان می شود، تجزیه می گردد و به شکل های گوناگون در می آید تا هر عضوی غذای مخصوص خود را در اختیار داشته باشد. مهندسان و کارگرانی که سیستم تجزیه غذا و تامین غذای مورد نیاز هر عضو را اداره می کنند چه کسانی هستند؟ این متخصصان

در کدام دانشگاه درس خوانده اند که هرگز اشتباه نمی کنند و به خطا نمی روند؟ آن ها چطور همه این مواد را می شناسند و در رساندن ماده مورد نیاز چشم خطا نمی کنند و مثلاً آن را به گوش نمی رسانند؟ این ها پرسش هایی است که همه از پاسخ دادن به آن ها ناتوان مانده اند و دانشمندان شرق و غرب نتوانسته اند با میناهای غیر الهی خود پاسخ قانع کننده ای برای آن ها بیابند.

ماورای علم و عقل انسان

خواجه نصیر الدین طوسی، نقل می کند که یکبار در یکی از مسافرت هایم به روستایی رسیدم. کنار آسیاب ایستادم و به آسیابان سلام کردم. او هم که دید من مسافر، دعوتم کرد شب نزد او بمانم.

پس از شام، چون هوا خوب بود، از او اجازه خواستم روی پشت بام آسیاب بخوابم، اما او گفت: داخل بخوابید بهتر است، چون امشب باران می بارد! گفتم: هوا هیچ گونه نشانه باران ندارد؟ گفت: حال که چنین می گویی برو روی پشت بام بخواب!

نیمه های شب بود که باران شدیدی گرفت. بیدار شدم و رختخواب را جمع کردم و پایین آمدم. آسیابان داشت گندم آرد می کرد، گفت: چه شد؟ گفتم: باران شدیدی می آید. بعد پرسیدم: تو کجا درس خوانده ای؟ گفت: من اصلاً درس نخوانده ام. در این جا سگی دارم که هر شبی می خواهد باران بیاید به لانه اش می رود. شب هایی هم که باران نمی آید، بیرون لانه می چرخد. آمدن باران را از کار این سگ تشخیص می دهم!

موش و عقرب

جانوران خطرناک را پیش بینی می کنند و دشمنان خود را می شناسند، حتی اگر هیچ وقت آن ها را ندیده باشند. دانشمندان نوشته اند: یک جفت موش نر و ماده را داخل اتاق تاریکی قرار دادیم. پس از مدتی، بچه

موشی را که در این شرایط به دنیا آمده بود در همان اتاق تاریک نگه داشتیم و موش نر و ماده را بیرون آوردیم. همین کار را با یک جفت عقرب نر و ماده نیز انجام دادیم. بعد، در اتاقی که عقرب در آن بود ظرفی شیشه ای تعبیه کردیم و اطراف آن را کاملاً پوشاندیم و موش را در آن قرار دادیم. پس از مدتی، موش را از شیشه بیرون آوردیم و اتاق را روشن کردیم. آن موش و عقرب هنوز در دنیا چیزی را ندیده بودند، با این حال مشاهده کردیم که موش یک طرف اتاق و عقرب در طرف دیگر آن نشستند و در حال نگاه کردن به هم هستند. یک مرتبه، موش با سرعت دوید و با دندان های تیز کوچکش، بند آخر دم عقرب را قیچی کرد و دوباره آمد این طرف اتاق نشست.

به راستی، موش را در کدام دانشگاه تعلیم داده اند که عقرب دشمن توست و باید برای رهایی از آزارش بند آخر دم او را قطع کرد؟ چه کسی این معلومات را به او داده است؟ چاره ای نیست که بگوییم این هنر عقل و شعوری است که بر تمامی عالم حاکم است.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

سخن در مسئله فکر و اندیشه بود؛ حقیقت باعظمتی که سبب رشد و کمال و تربیت و قدرت و ارزش انسان می شود. جالب این است که هیچ مکتبی از مکاتب عالم به اندازه مکتب ثمربخش اسلام بر این مسئله تأکید نکرده است، زیرا با دقت در کتاب های بسیار مهم حدیثی، مانند کتاب باعظمت کافی - که نزدیک به شانزده هزار روایت دارد- و دریای پرگوهر بحارالأنوار علامه مجلسی - که نزدیک به ۴۵ هزار صفحه است- و شاهکار عظیم شیعه، کتاب مرآة العقول نوشته علامه مجلسی - که نزدیک به پانزده هزار صفحه است- مشاهده می کنیم اولین بحثی که از طریق روایات و اخبار طرح شده بحث عقل و جهل است.

مسئله مهمی که اسلام بر آن تأکید دارد این است که ارزش هر انسانی را باید به تناسب عقل او تعیین کرد؛ (۱) این که چه مقدار می فهمد، چه اندازه حرکت فکری دارد، چه اندازه اندیشه دارد، چه اندازه آگاه است، و چه مقدار وقتش را صرف این حرکت باعظمت الهی می کند؟

ص: ۱۶۷

۱- (۱) پی نوشت . کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز امالی، شیخ صدوق، ص ۵۰۴: «محمد بن سلیمان الدیلمی، عن أبيه قال: قلت لأبي عبد الله، عليه السلام: فلان من عباده ودينه وفضله؟ فقال: كيف عقله؟ قلت: لا أدري، فقال: إن الثواب على قدر العقل»؛ کافی، ج ۱، ص ۱۲: «أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: إذا بلغكم عن رجل حسن حال فانظروا في حسن عقله، فإنما يجازى بعقله»؛ شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ج ۲۰، ص ۴۱: «أثنى قوم من الصحابة على رجل عند رسول الله، صلى الله عليه وآله، بالصلاة والعبادة وخصال الخير حتى بالغوا، فقال، صلى الله عليه وآله: كيف عقله؟ قالوا يا رسول الله نخبرك باجتهاده في العبادة وضروب الخير، وتساءل عن عقله! فقال: إن الأحمق ليصيب بحمقه أعظم مما يصيبه الفاجر بفجوره، وإنما ترتفع العباد غدا في درجاتهم، وينالون من الزلفي من ربهم على قدر عقولهم».

درست است که عقل ما عقل جزئی است و عقل مطلق و بی نهایت وجود مقدس حضرت حق است، اما میان همین عقل جزئی و عقل مطلق عالم میل شدیدی وجود دارد که به واسطه آن با هم ارتباط برقرار می کنند.

ارتباط عقل جزئی با عقل مطلق

ارتباط میان عقل جزئی و عقل مطلق برای همه امکان پذیر است. در یک فراخوان عام، قرآن مجید انسانها را به اندیشه و تفکر درعالم طبیعت دعوت کرده است؛ هم چنین، به اندیشه در نفس و آفرینش خود انسان که یکی از مهم ترین و بزرگ ترین کارخانه های عالم آفرینش است.

مرحله دیگر اندیشه تفکر در قرآن کریم است که دریای بی نهایت معارف و مسائل الهی است؛ کتابی که پیامبر اسلام درباره اش می فرماید:

«لا تحصی عجائبه ولا تبلی غرائبہ» (۱).

یعنی اگر بخواهند عجایب آن را بشمارند، به عدد در نمی آید و اگر بخواهند درباره نکات عظیم آن تحقیق کنند، می بینند هیچ نکته ای از نکات آن در طول زمان کهنه نمی شود.

مرحوم علامه مجلسی می فرماید: حاصل آن مقدار که من توانستم تحقیق کنم این بود که از پانصد سال پیش تا زمان حاضر (قرن ۱۱ هجری) نزدیک به بیست هزار تفسیر بر قرآن مجید نوشته شده است. (۲).

از آن زمان تاکنون نیز، محققان در بسیاری از کشورها بر این کتاب تفسیر نوشته اند؛ در هندوستان، عربستان، افغانستان، عراق، مصر، و به ویژه در ایران تفسیرهای گوناگونی نوشته شده است که آخرین آنها تفسیرالمیزان به زبان عربی و تفسیر نمونه به زبان فارسی است.

با این حال، علامه طباطبائی که یکی از متفکران بزرگ کشور ما در معارف الهی است و تفسیر ایشان از تفاسیر ممتاز تاریخ اسلام است

ص: ۱۶۸

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۵۹۹: «عن رسول الله، صلی الله علیه وآله: «وهو الفصل لیس بالهزل وله ظهر وبطن فظاهره حکم وباطنه علم، ظاهره أنیق وباطنه عمیق، له نجوم وعلی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه ولا تبلی غرائبه فیه مصابیح الهدی و منار الحکمة ودلیل علی المعرفة لمن عرف الصفة»؛ نیز با اختلاف کلمات در نهج البلاغه، خطبه ۱۸: «وإن القرآن ظاهره أنیق. وباطنه عمیق. لا تفنی عجائبه ولا تنقضی غرائبه ولا تکشف الظلمات إلا به».

۲- (۲). این مطلب را در روزنامه ندای حق که پیش از انقلاب به چاپ می رسید در خلال سال های ۴۰-۵۰ شمسی دیدم. (مولف)

می فرمودند: اگر ما تمام تفسیرهای قرآن کریم و زحمات مفسران درباره قرآن را جمع آوری و ارزیابی کنیم، به این نتیجه می رسیم که ما تنها توانسته ایم خود را به کنار ساحل این دریا برسانیم، اما هنوز نتوانسته ایم داخل دریا برویم و ببینیم چه خبر است و چه دری از اندیشه به روی ما باز می شود. (۱)

بهترین نعمت الهی

عقل در وجود ما از بزرگ ترین نعمت های الهی است و وجود آن در ما دلیل بر آن است که در میان تمام موجودات، مهر و محبت و لطف و عنایت و کرامت پروردگار عالم به انسان از همه مخلوقات دیگرش بیشتر است. بنابراین، هر کس این عضو را تعطیل کند، بالاترین گناه را مرتکب شده و اگر کسی آن را تنها در امور مادی صرف کند، به پوسیدنش کمک کرده است. کسی که پرخوری می کند و باعث می شود حرکت فکری اش کم شود، به خودش ظلم کرده است؛ هم چنین کسی که کمتر از اندازه معین می خورد و قوای مغزی اش را کم کم از دست می دهد به خودش خیانت کرده است؛ هم چنین است کسی که تحصیل علم را رها کرده و، از همه بدتر، کسی است که از خوردنی هایی استفاده می کند که همه دنیا می گویند برای عقل ضرر دارد؛ مانند گوشت های حرام، مشروبات حرام، انواع مخدرهایی که افراد معتاد از آن ها استفاده می کنند و در هر بار مصرف، دو هزار سلول از چهارده میلیارد سلول مغز خود را نابود می کنند. این افراد چه گناه سنگینی مرتکب می شوند!

به نظر می رسد در قیامت انسان های زیادی برای نماز و روزه و حج و کسب مال محکوم نشوند و اگر هم بشوند، گذشت هایی از آنها خواهد شد، ولی در دادگاه عقل، بیشتر مردم عالم - از زمان حضرت آدم، علیه السلام، تا برپا شدن قیامت - محکوم هستند؛ به دلیل این کلام

ص: ۱۶۹

۱- (۱). این مطلب را خودم یکبار که خدمت مرحوم علامه رسیده بودم از ایشان شنیدم. (مولف)

خداوند متعال که می فرماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» . (۱)

و مسلماً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم، [زیرا] آنان را دل هایی است که به وسیله آن [معارف الهی را] در نمی یابند، و چشمانی است که توسط آن [حقایق و نشانه های حق را] نمی بینند، و گوش هایی است که به وسیله آن [سخن خدا و پیامبران را] نمی شنوند، آنان مانند چهارپایانند بلکه گمراه ترند؛ اینانند که بی خبر و غافل اند.

آن ها که عقل را تعطیل کرده اند و این عضو باعظمت الهی را تنها در امور مادی به کار برده اند و این مسافر عالم ملکوت را در یک خانه دوپست متری و در یک مغازه بیست متری حبس کرده اند و آن را اسیر خوشگذرانی و شهوت و شکم ساخته اند تا این که مرگشان فرا رسیده، مستحق عذابند؛ زیرا آنان فراموش کردند که انسان موجود اعظم و نسخه اکبر الهی است؛ انسان خلیفه خدا و کتاب جامع الهی است؛ انسان آینه اسماء و صفات الهی است؛ انسان مرکز فلسفه، منطق، فیزیک و مرکز ریاضی است؛ مرکز زبان، عرفان، رسالت و معرفت است؛ منبع نفس، روح و عقل است؛ و ...

انسان نمی داند چه مقام و مرتبه ای دارد و فکر می کند که تنها از مشتی استخوان و گوشت ساخته شده و خوردن و خوابیدن و داشتن خانه و مغازه پایان کار اوست، در حالی که این مقدار حرکت را حیوانات عالم نیز دارند. حال، سوال این است که نیروهای موجود در وجود ما و این منابع نیروی الهی که در وجود ماست - که بنا به فرمایش موسی بن جعفر، علیماالسلام، فقط در کنار عقل هفتاد منبع دیگر وجود دارد (۲) - برای چیست؟

ص: ۱۷۰

۱- (۱). اعراف، ۱۷۹.

۲- (۲). کافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۱۲.

روان شناسان جهان تاکنون ۴۲ دستگاه مختلف در روح ما کشف کرده اند. بدن ما معدن اسرار الهی است. ما از آسمان ها بزرگ تریم نه شدیدتر؛ چنان که در قرآن آمده است:

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» . (۱)

آیا آفریدن شما دشوارتر است یا آسمان که او آن را بنا کرد؟

جولانگاه شیطان

در ظاهر، ما از آسمان کوچک تریم، اما در باطن از آن بزرگ تریم، چون ملکوتی هستیم. ما در باطن عقل و اصالت و شرافتیم، اما متأسفانه در وجود بعضی از ما این ارزش ها کم رنگ شده و یا تنها مایه هایی از آن باقی مانده یا هنوز شکوفا نشده است. بسیاری از ما مانند زمینی هستیم که آماده کشاورزی است، ولی دانه هایی که باید در این زمین کاشته شود در گوشه ای از زمین در شیشه در بسته ای قرار دارد و سی سال است که این زمین آماده به صورت بایر افتاده است.

شیاطین هم از زمین های بایر خوششان می آید، چون جای دیگری برای بازی ندارند. از این رو، در سرزمینی که علی، علیه السلام، انبیا، عرفا و علما حضور دارند، شیاطین جایی ندارند. جای بازی شیاطین در مراکز است که آشغال و کثافت در آن ها فراوان است. اصولاً، زندگی میکروب وابسته به زباله ها و زباله دانی هاست، پس شیاطین نمی توانند در سرزمین وجود علی برویند و بازی کنند، چون در آن راهی و جایی ندارند. این بدان سبب است که علی حسود و مغرور و متکبر نبود؛ بی معرفت و بی نور نبود؛ بلکه سرزمین حیاتش جای خدا، جای معرفت و مردانگی و کرامت بود. از این رو، وقتی ابن ملجم شمشیر بر سر ایشان زد و خون به دیوار محراب پاشید، حضرت فرمود:

«فزت ورب الكعبة». (۲)

ص: ۱۷۱

۱- (۱)، نازعات، ۲۷.

۲- (۲). خصائص الأئمة، شریف رضی، ص ۶۳: «جعل (عليه السلام) يعاود مضجعه فلا ينام، ثم يعاود النظر في السماء، ويقول: والله ما كذبت ولا كذبت، وإنما لليلة التي وعدت. فلما طلع الفجر شد إزاره وهو يقول: اشدد حيازيمك للموت * فإن الموت لاقيك / ولا تجزع من الموت * وإن حل بواديك، وخرج، عليه السلام. فلما ضربه ابن ملجم، لعنه الله، قال: فزت ورب الكعبة... وكان من أمره ما كان صلوات الله عليه»؛ نیز شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۲۰۷: «قوله - وقد ضربه ابن ملجم: فزت ورب الكعبة».

یعنی به نقطه آخر رسیدم، به آن جا که می خواستم رسیدم.

سرمایه عقل در وجود انسان

در دادگاه عقل بیشتر افراد محکوم اند. در قرآن کریم آمده است:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...» .

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» . (۱)

انسان هر جا که باشد، دری از آفرینش به روی فکرش باز است. از طرفی، هم چنان که به روی فکر آدمی دری از وجودش باز است، دری از قرآن و دری از گذشته و آینده جهان نیز باز است. انسان می تواند با این سرمایه ها ارتباط برقرار کند. از این روست که حضرت جواد الائمه، علیه السلام، با این که نه ساله بیشتر نداشت، در سه شبانه روز، صد هزار مسئله مشکل علمی را به راحتی جواب داد. این قدرت عقل بشر است.

چند نمونه

دوست سبزی فروشی داشتم که حدود هشتاد سال سن داشت و نزدیک به شصت هزار شعر عرفانی و اخلاقی حفظ بود. وقتی نزد او می رفتم، برایم از این شعرها می خواند و شعرای آنها را نیز معرفی می کرد. -

مرحوم آیت الله بروجردی هزار شعر عربی (در موضوع ادبیات عرب) حفظ بود که از آخر به اول و از اول به آخر آن ها را می خواند. (۲) ایشان در هشتاد سالگی نیز منبر درس خویش را داشت و به قدری در علم رجال متبحر بود که از زمان پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، تا زمان خودش، چهارده هزار راوی را با نام پدر و مادر، محل زندگی، شهر و مقدر علمشان می شناخت. -

دوستی دارم که اهل یکی از روستاهای گناباد خراسان است و -

ص: ۱۷۲

۱- (۱). اعراف، ۱۸۷؛ یوسف، ۲۱ و ۴۰ و ۶۸؛ نحل، ۳۸؛ روم، ۶ و ۳۰؛ سبأ، ۲۸ و ۳۶؛ غافر، ۵۷؛ جاثیه ۲۶.

۲- (۲). منظور الفیه ابن مالک در ادبیات است که شرح سیوطی بر آن معروف است و سال هاست جزو کتب رسمی ادبیات در حوزه است. قدما بر حفظ این اشعار اهتمام داشتند که از جمله آن ها مرحوم آیت الله بروجردی بود. (ویراستار)

سال دارد. او از شب هفتم ماه به بعد، در ایوان خانه زیر نور ماه می نشیند و کتاب می خواند. غذایش نان و دوغ یا سبزی و پیاز است. دویست هزار بیت شعر حفظ است. بعضی شعرهایی که ایشان حفظ کرده ۱۷۵ بیت است، با این حال، وقتی شروع به خواندن می کند، بدون این که یکی از بیت ها را جا بیندازد، به پایانش می رساند.

گنجایش مغز

برخی افراد چون با مغزشان کار نمی کنند، می گویند نیروی حافظه مان کم است، درحالی که نمی دانند این قدرت عقلی چه نعمتی است!

مغز هر یک از ما، براساس تحقیقاتی که تاکنون شده، گنجایش چهل میلیون صفحه کتاب علمی را دارد. به راستی، در این مغز، که به اندازه مشت آدمی است، خدا چه نیروی قرار داده است؟ هیچ بایگانی ای در دنیا بهتر و کوچک تر از مغز آدمی نیست که هم می تواند چهل میلیون صفحه کتاب را در داخل خود نگهدارد و هم آن را تحلیل کند و هم آثار تازه بیافریند. ولی مغز انسان این توانایی را دارد. شما هر وقت بخواهید و اراده کنید، می توانید در یک لحظه اطلاعات خود را مرور کنید و دوباره بایگانی سازید. مشخصات و ویژگی های آسمان و زمین و دریاها و کوه ها و هزاران چیز دیگر در مغز ماست، شهرها با خیابان ها و کوچه هایشان در مغز ما جای دارد و کامپیوتری مانند مغز در عالم وجود ندارد. برای نمونه، تاکسی را نگه می داریم و می گوئیم که قصد دارم به فلان آدرس بروم. راننده تاکسی بلافاصله چهل خیابان را در مغز خود مرور می کند و به طرف آدرس حرکت می کند؛ یا به حسابدارمان می گوئیم: مقداری پول دارم که با هم مخلوط شده، لطف کنید به من کمک کنید! چون او حسابدار است و از مغزش کار کشیده، مشکل را به سرعت حل می کند؛ نمونه دیگرش این که بعضی ها با یک بار انتخاب

کردن می توانند هندوانه خوبی خریداری کنند، ولی ما پس از ده بار هندوانه خریدن، باز هم می بینیم سفید از آب در آمده است.

آفرینش حکیمانه

متأسفانه ما فکر خود را به همه چیز مشغول می کنیم، اما یک بار مطالعه نمی کنیم که کجاییم و چه می کنیم؟ برای همین، در کارهای خود فکر نمی کنیم، در ازدواجمان فکر نمی کنیم، و... چگونه ممکن است با این وصف در زمره کسانی نباشیم که در هنگام بررسی میزان عقل در قیامت محکوم می شوند؟ اما اگر درباره خدا و نعمت های او بیندیشیم و با فکر خویش به او برسیم، کم کم، مرکز اسماء و صفات الهی می شویم و آن قدر ارزش می یابیم که مقاممان در طول مقامات انبیای الهی قرار می گیرد و در قیامت نیز با آنان محشور می شویم.

نکته مطلب در به کارگیری فکر در این است که در دنیا و آخرت همنشین و گرفتار افرادی چون یزید و معاویه و ابوسفیان و ابوجهل نباشیم، بلکه در کاروان متفکران و صاحبان عقل قرار گیریم؛ در زندگی خود، خدا را گم نکنیم و از وجود مقدّسش غفلت نورزیم؛ به آفرینش خداوند بیندیشیم، خداوندی که آفرینش اش همه از روی حکمت است.

برای نمونه، اگر دقت کنیم می بینیم که خداوند گیاهان را به رنگ سبز آفریده است، چون سبز بهترین رنگ هاست. وقتی انسان در چمنزاری گردش می کند یا به منظره سرسبزی نگاه می کند، افسردگی اش از بین می رود و دلش باز می شود. (۱) این خاصیت رنگ سبز طبیعت است. برای همین، اگر گیاهان به رنگ سرخ بودند، گردش در چمنزار یا دیدن جنگل صفابخش نبود و برای اعصاب نیز زیان داشت. اگر گیاهان به رنگ سیاه بودند، آیا افسردگی را از دل می بردند؟ آیا بشر در این هنگام تفریح گاهی داشت؟ آیا دل تنگی بشر دائمی نمی شد؟ اگر رنگ همه

ص: ۱۷۴

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۴۰۰: «... والنظر الى الخضره نشرة»؛ نیز خصال، شیخ صدوق، ص ۹۲؛ تحف العقول، حرانی، ص ۴۰۹ (در کلمات قصار حضرت موسی بن جعفر، علیهما السلام، آورده)؛ نیز با اختلاف کلمات در محاسن، برقی، ج ۲ ص ۶۲۲: «إبراهیم بن عبد الحمید، عن أبي الحسن الأول، علیه السلام، قال: ثلاثة یجلین البصر: النظر إلى الخضره، والنظر إلى الماء جاری، والنظر إلى الوجه الحسن».

گیاهان زرد و منظره پاییز همیشگی بود، چه می شد؟ اگر گیاهان سفید رنگ بودند، آیا می توانستیم چشم صحیح و سالمی داشته باشیم؟

رنگ سفید چشم انسان را می زند. از این رو، پزشکان برای زندگی در مناطق برفی عینک مخصوصی را لازم می دانند. آیا اختیار رنگ سبز برای گیاهان، در میان همه این رنگ، نشانه عقل و حکمت سازنده آن نیست؟

شگفتی های اقیانوس ها

نور خورشید بیش از چهارصد متر از سطح دریا پایین تر نمی رود، در حالی که عمق اقیانوس ها به هزاران متر می رسد! از این رو، دریا به دو بخش تاریک و روشن تقسیم می شود. گیاهان دریایی و ماهی ها، به طور معمول، بیشتر در بخش روشن دریا رشد می کنند، اما تعداد موجوداتی که در بخش تاریک زندگی می کند هم کم نیست. پرسشی که در این جا پیش می آید این است که ماهی هایی که در بخش تاریک دریا زندگی می کنند و از نور خورشید محروم اند و برای فعالیت های حیاتی خود به نور احتیاج دارند، چه می کنند؟ آن هم ماهی های نیرومندی که می توانند صدها تن سنگینی آب را تحمل کرده و در اعماق آب زندگی کنند.

خداوند توانا این پرسش را پاسخ داده و این نور را در اختیار آن ها گذارده است. تحقیقات نشان داده ماهی هایی که در تاریکی دریا زیست می کنند اشعه هایی نورانی از خود پخش می کنند که قعر آب را روشن می کنند. در برابر دستگاه نورافشان آنها، صفحه شفاف در بدنشان قرار داده شده تا نور بهتر منعکس شود. این ماهی های نورافشان اقسامی دارند: گروهی نور زرد، گروهی قرمز، گروهی سبز و گروهی هم نور آبی تولید می کنند. عجیب این جاست که برخی از آن ها دارای چراغ های متعددی هستند. برای مثال، در پشت نوعی ماهی قزل آلاهی کف دریا از سر تا دم دکه هایی وجود دارد که مانند لامپ های کوچک از خود نور

ساطع می کنند. ماهی های سیاه رنگی هم هستند که بر پوست آنها صدها نقطه قرمز با رنگ روشن دیده می شود. هم چنین، نوعی ستاره دریایی را از عمق نهمصد متری بالا آوردند و دیدند نور سبزرنگ و درخشانی به صورت پنج پره از بدنش ساطع می شود.

پرسش این جاست که کارخانه های الکتریکی موجود در بدن این ماهی ها از کجا آمده و چگونه آب دریا این چراغ ها را خاموش نمی کند؟ حجم این کارخانه های الکتریکی چه قدر است؟ مواد سوختی این لامپ ها از کجاست، از کجا می آید و چیست؟ چه کسی آنها را به کار می اندازد؟ چه کسی بر کار آنها نظارت می کند که این چراغ ها از کار نیفتند؟ آیا ماده بی شعور می تواند تاریکی را از روشنایی تشخیص دهد؟

بسیاری از مردم شوری آب دریاها را خوش ندارند و می پندارند که اگر آب دریاها شیرین بود بهتر بود، اما چرا آب دریاها شور است، با آن که همه رودخانه هایی که به دریا متصلند دارای آب شیرین هستند؟ چه کسی این همه نمک را در آب دریا ریخته است و چرا؟ این نمک از کجا آمده است؟

مسئله این است که مقاومت آب شور در برابر فساد از آب شیرین بیشتر است. اگر آب اقیانوس ها شیرین بود، خطر فاسد شدن آنها بسیار زیاد بود و اگر آب دریا فاسد می شد، جنبه ای روی کره زمین باقی نمی ماند؛ زیرا تعفن آب موجودات زنده را از بین می برد. به طور کلی، آب های گندیده بهترین جا برای رشد و نمو حشرات، به ویژه حشره های مضرند. همین حشرات نمی گذاشتند هیچ موجودی در عالم باقی بماند. آیا شوری آب دریاها نشانه حکومت علم و عقل در دستگاه الهی نیست؟

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» . (۱)

ص: ۱۷۶

۱- (۱). آل عمران، ۱۹۰؛ نیز با اختلاف عبارات، طه، ۵۳۵۴: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّن لِّجَاتٍ شَتَّى * كُلُوا وَ ارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ» ؛ و همین سوره، ۱۲۸: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهَلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ» ؛ آل عمران، ۱۳: «قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِّثْلِهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» ؛ نور، ۴۴: «يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» .

یقیناً در آفرینش آسمان ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه هایی [بر توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای خردمندان است.

- «لَا يَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» . (۱)

نشانه هایی است [از توحید، ربوبیت و قدرت خدا] برای گروهی که می اندیشند.

آیا ماده فاقد علم و عقل، در آغاز پیدایش، جهان می توانست به این دقت علمی پی ببرد که مقاومت آب شور در برابر فساد از آب شیرین بیشتر است؟ آیا شور شدن آب دریا که از باران های شیرین ریشه گرفته نشانه قدرتی عظیم نیست؟

دریا فقط در یک جای کره زمین آب شیرین دارد. آن هم برای این است که خداوند قدرت خود را به رخ مردمان بکشد و بگوید همه آب ها را می توانستم شور یا شیرین قرار دهم. این سخن را خداوند ۱۴۰۰ سال پیش در قرآن (در سوره الرحمن) فرموده است، اما تا چندی پیش کسی نمی دانست مصداق این سخن در کجاست.

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ» . (۲)

دو دریای [شیرین و شور] را روان ساخت، در حالی که همواره باهم تلاقی و برخورد دارند [ولی] میان آن دو حایلی است که به هم تجاوز نمی کنند [در نتیجه، با هم مخلوط نمی شوند!].

تنها یک دریاست که شیرین است که آن هم به همه دریا های دنیا متصل است. ولی هزاران سال است که آب شیرین با شور مخلوط نشده است؛ یعنی می توانید با قطره چکان از یک طرف آب شیرین و از طرف دیگر آب شور بردارید! چه تدبیری در ماوراء این دستگاه است که با وجود این همه طوفان و باد این آب ها مخلوط نمی شوند؟

مسئله دیگر این که همه آب های گوارا و شیرین زمین از همین آب شور پیدا شده اند؟ یک چهارم زمین را خشکی و سه چهارم آن را

ص: ۱۷۷

۱- (۱) بقره، ۱۶۴: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» ؛ نیز رعد، ۴: «وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَبَاوِرَاتٌ وَجُدَاتٌ مِنَ الْأَعْدَابِ وَزُرُوعٌ وَنَخِيلٌ صَوَّانٌ وَغَيْرُ صَوَّانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» ؛ نحل، ۱۲: «وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» ؛ روم، ۲۴: «وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» .

۲- (۲) الرحمن، ۱۹-۲۰.

دریاهای شور تشکیل داده اند. همه باران های شیرین از همین آب شور پدید می آیند. زیرا او آب شور دریاها را تقطیر کرده است. دستگاه تقطیر آب دریاها که شوری آن را می گیرد و آب شیرین می سازد، مانند دستگاه های تقطیری که بشر ساخته است کوچک نیست. این دستگاه تقطیر آن قدر بزرگ است که همه دریاها در آن جای می گیرند. خورشید، که هزاران بار از کره زمین بزرگ تر است، آب دریاها را گرم می کند. آب گرم بخار شده بالا می رود. باد به بالا رفتن بخار کمک می کند. این بخار در آن جو پهناور متراکم می شود و به صورت ابر در می آید. سپس، حرکت می کند و به قسمت های پایین تر می آید و وقتی نزدیک زمین شد می بارد. از باریدن ابرها، رودها جاری می شوند و زمین زنده می گردد؛ دیبای سبز ورق بر تن می کند و فرش زمردین می گستراند. زیادی آب نیز در زمین فرو می رود و قنات ها و چاه ها و چشمه ها را تشکیل می دهد. بخش دیگری از این آب به وسیله رودها دوباره به دریا باز می گردد و جریان گذشته تکرار می شود. آب پیوسته این چرخه را طی می کند و تا وقتی که او بخواهد این گردش ادامه دارد. آیا ماده بی شعور و ناتوان به این تقطیر عظیم تواناست؟

- «... كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» . (۱)

- «... أَفَلَا تَعْقِلُونَ» . (۲)

- «... ان في ذلك لآياتٍ لأولی الألباب» . (۳)

شگفتی های معده

معده انسان نیز شگفتی های فراوانی دارد. معده غذا را هضم می کند و آهسته آهسته و قطره قطره از میان دریچه ای کوچک به روده می فرستد، اما مقداری از آن را نگه می دارد تا اگر در وعده دیگر به غذا نیاز داشت و غذا به او نرسید سوراخ نشود و بتواند از آن غذای ذخیره شده مصرف

ص: ۱۷۸

۱- (۱). آیات مربوط به مسئله ابر و باران: اعراف، ۵۷: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا نَقَالًا سِيقَاهُ لِبَدٍ مَّيِّتٍ فَانزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمُوتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ؛ نیز یونس، ۲۴: «إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» .

۲- (۲). بقره، ۴۴؛ آل عمران، ۶۵؛ انعام، ۳۲؛ اعراف، ۱۶۹؛ یونس، ۱۶؛ هود، ۵۱؛ یوسف، ۱۰۹؛ انبیاء، ۱۰ و ۶۷؛ مؤمنون، ۸۰؛ قصص، ۶۰؛ صافات، ۱۳۸.

۳- (۳). آل عمران، ۱۹۰؛ نیز با اختلاف عبارات، طه، ۵۳۵۴: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى * كُلُوا وَ ارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لأولی النهی» ؛ و همین سوره، آیه ۱۲۸: «أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لأولی النهی» ؛ آل عمران، ۱۳: «قَدْ

كَأَن لَّكُمْ آيَةٌ فِي فَتْنِ الْفِتْنِ فَتَهُ تَقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَيْهِمْ رَأَى الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ؛ نور، ٤٤: «يُقَلَّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ».

کند. اینها کار ماده نیست، بلکه عقل و تدبیر الهی است که این معده را به کار انداخته است.

اگر روزی به اشتباه همراه لقمه ای میخی کوچک را بلعیم، معده این میخ را در خود نگه می دارد و آن را به روده نمی دهد. ابتدا، غذای هضم شده را به روده می فرستد و فقط میخ را نگه می دارد. چون اسیدی که برای هضم غذا پاشیده، فقط توانسته آن را هضم کند، این بار اسید قوی تری به نوک میخ می پاشد. تیزی نوک میخ را از آن می گیرد و سپس در داخل روده رسوب نازکی دور میخ تشکیل می دهد، آن هم با ماده ای گرم و چسبنده، و بعد آن را بدون این که جراحی در روده ایجاد کند دفع می کند. این کار را معده میلیون ها سال است که برای هضم اشیا انجام می دهد. آیا این می تواند خاصیت ماده بی شعور باشد؟

تفکر به این چیزهاست که انسان را گام به گام به خدا نزدیک می کند و سبب رشد و شکوفایی ارزش های درونی اش می شود.

ص: ۱۷۹

۱۰- تفکر در آفرینش: راه شناخت خدا

اشاره

ص: ۱۸۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

بخشی از آیات و روایات اسلامی درباره اندیشه در عالم آفرینش و عناصر و اجزای آن است؛ بدین معنا که انسان باید در عالم آفرینش بیاندیشد تا با صاحب باعظمت عالم ارتباط برقرار کند. (۱) همچنین، او باید در نفس خویش اندیشه کند تا این سرمایه گرانبها که در اختیارش قرار داده شده از دست نرود. (۲) نیز، درباره امت های گذشته فکر کند تا از راه اندیشه با کارهای خوب نیکان آشنا شود و آن ها را در زندگی خود تحقّق بخشد و با گناهان بدکاران آشنا شود و از آن ها پرهیزد. (۳)

نگاه عارفانه رسول خدا (ص)

در روایتی از حسن بن صیقل آمده است که روزی از امام صادق، علیه السلام، پرسیدم: رسول خدا چگونه فکر می کردند؟ فرمودند:

«قلت (لابی عبدالله): كيف يتفكر؟ قال: يمر بالدار والخربة، فيقول: أين بانوك؟ أين ساكنوك؟ ما لك لا تتكلمين». (۴)

یعنی وقتی پیامبر عزیز اسلام از منزل بیرون می آمدند، با مشاهده

ص: ۱۸۵

۱- (۱) پی نوشت . اعراف، ۱۸۵: «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ ؕ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ افْتَرَبَ أَجْلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ » ؛ فصلت، ۵۳: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» ؛ ذاریات، ۲۱: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» ؛ تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۵، ص ۳۹۵: «وَأَمَّا مَا هُوَ هَذَا الْقَوْلُ الْوَاقِعُ عَلَيْهِمْ فَالَّذِي يَصْلُحُ مِنْ كَلَامِهِ تَعَالَى لَان يَفْسِرُ بِهِ قَوْلَهُ: سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (سجدة: ۵۳)، فَإِنَّ الْمُرَادَ بِهَذِهِ الْآيَاتِ الَّتِي سَيُرِيهِمْ غَيْرَ الْآيَاتِ السَّمَاوِيَّةِ وَالْأَرْضِيَّةِ الَّتِي هِيَ بِمَرَأِهِمْ وَمَسْمَعِهِمْ دَائِمًا قَطْعًا بَلْ بَعْضُ آيَاتِ خَارِقَةٍ لِلْعَادَةِ تَخْضَعُ لَهَا وَتَضْطَرُّ لِلإِيمَانِ بِهَا أَنْفُسُهُمْ فِي حِينٍ لَا يُوقِنُونَ بِشَيْءٍ مِنْ آيَاتِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ الَّتِي هِيَ تَجَاهَ أَعْيُنِهِمْ وَتَحْتَ مَشَاهِدَتِهِمْ. وَبِهَذَا يَظْهَرُ أَنَّ قَوْلَهُ: (أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ) تَعْلِيلٌ لَوْقُوعِ الْقَوْلِ عَلَيْهِمْ وَالتَّقْدِيرِ لِأَنَّ النَّاسَ، وَقَوْلَهُ: (كَانُوا) لِإِفَادَةِ اسْتِقْرَارِ عَدَمِ الْإِيقَانِ فِيهِمْ وَالْمُرَادُ بِالْآيَاتِ الْمَشْهُودَةِ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ غَيْرَ الْآيَاتِ الْخَارِقَةِ وَقَرِئَ (إِنْ) بِكَسْرِ الْهَمْزَةِ وَهِيَ أَرْجَحُ مِنْ قِرَاءَةِ الْفَتْحِ فَيُؤَيِّدُ مَا ذَكَرْنَاهُ وَتَكُونُ الْجُمْلَةُ بِلَفْظِهَا تَعْلِيلًا مِنْ دُونِ تَقْدِيرِ اللَّامِ. وَقَوْلُهُ: (أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ) بَيَانٌ لِآيَةِ خَارِقَةٍ مِنَ الْآيَاتِ الْمَوْعُودَةِ فِي قَوْلِهِ: (سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ) وَفِي كَوْنِهِ وَصْفًا لِأَمْرِ خَارِقٍ لِلْعَادَةِ دَلَالَةً عَلَى أَنَّ الْمُرَادَ بِالْإِخْرَاجِ مِنَ الْأَرْضِ إِمَّا الْأَحْيَاءَ وَالبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَإِمَّا أَمْرَ يَقْرَبُ مِنْهُ، وَأَمَّا كَوْنُهَا دَابَّةً تُكَلِّمُهُمْ فَالدَّابَّةُ مَا يَدْبُ فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَوَاتِ الْحَيَاةِ إِنْسَانًا كَانِ أَوْ حَيَوَانًا غَيْرِهِ فَإِنَّ كَانِ إِنْسَانًا كَانِ تَكْلِيمُهُ النَّاسَ عَلَى الْعَادَةِ وَإِنْ كَانِ حَيَوَانًا أَعْجَمَ كَانِ تَكْلِيمُهُ كَخُرُوجِهِ مِنَ الْأَرْضِ خَرَقًا لِلْعَادَةِ. وَلَا نَجِدُ فِي كَلَامِهِ تَعَالَى مَا يَصْلُحُ لِتَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ وَأَنَّ هَذِهِ الدَّابَّةُ الَّتِي سَيُخْرِجُهَا لَهُمْ مِنْ

الارض فتكلمهم ما هي؟ وما صفتها؟ وكيف تخرج؟ وماذا تتكلم به؟ بل سياق الآية نعم الدليل على أن القصد إلى الابهام فهو كلام مرموز فيه. ومحصل المعنى: إنه إذا آل أمر الناس - وسوف يؤل - إلى أن كانوا لا- يوقنون بآياتنا المشهودة لهم وبطل استعدادهم للايمان بنا بالتعقل والاعتبار آن وقت أن نريهم ما وعدنا إراءته لهم من الآيات الخارقة للعادة المبينة لهم الحق بحيث يضطرون إلى الاعتراف بالحق فأخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم. هذا ما يعطيه السياق ويهدى إليه التدبر في الآية من معناها، وقد أغرب المفسرون حيث أمعنوا في الاختلاف في معاني مفردات الآية وجملها والمحصل منها وفي حقيقة هذه الدابة وصفتها ومعنى تكليمها وكيفيه خروجها وزمان خروجها وعدد خروجها والمكان الذي تخرج منه في أقوال كثيرة لا معول فيها إلا على التحكم، ولذا أضربنا عن نقلها والبحث عنها، ومن أراد الوقوف عليها فعليه بالمطولات.

٢- (٢). روم، ٨: «أَو لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ» .

٣- (٣). روم، ٩: «أَو لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ» ؛ نهج البلاغه، ج ١، ص ١٣٩: «وخلف لكم عبرا من آثار الماضين قبلكم من مستمتع خلاقهم ومستفسح خناقهم»؛ نهج البلاغه، ج ٢، ص ٦٢: « واعتبروا بما قد رأيتم من مصارع القرون قبلكم. قد تزايلت أوصالهم، وزالت أبصارهم وأسماعهم، وذهب شرفهم وعزهم، وانقطع سرورهم ونعيمهم. فبدلوا بقرب الاولاد فقدها، وبصحة الأزواج مفارقتها. لا يتفاخرون، ولا يتناسلون، ولا يتراورون، ولا يتجاورون. فاحذروا عباد الله حذر الغالب لنفسه، المانع لشهوته، الناظر بعقله. فإن الامر واضح، والعلم قائم، والطريق جدد، والسبيل قصد»؛ نهج البلاغه، ج ٢، ص ٩٤: «ووعظتم بمن كان قبلكم وضربت الامثال لكم ودعيتم إلى الامر الواضح. فلا يصم عن ذلك إلا أصم، ولا يعمى عن ذلك إلا أعمى ومن لم ينفعه الله بالبلاء والتجارب لم ينتفع بشئ من العظة»؛ نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٤٣: «فاعتبروا بما أصاب الامم المستكبرين من قبلكم من بأس الله وصولاته، ووقائعه ومثالاته، واتعظوا بمثاوى خدودهم، ومصارع جنوبهم، واستعيذوا بالله من لواقع الكبر كما تستعيذونه من طوارق الدهر. فلو رخص الله في الكبر لاحد من عباده لرخص فيه لخاصة أنبيائه وأوليائه. ولكنه سبحانه كره إليهم التكابر ورضى لهم التواضع. فألصقوا بالارض خدودهم، وعفروا في التراب وجوههم. وخفضوا أجنحتهم للمؤمنين، وكانوا أقواما مستضعفين. وقد أختبرهم الله بالمخمصه، وابتلاهم بالمجهده. وامتنحهم بالمخاوف، ومخضهم بالمكاره. فلا تعتبروا الرضا والسخط بالمال والولد جهلا بمواقع الفتنه والاختبار في مواضع الغنى والافتقار، وقد قال سبحانه وتعالى: أَيْحَسِبُونَ أَنَّمَا نُمَدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيِّنَ نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ . فإن الله سبحانه يختبر عباده المستكبرين في أنفسهم بأوليائه المستضعفين في أعينهم»؛ نهج البلاغه، ج ٢، ص ١٥١: «وتدبروا أحوال الماضين من المؤمنين قبلكم كيف كانوا في حال التمحيص والبلاء»؛ كافي، شيخ كليني، ج ٨، ص ٢٤٨: «محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد، والحسين بن سعيد جميعا، عن النضر بن سويد، عن يحيى الحلبي، عن عبد الله بن مسكان، عن زيد بن الوليد الخثعمي، عن أبي الربيع الشامي قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قول الله عز وجل: يا أيها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول إذا دعاكم لما يحييكم، قال: نزلت في ولاية علي (عليه السلام). قال: وسألته عن قول الله عز وجل: وما تسقط من ورقه إلا يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض ولا رطب ولا يابس إلا في كتاب مبين. قال: فقال الورقة السقط والحبة الولد وظلمات الارض الارحام والرطب ما يحيى من الناس واليابس ما يقبض و كل ذلك في إمام مبين. قال: وسألته عن قول الله عز وجل: قل سيروا في الارض فانظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلكم. فقال: عنى بذلك أى انظروا في القرآن فاعلموا كيف كان عاقبة الذين من قبلكم وما أخبركم عنه. قال: فقلت: فقوله عز وجل: وإنكم لتمرون عليهم مصبحين* وبالليل أفلا

تعقلون؟ قال: تمرون عليهم في القرآن، إذا قرأتم القرآن، تقرأ ما قص الله عز وجل عليكم من خبرهم».

٤- (٤). اصل روایت این است: محاسن، برقی، ج ١، ص ٢٦؛ نیز با اختلاف کلمات در دو سند کافی، ج ٢، ص ٥٤؛ و فقه الرضا، علی بن بابویه، ص ٣٨٠: «عن الحسن الصیقل، قال: قلت لأبی عبد الله، علیه السلام: تفکر ساعة خیر من قیام لیلۃ؟ قال: نعم، قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: تفکر ساعة خیر من قیام لیلۃ. قلت: کیف یتفکر؟ قال یمر بالدار والخربۃ، فیقول: أین بانوک؟ أین ساکنوک؟ ما لک لا تتکلمین»؛ سرائر، ابن إدیس حلی، ج ١، ص ٤٨٤؛ و با اختلاف کلمات در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ٣، ص ٢٠٢: «لما سار أمير المؤمنين، علیه السلام، إلى صفین، قالوا: ثم مضى نحو ساباط، حتى إنتهى إلى مدينة بھر سیر، وإذا رجل من أصحابه ينظر إلى آثار كسرى، وهو يتمثل بقول ابن يعفور التميمي: جرت الرياح على محل ديارهم * فكأنما كانوا على ميعاد. فقال، علیه السلام: أفلا قلت: كَمْ تَرَكَوْا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ الْآيَةَ».

دیوارها و خانه های خراب به فکر فرو می رفتند. در این که سازندگان این دیوارها و خانه ها کجا رفتند؟ صاحبان این خانه ها چه شدند؟ در این خانه ها چه آرزومندانی زندگی می کردند؟ آن ها کجا رفتند؟ آرزوهای آنان چه شد؟ و خانه قبر با صاحبان این خانه ها چه کرد؟

عیسی (ع) مصادق انسان مبارک

این اندیشه ها مرکب هایی از نور هستند که انسان را به سوی حیات باعظمت الهی می برند و، به تعبیر قرآن، او را به وجود مبارکی تبدیل می کنند. حضرت عیسی، علیه السلام، از مصادیق این وجود مبارک است.

درباره ولادت حضرت در قرآن آمده است:

«فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا * يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا * فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مَبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا» (۱)

آن گاه نوزاد را، در حالی که او را در آغوشش حمل می کرد، نزد قومش آورد. گفتند: ای مریم! به راستی که تو کار شگفت و بی سابقه و ناپسندی مرتکب شده ای. ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود. این طفل را از کجا آورده ای؟ پس مریم به نوزاد اشاره کرد که از او پرسید. گفتند: چگونه با کودکی که در گهواره است، سخن بگوییم؟ نوزاد از میان گهواره گفت: بی تردید من بنده خدایم، به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است. و هر جا که باشم بسیار بابرکت و سودمندم قرار داده، و مرا تا زنده ام به نماز و زکات سفارش کرده است.

وقتی یهودیان گهواره عیسی، علیه السلام، را دیدند، به حضرت مریم، علیها السلام، گفتند: شما که هنوز ازدواج نکرده ای، این بچه را از کجا آورده ای؟ خداوند متعال قبلاً فرموده بود که اگر چنین پرسشی از تو شد، بگو از خود بچه سؤال کنید:

ص: ۱۸۶

«فَمَا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلَّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا» . (۱)

و اگر از مردم کسی را دیدی که درباره نوزادت پرسید بگو: من برای خدای رحمان روزه سکوت نذر کرده ام، پس هرگز امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت.

مریم، علیهاالسلام، حرفی نزد و جوابشان را نداد؛ بلکه فقط با دستش به گهواره اشاره کرد که از خود بچه سؤال کنید! یهودیان عصبانی شدند و به مریم، علیهاالسلام، گفتند: ما را به چه کسی راهنمایی می کنی؟

«كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا» .

نوزاد یک روزه که حرف نمی زند. در همین حال، صدای نوزاد از گهواره بلند شد:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» .

و خود را بنده خدا خواند. زیرا مقام عبودیت عالی ترین نقطه زندگی انسان است.

قرآن در برشمردن ویژگی انبیای الهی از واژه عبد استفاده می کند.

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» . (۲)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

حضرت عیسی نیز در گهواره فرمودند:

«إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا» .

حضرت نفرمودند بعداً پیامبر می شوم، بلکه گفتند: الان پیامبر هستم.

«وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا» .

خداوند متعال مرا انسان مبارکی قرار داده است.

ص: ۱۸۷

۱- (۱) . مریم، ۲۶.

۲- (۲) . انبیاء، ۷۳.

امام صادق، علیه السلام، در توضیح این آیه برای شاگردانشان، کلمه مبارک را به «نفاع»، که صیغه مبالغه است، معنی کرده اند. (۱) این که بگوییم شخصی مفید است با این که بگوییم شخصی نفاع است تفاوت دارد. موجود نفاع موجودی است که تمام وجودش منفعت است: نگاهش، سکوتش، شنیدنش، سخن گفتنش، راه رفتنش، و تمام حرکاتش خیر و منفعت است.

اندیشه کردن رمز رسیدن به چنین صفتی است. وقتی انسان با مرکب فکر حرکت کند، به این نقطه حیات الهی می رسد و به قول وجود مقدس حضرت صادق، علیه السلام، منشأ خیر و منفعت می شود. امیرالمؤمنین، علیه السلام، درباره این گونه انسان ها با استفاده از تعبیر دیگری می فرمایند: اینان کلیدند. (۲) یعنی هر مشکلی که در برابرشان قرار بگیرد برای باز کردن آن راهی می یابند و قفل آن را باز می کنند. البته انسان به تنهایی نمی تواند قفل تمام مشکلات را باز کند، بلکه باید کمک هم بگیرد.

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» . (۳)

و یکدیگر را بر انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید.

وقتی انسانی، که مورد احترام و اعتماد مردم است، دست یاری به سوی مردم دراز کند، مردم با کمال میل می پذیرند و کمک می کنند تا مشککش حل شود.

راه اخلاص از ریا می گذرد!

بنابراین، انسان باید به گونه ای رفتار کند که مردم از او به خوبی، کرامت، بزرگواری و حُسن عمل یاد کنند. (۴) انسان نباید نگران این مسئله باشد که با جلب اعتماد و علاقه مردم ممکن است کارهایش از روی ریا انجام بگیرد، بلکه باید به عمد خودش را مورد اعتماد مردم قرار دهد. در این

ص: ۱۸۸

۱- (۱). کافی، ج ۲، ص ۱۶۵: «عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال في قول الله عز وجل: وجعلني مبارک أينما كنت. قال: نفاعاً».

۲- (۲). تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۲، ص ۱۴۱: «أبو الحسن العباس بن عمر بن العباس الكلوذانی قال سمعت أبا بكر محمد ابن یحیی الصولی يقول سمعت أمير المؤمنين الراضی بالله يقول: لله أقوام هم مفاتیح الخیر، وأقوام مفاتیح الشر...».

۳- (۳). مائده، ۲: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» .

۴- (۴). نهج البلاغه، حکمت ۱۰: «خالطوا الناس مخالطة إن متم معها بكوا عليكم، وإن عثتم حنوا إليکم».

صورت، شاید مدتی برای خوشامد دیگران عمل کند، ولی سرانجام هوای نفس انسان برای جلب توجه مردم تمام می شود و پروردگار متعال توفیقی می دهد که انسان در گردونه اخلاص قرار بگیرد.

اگر کسی از ترس این که مبادا عملش دچار ریا شود دست از هر خیری بکشد و در خیرات را به روی خود ببندد، کار اشتباهی انجام داده است. اگر ریا در واجبات عینی راه یابد، واجب را باطل می کند، اما اگر در امور دیگر راه پیدا کند، معلوم نیست که به اصل عمل ضربه ای بزند. بنابراین، باید بنای کار را برای خدا و اخلاص گذاشت.

اگر مردم از کار کسی تعریف کردند و خوششان آمد و اعتماد بیشتری به او پیدا کردند، از پیامدهای خوبی اوست. زیرا همه از انسان خوب تعریف می کنند. انسان خوب که نمی تواند خود را از تعریف دیگران مخفی کند یا کاری کند که از عملش باخبر نشوند.

رهبر کبیر انقلاب اسلامی نیز اگر می خواستند چنین فکر و احتیاطی کنند، می بایست پس از فوت آیت الله بروجردی حرفی نمی زدند. اما ایشان نگفتند اگر حرفی بزنیم و اعلامیه ای بدهیم، مشهور می شویم و اگر خودمان حکومت اسلامی تشکیل دهیم، از ما تعریف می کنند و ممکن است موجب ریا شود، پس جلو نرویم! زیرا این احتیاطها شیطانی است.

ضرورت رجوع به متخصص

این نکته را هم ناگفته نگذاریم که ما، به دلیل محدودیت دانسته هایمان، باید به متخصص فن مراجعه کنیم تا از کار خیر باز نماییم. حقیقت این است که خیالات و افکار فراوانی به ذهن انسان خطور می کنند که چه بسا در ظاهر رنگ الهی دارند، ولی در باطن شیطانی هستند. برای مثال، فردی یک ساعت مانده به اذان صبح بیدار می شود و حال خیلی خوبی هم برای عبادت دارد؛ یعنی می تواند بلند شود وضویی بگیرد، اشکی

بریزد و صورتی روی خاک بگذارد، اما ناگاه به ذهنش می رسد که ممکن است مادرم از خواب بیدار شود و ببیند رختخوابم خالی است و متوجه شود که نماز شب می خوانم و این موجب ریا شود!

این فکر شیطانی است. در این جا او برنده نشده، بلکه شیطان برنده شده است؛ زیرا شیطان این نردبان عالی الهی را از زیر پاهایش کشیده است که اگر از آن بالا می رفت، اوج گرفته بود و چه بسا این بالا رفتن مقدمه ای می شد برای این که به همه سحرهای عمرش وصل شود. اما شیطان بر او غلبه کرد و این رشته اتصال را پاره کرد. از این روست که می گوییم این خیالی شیطانی است.

مثال دیگر این که کسی پیش خود فکر کند اگر من به بیمارستان بروم و مریضی را عیادت کنم، ممکن است مرا بشناسند و ریا شود، پس نروم. این فکر آدمی را از خوشحال کردن دل مؤمن و ثواب عیادت بیمار باز می دارد. پس، این خیال و فکر خیالی شیطانی است.

حقیقت این است که باید بدون توجه به ریا وارد عمل خیر شد. خداوند متعال خود پزشک نفوس ماست و بیماری های درونی را بهتر از هر کس دیگری درمان می کند. برای همین، اگر ریایی هم در کار باشد، نمی گذارد زحمت انسان مؤمن تباه شود. ممکن است انجام چنین عمل خیری مدتی توأم با ریا باشد، ولی این ریا در عمل مستحب شکل گرفته است نه در عمل واجب تا ضرری به آن بزند.

نمونه دیگر این که کسی که خوب درس می دهد و خوب هم مردم از او استفاده می کنند، به این فکر بیافتد که اگر درس بدهم همه از من تعریف خواهند کرد و این سبب ریا می شود، پس چرا زحمت بیهوده بکشم؟ و در نتیجه، از درس گفتن اجتناب کند.

ص: ۱۹۰

شیخ مرتضی انصاری (۱) از نیکان روزگار، از بزرگان علمای شیعه، و در تقوا و زهد و کرامت سرآمد علمای بزرگ بود. نقل کرده اند که شخصی شیطان را در خواب دید در حالی که انبارش پر از زنجیر و طناب و میخ های بزرگ بود و دو زنجیر سنگین و درشت نیز از اطاقش آویزان کرده بود. به او گفت: این زنجیرها برای چیست؟ گفت: اینها را به گردن مردم می اندازم و آن ها را به گناه می کشانم. پرسید: این دو زنجیر که حلقه های درشت دارند برای به گناه کشاندن کیست؟ گفت: اینها برای به دام انداختن شیخ مرتضی انصاری است، چرا که قدرتش این قدر در برابر وسوسه های من قوی است که با ریسمان های عادی نمی توان او را به گناه کشید. گفت: تاکنون این زنجیر را گردن شیخ انداخته ای؟ گفت: دو دفعه! گفت: او را تا کجا بردی؟ گفت: یک قدم هم نتوانستم بکشم، چون تا آمدم آن را بکشم، تکانی به خود داد و زنجیرها را پاره کرد و خود را رها ساخت. زورم به او نمی رسد.

چنین انسان بزرگی به شاگردش مرحوم حاج شیخ فضل الله وحید نوری می گوید: وقتی به ایران رفتی، اگر مجتهد یا شخص باسواد یا عالم بزرگواری از تو دعوت کرد که درس بدهی، فکر کن و بین امروز که می خواهی روی کرسی درس بنشینی و پانصد طلبه مسجد را پر کنند، آیا برای خدا درس می دهی یا برای خوشآمد مردم؟ اما چه برای ریا و چه برای خدا درست را بده، زیرا پس از مدتی هوست تمام می شود و خدایی می شوی.

شناخت خیالات شیطانی و درمان آن ها

اکنون، با بیان این شواهد، می توان خیالات شیطانی را شناسایی کرد و از آن تعریفی به دست داد. به این معنی که خیال شیطانی خیالی است که

ص: ۱۹۱

۱- (۱). شیخ مرتضی روز هجدهم ذی الحجه (عید غدیر) سال ۱۲۱۴ق. در محله مشایخ انصاری تولد یافته است. نام پدر او شیخ محمد امین از فضلاهی خاندان انصاری دزفول بوده است. وی سه پسر داشته که به ترتیب سن: مرتضی و منصور و محمد صادق نام داشته اند و هر کدام از برادر بزرگ تر خود ده سال کوچک تر بوده اند. مادر شیخ انصاری بانویی درس خوانده و مؤمن و متعبد و از خاندان انصاری های دزفول بوده است، گویند سعی داشته هنگام شیر دادن به فرزند بزرگ خود (مرتضی) با وضو باشد. مرتضی از کودکی چنان شوق تحصیل داشته و با کوشش بسیار به درس و مطالعه مشغول بوده که کمتر به بازی های بچگانه می پرداخته است، چنان که در ده سالگی کوچه های نزدیک به خانه خود را نمی شناخته. گویند روزی پدرش خواست او را به جایی بفرستد که تا خانه آن ها راه چندانی نبود، به پدرش گفت: کوچه ای را که نام می بری نمی دانم کجاست! در حالی که در همان زمان، روزی جمعی از طلاب مشایخ انصار، که به سن از او بسیار بزرگتر بودند، در اطاق شیخون درباره معنای کلمه اشنی بحث می کردند، مرتضای ده ساله به آن ها می گوید: اشنی یعنی روشن تر و توجه آن ها را به شعر نصاب الصبیان: ضیاء نور و سنی روشنی افق چه کران ... جلب کرد و به مباحثه و قیل و قال آن ها خاتمه داد. شیخ مرتضی به روزگار نوجوانی طلبه ای پرکار و خوشفکر و خداترس بود. غالباً تا نیمه شب به مطالعه و نوشتن درس های خود

مشغول بود. اول شب شام نمی خورد تا خوابش نیاید و پس از رسیدگی به دروس خود شام می خورد. او ادبیات عرب و مقدمات را نزد پدر و دیگر فضلالی دزفول خواند و فقه و اصول دوره سطح را خدمت عموزاده خود شیخ انصاری، که از فقهای درجه اول دزفول بود، تحصیل کرد و سپس به همراه پدر برای تکمیل تحصیلات به عتبات (کربلا و نجف) رفت. شیخ محمد امین به سال ۱۲۳۲ق. برای زیارت کربلا و نجف اشرف به عراق رفت و فرزند هیجده ساله اش را با خود برد تا در آن جا که از مراکز بزرگ علمی شیعه بود، دوره عالی فقه و اصول را ببیند و تحصیلات خود را کامل کند. شیخ محمد امین در کربلا به خدمت سید محمد مجاهد، که از فقهای بزرگ شیعه در آن زمان بود و ریاست حوزه کربلا را داشت، رسید و به ایشان عرضه داشت: فرزندانم را برای استفاده از محضر مبارک آورده ام. و به شیخ مرتضی که در آخر مجلس نشسته بود اشاره کرد. سید نگاهی به شیخ مرتضی کرد، زیرا کمتر کسی با این سن و سال می توانست از محضر درس استاد و فقیهی بزرگ چون او استفاده کند. برای آزمایش معلومات فقهی طلبه جوان مسأله ای پیش آورد و گفت: شنیده ام برادرش شیخ حسین در دزفول نماز جمعه می خواند، در حالی که بسیاری از فقهای شیعه اقامه نماز جمعه را در زمان غیبت ولی عصر (عج) جایز نمی دانند! در این موقع، شیخ مرتضی دلایلی در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت بیاورد که سید مجاهد از تقریر دلایل و بیان مطلب او شگفت زده شد و به شیخ محمد امین رو کرد و گفت: این جوان نبوغ ذاتی دارد. او را به صاحب این قبه - اشاره به بارگاه امام حسین علیه السلام کرد - بسپارید. شیخ مرتضی چهار سال از محضر دو فقیه بزرگ یعنی سید مجاهد و شریف العلما استفاده کرد، بعد از آن برای ملاقات با پدر به دزفول مراجعت کرد. چون شوق تحصیل علم در نهادش غلیان می کرد و مقام علمی فقهای کربلا و نجف را درک نموده بود، بیش از یکسال نتوانست در دزفول بماند و در سال ۱۲۳۷ق برای بار دوم به عتبات رفت و یکسال از مجلس درس شیخ موسی، فرزند جعفر کاشف الغطا، مستفیض گردید و پس از دو سال به دزفول بازگشت. ظاهراً سبب توقف کوتاه شیخ انصاری در سفر دوم آن بوده که خودش را از درس و بحث علما بی نیاز می دانسته است. نیز، محاصره کربلا توسط داود پاشا، حاکم دولت عثمانی در بغداد، در سال ۱۲۳۹ق، او را نگران ساخته بوده است. در این زمان که شیخ انصاری ۲۵ سال داشت با دختر شیخ حسین - استاد نخستین خود - ازدواج کرد. شیخ در سال ۱۲۴۱ق عازم مسافرت به شهرهای معروف ایران شد و به خویشاوندان خود گفت که از فقهای مشهور عراق استفاده لازم را برده ام، اکنون می خواهم به شهرهای بزرگ ایران بروم و از محضر علمای آن جا مستفیض شوم. رأی و فکر شیخ نشان می دهد که وی بسیار علم دوست و محقق و متواضع بوده است، زیرا با آن که استادانی فقیه و مشهور به او گفته بودند که مجتهد است و احتیاج به استاد ندارد، به گفته آنان قناعت نکرده و تصمیم می گیرد از علمای معروف ایران نیز دیدن کند. شیخ به برادرش شیخ منصور می گوید: آیا کفایت می کند که چند فقیه عالم ما را مجتهد بدانند و ما به گفته آنان مغرور شویم؟ آیا بهتر نیست علم خود را به رجال و بزرگان این فن در ایران عرضه بداریم و در صورت لزوم از آنها استفاده کنیم؟ در ابتدا، مادر شیخ با مسافرت او مخالفت می کند و می گوید طاقت دوری تو را ندارم! شیخ انصاری با این که مادرش را فوق العاده احترام می کرد، در رفتن به مسافرت اصرار می کند. در نهایت، بنا بر استخاره با قرآن گذاشته می شود و آیه هفتم سوره قصص می آید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا حَضَتْ عَلَيْهِ فَاَلْقِيهِ فِي الْأَيْمِ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»؛ به مادر موسی وحی کردیم که به فرزندت شیر بده، و اگر بر او می ترسی که از دشمنان در امان نباشد - او را در سبیدی بگذار - و بر آب بینداز و از آینده اش نگران مباش و غم مخور که او را به تو باز می گردانیم و به مقام پیامبری می رسانیم. مادر شیخ که زنی باسواد و با معرفت بود، با دیدن آیه به مسافرت شیخ راضی شد. شیخ مرتضی به سفر علمی رفت و برادرش شیخ منصور را که جوانی ۱۸ ساله بود، با خود برد. از دزفول به بروجرد و بعد از آن به کاشان رفتند تا از محضر ملا

احمد نراقی که در فقه و اصول و شعر و ادبیات فارسی استادی کامل بود استفاده کند. بدون شک، ملا احمد پس از شرکت در جهاد قفقاز و ملاقات با فقهای که از عراق و شهرهای دیگر ایران به جبهه آمده بودند، در میان علمای شیعه شهرت پیدا کرده بود و شیخ نیز از شهرت و علم وی اطلاع داشته که از بروجرد راهی کاشان شده است. شیخ مرتضی در خدمت ملا احمد نراقی سه سال به تدریس و مباحثه و تألیف مشغول گردید و از شاگردان مبرز و درجه اول آن فقیه ادیب در حوزه علمیه کاشان گردید. ملا احمد فوق العاده به شیخ احترام می گذاشت. از احترامات ملا احمد نسبت به شیخ همین بس که به طلاب خود گفته بود: من پیر و عاجزم، بروید از شیخ مرتضی استفاده کنید. پیدا است که شیخ با آن که جوان بوده و سی سال بیشتر نداشته، به اندازه ای در فقه و اصول مسلط بوده که یک شخصیت علمی همچون ملا احمد او را جانشین خود در تدریس این دو علم مهم دانسته است. جناب نراقی اجازه روایت مفصلی که تصدیق اجتهاد نیز هست به شیخ داده است. پس از آن، شیخ انصاری از کاشان به تهران رفت و از آن جا به مشهد مشرف گردید و قریب شش ماه به زیارت ثامن الائمه علیه السلام و استفاده معنوی از حضور در بارگاه قدسی آن حضرت مشغول بود. ایشان از مشهد به تهران و از آن جا به اصفهان آمد. روزی برای شناختن علمای مشهور آن دیار به مجلس درس حجت الاسلام (سید) شفتی، که ریاست حوزه علمی اصفهان را داشت، رفت و در آخر مجلس نشست. سید آن روز اشکالی علمی را که چند روز پیش مطرح ساخته بود، برای بار دوم بیان کرد و منتظر جوابی از طرف فضیای پای منبر شد. شیخ انصاری جواب اشکال حجت الاسلام شفتی را به یکی از طلاب نزدیک خود گفت و خود از جلسه درس بیرون رفت. آن طلبه که جواب شیخ را شنیده و یاد گرفته بود، موقع را مغتنم شمرد و جواب را بیان کرد. اما سید به وی گفت: این پاسخ از تو نیست، یا ولی عصر حجه بن الحسن، علیه السلام، به تو تلقین کرده یا شیخ مرتضی به تو یاد داده است! طلبه گفت: شخص عالمی که او را نمی شناختم جواب اشکال را به من گفت و از مجلس بیرون رفت. حجه الاسلام شفتی دانست که شیخ انصاری به اصفهان آمده است، لذا چند نفر را برای پیدا کردن محل سکونت شیخ روانه کرد. بعد از یک ماه و علی رغم اصرار سید، شیخ اقامت در اصفهان را نپذیرفت و از آن جا به دزفول مراجعت کرد. مسافرت علمی شیخ انصاری که نزدیک به پنج سال طول کشید، برای او استفاده شایانی از نظر شهرت و استفاضه از محضر فقیه ادیبی همچون ملا احمد نراقی داشت و او را از هر جهت پخته و ورزیده ساخت. شیخ در شهر خود مورد توجه علما و طلاب قرار گرفت و مجلس درسی تشکیل داد و از سال ۱۲۴۵ تا ۱۲۴۹ق در دزفول بماند. پدرش به سال ۱۲۴۸ق به بیماری وبا، که در آن موقع به صورت همه گیر در ایران شیوع داشت، وفات کرد. یکسال پس از فوت پدر، شیخ به عتبات رفت و تا آخر عمر در نجف اقامت نمود. رفتن شیخ از دزفول، که مسلماً به حالت قهر و نارضایتی بوده، دو علت مهم و اساسی داشته است: اول، علاقه و توجه شیخ به مراکز و حوزه های بزرگ علمی نجف و کربلا؛ دوم، ناخشنودی شیخ از نفوذ ملاکان و خوانین و وضع اخلاقی تربیتی آنها. شیخ به سال ۱۲۴۹ق به قصد توطن در عتبات به کربلا رفت و زمانی وارد آن شهر مقدس گردید که چند سال از فوت شریف العلماء (متوفای ۱۲۴۵ق) گذشته بود و فقیه برجسته ای در آن شهر نبود و تدریس حوزه علمیه نجف را دو نفر از فقهای بزرگ و مشهور به نام های شیخ علی - فرزند شیخ جعفر کاشف الغطا - و شیخ محمد حسن صاحب جواهر به عهده داشتند. شیخ انصاری در کربلا سکونت گزید و برای استفاده از شیخ علی کاشف الغطا بیشتر اوقات از کربلا به نجف می رفت و در مجلس آن فقیه شرکت می کرد و با این که استادش صریحاً می گفت که شیخ مرتضی به استاد نیاز ندارد و خودش مجتهد مطلق و صاحب فتواست، اما شیخ انصاری به احترام خاندان بزرگ و مشهور کاشف الغطا، تا سال مرگ شیخ علی یعنی ۱۲۵۴ق در مجلس درس وی حاضر می شد. شیخ انصاری پس از وفات کاشف الغطا، مجلس درسی در کربلا تشکیل داد، اما پیش از حمله نجیب پاشا به کربلا، از آن شهر به نجف هجرت کرد. زمانی که شیخ در نجف به تدریس

و تألیف اشتغال داشت و هنوز به زعامت نرسیده بود، شخصی به نام میرزا زکی، که همزمان با اقامت شیخ در دزفول با ایشان آشنا شده بود، به خدمت شیخ رسید و گفت: مایلم که در خدمتتان با هم برای انجام فریضه حج به مکه مشرف شویم. شیخ پیشنهاد او را نپذیرفت. میرزا زکی اصرار کرد و گفت: من مخارج سفر شما را می پردازم و هزینه خانه و خانواده جنابعالی را می دهم. وی می خواست با این بخشش شیخ را به زیارت خانه خدا مجبور کند و حج تمتع را بر وی واجب گرداند. شیخ بر پول میرزا زکی ایراد گرفت و او شیخ را مطمئن ساخت که آن ها را از راه حلال به دست آورده است. با این حال، شیخ به او گفت: احتیاطاً، هزینه سفر را که مبلغ دوازده هزار بود، تزکیه و تصفیه نماید؛ یعنی سهم امام و خمس و رد مظالم را بپردازد. میرزا زکی با علاقه و ایمانی که به شیخ داشت امر او را اطاعت کرد. بعد از انجام این کار، شیخ پیشنهاد میرزا زکی را قبول کرد و با وی و یکی از شاگردان فاضل و ادیب خود به نام ملا نصرالله تراب دزفولی و یکی از خویشان فاضلش، شیخ محمد کاظم انصاری، که چند بار به مکه مشرف شده بود و راه و چاه را به خوبی می شناخت به مکه مکرمه برای انجام فریضه حج مشرف شدند. شیخ انصاری در مکه مورد احترام و تکریم شریف مکه قرار گرفت. ملا نصرالله تراب در لمعات البیان نوشته است: در سفر مکه که خدمت شیخ استاد بودم، یکروز از چادری که برای شیخ افراشته بودند صدایی شنیدم. با خود گفتم شاید یکی از اعراب صحراگرد می خواهد دستبندی به اثاثیه بزند. وارد چادر شدم و شیخ را دیدم در گوشه ای از چادر نشسته به خوردن مخلوطی از آرد نخود و قهوه و قند کوبیده مشغول است. عرض کردم: میرزا زکی میزبان ماست و با آشپزها و نوکرهایش غذاهای خوب تهیه می کند، چرا به این نوع خوراک قناعت می کنید؟! شیخ فرمود: دوست ندارم با غذاهای چرب و لذیذ معده خود را پر کنم. هر چند پولهای میرزا زکی تصفیه شده است، اما پول مشتبه اثر وضعی خود را خواهد داشت که من از آن پرهیز می کنم و روز قیامت طاعت حساب مال حلال را هم ندارم. اداره حوزه علمیه نجف در سال ۱۲۶۲ق به شیخ محمد حسن معروف به صاحب جواهر رسید. وی از فقهای بزرگ شیعه و مؤلف کتاب معروف جواهر در فقه است، شیخ محمد حسن در روزهای آخر عمر به تشکیل مجلسی امر نمود و سفارش کرد که فقهای مشهور نجف در آن حاضر شوند. چون جلسه فراهم آمد، صاحب جواهر، شیخ انصاری را در آن مجلس نیافت. فرمود تا شیخ را نیز در آن مجلس حاضر کنند. شیخ را در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام یافتند در حالی که برای سلامت صاحب جواهر دعا می کرد. وقتی او به مجلس آمد، صاحب جواهر شیخ را نزد خود طلبید و دست او را روی قلب خود نهاد و گفت: اکنون بر من گوارا شد! سپس، رو به فقهای حاضر در مجلس کرد و گفت: مرجع و رئیس علمی شما پس از من ایشان هستند. آنگاه شیخ انصاری را مخاطب قرار داد و گفت: ای شیخ، در مسائل فقهی احتیاطهای خود را کمتر کن که اسلام شریعتی است که احکام آن بر سهولت و سادگی نهاده شده است. زیرا معروف بود که شیخ انصاری در فتوایش احتیاط بسیار می کند. صاحب جواهر در ماه شعبان ۱۲۶۶ق وفات و زعامت شیعه به شیخ انصاری رسید. محققاً، کثرت علم و شهرت و تقوای شیخ نزد صاحب جواهر مسلم بوده که ریاست حوزه علمیه نجف را به او تفویض نموده است و الا رسم نیست که مجتهد مرجعی برای خود جانشین تعیین کند. پس از وفات صاحب جواهر، شیخ انصاری به وسیله نامه ای جریان را به دوست و همدرس قدیمی خود، سعید العلماء مازندرانی نوشت و یادآور شد: زمانی که هر دو در کربلا از محضر درس مرحوم شریف العلماء استفاده می کردیم، شما از حیث درس و معلومات بر من مقدم بودید. حال شایسته است به نجف آمده ریاست حوزه را عهده دار شوید. سعید العلماء در جواب شیخ نوشت: من مدتی است به امور درسی اشتغال ندارم، ولی شما تاکنون به تدریس و مباحثه مشغول بوده اید، لذا برای احراز این مقام سزاوارترید. شیخ انصاری تا رسیدن جواب سعید العلماء، ریاست حوزه را به عهده نگرفت و پس از دریافت جواب سعید العلماء به منبر رفت و برای عده کثیری از فقها و طلاب و فضلا و مردمان عادی که پای منبر او گرد آمده بودند، در اثبات

تقلید از اعلم دلایلی علمی بیان داشت که اعلیت وی را نزد فقها و فضلا و شنوندگان ثابت گردانید. تقریر دلایل شیخ چنان متقن و قوی بود که مخالفین وی نیز به زعامت او اذعان کردند. شیخ پس از ایراد سخنرانی از منبر به زیر آمد و به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و از حضرت خواست تا او را لغزش های مختلف در این امر خطیر (ریاست عامه شیعیان) مصون دارد و در مشکلات زعامت وی را یاری فرماید. شیخ انصاری از سال ۱۲۶۶ق. تا هنگام وفات (۱۷ جمادی الثانی ۱۲۸۱ق) ریاست علمیه فقهای شیعه را داشت و مورد تکریم و احترام فوق العاده فقها و دانشمندان و رؤسای کشورهای اسلامی بود و نخستین فقیهی بود که یگانه مرجع شیعیان جهان گردید. برگرفته از کتاب تندیس زهد.

در آن عمل خیری از ترس آمیخته شدن با عمل ناپسندی ترک شود. بدین صورت که شیطان یکی از احکام اسلامی (مانند اخلاص) را پیش انسان بنمایاند و رذیلتی مانند ریا را نیز پیش کشد؛ بعد به انسان تلقین کند که عمل خیر عملی است که برای خدا باشد و اگر ریایی باشد باطل است. پس حالا که عملت از روی ریاست آن را ترک کن.

در چنین موقعیت هایی، نباید به این وسوسه گوش داد، چون از ریا می توان گذشت. خداوند عالم هم دستگیری می کند تا انسان خود را به موجود خیری تبدیل کند. از این رو، انسان باید اعتماد پدر و مادر، برادر و هم چنین مردم را با انجام اعمال خیر به خود جلب کند، چون تنها نمی تواند کاری انجام دهد. برای مثال، امروز شما تصمیم بگیری از چند بیمار عیادت کنید و اگر توان خرید دارو ندارند، در خرید دارو به آنها کمک کنید و ببینید چه لذتی دارد! هم چنین، تصمیم بگیری چند نفری مؤسسه خیریه ای راه بیندازید. برای مثال، پیرمردها و سالمندان زن و مرد را شناسایی کنید و از حال آنها پرسید که آیا خرجی زن و بچه دارند یا نه؟ یک مرتبه می بینید سفره دلشان را با گریه باز می کنند؛ یکی می گوید: چهار دختر دارم که دو تای آنها وقت شوهر کردنشان است و توان تهیه جهیزیه آنها را ندارم؛ دیگری می گوید: فرزندم مریض در خانه دارم و... هر قدر می توانید به آنها کمک کنید و از نگرانی نجاتشان دهید. کم کم، نزد خدا آبرومند شده به موجود مبارکی تبدیل می شوید.

پیامدهای انحرافات فکری

همان گونه که در کتاب های متعدّد - از قدیمی ترین آن ها که کتاب احیاء العلوم غزالی باشد تا کتاب مرحوم فیض کاشانی که پانصد سال پیش نوشته شده - آمده است، اندیشه صحیح انسان را به موجود مبارکی تبدیل می کند، اما اگر انسان در مسیر اندیشه صحیح حرکت نکند، به یکی از

سه موجود زیر تبدیل می شود: یا حیات حیوانی پیدا می کند، یا حیات سَبَّعی (درنده خویی) و یا به حیات شیطانی متصف می شود. (۱)

حال، ممکن است تنها یکی از این سه حالت در شخصی پیدا شود، یا او گرفتار دو نوع از این حالت ها شود، یا گرفتار هر سه نوع گردد. برای نمونه، معاویه دچار هر سه حالت شده بود.

حیات حیوانی از نظر قرآن

انسانی که بی فکر زندگی می کند دچار حیات حیوانی می شود؛ یعنی تمام همت او بر دو محور قرار می گیرد: شکم و شهوت. چون حیاتی که با چراغ فکر روشن نشده باشد، بسیار محدود است. قرآن این نوع حیات را حیات حیوانی نام گذارده است. در آیه ۱۲ از سوره مبارک محمد، به زندگی کسانی اشاره شده است که تنها به مسئله شکم اهمیت داده و برای مسائل دیگر هیچ گونه حسابی باز نکرده اند:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» . (۲)

و کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذت‌های زودگذر] دنیايند و می خورند همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

دفع ضرر محتمل

فلاسفه سخن جالبی درباره دفع ضرر احتمالی دارند که یکی از بدیهیات عقلی است و آن این است که عاقل همیشه در اندیشه جلوگیری از ضرر محتمل است. ضرر محتمل یعنی ضرری که احتمال وقوع آن برای عاقل ضعیف است، لیکن ممکن است واقع شود.

چند نمونه

- وقتی انسان عاقل می خواهد از جایی به جای دیگر برود که احتمال می دهد در راه به عقربی برخورد کند، احتیاط بیشتری می کند و تمام نقاط

ص: ۱۹۳

۱- (۱). تفسیر قرآن کریم، سید مصطفی خمینی، ج ۱، ص ۴۳۹: «إن الإنسان بدن و نفس شیطانیة و نفس سبعية و نفس بهیمیة و جوهر ملکی عقلی، فالتجلی باسمه تعالی الله للجوهر الملکی: ألا بذكر الله تطمئن القلوب، و باسم الرب للنفس الشیطانیة: رب أعود بك من همزات الشیاطین، و باسم الرحمن للنفس السبعية: الملك يومئذ الحق للرحمن، و باسم الرحيم للنفس البهیمیة: أحل لكم الطیبات، و بمالك يوم الدين للبدن الکثیف: سنفرغ لكم أیه الثقلان. و آثار هذا التجلی طاعة الأبدان بالعبادة، و طاعة النفس الشیطانیة بطلب الاستعانة، و السبعية بطلب الهدایة، و البهیمیة بطلب الاستقامة، و تواضعت الروح القدسیة، فعرضت لطلب إيصالها

إلى الأرواح الباليه المطهره. والله العالم بحقائق آياته».

٢- (٢) . محمد، ١٢: «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ
يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» .

بدنش را که پیداست می پوشاند و از خودش به طور کامل محافظت می کند. اگر هم کسی او را در این حال ببیند و پرسد این احتیاط برای چیست؟ در پاسخ می گوید: برای محافظت جان و در امان ماندن از شرّ عقرب است. عقلای عالم نیز حرف او را به جهت جلوگیری از ضرر محتمل می پذیرند.

- وقتی کسی کپسول آتش نشانی در خانه خود نصب می کند، عقلا نه تنها این کار را مذمت نمی کنند، تایید هم می کنند.

- آمپولی اختراع شده که برای دفع سرماخوردگی بسیار مفید است و مردم اول زمستان این آمپول را می زنند تا سرما نخورند. این از آن روست که احتمال می دهند در زمستان سرما بخورند. لذا اگر شخصی از دکتر تزریق این آمپول را تقاضا کند، دکتر او را سرزنش نمی کند.

- جعل طلاق از طرف خداوند به منظور دفع ضرر محتمل بوده است. چون خداوند احتمال می داده که میان زن و شوهرها گاهی اختلافاتی پیدا می شود که آشتی پذیر نیست و زندگی مشترک آن ها دیگر فایده ای ندارد.

- اگر انسان احتمال دهد که ماشین او در مسافرت پنجر می شود، خود را به یک سری از امکانات مجهز می کند و عقلا هم کار او را تایید می کنند. از این روست که گفته اند:

گر تو را طفلی بگوید کای فلان

پیامد اندیشه نکردن در واقعیات

وجود قیامت، ملائکه، مرگ، برزخ، حساب، کتاب، بهشت، جهنم، انبیاء، و

... همگی واقعیت اند نه احتمال، و کسانی که به این واقعیات فکر نکنند و چاره ای در برابر آن ها نیندیشند زندگانی شان حیوانی است؛ زیرا خدا، انبیا، ائمه، قرآن، اخلاق و تربیت را کنار گذاشته اند و از واقعیات کناره گرفته اند. خداوند در قرآن حیات این گروه از مردم را حیات حیوانی معرفی می کند و می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» .

کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذت های زودگذر] دنیایند و می خورند، همان گونه که چهارپایان می خورند و جایگاهشان آتش است.

حیات سبعی

اما یک زندگی هم زندگی سبعی است؛ البته تا کسی حیوان نشود، درنده نمی شود و ممکن است مدتی آرام باشد، لیکن رفته رفته درنده می شود، از این رو خداوند می فرماید: افرادی که به جان و مال مردم می افتند و آبروی مردم را می برند، درنده اند. خدا نکند انسان صفت درندگی پیدا کند. آنهایی که بدون تحقیق پشت سر دیگران حرف می زنند و آبروی آنها را می برند و پس از روشن شدن حقیقت، برای عذرخواهی التماس می کنند، قرآن آنها را درنده معرفی می کند. در سوره اعراف می فرماید:

«وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ» . (۱)

و اگر می خواستیم [درجات و مقاماتش را] به وسیله آن آیات بالا می بردیم، ولی او به امور ناچیز مادی و لذت های زودگذر دنیایی تمایل پیدا کرد و از هوای نفسش پیروی نمود؛ پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد.

حیات شیطانی

زندگی مردم بی فکر زندگی شیطانی است. شیطان کیست؟ مرکز خدعه،

ص: ۱۹۵

۱- (۱). اعراف، ۱۷۵-۱۷۶: «وَإِذْ قُلْنَا لِلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّكُمْ قَوْمٌ مَّبْرُورُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» .

آزار، زجر و... همه وجود این مخلوق خدعه و حيله است و این قدر خوش خط و خال است که انسان نمی فهمد چه موجود خطرناکی است. تازه پس از سی سال، عده ای می فهمند که چه کلاهی سرشان رفته است.

حکایت روباه و گرگ

نقل کرده اند که روزی روباهی به گرگی رسید که دنبه ای به دندان داشت. گرگ بینوا پس از سه چهار روز گرسنگی کشیدن تازه توانسته بود این غذا را به دست آورد که روباه به او گفت: جناب گرگ، خدا روزی دهنده است؛ خداوند لطف دارد؛ بین چه گوسفندهایی به این منطقه فرستاده تا تو را غرق نعمت کند و...! خلاصه، آن قدر از گرگ تعریف کرد که او را فریب داد. در نهایت هم از او پرسید: این چیست که به دست آورده ای؟ گرگ دهانش را باز کرد و گفت: دنبه! باز کردن دهان همان و افتادن دنبه از دهان گرگ و فرار کردن روباه همان. پس از آن، هر کس به روباه می رسید و می گفت: در دهانت چه داری؟ او دندانش را محکم روی دنبه می فشرد و می گفت: «چربی»!

این انسان ها از این دسته حیوانات هستند. یعنی اول دیگران را مغرور می کنند و بعد کلاه سرشان می گذارند؛ از مردم تعریف می کنند و بعد آنها را زمین می زنند و همه چیزشان را می گیرند، آن هم به گونه ای که خودشان احساس نکنند.

این کار انسان شیطان صفت است؛ مثلاً، کسی که ماشینش فروش نمی رود، آن را پیش دلال می برد و او با کلک آن را می فروشد. این خیلی بد است که وقتی مردم خودشان نمی توانند سر کسی کلاه بگذارند، می گویند پیش فلانی برویم تا او برایمان بفروشد! هر چند عده ای کلاه گذاشتن به سر مردم را زرنگی و کاسبی و اهل معامله بودن می دانند.

خدا نکند انسان جزو حزب و باند شیطان باشد! چون قرآن از دو حزب نام می برد:

۱. حزب الله:

«أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» . (۱)

آگاه باشید که بی تردید حزب خدا رستگارانند.

۲. حزب شیطان:

«أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» . (۲)

آگاه باشید که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند.

حزب شیطان کسانی هستند که پیوسته نقشه می کشند تا کلاه سر مردم بگذارند و به هر نحو شده آنان را دچار خسارت و گرفتاری کنند. در حالی که کسانی که با فکر کار می کنند دارای حیات الهی اند. شکم و شهوت آنان در اختیار خداست و حالت درندگی و خدعه و حيله و مکر ندارند. حال سوال این است:

انسانی که فکر دارد، چرا شیطان وار زندگی کند و چرا درندگی پیش گیرد؟

ص: ۱۹۷

۱- (۱) . مجادله، ۲۲؛ نیز با عباراتی دیگر در مائده، ۵۶: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» .
۲- (۲) . مجادله، ۱۹: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» .

۱۱- تفکر و منزلت انسان

اشاره

ص: ۲۰۹

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على أعدائهم اجمعين.

در روایتی از امیر المؤمنین، علیه السلام، می خوانیم:

«قیمت هر انسانی در گرو آن چیزی است که او را آراسته و نیکو بار بیاورد». (۱)

بی تردید، در میان اعضا و جوارح آدمی، چیزی به اندازه عقل و اندیشه صحیح به انسان نیکی و آراستگی نمی بخشد. نه مال دنیا و نه مقامات مادی و نه توانایی های جسم و بدن، نمی تواند ارزشی را که عقل به انسان می دهد به او بدهد. از این روست که تباه کردن عقل یا ضرر رساندن به آن قابل مقایسه با تباهی سایر اعضا و جوارح نیست.

یکی از موضوعاتی که در رساله های عملیه مراجع هم نوشته شده، دیه اعضای بدن است. یعنی اگر کسی به هر عضوی از اعضا ضربه ای وارد کند باید قیمت معینی برای آن پردازد. برای مثال، اگر کسی دست کسی دیگر را از کار بیندازد یا ضربه ای به گوش او بزند که سبب گر شدنش شود، یا پای کسی را قطع کند یا این که او را به عمد یا به اشتباه بکشد، باید هزار مثقال طلا به عنوان دیه و قیمت این بدن از دست رفته به

ص: ۲۱۱

۱- (۱) پی نوشت . نهج البلاغه، حکمت ۸۱: «قیمه کل امری ما یحسنه».

صاحبان آن خون بپردازد. حال، سوال این است که اگر انسانی را گمراه کند، چه دیه ای در برابر این گمراهی باید بپردازد؟

گمراه کردن ضربه زدن به عقل و فکر انسان هاست. کتاب خدا تصریح می کند که جزای گمراه کردن افراد آتش جهنم است، (۱) در حالی که دیه کشتن افراد آتش نیست. یعنی اگر کسی دیه مقتول را بپردازد و از صاحبان خون رضایت بگیرد، شایستگی بخشش دارد؛ یعنی هم صاحبان خون می توانند او را ببخشند و هم خداوند. (۲)

توبه کسی که مردم را گمراه کرده بود

نقل است فردی که عده ای را گمراه کرده بود، پس از پشیمانی، نزد پیامبر زمان خود رفت و مسئله را با او در میان گذاشت و گفت: می خواهم توبه کنم! پروردگار عالم به پیامبرش خطاب کرد: به او بگو شرط پذیرش توبه تو این است که کسانی را که گمراه کرده ای و هم اکنون مرده اند، زنده کنی و بگویی اشتباه کردم و ایشان را به راه راست باز گردانی. (۳) آری، سنگین ترین دیه ها دیه کشتن عقل است.

معلم ها باید بیشتر از بقیه مواظب باشند

به کسانی که در تربیت افراد جامعه دستی دارند، به ویژه دبیران محترم، سفارش می کنم که اولاً، بر اساس کتاب هایی که از طرف آموزش و پرورش در اختیارشان قرار گرفته درس بدهید و ثانیاً، اگر خودشان اهل مطالعه هستند و در امور مذهبی تخصص دارند، برای بچه ها مطالبی را بازگو کنند که در حد فهم آنها باشد و سعی کنند مطالب سنگینی که نیازمند استدلال های علمی هستند بیان نکنند؛ چون بچه ها کوشش ندارند و ممکن است با شنیدن مسئله ای علمی درباره خداوند، قیامت یا نبوت بیمار شوند و نشود درمانشان کرد.

ص: ۲۱۲

۱- (۱). ص، ۲۶ «يَا دَاوُدُ إِذَا جَعَلْتَكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَأَحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» .

۲- (۲). بقره، ۱۷۸: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَأَلْبِغْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّءْ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ» .

۳- (۳). فقه الرضا، علی بن بابویه، ص ۳۸۳: «نروی: أنه كان في الزمان الأول رجل يطلب الدنيا من حلال فلم يقدر عليها، فأتاه الشيطان عليه اللعنة فقال له: ألا أدلك على شيء يكثر دنيائك، ويعلو ذكرك به؟ فقال نعم، قال: تبتدع دينا وتدعو الناس إليه، ففعل فاستجاب له خلق كثير، وأطاعوه، وأصاب من الدنيا أمرا عظيما ثم إنه فكر يوما فقال: ابتدعت دينا ودعوت الناس إليه، ما أدري ألى التوبة أم لا، إلا أن أرد من دعوته عنه، فجعل يأتي أصحابه فيقول: أنا الذي دعوتكم إلى الباطل، وإلى بدعة وكذب، فجعلوا يقولون له: كذبت، لا بل إلى الحق دعوتنا، ونحن غير راجعين عما نحن عليه، ولكنك شككت في دينك فرجعت عنه، فلما رأى أن القوم قد تداخلهم الخذلة، عمد إلى سلسلة وأوتد لها وتدا ثم جعلها في عنقه، ثم قال: لا أحلها حتى يتوب الله على وروی: أنه ثقب ترقوته وأدخلها فيها فأوحى الله تعالى إلى نبي ذلك الزمان: قل لفلان: لو دعوتني حتى تسقط أوصالك ما

استجبت لك، ولا غفرت لك، حتى ترد الناس عما دعوت إليه».

خوب است بیشتر مسائل اسلامی معمولی را که جنبه عاطفی دارند برای آن‌ها مطرح کرد. هم چنین، باید از ارزش معلم برایشان گفت تا آن‌ها از نظر ادب و احترام به معلم و ارزش وی و تعلیماتش آگاه شوند.

رفتار امام حسین، علیه السلام، با معلم فرزندش

روزی یکی از فرزندان حضرت سیدالشهدا، علیه السلام، از مدرسه به خانه برگشت. امام او را صدا زدند و فرمودند: عزیزم! امروز چه یاد گرفتی و معلمت چه به تو آموخته است؟ گفت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...» .

حضرت به خدمتکار خانه فرمودند: به در خانه معلم او، عبدالرحمن سلمی، برو و او را به این جا دعوت کن! خدمتکار رفت و گفت که آقا با شما کار دارند. معلم با خود گفت: خدایا، یعنی حسین با من چه کار دارد؟ من امروز در مدرسه کاری نکرده‌ام. فقط به فرزندش سوره حمد را یاد داده‌ام!

وقتی او خدمت حضرت رسید، ایشان هزار دینار طلا از دسترنج خودشان، که مربوط به امور کشاورزی می‌شد، به معلم دادند و فرمودند: دهانت را باز کن! و چند قطعه عقیق و فیروزه و الماس هم در دهان او ریختند و حواله ای هم به بزاز نوشتند که هزار متر پارچه حله بافت یمن از حساب من به این معلم بده. بعد هم فرمودند: مرا ببخش که در برابر عظمت کار تو کاری نمی‌توانم بکنم. آنچه من به تو دادم تقدیمی بیش نبود، اما آنچه تو به فرزند من دادی، عطا و کرامت بود. (۱)

خوب است در شأن معلم این سخنان را در کلاس گفت یا این آیه شریفه سوره اسراء را که می‌فرماید:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا *

ص: ۲۱۳

۱- (۱). مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۲۲۲؛ نیز مستدرک الوسائل، میرزا نوری، ج ۴، ص ۲۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۱: «قيل ان عبد الرحمن السلمی علم ولد الحسين الحمد فلما قرأها علی ابیه اعطاه الف دینار والف حله وحشا فاه دراهم، فقيل له فی ذلك قال: وأین يقع هذا من عطائه، یعنی تعلیمه، وأنشد الحسين: إذا جادت الدنيا علیک فجد بها * علی الناس طرا قبل ان تتفلت / فلا الجود یفنیها إذا هی اقبلت * ولا البخل یقیها إذا ما تولت».

وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا. (۱)

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری رسند [چنانچه تو را به ستوه آورند] به آنان اف مگوی و بر آنان [بانگ مزین و] پرخاش مکن، و به آنان سخنی نرم و شایسته [و بزرگوارانه] بگو. و برای هر دو از روی مهر و محبت، بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا! آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند، مورد رحمت قرار ده.

بچه را باید از مدرسه با یک دنیا محبت به سوی پدر و مادر روانه کرد. با آنان درباره شهدا باید سخن گفت و این که چه بزرگوارانی جان دادند تا آنان آسوده تحصیل کنند.

توصیه می کنم از بحث های علمی و طرح مسائل اختلافی در کلاس ها پرهیزید و مواظب باشید که در کلاس کلمه ای نگویید که بچه ها گمراه شوند. چون بچه ها هر چه معلم بگوید می گیرند. بر اعصاب خود مسلط باشید. همه می دانند زندگی معلم ها سخت است و حقوق آنان به اندازه ارزش کارشان نیست، ولی این هم هست که همه ما داوطلبانه معلم شده ایم. اگر می توانید برای رضای خدا صبر کنید و مشکلاتی را که حضور چند قرن استعمار در این کشور برای ما به وجود آورده و به این زودی ها هم مرتفع نمی شود، به پای اسلام نگذارید. یادتان باشد هر روز در طی پنج ساعت میهمانان کوچکی دارید که امانت های پروردگار بزرگ هستند. گیرندگی آنها زیاد است و از شما تغذیه فکری می کنند. پس، فکر و خیال آنان را مشوش و ناراحت نکنید.

صفات کوردلان

تواریخ نوشته اند که خواهر عمر سعد زن مختار ثقفی بود. (۲) وقتی مختار به قدرت رسید و شروع به کشتن قاتلان اُبی عبدالله کرد، عمر سعد نامه ای به این مضمون به او نوشت که تو مرا می شناسی، خواهرم را هم

ص: ۲۱۴

۱- (۱). اسراء، ۲۳۲۴.

۲- (۲). این گونه نسبت های خویشاوندی در تاریخ اسلام زیاد است. برای مثال، خواهر معاویه (ام حبیبه) همسر رسول خدا بود [المبسوط، شیخ طوسی، ج ۴، ص ۲۷۰: «ثم تزوج فی سنه ست (من التاریخ) أم حبیبه بنت اُبی سفیان»]، جعده دختر اشعث بن قیس زن امام حسن مجتبی، و ام فضل دختر مامون همسر امام جواد بود و... .

می شناسی، پدر و مادرم را نیز می شناسی، این ها که تو دست به خونشان برده ای، در کربلا چه جنایت ها که نکردند و هر کاری با آنان بکنی استحقاقش را دارند، ولی می دانی که من بی تقصیرم!

با این که تمام تقصیرها بر گردن او بود، می گفت تقصیری ندارم. اینها آن قدر جسور و بی حیا بودند! میان زندانی ها مثلی معروف است که می گویند: «این جا همه بیگناه اند». شرط اول خلافکار بودن بی حیایی و پررویی است، لذا اگر پرونده های مربوط به قتل و غارت و جنایت را ببینید، همگی در پاسخ سوال هایی از این دست: شما اتوبوس را آتش زدید؟ شما ده نفر را کشتید؟ شما در فلان ساختمان بمب گذاشتید؟ شما چاقو کشیدید؟ و... گفته اند: ما بیگناهییم و کاری نکرده ایم و اصلاً از جریان بی خبریم!

دقت در رفت و آمدها و معاشرت ها

اگر انسان دیوار ساختمان کسی را خراب کند، تاوانش این است که آن را دوباره بسازد؛ اگر در تصادف به اتومبیل کسی خسارت وارد کند، باید ماشین او را درست کند؛ پس چرا گمان می کنیم گمراه کردن مردم عوضی ندارد؟ انسان باید در رفت و آمدها و معاشرت هایش دقت کند و مواظب رفتار و گفتارش باشد تا کسی را از راه راست منحرف نکند. نباید عامل انحراف مردم بود تا در روزگار پیری، هنگامی که خواستیم توبه کنیم، پروردگار نگوید هر کسی را که گمراه کرده ای از گور بیرون بیاور و بگو اشتباه کردم تا توبه ات را بپذیرم.

همراهی فکر و مشورت

خوب است انسان همیشه فکر خود را با فکر دیگران کامل کند و بعد به عملی اقدام کند. پیامبر اکرم مغز عالم بود، اما وقتی پیشنهادی به ایشان می دادند فکر می کرد یا اگر کاری پیش می آمد، عاقلان را گرد می آورد و

با آنان مشورت می کرد. (۱) همین دستور نیز به مسلمانان داده شده است:

«وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» . (۲)

و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است.

پیامبر، صلی الله علیه وآله، همین کار را می کردند (۳) و هیچ وقت نمی گفتند من عقل کل هستم و هر چه می گویم صحیح است. انسان با فکر و مشورت به نظر بهتری می رسد.

تواضع علمی مرحوم آیت الله بروجردی

مرحوم آیت الله بروجردی وقتی مرجع تقلید بودند، بقای بر تقلید از مرجع در گذشته را حرام می دانستند و بسیاری از مردم در آن زمان دچار این مشکل بودند.

مرحوم آیت الله یثربی، که یکی از استادان امام و از مقلدان آیت الله بروجردی بود، در اواخر عمر از کاشان به نزد آیت الله بروجردی در قم آمد و عرض کرد: شما می فرمایید بقای بر مرجع میت حرام است. بیایید با هم مناظره کنیم. شما دلایل خود را بیاورید و من هم دلایل خود را از قرآن و روایات و فتاوی مشهور مراجع شیعه می آورم! ایشان فرمودند: مانعی ندارد. (دقت کنیم! نگفتند من اعلم هستم و نیازی به مناظره ندارم.)

وقتی آقای بروجردی دلایل خود را گفت، آقای یثربی هم دلایل خود را بیان کرد و دو ساعت با ایشان بحث کرد. نتیجه آن که فردای آن روز آقای بروجردی اعلام کردند بقای بر تقلید از میت جایز است. یعنی از فتوای حرمت برگشتند و حکم به جواز دادند.

با تکیه بر علم و فکر است که کاری صورت می گیرد. این همه کار مثبت و فکر مثبت در عالم وجود دارد، چرا باید در مقام معلم در کلاس خود حرف های منفی بزنیم؟ اگر کسی واقعاً می خواهد خارج از درس

ص: ۲۱۶

۱- (۱). آل عمران، ۱۵۹: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ .

۲- (۲). شوری، ۳۸: «وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلرَّبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ .

۳- (۳). المبسوط، شیخ طوسی، ج ۸، ص ۹۸: «کان رسول الله، صلی الله علیه وآله، غنيا عن مشاورتهم لكن أراد أن يستن به الحاكم بعده، وقال تعالى: "وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ" و شاور النبی، علیه السلام، أصحابه فی قصه أهل بدر و أساره و شاور أهل المدینه یوم الخندق».

صحبت کند، حرف های فکری و علمی بزند بهتر نیست؟

خوب است کتاب سیری در نهج البلاغه شهید مطهری را مطالعه کنید و آن را خلاصه کنید و برای بچه ها بگوید تا بچه ها علی وار تربیت شوند. اگر اهل ذوق هستید، قصاید سعدی را در کلاس بخوانید و حکایات شیرین کليلة و دمنه را بازگو کنید تا بچه ها از شما درس زندگی بگیرند.

نمونه هایی از تأثیر کارهای معلمان خوب

۱. خود من حمد و سوره ام را نزد مدیر مدرسه مان یاد گرفتم. شش سالم بود که مرا به آن مدرسه بردند. مدیر مدرسه هر روز با یک جعبه شیرینی سر کلاس می آمد و می گفت: هر کس حمد و سوره اش را بخواند، یک شیرینی به او می دهم. بعضی ها تمام می خواندند، بعضی ها نیمه می خوانند، ولی او به همه شیرینی می داد؛ حتی به کسی که بلد نبود هم شیرینی می داد و می گفت: این مال آن حمد و سوره ای است که فردا می خواهی بخوانی...! این کار مدیر است. معلم ها و مدیرها خیلی می توانند روی بچه ها تأثیر بگذارند.

۲. کلاس چهارم ابتدایی که بودم، معلمی داشتم که هر وقت مرا می دید می گفت: تو با این قیافه و طرز حرف زدن به درد این می خوری که در آینده مبلغ دین شوی! حال، چه فکری درباره من کرده بود خودم نمی دانم. زمانی که تصمیم گرفتم برای تحصیل به قم بروم، خانواده ام مخالفت کردند. یک روز، همان معلم را دیدم و ماجرا را برایش گفتم. او هم نامه ای به خانواده من نوشت و همان نامه سبب شد من به قم بروم. سال ها بعد، همین معلم یکی از کسانی بود که پای سخنان من می نشست.

۳. وقتی کلاس هشتم بودم، معلمی داشتیم که دبیر ادبیات فارسی و

۴.

ص: ۲۱۷

عربی بود. (۱) کلاس ایشان یکی از شیرین ترین کلاس ها بود و خاطرات زیادی از آن کلاس دارم. یادم هست یک بار ناظم مدرسه با ایشان حرفش شد، ولی بچه ها از او پشتیبانی کردند و جلو ناظم ایستادند؛ با این که ایشان روحانی بود و در آن وقت مردم میانه خوبی با روحانی ها نداشتند، بچه ها علاقه عجیبی به ایشان داشتند تا آن جا که خارج از مدرسه هم جلسه هفتگی تشکیل داده بودند تا یک شب بیشتر با ایشان باشند. به یاد دارم که خیلی شعر برای ما می خواند و قطعه هایی بسیار عالی بلد بود. از جمله، این شعر را از او به یاد دارم:

دانا نخورد شراب و مستی نکند

این شعر را فراوان می خواند و بر بچه ها تأثیر می گذاشت. خیلی از بچه های آن کلاس آینده خوبی داشتند و آدم های خوبی شدند.

این شعر را هم من از زمان او به یاد دارم:

دو رویه زیر نیش مار خفتن

او این اشعار را زمانی می خواند که شاه قدرت فراوانی داشت. او بچه ها را استعمارستیز بار می آورد. برای این کار چه قیمتی می شود گذاشت؟ شما معلمان گرامی هم فقط به میزان حقوق خود نگاه نکنید. در عوض، به کارهای مفیدی که در کلاس

ص: ۲۱۸

۱- (۱)). نام ایشان آقای احمدی بود که خداوند پیامزدش! (مولف)

می توانید انجام دهید فکر کنید و باور کنید که به قول امام راحل: «معلمی شغل انبیاست».

این اشعار را نیز من ۲۷ سال پیش از یک معلم خوب یاد گرفتم.

شبی در محفلی با آه و سوزی

۵. سال چهل یا پنجاه شمسی بود که در ابن بابویه، مؤسسه ای راه اندازی کردیم. بعد، از میان بچه های یتیم، ۳۰ نفر را قبول و شروع به کار کردیم. نتیجه این شد که همه آن ها با معدل ۱۹/۵ و ۲۰ به کلاس دوم رفتند و ما سی نفر دیگر را پذیرش کردیم. از طریق این بچه ها، وارد منازل شده و با پدر و مادر و خواهر و برادرها صحبت کردیم و آنها را جذب حوزه علمیه کردیم. یادم هست تا کلاس پنجم، بهترین شاگردان شهر ری از کلاس ما بودند و همه آن ها در آینده انسان هایی عالی و فعال شدند.

وجود ما معمایی است، حافظ

(۱)

شاید هیچ یک از ما توجه نداشته باشیم، ولی وجود هر یک از ما

ص: ۲۱۹

۱- (۱)). مصرعی از حافظ شیرازی است.

مجموعه ای است از آنچه یاد گرفته، شنیده و دیده ایم؛ در حقیقت، مجموعه ای است از کسانی که در ما سبب رشدی و تربیتی (یا بیماری و انحرافی) شده اند. برای همین، این واقعاً من نیستم که برای شما می نویسم یا حرف می زنم، بلکه آن معلم هایی هستند که در وجود من زندگی می کنند؛ پدر و مادرم هستند که در وجود من اند. لذا از این سخنان، آن معلم و پدر و مادرم در برزخ بهره می برند. (۱)

خلاصه کلام، فکر چیز خوبی است. آن ها که می خواهند به کلاس بروند و برای بچه های مردم درس بدهند باید فکر کنند که وقت دانش آموزان را با چه امور مثبتی می توان پر کرد و چه می توان انجام داد که وقتشان بیهوده هدر نرود. ما در قبال این ساعت ها و دقیقه ها به مردم مدیون می شویم. سعی کنیم عمرمان صرف ایجاد رشدی در مردم شود، در غیر این صورت، بعید است از عهده پاسخ عمری که از دیگران تباه کرده ایم بر آییم.

ص: ۲۲۰

۱- (۱). المعتمر، محقق حلی، ج ۱، ص ۳۴۱: «قوله (الرسول)، علیه السلام: «إذا مات ابن آدم انقطع عمله إلا من ثلاث صدقة جاریه أو علم ینتفع به من بعده أو ولد صالح یدعو له».

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

با توجه به آیات و روایات، اگر بگوییم پس از انبیای خدا، کتب آسمانی و ائمه، علیهم السلام، عقل و فکر عمده ترین نقش را در وجود انسان دارند سخن گزافی نگفته ایم. نیروی اندیشه در وجود انسان کمکی برای نبوت انبیا، امامت امامان و کتاب های آسمانی است، چرا که انسان می تواند در سایه اتصال به نبوت و امامت و کتاب و با کمک این نیرو به کمالاتی که خداوند برای او در نظر گرفته برسد. افزون بر این، اداره صحیح زندگی مادی تنها از طریق اندیشه صحیح میسر است.

اگر انسانی فاقد این نیرو باشد، هیچ راهی برای ارتباط با انبیا ندارد. انبیا و ائمه، علیهم السلام، منبع تمام حقایق الهی هستند. کتاب های آسمانی دیگر هم تا زمانی که قرآن کریم نازل نشده بود و از انحراف مصون مانده بودند، منبع حقایق الهی به شمار می آمدند، ولی وقتی قرآن مجید نازل شد، معارف الهی موجود در آن کتب در قرآن منعکس گردید.

با کمک عقل و اندیشه، انسان به این معنا دست خواهد یافت که این

بزرگواران معلمان واقعی زندگی هستند. پس از این درک است که در مقام اتصال به این منابع عالی بر می آید. آن گاه، فردی که پیش از آن هیچ هم به حساب نمی آمده، با کمک فکر و عقل و پس از اتصال به نبوت انبیا، در دنیا و برزخ و آخرت و، از همه مهم تر، در پیشگاه خداوند به حساب می آید. به راستی، چه کسی می تواند عمق و وزن این معنا را درک کند؟

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ» . (۱)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اینانند که بهترین مخلوقات اند. پاداششان نزد پروردگارشان بهشت های پاینده ای است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است، در آن ها جاودانه اند، خدا از آنان خوشنود است و آنان هم از خدا خوشنودند؛ این [پاداش] برای کسی است که از پروردگارش بترسد.

عظمت و حقارت واقعی

آیا ارزشی بالاتر از این هست که یک وجود مقدس بی نهایت از موجودی ذلیل و ضعیف و مسکین اظهار رضایت کند؟ یا مثلاً، مامور کوچکی در دربار فرعون باشد و هیچ کس او را حساب نکند، ولی با اتصال به مقام نبوت و کمک فکرش، تبدیل به مؤمن آل فرعون بشود و آیاتی از قرآن درباره او نازل بشود؟ (۲)

ملکه کشور مصر (آسیه) فقط یک لحظه فکر کرد که شوهرم چه می گوید، درباریان چه می گویند، و موسی چه می گوید؟ آسیه دربار با آن عظمت و خزینه و مملکت را رها کرد و به موسی، علیه السلام، پیوست که از زر و زیور دنیا بهره ای نداشت. چگونه همه این شکوه و عظمت، که حتی امروز هم دیدن اندکی از بقایایش موجب تحیر ماست، نزد او

ص: ۲۲۶

۱- (۱) پی نوشت . بینه، ۷۸.

۲- (۲). آیات ۲۰۲۷ سوره یس در مورد مؤمن آل یاسین نازل شده است. هر چند در روایت زیر از سخن حضرت به دست می آید که این آیات شامل مؤمن آل فرعون نیز می شود: کافی، ج ۲، ص ۲۵۹: «یونس بن عمار قال: قلت لأبي عبد الله، عليه السلام: إن هذا الذي ظهر بوجهي يزعم الناس أن الله لم يبتل به عبدا له فيه حاجة، قال: فقال لي: لقد كان مؤمن آل فرعون مكنع الأصابع (المكنع: هو الذي وقعت أصابعه) فكان يقول هكذا - ويمد يديه - ويقول: يا قوم اتبعوا المرسلين؛» نیز دعائم الإسلام، قاضی نعمان، ج ۱، ص ۳۱: «قال ابو عبد الله، عليه السلام: «قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتُم إيمانه أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله، وإنما كان ابن عم فرعون، وقد نسب الله هذا المؤمن إلى فرعون لقربته في النسب، وهو مخالف لفرعون في الاتباع والدين، ولو كان كل من آمن بمحمد، صلى الله عليه وآله، من آل محمد الذين عناهم الله في القرآن لما نسب مؤمن آل فرعون إلى فرعون وهو مخالف لفرعون في دينه، ففي هذا دليل على أن آل الرجل هم أهل بيته، ومن اتبع آل محمد فهو منهم بذلك المعنى؛» امالی، شیخ صدوق، ص ۵۶۳: «قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: «الصديقون ثلاثة: حبيب النجار، مؤمن آل

ياسين، الذى يقول: اتبعوا المرسلين * اتبعوا من لا يسئلكم اجرا وهم مهتدون؛ وحزقيل مؤمن آل فرعون، وعلى بن أبى طالب، وهو أفضلهم».

صفر می شود و یک چوپان گلیم پوش چوب به دست در چشمش آن قدر عظمت می یابد؟ (۱)

کوچک شدن آن چه به چشم عظیم می آمد و عظمت آن چه به نظر کوچک می نمود به سبب اندیشه بود. آسیه آشکارا به موسی، علیه السلام، ایمان آورد و گفت: شاه و دربار و زر و زینتش دروغی بیش نیست. اینها که به چشم عظیم می آیند، خیلی کوچک اند و به واقع چیزی نیستند.

از این روست که امیر المؤمنین، علیه السلام، درباره متّین می فرماید:

«عظم الخالق فی انفسهم فصغر ما دونه فی اعینهم...» (۲)

تنها خداوند در نگاهشان بزرگ است، لذا هر چه غیر خداست در نزد ایشان کوچک است.

موسی، علیه السلام، که منبع حقایق الهی است، وقتی با چراغ فکر نگاه می کند، حقیقت را می بیند و در نتیجه، فرعون و درباریان او را خیلی کوچک می بیند. برای سران ارتش و نوکران دربار و حتی برای بعضی از مردم، شاه خیلی بزرگ می نمود. می گفتند: او اعلیحضرت است، نیروی زمینی و هوایی و دریایی دارد، جت دارد، آمریکا و شوروی را دارد و... ولی برای کسی که فکرش فکر مستقیم و صحیح بود (مانند حضرت امام)، او کوچک بود. لذا، وقتی ایشان روی منبر از او یاد می کرد می فرمود: این مردک را می گویم! چرا امام از آمریکا و شاه نمی ترسید؟ چون با فکر الهی نگاه می کرد و می یافت که «العزة لله لا لأمريكا» (۳)

به همین قیاس، پول و زیبایی چیزی نیست که چشم انسان را پر کند، بلکه باید دید عظمت واقعی از آن چه کسی و چه چیزی است و حقارت واقعی از آن چه کسی و چه چیزی است؟ اگر انسان با این دید ببیند، زندگی مستقیمی پیدا خواهد کرد.

خیلی از چهره های باعظمتی که در عالم داریم، در ابتدا چیزی نبودند

ص: ۲۲۷

۱- (۱)). بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۶۴: «روی ابن عباس عن رسول الله، صلى الله عليه وآله: «...وأما امرأة فرعون آسية فكانت من بنى إسرائيل وكانت مؤمنة مخلصه وكانت تعبد الله سرا، وكانت على ذلك إلى أن قتل فرعون امرأة حزيل، فعانت حينئذ الملائكة يعرجون بروحها لما أراد الله تعالى بها من الخير فزادت يقينا وإخلاصا وتصديقا، فبينا هي كذلك إذ دخل عليها فرعون يخبرها بما صنع بها، فقالت: الويل لك يا فرعون، ما أجرأك على الله جل وعلا؟ فقال لها: لعلك قد اعتراك الجنون الذي اعترى صاحبك، فقالت: ما اعتراني جنون لكن آمنت بالله تعالى ربى وربك ورب العالمين، فدعا فرعون أمها فقال لها: إن ابنتك أخذها الجنون، فاقسم لتذوقن الموت أو لتكفرن بإله موسى، فخلت بها أمها فسألته موافقة فيما أراد، فأبت وقالت: أما أن أكفر بالله فلا- والله لا- أفعل ذلك أبدا، فأمر بها فرعون حتى مدت بين أربعة أوتاد ثم لا زالت تعذب حتى ماتت، كما قال الله سبحانه: وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ. وعن ابن عباس: قال: أخذ فرعون امرأته آسية حين تبين له إسلامها يعذبها لتدخل في دينه، فمر بها موسى وهو يعذبها فشكت إليه بإصبعها، فدعا الله موسى أن يخفف عنها، فلم تجد للعذاب مسا، وإنها ماتت من عذاب فرعون

لها، فقالت وهي في العذاب: رب ابن لى عندك بيتا فى الجنة. وأوحى الله إليها: أن ارفعى رأسك، ففعلت فأريت البيت فى الجنة بنى لها من در فضحكت، فقال فرعون: انظروا إلى الجنون الذى بها، تضحك وهي فى العذاب. انتهى».

- ٢- (٢). نهج البلاغه، خطبه ١٩٣ (خطبه متقين).
- ٣- (٣). اشاره به: نساء، ١٣٩: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكُفْرَانَ أَوْ لِيَاءَ مَنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْبَسُوا لَهُمُ الْعِزَّةَ مِن دُونِ الْعِزَّةِ الَّتِي فِي يَدَيْ اللَّهِ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبَسُوا فِيهَا مِن دُونِهَا وَلِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الْعِزَّةِ الَّتِي فِي يَدَيْ اللَّهِ وَاللَّهُ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»؛
- نيز يونس، ٦٥: «وَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» .

ولی با فکر همه چیز شدند. آسیه فکر کرد و حقیقت فرعون و فرعونیان را دید. قرآن مجید از فرعون ذی الاوتاد یاد می کند. (۱) چون هر مجرمی را که نزد او می آوردند، حکم می کرد او را بخوابانند و به دست و پایش میخ بکوبند. (۲) او آسیه را نیز به همین مجازات تهدید کرد، اما آسیه نترسید (۳) و گفت: هر کاری می خواهی انجام بده، زیرا من حقیقت دو چیز را شناخته ام: کوچکی تو و بزرگی خدا را. و عاقل کسی است که به دنبال عظمت می رود و خود را پست نمی کند. برای همین، من خدا را با تو معامله نمی کنم.

آسیه الگوی بانوان

خداوند در قرآن مجید آسیه را معیار ایمان قرار داده و این را به تمام عالم اعلام فرموده است:

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (۴)

و خدا برای مؤمنان همسر فرعون را مثل زده است، هنگامی که گفت: پروردگارا! برای من نزد خودت خانه ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده.

قرآن حتی اسم او را هم نمی برد، بلکه به همسری او برای فرعون اشاره می کند که همه بدانند از کجا به کجا رفته است. حال، خود بسنجید: فرعون کوچک تر از پشه کجا و آسیه بزرگ تر از عالم کجا؟

این آیه زن های ما چقدر مناسب است. آسیه موانع فراوانی برای تکامل داشت، اما شما خیلی بهتر می توانید حرکت کنید. قرآن می گوید: این نمونه ای از با من بودن است.

محروم ماندن از سعادت ابدی

نذر بن مالک ارحبی، ساعتی به شهادت ابی عبداللّه علیه السلام مانده، از

ص: ۲۲۸

۱- (۱). فجر، ۱۰: «وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ» .

۲- (۲). التبیان، شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۳۴۳: «قیل: إن فرعون كان إذا غضب على الرجل مده بين أربعة أوتاد حتى يموت» .

۳- (۳). تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۴۶: «أقول: وامرأة فرعون علی ما وردت به الروایات مقتوله قتلها زوجها فرعون لما اطلع أنها آمنت بالله وحده، وقد اختلفت الروایات فی كيفية قتلها. ففي بعضها أنه لما اطلع علی إيمانها كلفها الرجوع إلى الكفر فأبت إلا الايمان فأمر بها أن ترمي عليها بصخرة عظيمة حتى ترضح تحتها ففعل بها ذلك. وفي بعضها لما أحضرت للعذاب دعت بما حكى الله عنها في كلامه من قولها: «رب ابن لي عندك بيتا في الجنة» الخ، فاستجاب الله لها ورأت بيتها في الجنة وانترعت منها الروح وألقيت الصخرة على جسد ليس فيه روح. وفي بعضها أن فرعون وتد لها أربعة أوتاد وأضجعها على صدرها وجعل على

صدرها رحي واستقبل بها عين الشمس. والله أعلم».

٤- (٤). تحريم، ١١.

ایشان اجازه رفتن گرفت و عرض کرد: قرار ما با هم این بود که اگر تو پیروز شدی، ما تا آخر بمانیم؛ اما اگر نشانه های شکست تو نمایان شد، ما را رها کنی تا برویم! امام فرمودند: کجا می خواهی بروی؟ تو با بهشت فاصله ای نداری! از صبح در رکاب من با عمر سید جنگیده ای و فعالیت کرده ای، به چه دلیل می خواهی بروی؟ گفت: ما با هم این گونه قرار گذاشتیم. بنابراین، به ماندن من اصرار نکن! امام فرمود: برو! او هم فرار کرد و رفت. (۱) کسی نمی داند او بعدها چه حسرتی برای این کار خود خورد، اما مگر پس از رفتن از نزد امام چقدر زندگی کرد و از تنعمات دنیا چه اندازه بهره برد؟ در عوض، خود را از سعادت ابدی محروم کرد، چون در چشم او حسین و کربلا کوچک آمد و دنیا بزرگ. لذا، دنیا را ترجیح داد و جذب آن شد.

استفاده از دنیا به اندازه ضرورت

باید فکر کرد و دید مگر خانه هایی که داریم چقدر بزرگ است که مانعمان از دیدن حقیقت شود تا پشت آن ها قرار بگیریم و دیگر حقایق را نبینیم؟ مقام و پول مگر چقدر قدرت و عظمت دارند؟ مگر این ها جز برای این در اختیار ما قرار گرفته اند که دو روزی که در این دنیا هستیم، شیرین کام بمانیم؟ ما برای محفوظ ماندن از برف و باران به سرپناهی نیاز داریم که اسم آن خانه است؛ برای مصونیت از سرما و گرما به وسیله ای نیاز داریم که اسمش لباس است و پول چنین اهدافی را تأمین می کند. دیگر این همه معرکه و دعوا و فحش و ظلم و فسق برای چیست؟ این خانه برای گرما و سرماست نه برای گناه؛ لباس برای سرما و گرماست نه برای گناه؛ خوراک برای زنده ماندن است نه برای گناه و ظلم و جنایت. چرا نمی بینیم که ذره ای از دوست داشته ها و دلخوشی هایمان نیز قابل انتقال به عالم بعد نیستند و باید آن ها را بگذاریم و برویم؟

ص: ۲۲۹

عقل، عالی ترین حجت الهی

فکر و عقل در وجود ما، پس از انبیا و ائمه، عالی ترین حجت الهی است. این گفتار موسی بن جعفر، علیه السلام، به هشام است:

«ان لله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنة اما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة اما الباطنة فالعقول» (۱).

جلوه ای از همه انبیا و ائمه در ما وجود دارد و به این لحاظ خیلی اهمیت داریم. برای همین است که اگر انسان فکر کند، نجات خواهد یافت.

حکایت ابراهیم ادهم

در احوالات ابراهیم ادهم نوشته اند که او پادشاه بلخ و انسان بدکار و ستمکاری بود، اما یکی از زهاد و عباده و عرفای بزرگ شد که کارنامه درخشانی هم دارد و کلماتی از او به جا مانده که در کتاب های مختلف نقل شده اند.

آورده اند که روزی روی تخت سلطنت خود خوابیده بود که چند تن از بیداران راه، خود را به پشت بام کاخ او رساندند و بر بام اتاقی که ابراهیم در آن استراحت می کرد، شروع به پایکوبی کردند. ابراهیم با شنیدن سر و صداهایی که از بام می آمد بیدار شد و سرش را از پنجره بیرون کرد و گفت: روی بام کیست که مزاحم خواب من شده است؟ یکی از آنان گفت: تو راحت بخواب! ما شتر خود را گم کرده ایم و دنبال آن می گردیم.

ابراهیم گفت: دیوانه شده اید؟ مگر شتر گم شده را روی پشت بام کاخ می جویند؟ گفتند: ما دیوانه نیستیم. اگر هم از نظر تو دیوانه باشیم، دیوانگی مان کمتر از تو است که روی تخت سلطنت دنبال واقعیات می گردی! خیال می کنی این تخت و این کاخ، تو را به جایی می رساند؟

ص: ۲۳۰

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۶: «إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فأما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة عليهم السلام، وأما الباطنة فالعقول».

راست می گفتند! مگر از بخت و تخت انسان به جایی می رسد؟ کسانی که پیش از ما بودند از این نقطه به جایی نرسیدند. آن ها که سال ها پیش از ما زندگی می کردند و احوالاتشان در کتاب ها ثبت شده است، نامشان نیز از خاطرها نمی گذرد، با آن که دبدبه و کبکبه ای برای خود داشتند. مردند و پوچ و پوک شدند و اسکلت هاشان را نیز خاک فرسود و گذر زمان و تابش آفتاب و وزش باد و بارش باران گورهایشان را به باد داد. حال آن که برجستگان الهی در جایگاهی حق و پسندیده نزد پادشاهی توانا قرار دارند: «فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ». (۱)

ابراهیم از تخت خود پایین آمد و نیمه شب از بلخ بیرون زد و راه سفر در پیش گرفت و سال ها بعد، معلم بیداران و آگاهان شد. آری، بسیاری از مردم با تفکر به جایی رسیده اند.

تفکر در آثار و نشانه های الهی

در قرآن کریم و در سخنان انبیا و ائمه بزرگوار آمده است که در چند چیز باید اندیشید که اولین آن ها تفکر در آثار و نشانه های الهی برای رسیدن به یقین درباره خداست. در همین باره آمده است:

«انظروا آثارنا فان آثارنا تدل علينا». (۲)

«انظروا» در این جا به معنای «تفکروا» است. یعنی فکر کنید و در آثار من خوب بیندیشید تا مرا بیابید و به من پیوند بخورید. زیرا وقتی انسان فکر کند، خواهد دید که مخلوقات جهان بر وجود یک ناظم و مالک و فرمانده با عظمت و باشعور دلالت می کنند.

پیامدهای بی فکری

در مباحث پیشین، این نکته گذشت که هر کس فکر نکند یا حیوان می شود:

ص: ۲۳۱

۱- (۱). قمر، ۵۵.

۲- (۲). این جمله مثل سائری است که با عبارات مختلف بیان می شود: تفسیر الرازی، ج ۹، ص ۱۲: «ان لمشاهدة آثار المتقدمين أثرا أقوى من أثر السماع كما قال الشاعر: إن آثارنا تدل علينا فانظروا بعدنا إلى الآثار»؛ نیز الفوائد الرجالية، سید بحر العلوم، ج ۱، ص ۹۷: «هذا يسير من كثير من إنجازات ومشاريع سيدنا (بحر العلوم) فلقد ترك لنا بهذا وشبهه من آثاره الحية ما يستحق أن يخلده الزمن على مدى التاريخ والأجيال: لك آثارنا تدل علينا * فاسألوا بعدنا عن الآثار».

«يَمْتَتِعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (۱)

در حالی که کافران همواره سرگرم بهره گیری از [کالا و لذت های زودگذر] دنیايند و می خورند، همان گونه که چارپایان می خورند.

یا درنده می شود:

«إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ» (۲)

اگر به او هجوم ببری، زبان از کام بیرون می آورد، و اگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد.

یا شیطان می شود:

«كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (۳)

مانند به پای خاستن کسی که شیطان او را با تماس خود آشفته حال کرده [و تعادل روانی و عقلی اش را مختل ساخته] است.

اما هر کس فکر کند، الهی خواهد شد. از این رو، قرآن مجید اصرار دارد که مردم در آثار الهی اندیشه کنند.

شگفتی های عنکبوت

یکی از سوره های قرآن به نام این حیوان است که یکی از آثار وجود خداست. (۴) آیا غیر از یک مدیر عاقل کسی می تواند به یک کارتونک کوچک این قدر قدرت و دقت بدهد؟

در عنکبوت قدرت و دقت زیادی نهفته است، با این که اگر آن را بلند کنید خواهید دید که وزنی ندارد. او، در شکار، مخترع بهترین دام های عالم است که آن را با تار درست می کند. ماده اولیه تارهای بسیار نازک او که شبیه نخ ابریشم است در دهان این حیوان درست می شود که آن را می تاباند و در ساختن دام خود از آن استفاده می کند. شکلی هم که او به خانه و دام خود می دهد شکلی هندسی است؛ یعنی اگر ظریف ترین گونیاها را هم بیاورند و زاویه های موجود در آن را اندازه بگیرند، با هم فرقی ندارند. او این تار را کنار جوی آب می سازد، ولی خودش در آن

ص: ۲۳۲

۱- (۱). محمد، ۱۲: «إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» .

۲- (۲). اعراف، ۱۷۶: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» .

۳- (۳). بقره، ۲۷۵. نیز اِسْرَاءُ، ۲۷: «إِنَّ الْمَيْدِيَّيْنَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا» ؛ فرقان، ۲۸۲۹: «يَا وَيْلَتَى

لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا» ؛ فاطر، ۶: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» ؛ نساء، ۷۶: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» ؛ نساء، ۱۱۹: «وَلَا ضَلَمَنَّهُمْ وَلَا مَنَيْنَهُمْ وَلَا مَرَنَهُمْ فَلَيْتَكُمْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرَنَهُمْ فَلْيَعْبِرْنَ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا» ؛ مائده، ۹۰: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» ؛ مجادله، ۱۰: «إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» ؛ مجادله، ۱۹: «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» ؛ ناس، ۶: «مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ» .

۴- (۴) . درباره خلقت عنكبوت در این سوره سخن مستقلى نیامده است. اما درباره خانه ای که از تار برای خود می سازد سخنی آمده که آن را سست ترین خانه ها خوانده است: عنكبوت، ۴۱: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» مطلب ذکر شده درباره عنكبوت را در کتاب نشانه هایى از او، نوشته سید رضا صدر ببینید. (مؤلف)

نمی ماند، زیرا می داند که اگر شکار او را ببیند به دام نخواهد افتاد. او تار را درست می کند، بعد پلی در فاصله چند متری می سازد و در آن پنهان می شود. پُل او نخ بسیار باریکی است که خود آن را ریسیده است. سپس، صبر می کند تا مقداری باد بوزد تا این نخ را سوار باد کند، در حالی که با دهانش آن سوی نخ را گرفته است. وقتی باد این نخ را به جلو می راند، او آن را به طرف دیگر جوی یا به دیواره ای می چسباند، طوری که دیگر باد نمی تواند آن را تکان دهد.

عنکبوت شش پای بلند دارد. پاهایی که سه شکستگی در خود دارند. او با پاها بر روی این نخ نازک به سرعت لیز می خورد. به راستی، او این همه کار را از کجا یاد گرفته است؟ چه کسی به او گفته که وقتی می خواهی نخ پُل را درست کنی باید صبر کنی تا باد بیاید؟ از کجا می داند که مقاومت پُل چه قدر باید باشد که بتواند با آن هیکل و به وسیله آن پاها روی آن لیز بخورد و این نخ پاره نشود؟

اگر بخواهیم میان پُل هایی که ما روی جاده ها یا رودهای خودمان می سازیم و پُل عنکبوت مقایسه کنیم، خواهیم دید که پُل او محکم تر و قوی تر از پل های ماست.

وقتی جوی پُر از آب می شود و پل را خراب می کند و باد هم نمی وزد، او بلافاصله برگ ها را جمع می کند و با یک مقدار تار که شبیه ابریشم یا حریر است، برگ ها را مانند کشتی به هم می چسباند. بعد، خودش در آن می پرد و از روی کشتی به دامی که گسترده بود می رود!

کشتی سازی را چه کسی به او یاد داده است؟ زاویه گیری را چه کسی به او یاد داده است؟ چطور این تخته های کشتی را به هم وصل می کند که آب آن را نشکند؟ تعادل کشتی را چطور حفظ می کند؟ او هیچ وقت بیرون زندگی نمی کند، بلکه همیشه سنگر درست می کند و برای آن دری

در نظر می‌گیرد و در آن به هیچ خطری برنمی‌خورد و شب هم راحت می‌خوابد. چه کسی این کارها را به او یاد داده است؟

شگفتی‌های بال پرندگان

آیا در بال پرندگان فکر کرده‌اید؟ پر پرندگان از عجایب عالم است. آیا تاکنون در نیرویی که در بال پرندگان وجود دارد و آنان را به مسافت‌های دور و دراز می‌برد اندیشیده‌اید؟ این نیرو در کجای بال ذخیره شده است؟ این نیروی عظیم را چگونه در این بال کوچک گذاشته‌اند؟ غذای پرندگان حشرات هستند و آن‌ها باید نیروی بال خود را از همین حشرات تأمین کنند. این نیرو از کدام قسمت حشرات به بال پرندگان منتقل می‌شوند؟ چه ماشین شیمیایی دقیقی در این جثه کوچک نهفته است که این غذای ساده را به چنین نیروی بزرگی تبدیل می‌کند؟ آیا غیر از این است که قدرتی مافوق قدرت‌ها دست اندر کار است؟ اگر پرهای پرندگان را بچینند و هیچ پرنده‌ای نتواند پر بزند، تمام انسان‌ها و حیوانات زمین می‌میرند و هیچ کس زنده نخواهد ماند، زیرا حشراتی را که این پرندگان می‌خورند، تمام آب‌ها و زمین‌های زراعتی را فاسد خواهند کرد و دیگر هیچ چیز باقی نخواهد ماند. پس، حیات ما بر روی زمین به بال پرندگان وابسته است.

شگفتی‌های سیستم عصبی

وقتی انسان به مجموعه‌ای از کابل‌های پیچیده و تو در تو در مراکز تلفن برمی‌خورد، غرق در شگفتی می‌شود که چگونه هزاران نفر با تلفن در یک لحظه با هم سخن می‌گویند، بدون آن که یکی با دیگری اشتباه شود؟

انسان به مهندسان عالی‌مقامی که چنین دستگاہ عظیم و دقیقی را ساخته‌اند آفرین می‌گوید، در حالی که سیستم اعصاب انسان به مراتب پیچیده‌تر از مراکز تلفن شهرهای بزرگ است. این دستگاہ دقیق و بزرگ

عصبی، شب و روز میلیون ها پیام ارسال می کند و حرکات قلب و دست و پا و تنفس را منظم می کند. اگر این ارتباطات منظم در بدن انسان نبود، بدن توده ای درهم و برهم و مشتی سلول آشفته بود و انسان شکل عجیبی پیدا می کرد. این شکل موزون و زیبا فقط به سبب پیام های صحیحی است که اعصاب از راه مغز به میلیاردها سلول ارسال می کند.

زبان دارای سه هزار جوانه چشایی است که هر یک با یک سیم عصبی به مغز مربوط اند. گوش دارای یک میلیون سلول شنوایی است که فرکانس های صوتی را گرفته و ما را قادر به شنیدن می کنند.

هر چشم ۱۳۰ میلیون گیرنده نورانی دارد. پس، دو چشم ۲۶۰ میلیون گیرنده نورانی دارند. پوست دارای یک شبکه وسیع گیرندگی است و اگر جسم گرمی را به پوست نزدیک کنند، یکی از سی هزار گیرنده حرارتی آن زنگ خطر را به صدا در می آورد. هم چنین، پوست دارای ۲۵۰ هزار سلول حساس به سرما و پانصد هزار سلول لمسی است.

جریان های عصبی، در هر ساعت، بیش از سه هزار کیلومتر مسافت را در بدن ما می پیمایند. در هر ساعت در وجود ما پیام های مختلفی مبادله می شود که با هم اشتباه نمی شوند. این شگفتی را چه کسی آفریده است؟

«وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ».

و [نیز] در وجود شما [نشانه هایی است] آیا نمی بینید؟

چرا در وجود خود تفکر نمی کنیم تا چشمان باز شود و خدا را ببینیم؟

۱۳- بعثت انبیاء : عامل حرکت فکری در انسان

اشاره

ص: ۲۳۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

مهم ترین حادثه تاریخ بشر، که قرآن مجید به سبب آن بر همه مردم عالم منت گذارده است، بعثت انبیاست. (۱) مهم ترین کار پیامبران خدا، که قرآن مجید و امیرالمؤمنین، علیه السلام، در سخنان خود به آن اشاره کرده اند، ایجاد حرکت فکری و فرهنگی در مردم است که نتیجه اش حرکت صحیح اخلاقی و عملی است.

نقش عقل در انسان

امام علی، علیه السلام، در خطبه اول نهج البلاغه پس از بیان مسائل مربوط به توحید و آفرینش عالم و آدم، به بحث درباره نبوت انبیا می پردازد و می فرماید: فلسفه بعثت انبیا این است که عقل را - که خزانه ای الهی در وجود بشر است - بگشایند و گوهر گران بهایی را که خدا در این خزانه قرار داده، آشکار کنند. (۲)

کدام انسان عاقل و منصفی می تواند نقش عظیم انبیا را در پدیده های علمی، فرهنگی، اخلاقی، روحی، عملی و تمدن بشر انکار کند؟! هر علم

ص: ۲۴۱

۱- (۱) پی نوشت . خداوند به خاطر بعثت پیامبر اکرم بر مردم منت می گذارد و می فرماید: آل عمران، ۱۶۴: «لقد من الله على المؤمنين إذ بعث فيهم رسولا - من أنفسهم يتلو عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وإن كانوا من قبل لفى ضلال مبين».

۲- (۲) . نهج البلاغه، خطبه اول: «بعث فيهم رسوله وواتر إليهم أنبياءه ليستأدوهم ميثاق فطرته. ويذكروهم منسى نعمته. ويحتجوا عليهم بالتبليغ. ويثيروا لهم دفائن العقول»؛ نیز حدید، ۲۵: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» .

و هنری را بررسی کنیم، ریشه شان به انبیای خدا باز می گردد. آیات قرآن مجید در این باره صراحت دارند که انبیا عاقل ترین مردم تاریخ بوده اند. عقل آنان نیز قوی ترین عقول و دارای ذخیره های گرانقدر الهی بوده است. (۱) قرآن و همه متون اسلامی و کتاب های انبیا، دلالت بر این معنا دارند که قوی ترین عقل ها و چراغ حیات با آنان بوده است (۲) و همواره نور قوی عمق نگری را به دیگران منتقل می کرده اند. و هر کسی می داند که رشد عقلی مردم کار کم و آسانی نیست.

نفوذ دانشمندان اسلام در اروپا

کتاب مهمی در فرانسه به نام تمدن اسلام و عرب چاپ شده که نویسنده آن گوستاو لوبون است. او پس از این که مسائل مهمی را درباره بسیاری از علوم دانشمندان اسلامی نقل و دسته بندی می کند می گوید:

دانشمندان مسلمان بروز دهنده، پایه گذار و رشد دهندگان مسائل علمی بوده اند.

سپس می گوید:

ما اروپاییان، وقتی در قرون هفدهم و هجدهم، سر سفره دانش آمدیم، متوجه شدیم که هزار سال است دانشمندان اسلامی این سفره را گسترده اند. ما بر این سفره آماده قدرت گرفتیم و بعد، آن را در برنامه های کنونی بروز دادیم و تمدن امروز را پایه گذاری کردیم.

در حقیقت، این دانشمند باانصاف فرانسوی مسیحی با دلیل و منطق اثبات می کند که تمدن امروز ریشه در علوم اسلامی و نبوت پیامبر اسلام و انبیای گذشته دارد. بنابراین، علم و فرهنگ و هنر و تمدن، ریشه در نبوت و عقل انبیا دارد و حرکت عقلی بشر وابسته به حرکت عقلی انبیا بوده است. درست است که فکر گوهر گرانقدر وجود انسان و منبع خیرات است، اما ریشه در عقل انبیای خداوند دارد. عقل همه انبیا هم در اتصال با وحی پروردگار عالم است که عقل بی نهایت است.

ص: ۲۴۲

۱- (۱)). کافی، ج ۱، ص ۱۲: «قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل، فنوم العاقل أفضل من سهر الجاهل، وإقامة العاقل أفضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله نبياً ولا رسولاً حتى يستكمل العقل، ويكون عقله أفضل من جميع عقول أمتة».

۲- (۲)). مائده، ۱۵۱۶: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» ؛ نیز همین سوره آیه ۴۴: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ...» ؛ نیز همین سوره آیه ۴۶: «وَقَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» .

روایتی در اصول کافی آمده که تأویل پذیر است و تأویل آن در شرح اصول کافی صدرالمآلهین شیرازی بیان شده است. از امام ششم، علیه السلام، نقل شده است که فرمود:

وقتی حضرت آدم آفریده شد، پروردگار عالم به جبرئیل فرمود: به آدم بگو یکی از این سه را انتخاب کند. آن سه، دین و حیا و عقل است. جبرئیل به محضر آدم آمد و گفت: خدا سه چیز به من داده است تا یکی از آن ها را انتخاب کنی! آدم به امین وحی گفت: من عقل را می خواهم! جبرئیل به عقل گفت: در خدمت آدم باش! و به دین و حیا گفت: شما برگردید! اما دین و حیا گفتند: ما بر نمی گردیم، زیرا خدا به ما دستور داده است که هر جا عقل بود، با او باشیم. بدین ترتیب، هر دو نزد عقل ماندند. (۱)

یعنی هر کس از عقل بهره ببرد، دین و حیا هم در خدمت او قرار می گیرند و او دارای فرهنگ نورانی و تربیت و ادب می شود و به دانشمند و شاعر و حکیمی بزرگ تبدیل می شود. اگر انسان های مریض، عقل را به کار بگیرند می توانند انسان هایی سالم (به معنی واقعی کلمه) شوند.

حکایت یکی از اولیای خدا

مرحوم حاج میرزا حسن کرمانشاهی نقل کرده است که در مدرسه روبه روی امامزاده سید نصر الدین نشسته بودم که طلبه ای ژولیده مو با لباسی کهنه از در مدرسه وارد شد. تا آن زمان او را ندیده بودم، ولی وقتی حرف زد معلوم شد روستایی است و تهران را ندیده است. از من پرسید: حاج میرزا حسن کرمانشاهی کیست؟ گفتم: من هستم. آمد جلو سلام کرد و گفت: حجره شانزدهم مدرسه خالی است، کلید آن را به من بده! نپرسیدم از کجا آمده ای؟ چه کسی آدرس مدرسه را به تو داده؟ چه کسی اسم مرا به تو گفته؟ مانند آدم جادو شده، کلید را به او دادم و او

ص: ۲۴۳

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۰؛ نیز امالی، صدوق، ص ۷۷۰؛ محاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۹۱ (شیخ صدوق در امالی در سند روایت از امام صادق، علیه السلام، نام می برد ولی وقتی همین روایت را در من لا یحضر نقل می کند از امام صادق اسمی نمی برد): «الأصبغ بن نباته، عن علی، علیه السلام، قال: هبط جبرئیل علی آدم، علیه السلام، فقال: یا آدم إنی أمرت أن أخیرك واحدة من ثلاث فاخترها ودع اثنتين فقال له آدم: یا جبرئیل وما الثلاث؟ فقال: العقل والحیاء والدین، فقال آدم: إنی قد اخترت العقل فقال جبرئیل للحیاء والدین: انصرفا ودعاه فقالا: یا جبرئیل إنا أمرنا أن نکون مع العقل حیث کان، قال: فشانکما وعرج».

در حجره را باز کرد و دید یک گلیم در حجره افتاده است. گفت: خوب است! بعد، به من گفت: از فردا منطق بوعلی را به من درس بده! من در برابر او مقاومت نکردم و گفتم: چشم! فردا صبح یک ساعت برای او درس گذاشتم. درس اول را به او دادم و خوب فهمید. چند روز دیگر هم آمد. من هم مجبور بودم شب ها غیر از کتاب های دیگر، منطق بوعلی را نیز نگاه کنم. کم کم، خانم از من دلگیر شد، چون هر شب پس از نماز مغرب و عشا، برای درس های فردا باید دو سه ساعت مطالعه می کردم و حال که یک درس اضافه شده بود این ساعات بیشتر می شد. این بود تا این که یک شب خانم عصبانی شد و گفت: این چه طرز زن داری است؟ نباید شب های پنج شنبه و جمعه مطالعه کنی! همین که ایام هفته سرت در کتاب است کافی است! از شدت عصبانیت، کتاب های مرا به هم ریخت و کتاب منطق بوعلی را از دستم گرفت و برد و نفهمیدم آن را کجا گذاشت.

درس فردا را هم گفتم، ولی شب هر چه در خانه گشتم منطق را پیدا نکردم. به خانم گفتم: زن! این کتاب را به من بده، شاگرد دارم! عصبانی بود، لذا گفت: نمی شود! فردا، روی سابقه ذهنی به او درس دادم و پس فردا هم همین طور. آخر درس به من گفت: استاد، بی مطالعه وقت مردم را حرام نکن! کتاب را مطالعه کن! به او گفتم: ببخشید، کتابم گم شده است! گفت: در محل رختخواب ها، زیر رختخواب دوم است. امشب که می روی مطالعه کن! من دست او را گرفتم و گفتم: من تا امروز حوصله کردم و هیچ نگفتم! اما امروز دیگر نمی شود. اسرار مسئله را به من بگو! چه کسی آدرس این مدرسه را به تو داد؟ چه کسی اسم مرا به تو گفت؟ چه کسی گفت اتاق شانزده خالی است؟ چه کسی گفت: منطق بوعلی را بگویم؟ و چه کسی گفت که من مطالعه نکرده ام؟

چه کسی آدرس کتاب را به تو داد؟ خودت هستی یا کسی پشت سر توست؟ آری، این موضوع حتمی است که: رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند....

راهیابی به محضر ولی عصر، علیه السلام، بر اثر توبه

روزی، یکی از استادان حوزه علمیه می فرمود: چهل سال پیش با پدرم - پدرش از مراجع بزرگ شیعه بود- مشهد بودم. اوایل صبح بود که روحانی ای نزد من آمد و گفت: پسر جان! من امشب می میرم. پدرت فصل خوبی به مشهد آمده است. به او سلام برسان و بگو بر جنازه من نماز بخواند!

انسان می تواند به جایی برسد که اگر خدا را نمی بیند، مواظب خودش باشد. عده ای از مردم به این نقطه هم نرسیده اند و خودشان را هم نمی بینند، لذا دزد به همه چیزشان می زند و باز نمی فهمند و از این بدتر، برای دزد کف هم می زنند!

رضاخان وقتی چادر از سر زن ها برداشت، عده ای از زن ها برای او کف زدند و هلهله کردند و جشن گرفتند که چه خوب شد رضاخان زمینه زنا را رواج داد و ناموس ما را برد و زمینه طلاق و فرار دختران و آلوده شدن چشم ها را فراهم کرد! هر سال هم در هفدهم دی به حضور شاه می رسیدند و جشن می گرفتند. بعضی ها این قدر پست و کور و بیچاره اند که دزد را تشویق می کنند و برای او جشن می گیرند. برای رفیق بد که آدرس همه جور گناه را به آنان داده و مزه سیگار و شراب و قمار را به آن ها چشانده، می میرند و آن ها را بهترین رفقای خود می دانند؟! حاضر به شنیدن پند و اندرز و راهنمایی صاحبان عقل هم نیستند، در حالی که عده ای آن قدر صاف و بی آرایش اند که از غیب راهنمایی شان می کنند و راهنما از آسمان برایشان می رسد.

... گفت: میرزا حسن، رفیقی دارم که او به من این ها را یاد می دهد! گفتم: آن رفیق را از کجا پیدا کردی؟

گفت: او ما را پیدا کرده است.

او چگونه تو را پیدا کرده است؟ -

گفت: من از اهالی روستایی در شاهرود هستم. پدرم مردی عالم، زاهد، عابد و آگاه به مسائل شرعی بود و برای مردم روحانی بسیار خوبی بود. من هم در لباس آخوندی نبودم و هر چه پدرم اصرار کرد در حوزه شاهرود یا مشهد درس بخوانم، نرفتم. پدرم با همه زیبایی باطنی ای که داشت از دنیا رفت. من هم سواد و تربیت نداشتم، ولی مردم نمی دانستند. برای همین، روزی که پدرم را دفن کردند، لباس او را به من پوشاندند. آن روز به خودم گفتم: چند روزی به مسجد می روم بینم چه مزه ای دارد؟ دیدم مردم جلوی پایم بلند می شوند، دستم را می بوسند و برایم روغن و کشک و پول می آورند. هر کس هم از من مسئله می پرسید، ندانسته و نخوانده جوابی می دادم. یک سال به این وصف گذشت و من خوب زندگی کردم. اما شبی از شب های جمعه با خود فکر کردم که من تا کی زنده هستم که به آنان جواب اشتباه بدهم و مال آنان را به ناحق بخورم؟ تا کی خمس و سهم امام بگیرم؟ و دیدم در انتها ضرر می کنم. بر اساس این فکر، به اهالی پیغام دادم که همه روز جمعه به مسجد بیایند که کار واجبی با آن ها دارم. وقتی مردم آمدند، به منبر رفتم و گفتم: مردم، هر چه به من روغن و ماست و کشک داده اید، حرام من باد! مسئله هر چه پرسیده اید، عوضی گفته ام، چون سواد و تربیت -

ندارم... روستایی ها عصبانی شدند و مرا از منبر پایین کشیدند و تا می توانستند زدند. با لباس پاره و بدن کوفته از آن جا فرار کردم و در حال توبه و گریه به پیشگاه حق، پیاده هشتاد فرسخ از شاهرود تا سر بالایی مسگر آباد تهران آمدم. غذایم هم در این مدت علف بیابان بود.

از دروازه خراسان که سرازیر شدم، آقای حدوداً چهل ساله مؤدبی به من گفت: تو فلانی از اهالی شاهرود هستی؟ گفتم: بله. گفت: به قصد درس خواندن به تهران آمده ای؟ گفتم: بله. آدرس مدرسه و حجره و اسم شما را همراه مقداری پول به من داد و نام کتاب را هم گفت تا تو به من درس بدهی.

در این جا، حاج میرزا حسن، این حکیم عارف بیدار، ادامه می دهد:

-

از او پرسیدم: او را می شناسی؟ -

گفت: نه، اما خیلی دوست خوبی است. -

گفتم: او را می بینی؟ -

گفت: هر روز. -

گفتم: فردا اگر او را دیدی از او اجازه بگیر تا من هم او را بینم. -

گفت: اجازه نمی خواهد! او بسیار انسان خوبی است، اما اگر تو می گویی اجازه بگیرم، فردا که ناهار با هم هستیم اجازه می گیرم. حاج میرزا حسن نقل می کند که شب تا صبح خواب نداشتم، می دانستم رفیق این روستایی امام عصر، علیه السلام، است؛ می دانستم در رحمت خدا به دلیل توبه به روی او باز شده است، هر چند خودش نمی فهمد که رفیق او کیست.

سر درس از او پرسیدم: به رفیق گفتم؟ گفت: به او گفتم، جواب داد: سلام مرا به میرزا حسن برسان و بگو شما مشغول درس خود باشید! به

او گفتم: باز هم او را می بینی؟ گفت: آری، امروز با هم قرار ناهار داریم. گفتم: امروز اجازه بگیر تا اگر با هم بودید، من یک لحظه از دور فقط جمال او را بینم و برگردم...!

فردا که آمد، گفتم: رفیقت را دیدی؟ اجازه گرفتی؟ گفت: به تو می گویم! و رفت. فردا سر درس نیامد، پس فردا نیامد، یک هفته گذشت و نیامد. حالا، سال هاست می آیم در این مدرسه می نشینم، بلکه او را بینم، اما او دیگر باز نگشت!

این نتیجه یک لحظه فکر کردن است. به واقع، فکر چه چیز با عظمتی است و بعضی ها از این نقطه به چه جاهایی رسیده اند! امام صادق، علیه السلام، فرموده اند:

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان». (۱)

خوش به حال کسانی که با بهره گیری از عقل هم به خدا می رسند و هم بهشت را از آن خود می کنند! بیایید ما هم با فکر زندگی کنیم و در همه چیز اندیشه کنیم، زیرا حضرت علی، علیه السلام، می فرمایند:

«لا مال أعود من العقل ولا فقر أشد من الجهل». (۲)

هیچ پروتی بهتر و سودمندتر از عقل، و هیچ فقری شدیدتر و سخت تر از جهل نیست.

آمادگی برای درک محضر یار

در داستان علی بن مهزیار چند نکته بسیار مهم وجود دارد: یک نکته این که آن شب چهارشنبه ای که نماینده حضرت امام عصر، علیه السلام، به علی بن مهزیار گفت: آقا مرا فرستاده تا تو را ببرم، گفت: دوستان خود را هم بیاورم؟ گفت: دوستان تو انسان های خوبی هستند، ولی شایسته این بزم نیستند. بعد ادامه داد: ابن خُصیب را می شناسی؟ خدا رحمتش کند! او وضو را صحیح می گرفت، نماز را درست و نیکو به جا می آورد

ص: ۲۴۸

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۱؛ نیز محاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲- (۲). عیون الحکم والمواعظ، لیشی واسطی، ص ۵۳۴ (البته در دو حدیث جداگانه و در پی هم آورده شده)؛ نیز نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳: «لا مال أعود من العقل. ولا وحدة أوحش من العجب. ولا عقل كالتدبير...»؛ نیز اختصاص، شیخ مفید، ص ۲۴۶: «قال الصادق، علیه السلام: لا مال أعود من العقل، ولا مصيبة أعظم من الجهل».

و قرآن را نیکو تلاوت می کرد... آن گاه گفت: شب جمعه بیا تا تو را خدمت حضرت ببرم.

علی بن مهزیار می گوید: از عقبه طائف که بالا رفتیم، پرسید: در وسط صحرا آن خیمه را می بینی؟ آن خیمه حضرت است. مواظب باش که آن جا جای پرهیزکاران است. (۱)

برای رسیدن به حضرت باید پاک بود؛ هم پاک در ظاهر و هم پاک در باطن. نمی شود با جسم و فکر و روح آلوده به این مقام رسید. بنابراین، اولین شرط حضور پاکی است. پاک باشیم تا برسیم، پاک باشیم تا ما را برسانند.

مردم خیال می کنند که پاکند

یکبار در سفر حج، تعدادمان در کاروان ۱۰۶ نفر بود. برای اطمینان از درستی اعمال حج، درستی انجام چند مسئله باید برای اهل کاروان معلوم می شد: یکی طهارت بود، یکی وضو و غسل و تیمم، و یکی هم حمد و سوره. همه از این پیشنهاد استقبال کردند. در ابتدا، به نظر همه می آمد که طهارت مسئله مهمی نیست و همه آن را درست انجام می دهند، اما طهارتی که در رساله ها آمده است را از این ۱۰۶ نفر، فقط بیست نفر درست انجام می دادند و طهارتشان صحیح بود؛ یعنی تنها غسل و تیمم و نماز ۲۴ نفر درست بود و بقیه به طور مسلم باطل بود.

با خیال پاک بودن، انسان پاک نمی شود. باید تلاش کرد و زحمت کشید و در این باره به یقین رسید که عمل همان گونه است که خداوند دستور داده است. در غیر این صورت، قربی هم در کار نخواهد بود.

ص: ۲۴۹

۱- (۱). دلائل الامامة، محمد بن جریر طبری (الشیعی)، ص ۵۳۹؛ نیز مدینه المعاجز، بحرانی، ج ۸، ص ۱۱۵: «محمد بن الحسن بن یحیی الحارثی، قال: حدثنا علی بن ابراهیم بن مهزیار الأهوازی، قال: خرجت فی بعض السنین حاجا إذ دخلت المدینة وأقمت بها أياما، أسأل واستبحت عن صاحب الزمان، علیه السلام، فما عرفت له خبرا، ولا وقعت لی علیه عین، فاغتممت غما شديدا وخشيت أن يفوتني ما أملته من طلب صاحب الزمان، علیه السلام، فخرجت حتى أتيت مكة، فقضيت حجتی واعتمرت بها أسبوعا، كل ذلك أطلب، فبینا أنا أفکر إذ انكشف لی باب الكعبة، فإذا أنا بانسان كأنه غصن بان، متزر ببرد، متشح بأخري، قد كشف عطف بردته علی عاتقه، فارتاح قلبی وبادرت لقصده، فانشی إلي، وقال: من أين الرجل؟ قلت: من العراق. قال: من أي العراق؟ قلت: من الأهواز. فقال: أتعرف الخصبي (الخصبي). قلت: نعم. قال: رحمه الله، فما كان أطول ليله، وأكثر نيله، وأغزر دمعته! قال: فابن المهزيار. قلت: أنا هو. قال: حياك الله بالسلام أبا الحسن. ثم صافحني وعانقني، وقال: يا أبا الحسن، ما فعلت العلامة التي بينك وبين الماضي أبي محمد نضر الله وجهه؟ قلت: معي. وأدخلت يدي إلى جيبی وأخرجت خاتما عليه «محمد وعلي» فلما قرأه استعبر حتى بل طمره الذي كان على يده، وقال: يرحمك الله أبا محمد، فإنك زين الأمة، شرفك الله بالإمامة، وتوجك بتاج العلم والمعرفة، فإننا إليكم صائرون. ثم صافحني وعانقني، ثم قال: ما الذي تريد يا أبا الحسن؟ قلت: الإمام المحجوب عن العالم. قال: ما هو محجوب عنكم ولكن حجه سوء أعمالكم، قم إلى رحلك، وكن على أهبة من لقاؤه، إذا انحطت الجوزاء، وأزهرت نجوم السماء، فهذا أنا لك بين الركن والصفاء. فطابت نفسي وتيقنت أن الله فضلني، فما زلت

أرقب الوقت حتى حان، وخرجت إلى مطيتي، واستويت على رحلي، واستويت على ظهرها، فإذا أنا بصاحبي ينادي إلى: يا أبا الحسن. فخرجت فلاحقت به، فحياني بالسلام، وقال: سر بنا يا أخ. فما زال يهبط واديا ويرقى ذروة جبل إلى أن علقنا على الطائف، فقال: يا أبا الحسن انزل بنا نصلى باقى صلاة الليل. فنزلت فصلى بنا الفجر ركعتين، قلت: فالركعتين الأوليين؟ قال: هما من صلاة الليل، وأوتر فيها، والقنوت فى كل صلاة جائز. وقال: سر بنا يا أخ. فلم يزل يهبط بى واديا ويرقى بى ذروة جبل حتى أشرفنا على واد عظيم مثل الكافور، فأمد عيني فإذا بيت من الشعر يتوقد نورا، قال: المح هل ترى شيئا؟ قلت: أرى بيتا من الشعر. فقال: الأمل. وانحط فى الوادى واتبعت الأثر حتى إذا صرنا بوسط الوادى نزل عن راحلته وخلاها، ونزلت عن مطيتي، وقال لى: دعها. قلت: فإن تاهت؟ قال: هذا واد لا يدخله إلا مؤمن ولا يخرج منه إلا مؤمن. ثم سبقنى ودخل الخباء وخرج إلى مسرعا، وقال: أبشر، فقد أذن لك بالدخول. فدخلت فإذا البيت يسطع من جانبه النور، فسلمت عليه بالإمامة، فقال لى: يا أبا الحسن، قد كنا نتوقعك ليلا ونهارا، فما الذى أبطأ بك علينا؟ قلت: يا سيدى، لم أجد من يدلنى إلى الآن. قال لى: لم نجد أحدا يدللك؟ ثم نكث بإصبعه فى الأرض، ثم قال: لا ولكنكم كثرتم الأموال، وتجبرتم على ضعفاء المؤمنين، وقطعتم الرحم الذى بينكم، فأى عذر لكم الآن؟ فقلت: التوبة التوبة، الإقالة الإقالة. ثم قال: يا ابن المهزيار، لولا استغفار بعضكم لبعض لهلك من عليها إلا خواص الشيعة الذين تشبه أقوالهم أفعالهم. ثم قال: يا ابن المهزيار - ومد يده - ألا أنبئك الخبر أنه إذا قعد الصبى، وتحرك المغربى، وسار العماني، وبويح السفيناني يأذن لولى الله، فأخرج بين الصفا والمروة فى ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا سواء، فأجئ إلى الكوفة وأهدم مسجدها وأبنيه على بنائه الأول، وأهدم ما حوله من بناء الجبابرة، وأحج بالناس حجة الاسلام، واجئ إلى يثرب فأهدم الحجر، وأخرج من بها وهما طريان، فأمر بهما تجاه البقيع، وأمر بخشبتين يصلبان عليهما، فتورق من تحتهما، فيفتتن الناس بهما أشد من الفتنة الأولى، فينادى مناد من السماء: «يا سماء أيبدى، ويا أرض خذى» فيومئذ لا يبقى على وجه الأرض إلا مؤمن قد أخلص قلبه للإيمان. قلت: يا سيدى، ما يكون بعد ذلك. قال: الكرة الكرة، الرجعة الرجعة، ثم تلا هذه الآية: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» .

۱۴- اهداف بعثت

اشاره

ص: ۲۵۳

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

بزرگ ترین حادثه تاریخ بشر بعثت پیامبران خدا بوده است. پیامبران الهی برای اصلاح سه عضو از وجود انسان فرستاده شدند، زیرا بی شک، سعادت دنیا و آخرت انسان و خرابی دنیا و آخرت او در صلاح و فساد این سه عضو است: عقل، قلب، و نفس.

۱. حرکت عقلی

اشاره

اصلاح عقل رشد فکر انسان و قرار دادن اندیشه او در مسیر صحیح است. انسان می تواند در سایه نبوت، از نظر فکری، به جایی برسد که فقط فکر خیر و اندیشه پاک داشته باشد و در مغز او تنها صلاح و پاکی موج بزند.

در هر دانشی را که به روی فکر بشر باز کنند، این تابلوی ارزنده از رسول گرامی اسلام برای ما باقی مانده است که فرمودند:

«اطلبوا العلم من المهد الى اللحد» (۱)

مسیر گهواره تا گور برای انسان مسیر دانش آموختن و از گور به بعد،

ص: ۲۵۵

۱- (۱) پی نوشت . شرح رساله حقوق، امام زین العابدین، ص ۵۹۷ (خیلی از مؤلفین نام راوی را نبرده و کما قیل و قول معروف و... آورده اند).

زمان برداشت محصول این دانش است. زیرا:

«الدنيا مزرعة الآخرة». (۱)

از این رو، وقتی نزد انبیا از کسی تعریف می کردند می فرمودند: عقل او چگونه است؟ (۲) او درباره مرگ چگونه فکر می کند؟ آیا با عینک مادی به دنیا می نگرد یا اعماق عالم را می بیند؟ این چنین است که انبیا می توانند به عقل انسان ها حرکت دهند و دنیای وسیعی را در برابر اندیشه آنها باز کنند.

حکمت جنگ های مسلمانان با کفار

یکی از یاران پیامبر، صلی الله علیه وآله، گفته است: در حمله به مملکت کفر، سردار مشرکان پرسید: علت حمله شما به مملکت ما چیست؟ گفتم: شما خیال کردید ما برای فتح خاک شما آمده ایم، در حالی که ما در عربستان خاک داریم؛ شما خیال کرده اید ما برای پول آمده ایم، در حالی که ما تازه از بردگی پول نجات پیدا کرده ایم. ما آمده ایم تا شما را از اسارت شاهان و امپراطوران و قیصرها نجات دهیم:

«لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة الله ومن ضيق الدنيا إلى سعتها ومن جور الأديان إلى عدل الاسلام...». (۳)

آمده ایم تا مردم را از بنده دیگران بودن به بندگی خدا در آوریم و از سختی دنیا به گشایش آن رهنمون شویم و پیروان سایر ادیان را از جور آنان به عدالت اسلامی دعوت کنیم.

حکایت قاضی بلخ با فرد زرتشتی

نقل است که روزی قاضی بلخ که حافظ ناموس و مال و جان مسلمانان بود، نزد مردی زرتشتی قدیمی و آتش پرست رفت و به او گفت: می دانم تو آتش پرست هستی، اما می خواهم با تو درباره مسئله ای مشورت کنم. حقیقت این است که می خواهم دخترم را شوهر دهم. به نظر تو، او را به

ص: ۲۵۶

۱- (۱). عوالی اللئالی، احسائی، ج ۱ (پاورقی)، ص ۲۷؛ نیزالتحفه السنیه (مخطوط)، جزائری، ص ۶۸؛ شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۱۰، ص ۱۴۵ (هیچ کدام نامی از راوی و ناقل آن نبرده اند).

۲- (۲). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۱: «أثنى قوم من الصحابة على رجل عند رسول الله، صلى الله عليه وآله، بالصلاة والعبادة وخصال الخير حتى بالغوا، فقال، صلى الله عليه وآله: كيف عقله؟ قالوا يا رسول الله نخبرك باجتهاده في العبادة وضروب الخير، وتساءل عن عقله! فقال: إن الأحق ليصيب بحمقه أعظم مما يصيبه الفاجر بفجوره، وإنما ترتفع العبادة في درجاتهم، وينالون من الزلفى من ربهم على قدر عقولهم».

۳- (۳). تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۴: «...فلما دنا من رستم تعلق به الحرس وجلس على الأرض وركز رمحه بالبسط فقالوا ما حملك على هذا قال إنا لا نستحب القعود على زينتكم هذه. فكلمه فقال ما جاء بكم؟ قال: الله ابتعثنا والله جاء بنا لنخرج من شاء

من عبادة العباد إلى عبادة الله ومن ضيق الدنيا إلى سعتها ومن جور الأديان إلى عدل الاسلام...».

چه کسی بدهم؟ مرد زرتشتی از تعجب بهت زده شد که چرا قاضی مسلمانان که امین جان و مال و ناموس مردم است برای شوهر دادن دخترش از من مشورت می خواهد؟ گفت: آقای قاضی، من نمی توانم طرف مشورت شما باشم. گفت: ولی باید در این باره به من کمک کنی!

مرد زرتشتی عاقل بود. گفت: حالا- که مجبورم به تو می گویم که شاهان ایران برای شوهر دادن دخترانشان همیشه دنبال پولدارها بودند؛ قیصران روم برای شوهر دادن دختران دنبال داماد صاحب جمال بودند؛ بزرگان عرب در پی حسب و نسب و قبیله بودند؛ تنها کسی که برای شوهر دادن دختران دنبال حقیقت بود فقط محمد بن عبدالله بود. شما هم دخترت را به اهل حقیقت بده!

این مرد زرتشتی است، ولی از شعاع نور پیامبر که از دور به او رسیده بهره برده و عقلش این حرکت را پیدا کرده و این اندازه فهمیده است که شاهان عجم و قیصران روم و بزرگان عرب خطا کار بوده اند و تنها کسی که در حیات و زندگی اشتباه نداشته رهبر بزرگوار اسلام، صلی الله علیه و آله، بوده است.

البته، این تنها مربوط به پیامبر ما نیست. همه پیامبران الهی همین رفتار را داشته اند. خدا نکند در کنار تعریف از پیامبر اسلام، حقی از دیگر پیامبران خدا را پایمال کنیم. زیرا این بر خلاف نظر قرآن و مومنان راستین است:

«الْم * ذَلِكِ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (۱)

الم. در [وحی بودن و حَقَائِیت] این کتاب هیچ شکی نیست؛ سراسرش برای پرهیزکاران هدایت است. آنان که به غیب ایمان دارند و نماز را بر پا

ص: ۲۵۷

می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند. و آنان که به آنچه به سوی تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، مؤمن هستند و به آخرت یقین دارند. آنانند که از سوی پروردگارشان بر هدایت اند و آنانند که رستگارانند.

نعمت نبوت برای حرکت عقلی مردم به آن ها عطا شده و خداوند از این راه بر مردم منت گذاشته است.

۲. اصلاح قلب

هدف دوم نبوت و بعثت انبیا اصلاح قلب مردم بوده است. مردم ممکن است عقل خود را از علم پُر کنند، اما اگر قلبشان نپذیرد، در نهایت دزدان کلاه بر سری خواهند شد که به قول شاعران قدیم، با چراغ به زندگی مردم می زنند:

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا.

اگر عقل درستی در وجود انسان نباشد و قلب با واقعیات الهی کنترل نشود، علم در دست انسان چنان خنجر تیزی خواهد بود که هر کسی را با آن از پشت هدف قرار می دهد. از این رو، نبوت تنها بر علم تکیه ندارد. قرآن می فرماید:

﴿وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾. (۱)

ولی جز اهل معرفت و دانش در آن ها تعقل نمی کنند.

در جای دیگر می فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾. (۲)

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی دهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و خبایث] به پیشگاه خدا بیاورد.

یکی از عقل های پر قدرتی که ضررش از حیوانات شرور نیز برای بشر بیشتر بوده، در سوره اعراف به مردم معرفی شده است. قرآن از بلعم باعورا، دانشمند معروف بنی اسرائیل که قلب خود را کنترل نمی کرد، به سگ هار تعبیر کرده است:

ص: ۲۵۸

۱- (۱). عنكبوت، ۴۳: ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾.

۲- (۲). شعراء، ۸۸-۸۹.

-«فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث».(۱)

پس داستانش چون داستان سگ است [که] اگر به او هجوم بری، زبان از کام بیرون می آورد، واگر به حال خودش واگذاری [باز هم] زبان از کام بیرون می آورد.

آیا کسانی که از زمان فتحعلی شاه تا بهمن ۵۷ کشور را به باد دادند انسان های بی سواد بودند؟ سیصد سال در این کشور قراردادهای استعماری زیادی امضا شد که سند آن ها هم در ایران و هم در انگلستان موجود است. همه این قراردادها را هم مهندس ها و دکترها و رجال باسواد حکومت امضا کرده اند.

در تمام دوره حکومت قاجار، فقط چند نفر این قراردادها را امضا نکردند و در برابر آن ها ایستادند که سرنوشت خوبی هم در انتها نداشتند: یکی قائم مقام فراهانی بود که در باغ بهارستان خفه اش کردند؛ یکی میرزا تقی خان امیر کبیر بود که در حمام فین او را کشتند؛ دیگری شهید شیخ فضل الله نوری بود که در تهران به دارش کشیدند؛ و این اواخر هم سید حسن مدرس بود که در تبعید به قتلش رساندند! تنها کسی که از همه قوی تر در برابر گرگ استعمار ایستاد و موفق شد، رهبر کبیر انقلاب اسلامی بود.

۳. اصلاح نفس

اشاره

سومین هدف انبیا اصلاح نفس یا به تعبیر ساده تر: اصلاح اخلاق و آراستن مردم به صفات الهی با تأکید بر اخلاق الهی است. دستورهایی مهمی هم که درباره عقل صادر شده نیز، در حقیقت، برای اصلاح قلب و نفس است که این دستورها در قرآن گنجانده شده است.

در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه، نام کتاب هایی که برای اصلاح قلب، عقل و نفس است از الف تا یاء آمده است. کتاب اعیان الشیعه نیز برای

ص: ۲۵۹

۱- (۱). اعراف، ۱۷۶: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»، نیز جمعه ۵ «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْإِیمَارِ یَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

شناخت نویسندگانی که از راه قرآن و روایات درباره اصلاح قلب و عقل و نفس چیزی نوشته اند مدد می رساند. به اجمال، پیشنهاداتی که پیامبر، صلی الله علیه و آله، برای اصلاح این سه عنصر به مسلمانان داده اند شامل ۲۴ مسئله است.

سفارش پیامبر (ص) به ترک گناهان

«أوصيك بتقوى الله» (۱).

سفارش می کنم رابطه خود را با همه گناهان، به ویژه گناهان کبیره قطع کنید.

امیرالمؤمنین، علیه السلام، خطبه ای در نهج البلاغه درباره زهد و ورع و محرمات دارند. ایشان در این خطبه می فرمایند:

به شما سفارش می کنم که با گناهان کبیره قطع رابطه کنید. (۲)

امام صادق، علیه السلام، نیز به صراحت می فرمایند:

گناهان کبیره گناهی هستند که قرآن مجید به آن وعده حتمی آتش داده است. (۳)

پس، ربا گناه کبیره است؛ زنا گناه کبیره است؛ شراب، قمار، موسیقی حرام، خوردن مال یتیم، و ظلم به حق مردم همه از گناهان کبیره اند.

حکایت روزی حلال با پرهیز از حرام

مردی در مدینه زندگی می کرد که کارش دزدی بود، ولی بروز نمی داد. شب ها دزدی می کرد و صبح قیافه ظاهرالصلاحی داشت. نیمه شب، از دیوار خانه ای بالا رفت. چهار اتاق خانه پر از اسباب زندگی بود و زن سی ساله تنهایی هم در آن زندگی می کرد. با خودش گفت: امشب، سفره ما دو برابر شد. هم خانه را می بریم و هم صاحبخانه را!

در این فکرها بود که یکی از آن برق های الهی به او زد و یک لحظه قیامت خود را مرور کرد: کدام شب هم دزدی کردم و هم به ناموس

ص: ۲۶۰

۱- (۱). خصال، شیخ صدوق، ص ۵۲۵ (وصیت های پیامبر به اباذر): «...قلت: یا رسول الله: أوصني، قال: أوصيك بتقوى الله فإنه رأس الامر كله...».

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۸۱: «أيها الناس الزهادة قصر الأمل. والشكر عند النعم. والورع عند المحارم. فإن عذب ذلك عنكم فلا يغلب الحرام صبركم ولا تنسوا عند النعم شكركم فقد أعذر الله إليكم بحجج مسفرة، ظاهرة وكتب بارزة العذر واضحة».

۳- (۳). الهداية، شیخ صدوق، ص ۲۹۸: «قال رسول الله، صلی الله علیه و آله وسلم: اجتنبوا السبع الموبقات: الشرك بالله، والسحر، وقتل النفس التي حرم الله إلا- بالحق، وأكل الربا، وأكل مال الیتیم، والفرار يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات».

المؤمنات»؛ نيز من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ٣، ص ٣٨: «عن عبد الله بن أبي يعفور قال: قلت لأبي عبد الله، عليه السلام: بم تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل شهادته لهم وعليهم؟ فقال: أن تعرفوه بالستر والعفاف، وكف البطن والفرج واليد واللسان وتعرف باجتنب الكبائر التي أوعدها الله عز وجل عليها النار من شرب الخمر، والزنا، والربا، وعقوق الوالدين، والفرار من الزحف وغير ذلك»؛ نيز ذخيرة المعاد (ط.ق)، محقق سبزواري، ج ١، ق ٢، ص ٣٠٤: «عن الفضل بن شاذان فيما كتب به الرضا، عليه السلام، للمؤمن أن الكبائر هي قتل النفس التي حرم الله تعالى والزنا والسرقة وشرب الخمر وعقوق الوالدين والفرار من الزحف واكل مال اليتيم ظلما واكل الميتة والدم ولحم الخنزير وما أهل لغير الله به من غير ضرورة واكل الربا بعد البيئة والسحت والميسر وهو القمار والنجس في المكيا والميزان وقذف المحصنات واللواط وشهادة الزور والياس من روح الله والامن من مكر الله والقنوط من رحمة الله ومعونة الظالمين والركون إليهم واليمين الغموس وحبس الحقوق من غير عسر والكذب والكبر والاسراف والتبذير والخيانة والاستخفاف بالحج والمحاربة لأولياء الله والاشتغال بالملاهي والإصرار على الذنوب».

مردم دست دراز کردم؟ در قیامت که فریادرسی نیست، اگر خدا مرا محاکمه کند چه جوابی بدهم؟

با این فکر، از دیوار پایین آمد و گفت: مولای من! من هر شب به دزدی رفتم و مال مردم را بردم، اما امشب تو فکر مرا بردی! با این حال، خیلی به او سخت گذشت و تا صبح قیافه آن زن در نظرش مجسم می شد.

صبح به مسجد آمد. مردم به پیامبر گفتند: یا رسول الله، خانمی با شما کار دارد. فرمود تا داخل مسجد بیاید. زن گفت: پدر و مادرم مرده اند. خانه ای دارم با چند اتاق پر از اسباب زندگی، اما شوهرم هم مرده است. دیشب شبی روی دیوار دیدم. نمی دانم خیالاتی شده ام یا کسی می خواست دزدی کند. لطفاً درد مرا درمان کنید! پیامبر، صلی الله علیه و آله، فرمود: مشکلت چیست؟ گفت: امشب می ترسم در آن خانه تنها باشم. اگر کسی زن ندارد، مرا برای او عقد کنید! پیامبر رو به جمعیت کرد و آن دزد را دید. از او پرسید: زن داری؟ گفت: نه! فرمود: پول داری عروسی کنی؟ زن گفت: آقا، پول نمی خواهم. همین طور خوب است. فرمود: آقا، این خانم را می خواهی؟ آماده ای او را برایت عقد کنم؟ گفت: هر چه شما بفرمایید! پیامبر عقد را جاری کردند و فرمودند: معطل نشو! دست خانمت را بگیر و برو!

با هم به منزل رفتند. دزد نگاهی به اتاق ها کرد و در حالی که چشمانش از گریه سرخ شده بود گفت: خانم، آن دزد دیشبی من بودم. برای رضای خدا از شما گذشتم و خدا این گونه به من مرحمت فرمود. (۱)

توصیه هایی از رسول خدا (ص)

- به عهداتان وفا کنید، امانت ها را به صاحبانش برگردانید، و خیانت را ترک کنید.

ص: ۲۶۱

۱- (۱)). رک: معراج، نوشته علی قرنی گلپایگانی. (مولف)

- در همه جا نرم و آرام حرف بزنید، صدای خود را بلند نکنید.

- به یکدیگر سلام کنید، تکبر نکنید.

- حق همسایگان خود را رعایت کنید.

- کار خوب انجام دهید.

- آرزوهای خود را کم کنید، عاشق آخرت باشید. از قیامت در وحشت باشید.

- به هیچ قیمتی، رابطه خود را با خدا قطع نکنید.

- قرآن را بفهمید.

- تا آخر عمر به کسی فحش و ناسزا ندهید، زیرا دین من دین فحش نیست.

- بترسید از این که از گناهکار اطاعت کنید.

- بترسید از این که از یک دولت عادل اسلامی سرپیچی کنید.

- بترسید از این که فرد راستگویی را تکذیب کنید.

- بترسید از این که انسان دروغگویی را تصدیق کنید.

- خدا را همه جا یاد کنید.

- برای هر گناهی که کردید توبه کنید و عذر بخواهید.

- برای گناهان پنهان باطنی و گناهان آشکار ظاهری توبه کنید. (۱)

این فرهنگ پیامبر، صلی الله علیه و آله، است.

ص: ۲۶۲

۱- (۱). تحف العقول، حرانی، ص ۲۶ (از وصیت های پیامبر، صلی الله علیه و آله، به معاذ بن جبل وقتی که او را به یمن می فرستاد): «...أوصیک بتقوی الله وصدق الحدیث والوفاء بالعهد وأداء الأمانة وترك الخیانة، ولین الکلام وبذل السلام، وحفظ الجار ورحمة الیتیم وحسن العمل وقصر الامل وحب الآخرة والجزع من الحساب ولزوم الايمان والفقہ فی القرآن، وکظم الغیظ وخفض الجناح. وإیاک أن تشتم مسلما، أو تطیع آثما، أو تعصی إماما عادلا، أو تکذب صادقا، أو تصدق کاذبا، واذکر ربک

عند كل شجر وحجر، وأحدث لكل ذنب توبه، السر بالسر والعلائيء بالعلائيء».

١٥- عمل به دستورات الهی : عامل نجات انسان

اشاره

ص: ٢٦٥

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

روایت بسیار مهمی از وجود مقدّس حضرت علی بن موسی الرضا، علیه السلام، در کتاب های مهم شیعه نقل شده است که در آن، حضرت نه چیز را از نشانه های شیعه می دانند. در ابتدای روایت هم آمده است که اگر کسی این نه ویژگی را در وجود خود داشته باشد و در حدّ ظرفیت خود برای آن ها تلاش کند، ما او را شیعه واقعی خود می دانیم.

بارها در روایات آمده است طایفه ای که در روز قیامت، اهل نجات هستند شیعیان اند. این مطلب را نیز وجود مقدّس امام ششم، علیه السلام، با نقل آیاتی از قرآن مجید اثبات می کنند. (۱) سبب آن هم این نیست که شیعه برای خود در میان طوایف مختلف بشر امتیاز خاصی قائل است، بلکه عمل به فرهنگ باعظمت شیعه این اقتضا را دارد؛ فرهنگی که کامل و جامع است و از قرآن مجید و دستورات پیامبر، صلی الله علیه وآله، وجود مقدّس ائمه اطهار، علیهم السلام، گرفته شده است.

همه دستورهایی که در این مذهب وجود دارد مثبت، عقلی، اجتماعی

ص: ۲۶۷

۱- (۱) پی نوشت . امالی، شیخ صدوق، ص ۶۵۷؛ نیز فضائل الشیعه، شیخ صدوق، ص ۱۶: «عن ابی عبدالله الصادق عن آبائه عن علی قال: قال لی رسول الله، صلی الله علیه وآله: «... یا علی، أنت وشیعته علی الحوض تسقون من أحببتم وتمنعون من کرهتکم، وأنتم الآمنون یوم الفزع الأ-کبر فی ظل العرش، یفزع الناس ولا-تفزعون، ویحزن الناس ولا تحزنون، فیکم نزلت هذه الآیة: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ . ویکم نزلت لا یحزنهم الفزع الأكبر وتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون؛ یا علی، أنت وشیعتهک تطلبون فی الموقف، وأنتم فی الجنان تنعمون. یا علی، إن الملائکة والخزان یشتاقون إلیکم، وإن حملة العرش والملائکة المقربین لیخصونکم بالدعاء، ویسألون الله لمحبیکم، ویفرحون بمن قدم علیهم منکم كما یفرح الأهل بالغائب القادم بعد طول الغیبة؛» نیز فضائل الشیعه، شیخ صدوق، ص ۳۱: «یا علی تخرج أنت وشیعتهک من قبورکم ووجوهکم کالقمر لیلۃ البدر وقد فرجت عنکم الشدائد وذهبت عنکم الأحزان تستظلون تحت العرش تخاف الناس ولا تخافون وتحزن الناس ولا تحزنون وتوضع لکم مائدة والناس فی المحاسبة؛ روضة الواعظین، فتال نيسابوری، ص ۱۰۵: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله، لعلی مبتدیا: ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات أولئک هم خیر البریة. هم أنت وشیعتهک ومیعادی، ومیعادکم الحوض إذا حشر الناس حیث أنت وشیعتهک شباعا مرویین غرا محجلین؛» شرح الأخبار، قاضی نعمان، ج ۲، ص ۳۷۷: «یا فاطمة إن علیاً وشیعته هم الفائزون؛» ارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۴۱؛ نیز با اختلاف در شرح الأخبار، قاضی نعمان، ج ۳، ص ۴۵۴: «جابر بن یزید، عن محمد بن علی الباقر، علیهما السلام، قال: «سئلت أم سلمة زوج النبی، صلی الله علیه وآله، عن علی بن أبی طالب، علیه السلام، فقالت: سمعت رسول الله، صلی الله علیه وآله، یقول: إن علیا وشیعته هم الفائزون؛» إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج ۱، ص ۵۰۷ (دعای ندبه): «وشیعتهک علی منابر من نور، مبیضة وجوههم حولی فی الجنة».

و خانوادگی است و هیچ گونه دعوت منفی ای در آن‌ها وجود ندارد.

هر انسانی که در حدّ ظرفیت خود به این دستورها آراسته باشد، اهل نجات است. شخصی که از اول تکلیف تا لحظه بیرون رفتن از دنیا، عشق به پاکی و خیر، گره‌گشایی و کمک به مردم، درمان کردن درد آنها، و عبادت داشته و همراه این عشق، به اندازه ظرفیت خود عمل کرده است، چرا اهل نجات نباشد و اگر چنین شخصی اهل نجات نباشد، پس اهل نجات کیست؟

برخورد ابن سینا با نظام العلماء

ابن سینا با نظام العلماء که شخص حسود و بی تربیتی بود برخوردی داشت. این فرد با آن که باسواد بود و موقعیت علمی خوبی هم در جامعه آن روز داشت، تحمّل ابن سینا را نداشت. در حالی که انسان خوب انسانی است که هر وجود شایسته‌ای را تحمّل کند و بدها را هم به جهت راهنمایی آنها به خوبی تحمّل نماید. اما او از قدرت علمی خود استفاده کرد و به کُفر ابن سینا حکم داد.

تحمّل نداشتن مرض خطرناکی است، به ویژه اگر این مرض به جان غیر متخصصان بیفتد. ابن سینا در جواب نظام العلماء یک رباعی نوشت. ابن سینا، که مانند خواجه نصیر طوسی از حکمای شیعه و بزرگ‌ترین فیلسوف مشاء کره زمین بود، نوشت:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود.

یعنی به این راحتی حکم به کفر من دادی؟ حال آن که هیچ دری از کفر به روی من باز نیست.

در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود.

اگر من با این مقام علمی کافر شده باشم، پس در همه عالم یک مسلمان هم وجود ندارد.

اگر شیعه با این قرآن و روایات و فرهنگ، به بهشت نرود، یک نفر هم بهشت رفتنی نیست. این جاست که انسان به امیدی عالی دست پیدا می کند و می فهمد که خدا به او چه عنایتی کرده است. به این معنا که او را در چنین خطی قرار داده است. این جاست که ارزش این فرهنگ و آراسته شدن به آن معلوم می شود.

صفات شیعه در کلام امام رضا (ع)

اشاره

حضرت رضا، علیه السلام، درباره صفات شیعه می فرمایند:

«شیعتنا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاء و یحجون البیت الحرام و یصومون شهر رمضان و یوالون أهل البیت و یتبرئون من أعدائنا أولئک أهل الایمان و التقی...» (۱).

۱. پایداری در نماز

اشاره

شیعیان ما چند برنامه در زندگی خود دارند که تا وقت مرگ به آن ادامه می دهند: اول نماز است که آن را بر پا می دارند، زیرا در قرآن آمده است که انسان های بی نماز اهل جهنم هستند.

در روایتی آمده است که پیامبر، صلی الله علیه و آله، با اصحاب خود از جایی می گذشتند که ناگاه سگ قوی هیکلی به شدت پارس کرد. اصحاب ترسیدند. حضرت فرمود: نترسید، بگذارید پارس کند.

پارس های سگ که تمام شد، حضرت فرمود: این سگ با من حرفی داشت، لذا همین که چشمش به من افتاد گفت (۲): یا رسول الله، خدا را شکر که مرا سگ آفرید، ولی انسان بی نماز نیافرید و ما را تکلیف به نماز نکرد. از این رو، راحت هستیم که به ما نگفته نماز بخوان تا شانه بالا بیندازیم و بگوییم نمی خوانیم! سگ هستیم و به نماز دعوت نشده ایم، ولی آنها که به نماز دعوت شده اند و نماز نمی خوانند چه می کنند؟

ص: ۲۶۹

۱- ((۱)). فضائل الأشهر الثلاثة، شیخ صدوق، ص ۱۰۵؛ نیز با اختلاف در یک کلمه (که به جای «أعدائنا» «أعدائهم» آمده) در صفات الشیعة، شیخ صدوق، ص ۴.

۲- ((۲)). (من می توانم برای شما ثابت کنم که انبیا زبان حیوانات را می فهمیدند. اصولاً، پیامبر و امامی که از کل جهان عالم تر نباشد، نه پیامبر است نه امام، لذا او باید به همه عالم اشراف داشته باشد (مولف). نمل، ۱۶: «وورث سلیمان داوود وقال یا أیها الناس علمنا منطق الطیر وأوتینا من کل شیء إن هذا لهو الفضل المبین»؛ نیز بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۳۶۲: «فضیل بن یسار عن أبی عبد الله، علیه السلام، قال کنت عنده إذ نظرت إلی زوج حمام عنده فهدر الذکر علی الأنتی

فقال لى أتدرى ما يقول قلت لا- قال يقول يا سكنى وعرسى ما خلق أحب إلى منك الا أن يكون مولاي جعفر بن محمد؛ همان، ص ٣٦٣: «أبي احمد عن شعيب بن الحسن قال كنت عند أبي جعفر، عليه السلام، جالسا نسمع صوتا من الفاخنة فقال تدررون ما تقول قال تقول فقدتكم فافقدوها قبل ان تفقدكم»؛ همين صفحه: «عن أبي حمزة قال كنت عند علي بن الحسين وعصافير علي الحايط قبالته يصحن فقال يا با حمزة أتدرى ما يقلن قال يتحدثن ان لهن وقت يسالن فيه قوتهن يا أبا حمزة لا تنامن قبل طلوع الشمس فاني أكرهها لك ان الله يقسم في ذلك الوقت أرزاق العباد وعلى أيدينا يجريها»؛ همين صفحه: «أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قال أمير المؤمنين، عليه السلام، لابن عباس ان الله علمنا منطق الطير كما علمه سليمان بن داود ومنطق كل دابة في بر أو بحر»؛ نیز همين كتاب، ص ٣٦٥: «محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر، عليه السلام، يقول يا أيها الناس علمنا منطق الطير وأوتينا من كل شىء ان هذا لهو الفضل المبين».

حقیقت نماز

شرط نماز طهارت و پاکی است؛ پاکی و طهارت بدن و دل و معده و شهوت و فکر، زیرا گفته اند:

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز.

بعد که وارد نماز می شویم می گوئیم:

«الله اکبر».

یعنی محبوب من از همه موجودات شرق و غرب، از همه قدرت ها و قوت ها، و از همه بود و نبود این عالم بزرگ تر و والاتر است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

من همراه محبوبم در حرکت هستم؛ من هم عاطفه و مهر دارم؛ من هم محبت و دوستی دارم؛ من هم عشق دارم؛ فرقی نمی کند که طرف من چه مؤمنی است: زن و بچه خودم است یا مردم یا بچه دیگری. من اهل نماز هستم؛ یعنی اهل رحم و محبت و مهربانی هستم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

اهل شکر هستم و هیچ نعمتی را حرام نمی کنم.

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

باز هم اهل رحمت و بخشش هستم.

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ.

خودم را در دادگاه الهی حاضر می بینم.

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ.

منبع کمک من اوست و پیشانی من بر خاک آستان اوست.

إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.

راه من راه اوست.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ».

راه انبیا.

ص: ۲۷۰

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ».

نه یهودی ام و نه مسیحی ام، در صراط مستقیم هستم؛ نه یهودی که اهل ربا و جاسوسی و حيله و کلک باشم و نه مسیحی که اهل شراب و قمار و عیش و نوش باشم. من بنده خدا هستم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

باز هم در ارتباط با رحمت خداست.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

حرف من این است:

امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار، ولی دل بر آن یکی است.

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».

یکتاگو، یکتانگر و یکتابین هستم. به این اندازه عبادت قانع نیستم. رکوع می کنم؛ یعنی مولای من، پشتم برای قبول سنگین ترین مسئولیت ها آماده است.

«سبحان ربی العظیم بحمده».

باز هم قانع نیستم. با همه وجود روی خاک می افتم و می گویم:

«عبدك الضعیف»

مغرور و متکبر نیستم، منافق و مشرک نیستم. من در برابر تو بنده ای خاکی ام.

«سبحان ربی الأعلى وبحمده».

دو بار هم این کار را می کنم که حسابی تواضع خود را نشان دهم. بعد، بلند می شوم و می گویم:

«أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شریک له»

باز هم یکتابین، یکتانگر و یکتاگو هستم و معلم من هم در این راه فقط رسول گرامی اسلام و اهل بیت اوست.

«وأشهد أن محمداً عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد».

و این چنین گواهی می‌دهم و درود می‌فرستم:

«السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته. السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته».

ایگروه انبیاء و ملائکه، مرا بشناسید! من هم جزو گروه پاکان و از اعضای انجمن شما هستم. من جزو فرقه کفر و زندقه نیستم. شما مرا جزو خود بدانید و در قیامت برای من شهادت دهید.

۲. روزه داران حقیقی

دومین صفت شیعه اهل روزه بودن آن هاست. یعنی زبان، شهوت، چشم و همه اعضای دیگر او روزه اند. آن‌ها روزه ماه رمضان را در اول هر غروب افطار می‌کنند و روزه حقیقت خود را روز قیامت و با ورود به بهشت افطار می‌نمایند. (۱)

۳. حج گزاران

نشانه سوم شیعیان این است که اهل حج هستند:

«یحجون البيت الحرام».

۴. اهل خمس و زکات

اشاره

شیعیان مردم سخاوت مندی هستند که از هر چه خدا به ایشان می‌دهد انفاق می‌کنند و اگر وجوهاتی به گردنشان باشد، می‌پردازند و اهل خمس و زکات هستند. آن‌ها خیلی هم در این قسمت راحتند، لذا اگر کسی در این باره مریض است، باید زود خودش را درمان کند. چون خمس ملک انسان نیست که تصرف در آن جایز باشد. لذا مصرف آن حرام است.

شخصی که خواست حساب سال خود را بپردازد

تاجری نزد مرحوم کلباسی بزرگ (حدود دویست سال پیش) آمد و

ص: ۲۷۲

۱- (۱). کافی، ج ۴، ص ۶۵؛ نیز با اختلاف کلمات در خصال، صدوق، ص ۴۴: «للصائم فرحتان فرحة عند إفطاره وفرحة عند لقاء ربه».

گفت: آقا من هر سال می خواهم خمس خود را حساب کنم، ولی نمی شود. امسال می خواهم حساب کنم. حدود ده هزار تومان می شود، اما نمی توانم بدهم، چون ده هزار تومان پول زیادی است. من این مبلغ را شمرده ام و در گاوصندوق خانه پنهان کرده ام. فردا یا پس فردا به منزل ما بیایید و دست های مرا با طناب ببندید و این پول را بردارید. هر چه هم من مخالفت کردم توجه نکنید. شما پول را بردارید و ببرید، اما من خودم نمی توانم بدهم.

وقتی مرحوم کلباسی به در منزل او رفت، می خواست ایشان را راه ندهد، اما او مرد مهمی بود و داخل شد. سپس به او گفت: آن ده هزار تومان را با دست خودت بیاور و به من بده! گفت: کدام ده هزار تومان؟ ما با هم حسابی نداریم و با هم معامله ای نکرده ایم. بعد هم داد و بیدادش بلند شد که تو چه آخوندی هستی؟ تو چه عالمی هستی؟ مرحوم کلباسی به چند نفر از اطرافیانش اشاره کرد که او را ببندند و کلید را از جیبش در آورند و آن ده هزار تومان را بردارند.

فردای آن روز، آن شخص آمد و گفت: خدا رحمت کند! مرا راحت کردی. چون اگر خودم بودم نمی دادم!

اگر این جا یک نفر مثل کلباسی پیدا شود که از آدم آن پول را بگیرد، خوب است، چون اگر این پول ها در اموال کسی بماند، در برزخ و قیامت کسی نیست که آن را از او بگیرد.

برخورد مرحوم کلباسی با مرد مقدّس در حمام

روزی مرحوم کلباسی وارد حمام شد (حمام ها در آن زمان به صورت خزینه بود) و دید مرد مقدّسی برای غسل کردن سی دفعه زیر آب می رود و بیرون می آید، با این که در اسلام برای غسل ارتماسی یک دفعه فرو رفتن در آب کافی است. مرحوم کلباسی او را صدا زد. شخص تا

چشمش به ایشان افتاد ترسید و گفت: بله، حضرت آیت الله گفت: مقلد چه کسی هستی؟ مرد دید اگر بگوید مقلد حضرت عالی، ایشان می گوید در رساله من چنین نوشته و من این طور فتوا نداده ام، لذا گفت: آقا، من مقلد شیطان هستم! گفت: من که هستم، چرا از من تقلید نمی کنی؟ گفت: آخر من مراعات اعلیت را می کنم!

در هر صورت، شیعیان اهل خمس و زکات هستند و هر چه هم خمس ناچیز باشد، باز پرداخت می کنند.

۵. شیعیان شیفته اهل بیت اند

شیعیان ما با ما در ارتباط اند:

«ویوالون أهل البیت».

و حکومت و فرهنگ و دستوره‌های ما را قبول دارند:

۶. از دشمنان ما بیزارند

«ویبرؤون من أعدائنا».

آن‌ها رو در روی دشمنان ما قرار دارند.

۷. اهل تقوا و ایمان اند

«أولئک أهل الایمان والتقی».

شیعیان ما مؤمن هستند، خدا و قیامت را قبول دارند و اهل تقوا و ایمانند و در امانت خیانت نمی کنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

نقل است فرد ناینایی در حرم پیامبر، صلی الله علیه وآله، ایستاده بود که امام باقر، علیه السلام، همراه یکی از یاران بسیار نزدیک خود وارد حرم شدند و به آن مرد فرمودند: با این که اکنون در حرم پیامبر هستیم، جز یک نفر، بقیه مردم ما را نمی بینند:

«وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (۱).

آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند.

همراه حضرت می گوید: من آهسته کنار آن نابینا (ابوهاشم مکفوف) آمدم و به او گفتم: ابوهاشم کجایی؟! گفت: در حرم پیامبر عظیم الشأن اسلام. پرسیدم: امام باقر، علیه السلام، کجاست؟ گفت: دو قدمی من ایستاده اند. پرسیدم: او را می بینی؟ گفت: آیا من امام زمان خود را نمی بینم؟ (۲)

معنای بصیرت

«أعمى»، در اصطلاح قرآن، کسی نیست که چشم او کور باشد، بلکه

ص: ۲۷۹

۱- (۱) پی نوشت . اعراف، ۱۹۸: «وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ» .

۲- (۲) . رک: رجال کشی. (مولف)

کسی است که کانال های قلب او رسوب گرفته و به سبب آن چیزی را درک نمی کند. به تعبیر قرآن مجید، چنین شخصی مانند حیوانات است. یعنی همان طور که نمی توان فقه و تفسیر و فلسفه را به حیوانات آموخت، او نیز درکی از کتاب خداوند ندارد.

قرآن کلمات بصیر و اعمی را در مقابل هم قرار داده است؛ مانند نور و ظلمت، روز و شب، و حق و باطل. مسئله مهم در قرآن این است که پروردگار می فرماید:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ» (۱)

نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند.

اما سوال این است که این دو در چه چیز مساوی نیستند؟ از آیات دیگر قرآن و روایات و دعاها استفاده می شود که بینایان واقعی و کوردلان در هیچ برنامه ای از برنامه های دنیا و آخرت مساوی نیستند. نمونه مساوی نبودن آنان در قیامت، از چند آیه قرآن استفاده می شود که به آن اشاره می شود:

خداوند در سوره مبارکه هود می فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ» (۲)

روزی که چون فرارسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی گوید؛ پس برخی تیره بخت و برخی نیک بخت اند.

قیامت روزی است که هیچ انسانی، جز به اجازه خداوند، حق سخن گفتن در آن را ندارد. یعنی از اولین تا آخرین انسان هیچ یک حق سخن گفتن ندارند و همه زبان ها بسته است. رسول خدا، صلی الله علیه و آله، می فرماید:

اولین کسی که در قیامت بر پروردگار وارد می شود و اجازه سخن گفتن دارد من هستم. (۳)

ص: ۲۸۰

۱- (۱). فاطر، ۱۹؛ نیز غافر، ۵۸.

۲- (۲). هود، ۱۰۵.

۳- (۳). کافی، ج ۲، ص ۶۰۰: «قال أبو جعفر، عليه السلام: قال رسول الله، صلی الله علیه و آله: أنا أول وافد علی العزیز الجبار یوم القیامة و کتابه و أهل بیته ثم امتی، ثم أسألهم ما فعلتم بکتاب الله و بأهل بیته؛ نیز محاسن، برقی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ کافی، ج ۱، ص ۴۳۵ (با این اختلاف که از ابی الحسن روایت می کند): «معاویة بن وهب، قال: سألت أبا عبد الله، عليه السلام، عن قول الله تبارک و تعالی: لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا. قال: نحن والله المأذون لهم فی ذلك الیوم والقائلون صوابا، قلت: جعلت فداک و ما تقولون إذا کلمتم؟ - قال: نمجد ربنا و نصلی علی نبینا و نشفع لشیعتنا فلا یردنا ربنا».

در آیه «يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ»، معنای کلمه «منهم» این است که گروهی از انسان ها سعید و گروهی دیگر شقی اند. این تقسیم بندی پروردگار است که در آن انسان ها به دودسته سعادت مند و بدبخت تقسیم می شوند؛ یعنی گروهی از انسان ها تمام درهای رحمت خدا به رویشان باز و گروهی دیگر همه درهای رحمت به رویشان بسته است. پس، یک مورد از مساوی نبودن در این آیه سوره هود آمده است: «فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ».

انسانی که همه درهای رحمت خدا به رویش باز است با انسانی که همه درها به رویش بسته است، چگونه مساوی باشند؟ عبارت «وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ» نفی مساوات می کند.

قرآن کریم در ادامه آیه سوره هود می فرماید:

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ففِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ». (۱)

اما نیک بختان [که به توفیق سعادت یافته اند] تا آسمان ها و زمین پابرجاست، در بهشت جاودانه اند مگر آن چه را مشیت پروردگارت اقتضا کرده، [بهشت] عطایی قطع ناشدنی و بی پایان است.

آنان که اهل سعادتند تا زمین و آسمان برپاست در بهشت هستند. آسمان ها و زمین تا کی عمر می کنند و برپا می مانند؟ پروردگار می فرماید:

«إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ * وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ * وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ * وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ». (۲)

هنگامی که خورشید را به هم درپیچند. و هنگامی که ستارگان تیره و بی نور شوند. و هنگامی که کوه ها را به حرکت آرند و از جا برکنند. و هنگامی که اموال نفیس و با ارزش رها و بی صاحب شود. و هنگامی که

ص: ۲۸۱

۱- ((۱)). هود، ۱۰۸.

۲- ((۲)). تکویر، ۱-۶.

همه حیوانات وحشی محشور شوند. و هنگامی که دریاها مشتعل و برافروخته گردند.

این آیات نشان می دهند که روزی نظام هستی به هم می ریزد و آسمان ها به هم پیچیده می شوند و ستارگان خاموش می شوند و این ها همه متعلق به قبل از قیامت است. پس چگونه انسان های سعید تا آن زمان در بهشت می مانند در حالی که هنوز وارد آن نشده اند؟ و منظور از آسمان ها و زمین موجود در آیه چیست؟

ناچار، مسئله را باید با استفاده از یکی از آیات سوره ابراهیم حل کرد تا معلوم شود مراد از آسمان ها و زمین چیست که دائمی است و تغییر و تحوّل هم پیدا نمی کند؟

«يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ». (۱)

[در] روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمان ها [به غیر این آسمان ها] تبدیل شوند، و [همه] در پیشگاه خدای یگانه قهار حاضر شوند.

در روز قیامت، زمین کنونی تغییر می کند و غیر از این زمینی می شود که در آن زندگی می کنیم و آسمان ها هم دچار تغییر می گردند. یعنی خداوند همه آن ها را خراب می کند و به تناسب قیامت بازسازی شان می کند. از آن پس، زمین عمر ابدی پیدا می کند. لذا می فرماید: آسمان ها و زمین جدید همه در محضر پروردگار عالم آشکار می شوند و خودنمایی می کنند.

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ».

آیا این آسمان و زمین جدید همواره برپاست؟ پاسخ این است که خداوند در آخر آیه می فرماید:

«إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ».

یعنی لطف پروردگار به سعادت مندان ابدی است. پس آن آسمان ها و زمین هم، به اعتبار لطف ابدی پروردگار به انسان، ابدی هستند.

ص: ۲۸۲

«فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ». (۱)

اما تیره بختان [که خود سبب تیره بختی خود بوده اند] در آتش اند. برای آنان در آن جا ناله های حسرت بار و عربده و فریاد است. در آن، تا آسمان ها و زمین پابرجاست جاودانه اند، مگر آنچه را که مشیت پروردگارت اقتضا کرده است. بی تردید، پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می دهد.

آن ها که اهل بدبختی و شقاوت هستند و همه درهای رحمت به روی شان بسته است در دوزخ ابدی اند. خداوند متعال در سوره هود می فرماید: سعادت سعادت مندان از خودشان نبوده، بلکه اراده خداوند بوده است، ولی شقاوت اشقیاء از عمل خودشان بوده است. (۲) سوال این است که چگونه انسان سعادت مند می شود؟ و پاسخ آن است که این سعادت حاصل قرآن نازل شده، انبیاء فرستاده شده، امامان تعیین شده از جانب پروردگار، و به مدد توفیق الهی است. بدین ترتیب، خداوند همه اسباب سعادت را برای انسان فراهم کرده است. به عکس، کسانی که شقی شدند به دست خود به شقاوت افتاده اند، زیرا از این فرصت ها درست استفاده نکرده اند:

«ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ». (۳)

این [عذاب] به خاطر فسق و فجور و گناهایی است که خود پیش فرستادید، و گرنه خدا به بندگان ستمکار نیست.

حکمت آفرینش انسان در کلام امام صادق علیه السلام

روزی، یکی از مادیون (به تعبیر علمی ماتریالیست) نزد حضرت صادق، علیه السلام، آمد و گفت: خداوند انسان را برای چه آفریده است؟ امام صادق، علیه السلام، جواب خیلی لطیفی به او دادند، چون در ذهن او ایرادهایی بود که می خواست از نظر خود امام، علیه السلام، را در بحث محکوم کند. امام فرمود:

ص: ۲۸۳

۱- (۱). هود.

۲- (۲). نساء، ۷۹: «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا».

۳- (۳). آل عمران، ۱۸۲؛ انفال، ۵۱.

«فإن الله خلق خلقا برحمته لرحمته» (۱)

خداوند انسان را آفرید تا رحمت خود را صرف او کند.

آن مرد دیگر به بحث ادامه نداد، چون می خواست بگوید: خدایی که جهنم را آفریده و در روز قیامت چند میلیارد انسان را در جهنم می ریزد تا به قول شما بسوزند و مار و عقرب به آنان بزند و با غل و زنجیر جهنم آنان را ببندند، خدای ستمگری است و ما از ظلم فراری هستیم و او را نمی پذیریم. اما چون انسان باسوادی بود تا امام فرمود:

«فإن الله خلق خلقا برحمته لرحمته»، دیگر به بحث ادامه نداد. امام نیز می خواستند به او بفهمانند در قیامت هر کس مبتلا به عذاب شود، به دست خود خود را مبتلا و گرفتار کرده است. به همین سبب است که قرآن بدی و زشتی انسان را به خودش نسبت می دهد، اما خوبی ها را از آن خداوند می داند.

در کشور ما، کلاس های قرآن و برنامه های حفظ قرآن و جلسات تفسیر زیاد است. در قم، حقایق قرآن را به فارسی و پنجاب زبان دیگر تهیه و منتشر می کنند، اما عده ای با این که قرآن و مسجد و ماه رمضان و محرم و صفر و محراب و منبر در کنارشان است، از همه این ها متنفرند. در نتیجه، خود را بدبخت کرده و زمینه شقاوت خود را فراهم ساخته اند.

□
«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» (۲)

و خدا به توفیق خود به سوی بهشت و آمرزش دعوت می کند.

□
خداوند انسان ها را به بهشت دعوت می کند. متن این دعوت نامه نیز در قرآن آمده است: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ»، ولی آنان که ضد خدا هستند مردم را با فرهنگ خود به جهنم دعوت می کنند:

□
«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (۳)

به دعوت این گروه نباید گوش داد، اما اغلب انسان ها به جای این که به آن ها گوش نکنند، به حرف خدا گوش نمی دهند. پس، حق است اگر در

ص: ۲۸۴

۱- (۱). کافی، ج ۴، ص ۴۱: «أبو عبد الله، عليه السلام، لبعض جلسائه: ألا- أخبرك بشيء يقرب من الله ويقرب من الجنة ويباعد من النار؟ فقال: بلى، فقال: عليك بالسخاء فإن الله خلق خلقا برحمته لرحمته فجعلهم للمعروف أهلا وللخير موضعا وللناس وجها، يسعى إليهم لكي يحيوهم كما يحيي المطر الأرض المجدبة أولئك هم المؤمنون الآمنون يوم القيامة».

۲- (۲). بقره، ۲۲۱: «وَلَا تَنْكُحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَامَهُ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تَنْكُحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبِيدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» .

قیامت به جهنم بروند. برای همین است که اعمی و بصیر در هویت با هم مساوی نیستند: بصیر سعادت مند و اعمی شقی است.

آیه دیگری نیز در این باره در سوره حدید آمده که نظیر آن با اندک تفاوتی در سوره آل عمران تکرار شده است:

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» (۱)

و به سوی آمرزشی از پروردگار و بهشتی که پهنایش [به وسعت] آسمان ها و زمین است بشتابید؛ بهشتی که برای پرهیزکاران آماده شده است.

خدا منتظر است تا بندگان خود را بیامرزد و پاداش توبه و عبادت و خدمت را مغفرت خود قرار داده است. نکته جالب این است که خدا در قرآن طول بهشت را معین نکرده، ولی عرض آن را مشخص فرموده است:

«وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ»

عرض بهشت به اندازه پهنای آسمان هاست و یقین بدانید پهنای آسمان ها را تا ابد کسی نمی تواند محاسبه کند.

آن چه در مغز و فکر نمی گنجد

امام صادق، علیه السلام، می فرماید: در گوشه عالمی از عوالم پروردگار که جزو عوالم معنوی نیست (چون عالم معنوی طول و عرض و حجم ندارد)، دوازده هزار قندیل آویزان است و در هر قندیل دوازده هزار مانند آسمان ها و زمین وجود دارد. (۲)

برای فهم سخن امام، کافی است بدانیم بزرگی آن مقدار از آسمان اول که قابل مشاهده است برابر عدد ۱۶۲ با ۲۲ صفر در جلوی آن بر حسب کیلومتر است. (۳)

هزاران کهکشان در آسمان هست که یکی از آن ها کهکشان راه شیری

ص: ۲۸۵

۱- (۱). آل عمران، ۱۳۳.

۲- (۲). رک: هیئت و اسلام، سید هبه الله شهرستانی، ترجمه سید هادی خسروشاهی. (مolf)

۳- (۳). رک: تاریخچه زمان، استفان ویلیام هاو کینگ، ص ۲۶. بدین ترتیب، بزرگی جهانی که تا به حال آن را مشاهده کرده ایم در حدود ۱۷۲ میلیارد سال نوری است.

است. تا به حال، کسی نتوانسته طول این کهکشان را محاسبه کند، ولی درباره عرض آن گفته اند که اگر کسی بخواهد از این سو به آن سوی این کهکشان با سرعت نور سفر کند (در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر) دو میلیون سال طول خواهد کشید. این کهکشان میلیون ها منظومه در خود دارد که یکی از آن ها منظومه شمسی است که ما در آن هستیم و مرکب از خورشید و مریخ و زهره و زحل و مشتری و زمین و اورانوس و نپتون و پلوتون است. زمین سالی یک بار به دور خورشید می گردد و پلوتون هر ۸۲ سال یک بار. این حجم عظیم تنها جزئی از یک کهکشان است که در آن هزاران منظومه کشف کرده اند.

بنا بر آن چه گذشت، معلوم می شود هیچ کس نمی تواند پهنای بهشت و آسمان ها و زمین را بشناسد. به راستی، خداوند چه قدرتی دارد که همه این ها را بی هیچ ستونی به پا داشته است؟

بهشتی که پهنای آن به اندازه پهنای تمام آسمان ها و زمین است جای سعادت مندان است، اما قرآن درباره اهل جهنم می گوید:

«فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (۱)

پس جایگاه و پناهگاهش هاویه است.

هاویه یکی از نام های جهنم است. کلمه «ام» به معنی قبر است، اما نه قبری که بدن را راحت در آن جای دهند، زیرا جهنمی ها را با فشار در آن جای می دهند.

فرق بینا و کوردل در قیامت

فرق دیگر اعمی و بصیر در این است که اهل بهشت:

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ» (۲)

هستند. یعنی در زندگی خوش و پسندیده ای به سر می برند و در حیات جاویدان اند. اما قرآن می فرماید: کسی که اهل جهنم است:

ص: ۲۸۶

۱- ((۱)). قارعه، ۹.

۲- ((۲)). قارعه، ۷؛ حاقه، ۲۱.

«لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ» (۱)

در آن جا نه می میرد و نه زندگی می کند. به درستی معلوم نیست این نوع زندگی (بین زنده بودن و مردن) چیست و چه کیفیتی دارد.

هم چنین، در قیامت قیافه بدکاران از همه سیاه تر و از هر حیوانی زشت تر است:

«فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» (۲)

اما آنان که چهره هایشان سیاه شده [به آنان گویند]: آیا پس از ایمانتان کافر شدید؟ پس به کیفر آن که کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید.

به تعبیر قرآن، قیافه اهل ایمان و بصیرت بیضاء (درخشان) است:

«وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۳)

و اما آنان که چهره هایشان سپید گشته، همواره در رحمت خدایند و در آن جاودانه اند.

در آیات مربوط به حضرت موسی، علیه السلام، آمده است:

«وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ» (۴)

دست را به زیر جامه خود ببر.

وقتی حضرت این کار را کرد، نور سفید درخشانده و لذت بخشی از دست او ساطع شد:

«فَإِذَا هِيَ بَيَظَاءٌ لِلنَّاطِرِينَ» (۵)

قیافه های اهل بهشت درخشان و لذت بخش و به تعبیر پیامبر، صلی الله علیه وآله،

«كَالْقَمَرِ فِي لَيْلَةِ الْبَدْرِ» (۶) ی عنی مانند ماه شب چهارده است.

در قیامت، همه قیافه ها عوض می شوند و بعضی در کمال زیبایی و بعضی دیگر در کمال زشتی است.

برای اهل بهشت، همدم یا به تعبیر قرآن زوج هایی در بهشت آفریده

١- (١). أعلى، ١٣.

٢- (٢). آل عمران، ١٠٦: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ» .

٣- (٣). آل عمران، ١٠٧.

٤- (٤). طه، ٢٢: «وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ» .

٥- (٥). اعراف، ١٠٨: « وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ » ؛ نيز طه، ٢٢: «وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَىٰ» ؛ شعراء، ٣٣: «وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ» ؛ نمل، ١٢: «وَ أَذْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» ؛ قصص، ٣٢: «أَسْمَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» .

٦- (٦). امالي، شيخ مفيد، ص ٧٥: «عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: المتحابون في الله عز وجل على

أعمده من ياقوت احمر في الجنة، يشرفون على أهل الجنة، فإذا اطلع أحدهم ملاً حسنه بيوت أهل الجنة، فيقول أهل الجنة، اخرجوا نظر المتحابين في الله عز وجل، فيخرجون فينظرون إليهم أحدهم وجهه مثل القمر في ليلة البدر، على جباههم: هؤلاء المتحابون في الله عز وجل»؛ نيز العمدة، ابن بطريق، ص ٣٧١: «جعفر بن محمد، قال: حدثني محمد بن علي، قال: حدثني علي بن الحسين، قال: حدثني الحسين بن علي، قال: حدثني علي بن أبي طالب، عليه السلام، عن رسول الله، صلى الله عليه وآله، قال: يا علي أن شيعتنا يخرجون من قبورهم يوم القيامة على ما بهم من العيوب والذنوب، وجوههم كالقمر في ليلة البدر، وقد فرجت عنهم الشدائد وسهلت لهم الموارد...»؛ بحار الأنوار، ج ١٥، ص ٣٣: «قال الصادق، عليه السلام: كانت الروح في رأس آدم، عليه السلام، مائة عام، وفي صدره مائة عام، وفي ظهره مائة عام، وفي فخذه مائة عام، وفي ساقه وقدميه مائة عام، فلما استوى آدم، عليه السلام، قائماً أمر الله الملائكة بالسجود، وكان ذلك بعد الظهر يوم الجمعة، فلم تزل في سجودها إلى العصر، فسمع آدم، عليه السلام، من ظهره نشيئاً كنشيش الطير، وتسيحاً و تقديساً، فقال آدم: يا رب وما هذا؟ قال: يا آدم هذا تسيح محمد العربي سيد الأولين والآخريين، ثم إن الله تبارك وتعالى خلق من ضلعه الأعوج حواء وقد أنامه الله تعالى، فلما انتبه رآها عند رأسه، فقال: من أنت؟ قالت: أنا حواء، خلقتني الله لك، قال: ما أحسن خلقتك! فأوحى الله إليه: هذه أمي حواء وأنت عبدي آدم، خلقتكما لدار اسمها جنتي، فسبحاني واحمداني، يا آدم اخطب حواء مني وادفع مهرها إلي، فقال آدم: وما مهرها يا رب؟ قال: تصلى على حبيبي محمد، صلى الله عليه وآله، عشر مرات، فقال آدم: جزاؤك يا رب على ذلك الحمد والشكر ما بقيت، فتزوجها على ذلك، وكان القاضي الحق، و العاقد جبرئيل، والزوجة حواء، والشهود الملائكة، فواصلها، وكانت الملائكة يقفون من وراء آدم، عليه السلام، قال آدم، عليه السلام: لأي شئ يا رب تقف الملائكة من ورائي؟ فقال: لينظروا إلى نور ولدك محمد، صلى الله عليه وآله، قال: يا رب اجعله أمامي حتى تستقبلني الملائكة، فجعله في جبهته، فكانت الملائكة تقف قدامه صفوفاً، ثم سأل آدم، عليه السلام، ربه أن يجعله في مكان يراه آدم، فجعله في الإصبع السبابة، فكان نور محمد، صلى الله عليه وآله، فيها، ونور علي، عليه السلام، في الإصبع الوسطى، وفاطمة، عليها السلام، في التي تليها، والحسن، عليه السلام، في الخنصر، والحسين، عليه السلام، في الإبهام، وكانت أنوارهم كغرة الشمس في قبة الفلك، أو كالقمر في ليلة البدر، وكان آدم، عليه السلام، إذا أراد أن يغشى حواء يأمرها أن تتطيب وتتطهر، ويقول لها: يا حواء الله يرزقك هذا النور ويخصك به، فهو ودیعة الله وميثاقه، فلم يزل نور رسول الله، صلى الله عليه وآله، في غرة آدم، عليه السلام، حتى...».

شده است که وصف آن‌ها در سوره الرحمن چنین آمده است:

«لَمْ يَطْمِئُنَّ بِإِنْسٍ قَبْلَهُمْ وَلَا بِنَارٍ» (۱)

و پیش از آنان دست انس و جنی به آنان نرسیده است.

در سوره واقعه نیز آمده است:

«عُرْبًا أُنْرَابًا» (۲)

عشق ورز به شوهران و هم سن و سال با همسران.

عُرب اُنْراب، در اصطلاح عرب، دختران جوان زیبایی را گویند که جز به همسر ویژه بهشتی خود تا ابد به کسی عشق نمی‌ورزند؛ یعنی خیال بهشتی از هر نظر راحت است؛ اما همدم اهل دوزخ:

«عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غُلَاظٌ شِدَادٌ» (۳)

فرشتگانی هستند که در اوج عصبانیت و سخت‌گیری اند و اهل دوزخ را به انواع شکنجه‌ها زجر می‌دهند. خدای تعالی می‌فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» (۴)

کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، برای آنان زندگی خوش و با سعادت و بازگشتی نیک است.

پیامبر، صلی الله علیه و آله، می‌فرمایند: وقتی پروردگار بهشت را آفرید، نگاهی به آن کرد و فرمود:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» ؛ بی‌تردید، مؤمنان رستگار شدند. بعد فرمود: خوشا به حال کسانی که در تو قرار می‌گیرند! (۵)

با این وصف، ما باید خوشحال باشیم از این که در ارتباط با پروردگار و ائمه و انبیای او هستیم.

حرمت شیعه در نظر ائمه

در میان اصحاب حضرت موسی بن جعفر، علیه السلام، مرد دانشمند و آگاهی بود که در ایام نوجوانی محضر مبارک حضرت صادق، علیه السلام، را نیز درک کرده بود و در ۳۵ سالگی از دنیا رفت. امام

ص: ۲۸۸

۱- (۱)). الرحمن، ۷۴؛ نیز با جمله ای بیشتر در همان سوره، ۵۶: «فِيهِنَّ قَاصِرَاتٌ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئُنَّ بِإِنْسٍ قَبْلَهُمْ وَلَا بِنَارٍ» .

٢- (٢) . واقعه، ٣٧.

٣- (٣) . تحريم، ٦: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» .

٤- (٤) . رعد، ٢٩.

٥- (٥) . المعجم الأوسط، طبراني، ج ٤، ص ٩٩: «أبي سعيد الخدري عن النبي، صلى الله عليه وآله، قال: إن الله خلق الجنة عدن وبنائها بيده لبنه من ذهب ولبنه من فضه وجعل ملاطها المسك وترابها الزعفران وحصباءها اللؤلؤ ثم قال لها تكلمي فقالت قد أفلح المؤمنون فقالت الملائكة طوبى لك منزل الملوك»؛ نيز تفسير قمي، ج ٢، ص ٨٨: «الصادق، عليه السلام، قال: لما خلق الله الجنة قال لها: تكلمي فقالت: قد أفلح المؤمنون»؛ جامع البيان، ابن جرير طبري، ج ١٨، ص ٣؛ الدر المنثور، سيوطي، ج ٥، ص ٢: «عن أبي العالیه، قال: لما خلق الله الجنة قال: قد أفلح المؤمنون فأنزل الله به قرآنا».

صادق، علیه السلام، برای او احترام ویژه ای قائل بود، تا حدی که نوشته اند احترام حضرت به او در زمانی که هنوز مو در صورتش نروئیده بود، سبب پرسش دیگران قرار گرفت؛ زیرا آن حضرت مانند ریش سفیدان شیعه به او احترام می گذاشت.

ائمه ما برای شیعه احترام فراوانی قائل بودند. در روایتی از کتاب کم نظیر کامل الزیارات، در باب ارزش دادن به شیعه، از حضرت صادق، علیه السلام، می خوانیم:

«نفس المهموم لنا المغمم لظلمنا تسييح» (۱).

کسی که در مصائب ما اندوهناک باشد یا در رنج شیعه ما غصه دار شود، تسبیح کرده است.

ریش سفیدها می دیدند که حضرت صادق، علیه السلام، و بعد از ایشان امام موسی بن جعفر، علیه السلام، به این جوان احترام ویژه ای می گذارند. لذا گفتند: ما هم مؤمن و شیعه هستیم و امام ما را نیز قبول دارند. پس چگونه به ما این همه احترام نمی گذارند؟

البته، کار امام کار خدایی است و جای پرسش ندارد. با این حال، امام جواب دادند: این احترام به سبب علم اوست، زیرا از همه شما داناتر است. (۲) این است که در روایات آمده گناه غیبت عالم دو برابر دیگران است؛ (۳) مانند گناه زنان پیامبر که دو برابر دیگران است. (۴)

به هر حال، این بزرگوار روایتی دارد که طلای ناب است و از آن روایاتی است که درباره آن گفته اند:

«أن يُكتب هذا القول بالذهب» (۵).

سزاوار است این سخن با طلا نوشته شود.

امتیاز شیعه در آخرت

امام موسی بن جعفر، علیه السلام، ویژگی های شیعه را چنین برشمرده اند:

قیامت جای زائران پیامبر و حضرت زهرا و امام مجتبی و امام زین

ص: ۲۸۹

۱- (۱). امالی، شیخ مفید، ص ۳۳۸؛ نیز با اختلاف اندک در کافی، ج ۲، ص ۲۲۶: «أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عليهما السلام، قال: نفس المهموم لظلمنا تسييح، وهمه لنا عبادة، وكتمان سرنا جهاد في سبيل الله. ثم قال أبو عبد الله، عليه السلام: يجب أن يكتب هذا الحديث بالذهب».

۲- (۲). احتمالاً این شخص هشام بن حکم هست که در میان اصحاب جایگاه ویژه ای داشته: چهارده نور پاک (فارسی)، دکتر عقیقی بخشایشی، ج ۹، ص ۱۲۲۰: «هشام بن حکم یکی دیگر از شاگردان با فضیلت و سخنگوی توانا از تربیت یافتگان

امام ششم و هفتم، علیه السلام، می باشد که عمر خود را در راه مبارزه و دفاع از اهل بیت طهارت و عصمت صرف نمود و دشمنان و مخالفین را با سلاح علم و منطق و حربه فضیلت و دانش، منکوب و محکوم نمود. او در مناظرات متعددی شرکت جست و پیروزی نهائی را در همه جا به دست آورد. سکونت او در بغداد در محله کرخ بوده است و به شغل تجارت می پرداخت. نخست متمایل به فرقه جهمیه بود که متمایل به جبر و سلب قدرت از انسان بود. در اثر تماس با امام ششم و کسب فیض از محضر او توانست خود را از اوهام و سفسطه ها نجات داده و به حقیقت و واقعیت گرایش و تمایل پیدا نماید و مس وجود خود را تبدیل به طلا نماید و دوره تکمیلی خود را در مکتب امام طی نماید و از فارغ التحصیلان مبرز آن مکتب درآید و افراد فراوانی را به شاهراه هدایت و سعادت سوق دهد و اندوخته های علمی خود را به صورت بیان و بنان، در اختیار دیگران قرار دهد، امام صادق، علیه السلام، در حق او فرمود: تو در مدافعات خود نسبت به اهل بیت مؤید و منصور از جانب پروردگار عالم هستی. و این فضیلت در حق او کافی است».

۳- (۳). کافی، ج ۱، ص ۴۷: «حفص بن غیاث، عن أبي عبد الله، عليه السلام، قال: قال: يا حفص يغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان يغفر للعالم ذنبا واحدا»؛ نیز کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۰، ص ۱۵۲: «خيار أمتي علماءها، وخير علماءها رحماؤها ألا وإن الله تعالى ليغفر للعالم أربعين ذنبا قبل أن يغفر للجاهل ذنبا واحدا».

۴- (۴). احزاب، ۳۰۳۱: «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَ مَنْ يَفْعَلْ مِثْلَ ذَلِكَ فَاعْلَمْ أَنَّهَا أَرْجَأَتْ لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا».

۵- (۵). امالی، شیخ مفید، ص ۳۳۸؛ نیز با اختلاف اندک در کافی، ج ۲، ص ۲۲۶: «أبان بن تغلب، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد، عليهما السلام، قال: نفس المهموم لظلمنا تسييح، وهمه لنا عبادة، وكتمان سرنا جهاد في سبيل الله. ثم قال أبو عبد الله، عليه السلام: يجب أن يكتب هذا الحديث بالذهب».

العابدين و امام باقر و امام صادق، عليهم السلام، و زائران من است؛ اما جای زائران پسر رضاء، عليه السلام، با زائران ديگر فرق دارد و جایگاه زائران او بالاتر از زائران ماست. (۱)

برخورد سرد امام صادق (ع) با بی احترامی کننده به شیعیان

امام صادق، عليه السلام، در مجلسی نشسته بودند که یکی از شیعیان وارد شد، ولی حضرت او را تحویل نگرفتند و برخورد سردی با او کردند. او که انتظار چنین برخوردی را نداشت، عرض کرد: یابن رسول الله، عمل ناپسندی از من سر زده که موجب ناراحتی شما شده است؟ فرمودند: بله! گفت: چه کار کرده ام؟ حضرت فرمودند: امسال، در مسیر حج، در اثر گرمای هوا، مرکب یکی از شیعیان ما خسته شد و نتوانست صاحب خود را حمل کند. لاجرم، او پیاده شد و مقدار زیادی در گرما راه رفت. تو حتی به این شیعه تعارف نکردی که سوار مرکب شود! آیا تو شیعه هستی که من با تو گرم رفتار کنم؟ (۲)

دقت شود! او فقط یک پیاده را سوار نکرده بود، نه این که ده میلیون مال از شیعه ای خورده یا همسر شیعه خود را درخانه زجر داده باشد تا مجبور شود مهریه خود را ببخشد و طلاق بگیرد یا با پدر و مادرش بد رفتاری کرده باشد... حضرت برای چنین خطایی به او عتاب می کنند که تو شیعه هستی؟!

دنیا در نظر کوردلان و روشن دلان

هشام بن حکم می گوید: موسی بن جعفر، عليه السلام، به من فرمودند:

«یا هشام ان لقمان قال لابنه».

ای هشام، لقمان به پسرش فرمود:

«یا بُنی ان الدنيا بحر عمیق قد غرق فیها عالم کثیر».

پسر، این دنیا دریای عمیقی است که امت های زیادی در آن غرق شده اند.

ص: ۲۹۰

۱- (۱). کافی، ج ۴، ص ۵۸۵؛ نیز با اختلاف اندک در دو سند: امالی، شیخ صدوق، ص ۱۸۲؛ و کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص ۵۱۱: «عن ابي الحسن موسى بن جعفر، عليهما السلام، قال: من زار قبر ولدي كان له عند الله كسبعين حجة مبرورة، قال: قلت: سبعين حجة، قال: نعم وسبعمائه حجة، قلت: وسبعمائه حجة، قال: نعم وسبعين الف حجة، قلت: وسبعين الف حجة، قال: رب حجة لا تقبل، من زاره وبات عنده ليلة كان كمن زار الله في عرشه. قلت: كمن زار الله في عرشه، قال: نعم، إذا كان يوم القيامة كان على عرش الله أربعة من الأولين وأربعة من الآخرين، أما الأربعة الذين هم من الأولين فنوح وإبراهيم وموسى وعيسى، عليهم السلام، وأما الأربعة الذين من الآخرين فمحمد وعلي والحسن والحسين، عليهم السلام، ثم يمد المضمار فيقعد معنا: من زار قبور الأئمة، عليهم السلام، إلا ان أعلاهم درجة وأقربهم حبة من زار قبر ولدي علي، عليه السلام».

۲- (۲). رک: بحار الانوار، باب کمک و محبت به مومن. (مؤلف)

قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و اصحاب رسّ و اقوام دیگر مثل خاندان پهلوی و مغول و تیمور و ... در این دریا غرق شدند. تنها کسی در این دریا غرق نمی شود که دستش به خدا بند باشد و خدا او را به تعبیر علی، علیه السلام، در دعای کمیل با رحمت خود نگه دارد:

«واحفظنی برحمتک».

تنها اوست که غرق نمی شود، هر چند در این دریا گرفتار امواج خطرناک شود. زیرا متمسک به خدا و قرآن و امامان غرق شدنی نیست.

«فلتکن سفینتک فیها تقوی الله وحشوها الایمان».

اگر می خواهی در این دنیا غرق نشوی، کشتی خود را تقوا و بار آن را ایمان قرار بده.

تقوا خودداری کردن از گناه است. در قرآن، از گناه به «اوزار» تعبیر شده است که جمع «وزر» به معنی بار سنگین است. اگر در دریا بار کسی سنگین باشد، فرو می رود، اما اگر سبکبار وارد دریا شود یا شنا کند و یا با کشتی برگردد، غرق نمی شود. در قیامت، پل صراط طاقت بار گناه را ندارد. لذا پُل می شکند و کسی که بر آن ایستاده در جهنم فرو می رود.

«وشراعها التوکل».

بادبان این کشتی را که برای این که در این دریا سرگردان نشوی، توکل و اعتماد به خدا قرار بده. قرآن می فرماید:

«وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۱)

پس باید توکل کنندگان فقط بر خدا توکل کنند.

«و قیّمها العقل».

عقل را کشتیبان قرار بده.

«و سکانها الصبر» (۲)

لنگر این کشتی را استقامت در برابر مشکلات و پیشامدها قرار بده.

یعنی اگر اهل تقوا و توکل و صبر و عقل و ایمان باشی، از این دریا به

ص: ۲۹۱

٢- (٢). كافي، ج ١، ص ١٦: «يا هشام إن لقمان قال لابنه: تواضع للحق تكن أعقل الناس، وإن الكيس لدى الحق يسير، يا بني إن الدنيا بحر عميق، قد غرق فيها عالم كثير فلتكن سفينتك فيها تقوى الله، وحشوها الإيمان وشرعها التوكل، وقيمها العقل ودليلها العلم، وسكانها الصبر».

آسانی عبور می‌کنی و در آن سو به آغوش رحمت خدا می‌رسی، ولی اگر این‌ها را نداشته باشی، غرق شدنت قطعی و مسلم است.

بصیرت از دیدگاه قرآن

قرآن کریم بحث بسیار مهم و ریشه‌داری را درباره بصیر و اعمی مطرح فرموده است. برای اهل حقیقت نیز ثابت و یقینی است که آن چه در ظاهر انسان می‌گذرد، در باطن او هم می‌گذرد. امیرالمؤمنین، علیه السلام، می‌فرماید:

همان‌طور که جسم انسان بیمار می‌شود، باطن انسان هم بیمار می‌شود. (۱)

یعنی همان‌طور که انسان از چشم ظاهر برخوردار است، از چشم باطن هم برخوردار است. پس، همان‌طور که ممکن است یک نفر کور باشد و اشیا را در ظاهر نبیند، ممکن است باطن یک نفر هم کور باشد و حقایق را نبیند. مایه‌های دید باطن به همه انسان‌ها داده شده و علاج کوری باطن امکان‌پذیر است که شاهد آن توبه واقعی تائبان عالم است. آری، افرادی که جدای از حق می‌زیستند و به حق فکر نمی‌کردند و گوش آن‌ها به تعبیر قرآن، دچار بیماری «وقر» و سنگین بود، با توبه به راه حق برگشتند و بیماری‌های باطنی‌شان درمان پذیرفت. (۲)

سیزده سال تمام، پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، حکیمانه‌ترین و زیباترین حرف‌ها را زدند، ولی بعضی گویی‌ها کردند و آن‌گونه که باید صدای ایشان را نمی‌شنیدند.

حکایت نجات حر بن یزید بر اثر بصیرت

حر بن یزید ریاحی کسی است که با فکر کردن به حق برگشت، چرا که گوینده‌ای در لشکر عمر سعد نبود که حق را بگوید. خود او هم در سپاه امام نبود تا صدای حق را بشنود. پس، او تنها با کمک عقل توانست به

ص: ۲۹۲

۱- (۱). نهج البلاغه، حکمت ۳۸۸: «ألا وإن من البلاء الفاقه. وأشد من الفاقه مرض البدن. وأشد من مرض البدن مرض القلب.

ألا وإن من النعم سعة المال، وأفضل من سعة المال صحة البدن، وأفضل من صحة البدن تقوى القلب».

۲- (۲). انعام، ۲۵: «وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا مِنْهُ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» ؛ نیز اسراء، ۴۶: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحِيدَهُ وَوَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا» ؛ كهف، ۵۷: «وَمِنْ أَظْلَمَ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» ؛ لقمان، ۷: «وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّضْهُ بِعَذَابِ أَلِيمٍ».

سعادت برسد. (۱) عقل به انسان توجه لازم را می دهد تا انسان از حال غفلت درآید و با اندیشه به این نقطه برسد که کارش باطل است. مگر بیداری بیش از این هم معنایی دارد؟

حر نیز با استفاده از فکر خود باطل را رها کرد و به حق گروید و با این کار، آبرویی عرشی و ملکوتی کسب کرد. این انسان کوردل که با نهیب اندیشه بیدار شد، بعد که خدمت امام حسین، علیه السلام، رسید مورد احترام قرار گرفت و بنا شد با اذن آن حضرت به میدان برود و از حق دفاع کند.

حر عرض کرد: یابن رسول الله، پیش از کشته شدن مطلبی از شما پیرسم؟ فرمودند: چه شده؟ گفت: در کوفه وقتی دستور دادند جلوی شما را بگیرم و دستور آنان را پذیرفتم، آماده سفر شدم. ناگاه، صدایی شنیدم که گفت: ای حُر، تو را به بهشت بشارت می دهم! این صدا چه صدایی بود؟ امام فرمودند: صدای حق را شنیده ای. آن صدا تو را به بهشت بشارت داد و حال که به میدان می روی به آن بشارت می رسی.

البته، کسی مانند حر این قدر لیاقت دارد که آن صدا را می شنود، بقیه انسان ها هم این صدا را در قرآن کریم می بینند. (۲) خداوند در قرآن به تائبان واقعی وعده بهشت داده و درباره وعده خود فرموده است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾. (۳)

مسلماً، خدا خلف وعده نمی کند.

این دلیل بر این حقیقت است که اگر کسی، با جدایی از حق، به کور شدن دید ملکوتی خود کمک کند، امکان درمان این کوری وجود دارد که مجموعه آن را در قرآن توبه نام کرده اند. (۴) البته، توبه این نیست که بخواهیم پرونده آلوده گذشته مان را با گفتن استغفر الله پاک کنیم، بلکه توبه فرآیند بسیار زیبایی دارد.

ص: ۲۹۳

۱- (۱). إرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۹: «فقال له المهاجر: إن أمرک لمرب، والله ما رأيت منك في موقف قط مثل هذا، ولو قيل لي: من أشجع أهل الكوفة ما عدوتك، فما هذا الذي أرى منك؟! فقال له الحر: إني والله أخير نفسي بين الجنة والنار، فوالله لا أختار على الجنة شيئاً ولو قطعت وحرقت».

۲- (۲). توبه، ۱۱۱: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» .

۳- (۳). آل، عمران ۹؛ رعد، ۳۱.

۴- (۴). نساء، ۱۷: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» .

یکی از کارهای جالبی که علمای شیعه کرده اند و در میان اهل سنت ندیده ام این است که برای موضوع توبه کتاب مستقل نوشته اند که از جمله آن ها کتاب توبه مرحوم ملا محسن فیض کاشانی است. اگر کسی به این کتاب دل بدهد، متوجه می شود که توبه چه پیکره با عظمتی دارد.

نقل است که روزی، شخصی به امام صادق، علیه السلام، عرض کرد: می خواهم توبه کنم! فرمود: بگذار اول من توبه را معنا کنم. بعد فرمودند: توبه یعنی بی دین مسلمان واقعی شود. (۱)

اگر فرد بی دینی بخواهد به اسلام بگردد، چه تحولاتی باید در زندگی اش صورت دهد تا او را مسلمان بگویند؟ ابتدا، باید از همسر خود که نمی خواهد مسلمان شود دست بردارد؛ از بچه و شریک دست بردارد؛ شراب و گوشت خوک را باید ترک کند؛ نماز بخواند و به مکه برود و خمس و زکات بدهد. این شرط توبه است.

حقیقت توبه

روزی، امیرالمؤمنین، علیه السلام، جوان گناهکاری را دید که «أستغفر الله» می گوید. ایشان ناراحت شد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند! فکر کرده ای توبه این است؟ (۲)

توبه حقیقی این است که انسان لباس زندگی سابقش را دور بریزد و لباس تازه به تن کند و در این مسیر باید مرارت های زیادی را به تن بخرد. این نشان می دهد که کورباطنی درمان پذیر است. لذا اگر کورباطن بگوید توبه من فایده ندارد، قرآن آن را کفر می داند. خداوند راضی نیست حتی یک نفر هم در لجنزار اندیشه باطل خود دست و پا بزند:

«وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ». (۳)

و خداوند کفر را برای بندگانش نمی پسندد.

وقتی خداوند راضی نیست کسی در کفر خود باقی بماند، معنی اش این

ص: ۲۹۴

۱- (۱). مشابه روایت: کنز العمال، متقی هندی، ج ۴، ص ۲۳۲: «التوبة من الذنب أن لا تعود إليه أبدا». اصل روایت نیز به فرموده مولف محترم در باب توبه کتاب بحار هست.

۲- (۲) نهج البلاغه، حکمت ۴۱۷: «لقائل قال بحضرته أستغفر الله»: ثكلتك أمك أتدري ما الاستغفار؟ الاستغفار درجة العليين. وهو اسم واقع على ستة معان: أولها الندم على ما مضى. والثاني العزم على ترك العود إليه أبدا. والثالث أن تؤدي إلى المخلوقين حقوقهم حتى تلقى الله أملس ليس عليك تبعه. والرابع أن تعمد إلى كل فريضة عليك ضيعتها فتؤدي حقها. والخامس أن تعمد إلى اللحم الذي نبت على السحت فتذيبه بالأحزان حتى تلتصق الجلد بالعظم وينشأ بينهما لحم جديد. والسادس أن تذيب الجسم ألم الطاعة كما أذقته حلاوة المعصية فعند ذلك تقول أستغفر الله».

٣- (٣). زمر، ٧: «إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ».

است که نجات از کفر و کورباطنی ممکن است. زیرا اگر چنین کاری ممکن نبود، خداوند می فرمود: کسانی که گناهکارند باید به جهنم بروند، در حالی که می فرماید همه گناهکاران می توانند توبه کنند و خود را اهل نجات قرار دهند. این مطلب از دقایق و اشارات ظریف قرآن کریم است.

علت های از بین رفتن بصیرت

پیامبر اسلام، صلی الله علیه و آله، می فرماید: همان طور که در سر دو چشم قراردادده اند، در قلب هم دو چشم برای یافتن حقایق گذاشته اند. (۱) ما چشم قلب خویش را با نیت ها و کارها و کسب مال های نامشروع و حرام کور می کنیم و اگر با این کوری از دنیا برویم، در قیامت هم با همین کوری محشور می شویم:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا». (۲)

و کسی که در این دنیا کوردل باشد، در آخرت هم کوردل و گمراه است.

این نتیجه کورباطنی است که علت آن تماس نداشتن با خدا و پیامبر و ائمه، علیهم السلام، است. اگر چشم های انسان سالمی را ببندند و پنجاه روز بعد باز کنند، در ابتدا یا کور است یا کم می بیند. به همین قیاس، وقتی دو چشم دل بسته باشد، خود به خود ضعیف می شود تا به کوری برسد و اگر این بیماری در موقع مقتضی درمان نشود، صاحب آن با همین کوری از دنیا می رود:

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ».

انسانی که باطنش کور باشد، بهشت و رحمت خدا و جوار اولیای خدا را نمی بیند. در نتیجه، در قیامت از مشاهده بهشت و نعمت های الهی و اولیای خدا محروم می شود. حال، معلوم می شود که کوری باطن در قیامت چه بلایی به سر انسان می آورد:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ» *

ص: ۲۹۵

۱- (۱) این تعبیر از رسول خدا و ائمه اطهار به شکل های مختلف وارد شده است. از جمله: رسول الله، صلی الله علیه و آله: ما من عبد إلا وفي وجهه عينان يبصر بهما أمر الدنيا، وعينان في قلبه يبصر بهما أمر الآخرة، فإذا أراد بعبد خيرا فتح عينيه اللتين في قلبه، فأبصر بهما ما وعده بالغيب، فأمن بالغيب على الغيب. (کنز العمال، ح ۳۰۴۳) امام زین العابدین، علیه السلام: ألا إن للعبد أربع أعين: عينان يبصر بهما أمر دینه و دنیا، وعینان يبصر بهما أمر آخرته، فإذا أراد الله بعبد خيرا فتح له العينين اللتين في قلبه، فأبصر بهما الغيب في أمر آخرته، وإذا أراد به غير ذلك ترك القلب بما فيه. (خصال، باب اربع، ص ۲۴۰). نیز: حج، ۴۶: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي

الصُّدُورِ؛ نيز من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ١، ص ٣٧٩: «أبو جعفر، عليه السلام: «إنما الأعمى أعمى القلب فإنها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور».

٢- (٢). اسراء: ٧٢.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا. (۱)

و هر کس از هدایت من [که سبب یاد نمودن از من در همه امور است] روی گرداند، برای او زندگی تنگ [و سختی] خواهد بود، و روز قیامت او را نابینا محشور می کنیم. او می گوید: پروردگارا، برای چه مرا نابینا محشور کردی در حالی که [در دنیا] بینا بودم؟

کورباطنان در صحرای محشر به خداوند عرضه می دارند که ما وقتی از مادر متولد شدیم بینا بودیم، پس چرا در این جا نابینا هستیم؟ و خداوند پاسخ می دهد:

«قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ». (۲)

[خدا] می گوید: همان گونه که آیات ما برای تو آمد و آن ها را فراموش کردی، امروز فراموش می شوی.

این همه پیامبر و کتاب آسمانی و امام فرستاده شدند تا شما به راه راست هدایت شوید، اما همه را پشت سر انداختید و آن ها را فراموش کردید. برای همین، امروز نیز شما به فراموشی سپرده می شوید. این نص صریح قرآن است.

قیامت روزی است که علی، علیه السلام، از مهابت آن خواب نداشت (۳) و انبیای الهی از آن واهمه داشتند. در احکام اسلامی آمده است که اگر کسی مرد و پول فراوانی از او به جا ماند و وصیتی هم نداشت و شخصی با ارائه مدرک به وارث او گفت که بند کفن او متعلق به من است و آن را می خواهم و وارث هم نتوانست رضایت او را جلب کند، باید قبر را بشکافند و آن را باز کنند و به صاحبش باز گردانند. حال، قیاس کنید که در قیامت اوضاع آدمی بر چه صورتی است. روزی که به فرموده قرآن:

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ». (۴)

پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد.

ص: ۲۹۶

۱- ((۱)). طه، ۱۲۴۱۲۵.

۲- ((۲)). طه، ۱۲۶.

۳- ((۳)). نهج البلاغه، حکمت ۷۷ (ومن خبر ضرار بن ضمرة الضبابی عند دخوله علی معاویة ومسألته له عن أمير المؤمنين، قال: فأشهد لقد رأيتہ فی بعض مواقفه وقد أرخی اللیل سدوله، وهو قائم فی محرابه قابض علی لحيته، يتململ تململ السليم، وبيكى بكاء الحزين ويقول): يا دنیا یا دنیا إليك عنی، أبی تعرضت، أم إلی تشوقت؟ لا- حان حينك هيهات غری غری. لا حاجة لی فيك. قد طلقتك ثلاثا لا رجعة فيها. فعيشك قصير، وخطرک يسير، وأملك حقير. آه من قلة الزاد، وطول الطريق، وبعد السفر، وعظيم المورد).

- «وَلَا تَرُّوْا زِرَّةً وَزِرَّةً أُخْرَى» (۱).

و هیچ سنگین باری، بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد.

در قیامت، هیچ کس بار دیگری را ولو به اندازه پر کاهی - بر دوش نمی گیرد و از اعمال نیک خود به دیگری نمی بخشد. از این رو، در روایتی آمده است که وقتی موسی بن عمران، علیه السلام، وارد صحرائی قیامت می شود، دغدغه دارد از این که نکند مادرش از او ثواب یک روز عمل صالحش را بخواهد. (۲) زیرا اهل محشر بسیار به خود مشغول هستند. در قرآن در وصف آن روز و حالات آدمیان نسبت به هم چنین آمده است:

«فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ * يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ * وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ * وَصَدِيقَتِهِ وَبَنِيهِ * لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ * وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ * ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ * وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ * أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ» (۳).

پس زمانی که آن بانگ هولناک و مهیب در رسد، روزی که آدمی فرار می کند از برادرش و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش، در آن روز هرکسی از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می کند [تا جایی که نمی گذارد به چیز دیگری بپردازد]. در آن روز، چهره هایی درخشان و نورانی است؛ خندان و خوشحال. و در آن روز چهره هایی است که بر آنان غبار نشسته و سیاهی آنان را فرا گرفته است؛ آنان همان کافران بدکارند.

یکی دیگر از تفاوت های انسان های بصیر و اعمی در قیامت در آیه بالا آمده است. گروه اول چهره هایی نورانی دارند و گروه دوم چهره هایی سیاه و غبارآلوده. خداوند در تبیین تفاوت این دو گروه می فرماید:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ * وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ * وَمَا يَسْتَوِي الْأَخْيَاءُ وَلَا الْأُمَمَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ * وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (۴).

نابینا و بینا [کافر و مؤمن] یکسان نیستند، و نه تاریکی ها و نه روشنایی، و

ص: ۲۹۷

۱- (۱). أنعام، ۱۶۴؛ اسراء، ۱۵؛ فاطر، ۱۸؛ و زمر، ۷.

۲- (۲). التبيان، شيخ طوسي، ج ۱۰، ص ۲۷۷: «قوله (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَةُ) قال ابن عباس: هي القيامة. وقيل: هي النفخة الثانية التي يحيا عندها الناس. وقال الحسن: الصاخة هي التي يصيح لها الخلق وهي النفخة الثانية. والصاخة هي الصاكة بشدة صوتها الاذان فتصمها، صخ يصخ صيخا فهو صاخ. وقد قلبها المضاعف باكرهه التضعيف فقال: أصاخ يصيخ اصاخة قال الشاعر: يصيخ للنبأ أسماعه * إصاخة الناشد للمنشد. ومثله تظنيت، والاصل تظننت. ثم بين شدة أهوال ذلك اليوم فقال: (يوم يفر المرء من أخيه و) من (أمه و ابنيه و) من (صاحبته) التي هي زوجته في الدنيا (وبنيه) يعني أولاده الذكور نفر من هؤلاء حذرا من مظلمة تكون عليه. وقيل: لثلا يرى ما ينزل به من الهوان والذل والعقاب. وقيل: نفر منه ضجرا به لعظم ما هو فيه. وقيل: لانه لا يمكنه ان ينفعه بشئ ولا ينتفع منه بشئ وقوله (لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه) فالمراد به الذكر من الناس وتأنيثه امرأة، فالمعنى إن كل

انسان مكلف مشغول بنفسه لا يلتفت إلى غيره، من صعوبة الامر وشدة أهواله. والشأن: الامر العظيم، يقال: لفلان شأن من الشأن أى له أمر عظيم، وأصله الواحد من شؤن الرأس وهو موضع الوصل من متقابلاته التى بها قوام أمره. ومعنى (يغنيه) أى يكفيه من زيادة عليه أى ليس فيه فضل لغيره لما هو فيه من الامر الذى قد اكتنفه وملا صدره، فصار كالغنى عن الشئ فى أمر نفسه لا تنازع إليه. ثم قسم تعالى احوال العصاة والمؤمنين، فقال (وجوه يومئذ مسفرة) أى مكشوفة مضيئة، فالاسفار الكشف عن ضياء من قولهم: أسفر الصبح إذا أضاء، وسفرت المرأة إذا كشفت عن وجهها ومنه السفر، لانه يكشف عن أمور تظهر به، قال توبة الحميرى: وكنت إذا فاجأت ليلى تبرعت * فقد رابى منها الغداة سفورها أى كشفها قناعها. وقوله (ضاحكة مستبشرة) أى من فرحها بما اعدنا لها من الثواب تكون ضاحكة مسرورة. والضحك الاستبشار وإن إضيف إلى الوجه، فالمراد به أصحاب الوجوه، فأما الاسفار والاشراف فيجوز ان يكون للوجوه خاصة بما جعل الله فيها من النور لتفرق الملائكة بين المؤمنين والكفار. ثم قال (ووجوه يومئذ عليها غبرة ترهقها قتره) أى يكون على تلك الوجوه غبار وجمعه غبرة (ترهقها) أى تغشاها (قتره) وهى ظلمة الدخان، ومنه قتره الصائد موضعه الذى يدخن فيه للتدفى به. ثم اخبر أن من كان على وجهه الغبرة التى تغشاها القتره (هم الكفرة) جمع كافر (الفجرة) جمع فاجر، كما أن كاتباً يجمع كتبه، وساحراً يجمع سحره. وليس فى ذلك ما يدل على مذهب الخوارج من ان من ليس بمؤمن لا بد أن يكون كافراً من حيث أن الله قسم الوجوه هذين القسمين. وذلك انه تعالى ذكر قسمين من الوجوه متقابلين، وجوه المؤمنين ووجوه الكفار، ولم يذكر وجوه الفساق من أهل الملة. ويجوز ان يكون ثم صفة اخرى بخلاف ما لهذين، بان يكون عليها غبرة لا يغشاها قتره أو يكون عليها صفرة، ولو دل ذلك على ما قالوه لوجب أن يدل قوله (يوم تبيض وجوه وتسود وجوه) على أن كل من لا يبيض وجهه من المؤمنين يجب ان يكون مرتداً، لانه تعالى قال لهم (أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ) والخوارج لا تقول ذلك، لان من المعلوم ان - ههنا - كفاراً فى الاصل ليسوا مرتدين عن الايمان». - تفسير مجمع البيان، شيخ طبرسى، ج ١٠، ص ٢٧١: (يوم يفر المرء من أخيه وأمه وأبيه وصاحبه) أى وزوجته (وبنيه) أى وأولاده الذكور، أى لا يلتفت إلى واحد من هؤلاء لعظم ما هو فيه وشغله بنفسه، وإن كان فى الدنيا يعتنى بشأنهم. وقيل: يفر منهم حذراً من مطالبتهم إياه بما بينه وبينهم من التبعات والمظالم. وقيل: لعلمه بأنهم لا ينفعون، ولا يغنون عنه شيئاً. ويجوز أن يكون مؤمناً وأقرباؤه من أهل النار فيعاديهم ولا يلتفت إليهم أو يفر منهم لثلا يرى ما نزل بهم من الهوان. - التفسير الأصفى، فيض كاشانى، ج ٢، ص ١٤٠٨: (يوم يفر المرء من أخيه وأمه وأبيه وصاحبه وبنيه)، وذلك لاشتغاله بشأنه وعلمه بأنهم لا ينفعونه أو للحذر من مطالبتهم بما قصر فى حقهم وتأخير الأحب فالأحب للمبالغة كأنه قيل: يفر من أخيه بل من أمه وأبيه بل من صاحبه وبنيه. وفى رواية: (سئل من هم؟ قال: قاييل يفر من هابيل، وموسى من أمه، وإبراهيم من الأب المربى لا الوالد، ولوط من صاحبه، ونوح من ابنه كنعان). قيل: إنما يفر موسى من أمه خشية أن يكون قصر فيما وجب عليه من حقها. متن رواية اخير را در كتاب خصال شيخ صدوق، ج ١، ص ٣١٨ ببينيد.

٣- (٣). عيس، ٣٣-٤٢.

٤- (٤). فاطر، ١٩-٢٢.

نه سایه و نه باد گرم سوزان، و زندگان و مردگان هم یکسان نیستند. بی تردید، خدا [دعوت حق را] به هر کس بخواهد می شنواند و تو نمی توانی [دعوت حق را] به کسانی که در قبرهایند بشنوانی.

انسان تنها در پناه قرآن مجید و انبیای خدا و ائمه طاهرين اهل بصیرت شده و بینایی قلبی برای او حاصل خواهد شد و این بینایی است که برای او و دنیا و آخرتش فوق العاده سودمند است. یکی از واقعیت هایی که قرآن مجید پس از معرفی خود به آن می پردازد این است که:

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ». (۱)

بی تردید، برای شما از سوی پروردگارتان دلایلی روشن آمده است.

این آیه نشان می دهد که بینایی برای مردم بدون قرآن و وحی و نبوت و امامت حاصل نخواهد شد و بدون آن توان درک حقایق را نخواهند یافت. به همین دلیل است که می فرماید:

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ».

یعنی آیات قرآن مایه های بیداری برای مردم هستند. زیرا اگر مردم تا روز قیامت هم به فکر خود فشار بیاورند، نمی توانند چیزی از حقیقت توحید، اسماء و صفات الهی، اراده پروردگار، و احوال قیامت و برزخ درک کنند. اصولاً کسانی که با معارف الهی سر و کار ندارند افرادی پوچ و سرگردان هستند و زندگی آنان، به فرموده قرآن، از زندگی چارپایان نیز بدتر و پست تر است. (۲) از این رو، میان کسانی که در ارتباط با آیات قرآن هستند و از بصائر قرآن استفاده می کنند با کسانی که پوچ مانده اند، در همه شئون باطنی و ظاهری، تفاوت و اختلاف وجود دارد.

بصیرت از دیدگاه امام علی، علیه السلام

امیرالمؤمنین، در یکی از خطبه های خود، به موضوع تفاوت های اعمی و بصیر اشاره کرده اند. ابن ابی الحدید و ابن میثم در شرح نهج البلاغه

ص: ۲۹۸

۱- (۱). أنعام، ۱۰۴: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهِ» و «أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»؛ نیز أعراف، ۲۰۳: «وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»؛ إسرء، ۱۰۲: «قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بَصَائِرٌ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَشْبُورًا»؛ قصص، ۴۴: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرٍ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ».

۲- (۲). اشاره به أعراف، ۱۷۹: «وَ لَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغْنَا أَمْرَهُمْ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَافِقُونَ»؛ نیز فرقان، ۴۴: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ

يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلَّ سَبِيلًا .

خود به این موضوع پرداخته و مرحوم خوبی و شارحان دیگر با دانش خود آن را تجزیه و تحلیل کرده اند. این بخش از خطبه بیش از چهار خط نیست، ولی به اندازه چهار میلیون خط، معنا در این خطبه گنجانده اند که این کاری خدایی است. (۱) این روایت را اهل سنت نیز با مقداری تفاوت از وجود مبارک امیرالمؤمنین، علیه السلام، نقل کرده اند که در زیبایی و بلاغت کم نظیر بوده (۲) و یک جمله آن چنین است:

«و إنما الدنيا منتهی بصر الأعمی، لا يبصر مما وراءها شیئا». (۳)

پایان و سرانجام دیدگاه کوردل دنیاست و غیر دنیا هیچ چیز را نمی فهمد.

در حالی که دنیا اول کار است نه آخر آن. دنیا مقدمه آخرت است و زندگی در آن زندگی ای مقدماتی است.

خواسته های کوردلان

یک تفاوت دیگر گروه اعمی و بصیر در شکل خواسته هاست. خداوند در قرآن هدف بعثت پیامبر اسلام را نجات مردم از خواسته های غلط می داند. (۴)

خواسته اول انسان های کوردل شکم بارگی است. آن ها در دنیا شکم خود را از هر چه به دست آورند (حلال یا حرام، نجس یا پاک) پُر می کنند و آن را با معیارهای اخلاقی نمی سنجند. خواسته دوم کوردلان ارضای شهوت به هر قیمتی است. پس، در نگاه آنان ازدواج مشروع مفهومی ندارد.

حکایت بصیر و کوردل

ایامی که در انگلستان حضور داشتیم، در لندن ساکن خانه ای بودم و همسایه ای داشتم که یک پسر و چهار دختر داشت. روزی، به من گفتند خانم همسایه به جهت این که لباس خاصی به تن می کنید (لباس روحانیت) می خواهد با شما ملاقات کند.

ص: ۲۹۹

۱- (۱)). از این اشارت ها و ظرافت ها حضرت در سخنان خود زیاد دارند. از جمله، ۱۵۰۰ سال پیش حضرت فرموده اند هیچ غذایی در عالم هم سنگ عسل نیست، ولی کسی عمق آن را نمی فهمید. امروزه، تحقیقات دانشمندان نشان داده است که هوا و میکروب هر ماده خوراکی ای را تغییر می دهند و به فساد می کشانند، اما عسل طبیعی و خالص در محاورت این عوامل هیچ آسیبی نمی بیند و فاسد نمی شود. از طرفی، ثابت شده است که پرارزش ترین ماده غذایی عسل است. نکته جالب توجه این است که خداوند این ماده غذایی مفید را در بدن حیوان کوچکی قرار داده است. تحقیقات نشان می دهد که اگر بخواهند برای تولید عسل کارخانه ای احداث کنند، به بیش از ده هزار متر مربع فضا برای نصب دستگاه های لازم نیاز است. زیرا زنبور برای تولید عسل ۴۶۰ رشته علمی را به کار می گیرد که فیزیک، شیمی، لانه سازی، هواشناسی، و ... جزئی از آن است.

۲- (۲)). درک این مطلب برای کسانی که با فصاحت و بلاغت آشنایی نداشته باشند، بسیار سخت است. درباره قرآن نیز گفته اند: «ظاهره انیق»؛ یعنی شکل ظاهری قرآن در کمال زیبایی و حُسن آیات تمام است. نقل کرده اند که یک کشیش اروپایی که تحصیلات دانشگاهی داشته و به زبان عربی مسلط بوده، روزی اعلام کرد که من قرآن مسلمانان را خوانده ام و در برابر یکی از ادعاهای قرآن مبنی بر آوردن سوره ای مانند آن، هفت آیه ساخته ام. او عبارات خود را در برابر سوره حمد ساخته و پخش کرده بود. این سوره ساخته شده به دست طلبه ای متخصص در ادبیات عرب افتاده بود و او به خوبی نقاط ضعف ساخته های جناب کشیش را بیان کرده بود. حقیقت این است که اگر کسی صرف و نحو، و معانی و بیان عربی را خوب بلد باشد، بهره بیشتری از زیبایی های قرآن و نهج البلاغه خواهد برد. (مولف)

۳- (۳)). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۴- (۴)). شاید منظور این آیه باشد: محمد، ۲: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ»؛ نیز آیه ای که در مورد حضرت هست و مناسب با مطلب: اعراف، ۱۵۷: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْجَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». البته از توجه به مجموعه ای از آیات قرآن می توان به این نکته دست یافت. اول، آیه «زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ...» است که نشان می دهد خواسته های انسان چیست؛ دوم هدف بعثت پیامبران است که «تزکیه و تعلیم» است؛ سوم، قصص قرآن است که هر یک به خواسته ای از خواسته های بشر اشاره دارند که مذموم دانسته شده اند: بت پرستی در قوم عاد و ثمود، شهوت در قوم لوط و نیز در داستان حضرت یوسف، قدرت در داستان نمرود و فرعون؛ حب جاه و مقام و غرور علمی در داستان بلعم باعورا؛ حسد در داستان حضرت یوسف و داستان هابیل و قابیل و... .

روز ملاقات، وقتی زمینه چند پرسش و پاسخ فراهم شد، با خود گفتم: شاید او در طی این سخنان به اسلام علاقه پیدا کند. لذا، پس از احوال پرسی گفتم: شما چند بچه دارید؟ پرسید: شما چند فرزند دارید؟ گفتم: چهار فرزند. گفت: خیلی رعایت مسائل خانوادگی را کرده اید. پرسیدم: شما چطور؟ گفت: شش فرزند دارم. گفتم: از شوهر خود راضی هستید؟ گفت: ما هنوز عقد نکرده ایم! از علتش پرسیدم. گفت: اگر روزی درک کردم که ما می توانیم با هم زندگی کنیم عقد می کنیم!

کوردلان دیدگاه حقی ندارند که بر اساس آن زندگی شان را نظام دهند. آن ها تنها شهوت و شکم خود را می بینند و با این دیدگاه با دنیا در ارتباط اند، در حالی که خواسته انسان های بصیر این است:

«اللهم إني أسألك الامن والايمان بك والتصديق بنبيك والعافية من جميع البلاء والشكر على العافية والغنى عن شرار الناس».

نقل است که پیامبر این دعا را اول بار از جبرئیل شنید. (۱) پرسید: این دعا را از کجا آورده ای؟ گفت: این دعا را ابوذر می خواند و ملائکه از او یاد گرفته اند.

حقیقت رسالت

در قرآن مجید، حقیقتی که درباره وجود مبارک پیامبر اسلام بیان شده درباره هیچ شخص دیگری بیان نشده و آن اهمیت وجود مقدس حضرت و رسالت او در پیشگاه پروردگار است؛ به طوری که خداوند به انبیای دیگر خود ظهور ایشان و کتاب و روشی که با خود می آورند را خبر داده است.

در خطبه اول نهج البلاغه که از استوارترین و حکیمانه ترین خطبه های امیر المؤمنین، علیه السلام، است آمده:

«مأخوذاً على النبیین میثاقه»، (۲)

ص: ۳۰۰

-
- ۱- (۱). جبرئیل فقط از معروفیت دعای ابوذر در آسمان ها خبر داد و از مضمون دعا چیزی نگفت و عرض کرد: از خود ابوذر پرس. لذا دعا را پیامبر اکرم اولین بار از زبان خود ابوذر شنید.
 - ۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه اول.

خداوند از پیامبران خود پیمان محکم و استواری بر نبوت ایشان گرفت و این عظمت کار پیامبر و کتابی که بر آن قلب مبارک نازل شده را می رساند.

نقش آزمایش در سازندگی انسان

قرآن کریم در سوره بقره برای حضرت ابراهیم، علیه السلام، شخصیت فوق العاده ای قائل شده است. این مرد الهی که دومین پیامبر اولوالعزم است بر اثر سربلند بیرون آمدن از امتحانات صعبی که خداوند برای او در نظر گرفته بود ویژگی های منحصر به فردی یافت که قرآن درباره آن ها به تفصیل سخن می گوید:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱)

و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید، پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمانم [نیز پیشوایانی برگزین]. [پروردگارش] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی رسد. چگونه می شود انسانی را به سخت ترین آزمایش ها مبتلا کنند و او آه سردی از دل بر نیآورد و گلایه ای نداشته باشد؟ آن هم در دنیایی که برخی از مردم برای فرار از مشکلات به دشمن خویش پناه می برند.

امام باقر، علیه السلام، واژه «کلمات» را معنا کرده اند. حاصل سخن حضرت این است که کلمات به معنای گفتار و سخن گفتن نیست، بلکه مراد از آن (کلمه) در بیشتر آیات قرآن یک حقیقت عینی است.

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (۲)

ص: ۳۰۱

۱- (۱). بقره، ۱۲۴.

۲- (۲). آل عمران، ۴۵.

[یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم، یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقرران است.

امام باقر، علیه السلام، می فرماید:

کلمات، در آیه مربوط به آزمایش های حضرت ابراهیم، جمع است. یعنی خداوند او را با سلسله ای از حوادث سنگین و طاقت فرسا آزمایش کرد. (۱)

نقش حوادث در منزلت انسان

امام صادق، علیه السلام، می فرمایند: روزی، حضرت ابراهیم، علیه السلام، در منطقه ای دور از محل زندگی خود به انسان وزینی برخورد کرد که خیلی از وقار و ادب او خوشش آمد؛ فرمود: چند وقت است که این جا هستی؟ گفت: هفتاد (یا هشتاد) سال. گفت: آرزویی هم داری؟ گفت: نه، خداوند همواره به من عنایت داشته است، ولی سه سال است که مرتب دعا می کنم ابراهیم را ببینم، ولی از اجابت خواسته خود ناامید هستم. حضرت فرمود: تو را بشارت می دهم که خداوند خواسته ات را بر آورده کرده است، چون من ابراهیم خلیل هستم! (۲)

با این که اجابت نکردن آن خواسته امتحان سختی برای آن فرد نبوده، او ناامیدی خود را به ابراهیم ابراز کرده و اعلام شکست می کند.

امام باقر، علیه السلام، می فرماید: کلمات جمع است، زیرا خداوند پیش از انتصاب ابراهیم به مقام امامت، او را به سی آزمایش طاقت فرسا مبتلا کرد. وقتی حضرت از همه آن آزمایش ها سر بلند بیرون آمد، خدای تعالی فرمود:

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا». (۳)

یعنی تو را تا روز قیامت به پیشوایی انسان ها انتخاب کردم. افتخار دیگری که خداوند به او و خاندانش عطا فرمود بنای خانه کعبه، انجام مناسک حج، (۴) طواف، نماز در مقام، سعی صفا و مروه بوده است. بدین

ص: ۳۰۲

۱- (۱). معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۱۲۶: «المفضل بن عمر، عن الصادق جعفر بن محمد، عليهما السلام، قال سألته عن قول الله عز وجل: وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات، ما هذه الكلمات؟ قال: هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه، وهو أنه قال: يا رب أسألك بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت علي، فتاب الله عليه إنه هو التواب الرحيم، فقلت له: يا ابن رسول الله فما يعني عز وجل بقوله: أتمهن؟ قال يعني أتمهن إلى القائم، عليه السلام، إثنا عشر إماماً تسعة من ولد الحسين، عليه السلام. قال المفضل: فقلت له: يا ابن رسول الله فأخبرني عن قول الله عز وجل: وجعلها كلمة باقية في عقبه؟ قال يعني بذلك الإمامة جعلها الله في عقب الحسين إلى يوم القيامة. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله فكيف صارت الإمامة في ولد الحسين دون

ولد الحسن وهما جميعا ولدا رسول الله وسبطاه وسيدا شباب أهل الجنة؟ فقال، عليه السلام: إن موسى وهارون كانا نبين مرسلين أخوين فجعل الله النبوة في صلب هارون دون صلب موسى ولم يكن لأحد أن يقول: لم فعل الله ذلك؟ فإن الإمامة خلافة الله عز وجل ليس لأحد أن يقول: لم جعلها الله في صلب الحسين دون صلب الحسن لان الله تبارك وتعالى هو الحكيم في أفعاله لا يسأل عما يفعل وهم يسألون. ولقول الله تعالى: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ، وجه آخر وما ذكرناه أصله. والابتلاء على ضربين: أحدهما مستحيل على الله - تعالى ذكره - والآخر جائز فأما ما يستحيل فهو أن يختبره ليعلم ما تكشف الأيام عنه وهذا مالا- يصلح لأنه عز وجل علام الغيوب، والضرب الآخر من الابتلاء أن يتليه حتى يصبر فيما يتليه به فيكون ما يعطيه من العطاء على سبيل الاستحقاق ولينظر إليه الناظر فيقتدى به فيعلم من حكمه الله عز وجل أنه لم يكل أسباب الإمامة الا إلى الكافي المستقل الذي كشفت الأيام عنه بخبره. فأما الكلمات فمنها ما ذكرناه، ومنها اليقين وذلك قول الله عز وجل: "وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيُكُونَ مِنَ الْمُؤَقِنِينَ " ومنها المعرفة بقدوم بارئه وتوحيده وتزيهه عن التشبيه حتى نظر إلى الكواكب والقمر والشمس فاستدل بأقول كل واحد منها على حدثه وحدثه على محدثه، ثم علمه، عليه السلام، بأن الحكم بالنجوم خطأ في قوله عز وجل: "فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ * فَقَالَ إِنِّي سَيِّئٌ « وإنما قيده الله سبحانه بالنظرة الواحدة لان النظرة الواحدة لا توجب الخطأ إلا بعد النظرة الثانية بدلالة قول النبي، صلى الله عليه وآله، لما قال لأمير المؤمنين، عليه السلام: «يا على أول النظرة لك والثانية عليك ولا لك»، ومنها الشجاعة وقد كشفت الأيام عنه بدلالة قوله عز وجل: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَحَدِّثْنَا أَبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا أَ جِنَّةٌ بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَ أَنَا عَلِيٌّ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جَذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ، ومقاومة الرجل الواحد الوفا من أعداء الله عز وجل تمام الشجاعة، ثم الحلم مضمن معناه في قوله عز وجل: إن إبراهيم لحليم أواه منيب. ثم السخاء وبيانه في حديث ضيف إبراهيم المكرمين، ثم العزلة عن أهل البيت والعشيرة مضمن معناه في قوله: وأعتزلكم وما تدعون من دون الله الآية، والامر بالمعروف والنهي عن المنكر بيان ذلك في قوله عز وجل: "يا أبت لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر ولا يغنى عنك شيئا * يا أبت إني قد جاءني من العلم ما لم يأتك فاتبعني أهدك صراطا سويا * يا أبت لا تعبد الشيطان إن الشيطان كان للرحمن عصيا * يا أبت إني أخاف أن يمسك عذاب من الرحمن فتكون للشيطان ولياً ودفع السيئة بالحسنة وذلك لما قال له أبوه: أراغب أنت عن آلهتي يا إبراهيم لئن لم تنته لأرجمنك واهجرني ملياً. فقال في جواب أبيه: سلام عليك سأستغفر لك ربى إنه كان بى حفيماً والتوكل بيان ذلك في قوله: الَّذِي خَلَقَنِي فَهَوَّ يَهْدِينِ * وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَ يَشْفِينِي * وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهَوَّ يَشْفِينِي * وَ الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي * وَ الَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ، ثم الحكم والانتماء إلى الصالحين في قوله: رب هب لي حكما وألحقني بالصالحين يعني بالصالحين الذين لا يحكمون إلا بحكم الله عز وجل ولا يحكمون بالأراء والمقائس حتى يشهد له من يكون بعده من الحجج بالصدق بيان ذلك في قوله: واجعل لي لسان صدق في الآخرين أراد في هذه الأمة الفاضلة فأجابه الله وجعل له ولغيره من أنبيائه لسان صدق في الآخرين وهو على بن أبي طالب، عليه السلام، وذلك قوله: وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا، والمحنة في النفس حين جعل في المنجنيق وقذف به في النار، ثم المحنة في الولد حين أمر بذبح ابنه إسماعيل، ثم المحنة بالأهل حين خلص الله حرمة من عرارة القطبي في الخبر المذكور في هذه القصة، ثم الصبر على سوء خلق سارة، ثم استقصار النفس في الطاعة في قوله: ولا- تخزني يوم يبعثون. ثم النزاهة في قوله عز وجل: ما كان إبراهيم يهوديا ولا نصرانيا ولكن كان حنيفا مسلما وما كان من المشركين، ثم الجمع لأشراط الكلمات في قوله: إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَمَعْيَايَ وَ مِمَّا تَنَادَى اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ. فقد جمع في قوله: محياي ومماتي لله جميع أشراط الطاعات

كلها حتى لا- يعزب عنها عازية ولا- يغيب عن معانيها غائبة، ثم استجاب الله عز وجل دعوته حين قال: رب أرني كيف تحيي الموتى وهذه آية متشابهة معناها: أنه سأل عن الكيفية، والكيفية من فعل الله عز وجل متى لم يعلمها العالم لم يلحقه عيب ولا عرض في توحيدہ نقص، فقال الله عز وجل: أولم تؤمن قال بلى. هذا شرط عام من آمن به متى سئل واحد منهم أولم تؤمن؟ وجب أن يقول: بلى كما قال إبراهيم، ولما قال الله عز وجل لجميع أرواح بني آدم: ألسن بربكم قالوا بلى كان أول من قال بلى محمد، صلى الله عليه وآله، فصار بسبقه إلى بلى سيد الأولين والآخرين، وأفضل النبيين والمرسلين. فمن لم يجب عن هذه المسألة بجواب إبراهيم فقد رغب عن ملته، قال الله عز وجل: ومن يرغب عن ملة إبراهيم إلا من سفه نفسه ثم اصطفاه الله عز وجل إياه في الدنيا ثم شهادته له في العاقبة أنه من الصالحين في قوله عز وجل: ولقد اصطفيناه في الدنيا وإنه في الآخرة لمن الصالحين والصالحون هم النبي والأئمة صلوات الله عليهم، الآخذين عن الله أمره ونهيه، والمتمسكين للصلاح من عنده».

٢- (٢). امالى، شيخ صدوق، ص ٣٧٢؛ نیز با اختلاف خلیلی اندک در دو سند روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص ٣٣٠؛ و مشکاة الأنوار، طبرسی، ص ٣٥٤: «قال الصادق جعفر بن محمد، عليه السلام: بينا إبراهيم خليل الرحمن، عليه السلام، في جبل بيت المقدس يطلب مرعى لغنمه، إذ سمع صوتا، فإذا هو برجل قائم يصلى طوله اثنا عشر شبرا، فقال له: يا عبد الله لمن تصلى؟ قال: لإله السماء. فقال له إبراهيم، عليه السلام: هل بقي أحد من قومك غيرك؟ قال: لا. قال: فمن أين تأكل؟ قال: أجتني من هذا الشجر في الصيف وآكله في الشتاء. قال له: فأين منزلك؟ قال: فأوماً بيده إلى جبل. فقال له إبراهيم، عليه السلام: هل لك أن تذهب بي معك فأبيت عندك الليلة؟ فقال: إن قدامى ماء لا يخاض. قال: كيف تصنع؟ قال: أمشى عليه. قال: فاذهب بي معك، فلعل الله أن يرزقني ما رزقك. قال: فأخذ العابد بيده، فمضيا جميعا حتى انتهيا إلى الماء، فمشى ومشى إبراهيم، عليه السلام، معه حتى انتهيا إلى منزله، فقال له إبراهيم، عليه السلام: أى الأيام أعظم؟ فقال له العابد: يوم الدين، يوم يدان الناس بعضهم من بعض. قال: فهل لك أن ترفع يدك وأرفع يدي، فتدعو الله عز وجل أن يؤمننا من شر ذلك اليوم؟ فقال: وما تصنع بدعوتي؟ فوالله إن لى لدعوة منذ ثلاثين سنة ما أجبت فيها بشئ. فقال له إبراهيم، عليه السلام: أولا أخبرك لأى شئ احتبست دعوتك؟ قال: بلى. قال له: إن الله عز وجل إذا أحب عبدا احتبس دعوته ليناجيه ويسأله ويطلب إليه، وإذا أبغض عبدا عجل له دعوته، أو ألقى فى قلبه اليأس منها. ثم قال له: وما كانت دعوتك؟ قال: مربي غنم ومعه غلام له ذؤابة، فقلت: يا غلام، لمن هذا الغنم؟ فقال: لإبراهيم خليل الرحمن. فقلت: اللهم إن كان لك فى الأرض خليل فأرنيه. فقال له إبراهيم، عليه السلام: فقد استجاب الله لك، أنا إبراهيم خليل الرحمن، فعانقه».

٣- (٣). بقره، ١٢٤.

٤- (٤). بقره، ١٢٧: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ نیز فقه القرآن؛ نیز تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج ١، ص ١٨٩: «القمی عن الصادق، علیه السلام، قال لما بلغ إسماعیل مبلغ الرجال أمر الله إبراهيم أن یبنی البیت فقال: یا رب فی أى بقعة قال فی البقعة التى أنزلت بها علی آدم القبة فأضاء لها الحرم فلم یدر إبراهيم فی أى موضع یبنیه فان القبة التى أنزلها الله علی آدم كانت قائمة إلى أيام الطوفان أيام نوح فلما غرقت الدنيا رفع الله تلك القبة وبقى موضعها لم یغرق ولهذا سُمی البیت العتیق لأنه أعتق من الغرق فبعث الله جبرئیل فخط له موضع البیت فأنزل الله علیه القواعد من الجنة وكان الحجر لما أنزله الله علی آدم أشد بیاضا من الثلج فلما مسته أیدى الکفار اسود فبنی إبراهيم، علیه السلام، البیت ونقل إسماعیل الحجر من ذی طوی فرفعه فی السماء تسعة أذرع ثم دله علی موضع الحجر فاستخرجه إبراهيم ووضع فی موضعه الذى هو فیہ الآن فلما بنی جعل له بابین بابا إلى المشرق وبابا إلى المغرب والباب الذى إلى المغرب یرسمى المستجار ثم القى علیه الشجر والإذخر وعلقت هاجر علی بابه كساء كان معه وكانوا یكنون تحته»؛ نیز قطب راوندی، ج ١، ص

٢٩٢: «قال الباقر، عليه السلام: ان الله وضع تحت العرش أربعة أساطين وسماه الضراح، وهو البيت المعمور، وقال للملائكة طوفوا به، ثم بعث ملائكة فقال لهم ابنوا في الأرض بيتا بمثاله وقدره وأمر من في الأرض ان يطوفوا به. وقال: ولما أهبط الله آدم من الجنة قال: انى منزل معك بيتا يطوف. حوله كما يطاف حول عرشى ويصلى عنده كما يصلى عند عرشى، فلما كان زمن الطوفان رفع، فكانت الأنبياء يحجونه ولا يعلمون مكانه حتى تواه الله لإبراهيم فأعلمه مكانه، فبناه من خمسة أجبل من حراء وثير ولبنان وجبل الطور وجبل الحمر».

ترتیب، می توان گفت ابراهیم در حج همه شریک است. (۱)

افتخار دیگری که نصیب حضرت شد این است که پس از ابراهیم، علیه السلام، نود درصد انبیای خدا و درصد بالایی از اولیای خدا از نسل او به وجود آمده اند. خداوند در سوره بقره می فرماید: وقتی ابراهیم و اسماعیل خانه کعبه را بالا بردند، او به خانه کعبه تکیه داد و گفت: بهترین وقت دعا و زیباترین زمان استجابت دعاست. از این رو، چنین درخواست کرد:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (۲)

پروردگارا، در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

خدایا مبادا این منطقه از وجود کسی مانند محمد بن عبدالله، صلی الله علیه وآله، محروم شود! از این رو، پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله، بسیار می گفتند من حاصل دعای پدرم ابراهیم هستم. (۳)

حضرت ابراهیم، بی شک، با نسلش که از خود به جای گذاشته پدر همه نیکی ها و پاکی ها در زمین است و حتی ظهور امام عصر، علیه السلام، را نیز که منجر به هدایت همه مردم کره زمین می شود باید از برکت دعای ایشان دانست. در قرآن می خوانیم:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». (۴)

و همانا ما پس از تورات در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به میراث می برند.

چرا خداوند در این آیه فعل مضارع انتخاب کرده است؟ زیرا آیه برای زمان پیامبر و ائمه نازل نشده، بلکه برای آینده بشر است؛ آینده ای که بشر در اوج صلاح و عدالت و کرامت و امنیت و آرامش قرار می گیرد:

ص: ۳۰۳

۱- (۱). کافی، ج ۵، ص ۹؛ نیز خصال، صدوق، ص ۲۴۰؛ نیز با اختلاف اندک در تحف العقول، حرانی، ص ۲۴۳: «قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: من سن سنة حسنة فله اجرها وأجر من عمل بها إلى يوم القيامة من غير أن ينقص من أجورهم شيء».

۲- (۲). بقره، ۱۲۹.

۳- (۳). دعائم الإسلام، قاضی نعمان، ج ۱، ص ۳۴: «عن النبي، صلی الله علیه وآله، أنه قال: أنا دعوة أبي إبراهيم؛» نیز من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ج ۴، ص ۳۶۹: «...يا علي: أنا دعوة أبي إبراهيم...»؛ نیز امالی، شيخ طوسی، ص ۳۷۹: «عن عبد الله بن مسعود، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: أنا دعوة أبي إبراهيم. فقلنا: يا رسول الله، وكيف صرت دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: أوحى الله عز وجل إلى إبراهيم أني جاعلك للناس إماما؟ فاستخف إبراهيم الفرح، فقال: يا رب، ومن ذريتي أئمة مثلي؟»

فأوحى الله عز وجل إليه: أن يا إبراهيم، إنى لا أعطيك عهدا لا أفى لك به. قال: يا رب، ما العهد الذى لا تفى لى به؟ قال: لا أعطيك لظالم من ذريتك. قال: يا رب، ومن الظالم من ولدى الذى لا ينال عهدك؟ قال: من سجد لصنم من دونى لا أجعله إماما أبدا، ولا يصح أن يكون إماما. قال إبراهيم: واجنبى وبنى أن نعبد الأصنام، رب إنهن أضللن كثيرا من الناس. قال النبى، صلى الله عليه وآله: فانتهد الدعوة إلى وإلى أخى على لم يسجد أحد منا لصنم قط، فاتخذنى الله نبيا، وعليا وصيا.

٤- (٤). انبياء، ١٠٥.

«أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ».

یعنی تمام کره زمین به دست بندگان شایسته من خواهد افتاد که از نظر عقلی و ایمانی مردمان شایسته ای هستند. «یرث» فعل مضارع است؛ یعنی در آینده. آری، عده ای از برگزیدگان پروردگار مانند حضرت داوود، حضرت سلیمان یا امیر المؤمنین چند سالی در زمین حکومت الهی تشکیل داده اند، ولی وسعت منطقه حکمرانی آنان کم بوده و مردم تحت فرمان آنان همگی صالح نبوده اند. از این نظر، حکومت امام عصر با حکومت هیچ پیامبر یا امام دیگری قابل مقایسه نیست:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۱).

[و گفتیم:] ای داود، همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

همه کارگردانان حکومت حضرت داوود یا سلیمان یا امیر مومنان انسان های کاملی نبودند. برای مثال، یکی از فرماندهان لشکر امام شخصی به نام مصقله شیبانی بود. او روزی به طور ناگهانی ناپدید شد و با رفتنش شیرازه لشکر از هم پاشید. وقتی امیرالمؤمنین، علیه السلام، از ماجرا خبردار شد و فهمید که معاویه برای او پول فراوانی فرستاده و او به همین دلیل کار را رها کرده و به دربار معاویه رفته است، در یکی از نامه های خود نوشت:

«قبح الله مصقله» (۲).

خدا مصقله را در دنیا و آخرت بی آبرو کند که چه خونی به دل ما کرد!

خدا را شکر کنیم که در زمان علی، علیه السلام، نبودیم و گرنه شاید ما

ص: ۳۰۴

۱- (۱). ص، ۲۶.

۲- (۲). نهج البلاغه، خطبه ۴۴: «لما هرب مصقله بن هبيرة الشيباني إلى معاوية وكان قد ابتاع سبي بني ناجية من عامل أمير المؤمنين، عليه السلام، وأعتقهم فلما طالبه بالمال خاس به وهرب إلى الشام: «قبح الله مصقله». فعل فعل السادات وفر فرار العبيد. فما أنطق مادحة حتى أسكته، ولا صدق واصفه حتى بكته. ولو أقام لأخذنا ميسوره. وانتظرنا بماله وفوره».

هم می گفتیم تقصیر با علی است! و در قتل او شریک می شدیم. چون متدین های آن روز طرح قتل ایشان را ریختند؛ آن ها که پینه بر پیشانی داشتند به کشتن علی اقدام کردند؛ و نمازخوان ها و حاجی ها او را مقصر تشخیص دادند! مگر طلحه و زبیر عرق خور یا زناکار و کافر بودند؟ اینان همه اهل جبهه و شهادت، مجروح جنگی، و خانواده شهید بودند! خوب است انسان تحلیل کند و عینک نهج البلاغه را به چشم خود بزند و هر حرفی که می زند بر پایه شرع و منطق بزند که در قیامت پاسخی برای دشمنی ها و محبت ها و دوستی های خود داشته باشد.

موقعیت مردم در عصر ظهور حجت حق

امام باقر، علیه السلام، می فرماید: در حکومت دوازدهمین از ما، اگر در مملکت عراق دختر هجده ساله ای در یک سوی خورجین شتر خویش طلا و در سمت دیگر نقره بار کند و به تنهایی از بازار بغداد تا بازار شام برود، هیچ چشمی به شهوت بر او نظر نمی کند و هیچ دستی بر آن مال دراز نمی شود. (۱) آری، امنیت روحی بشر، پاکی باطن و ظاهر تنها به زمان امام عصر، علیه السلام، اختصاص دارد.

وضعیت مردم در زمان امام عصر (ع)

خیابان ها در زمان امام عصر، علیه السلام، بزرگ می شوند و برای هر رونده ای راه مخصوصی قرار داده می شود. ماشین ها و پیاده ها و موتور سوارها بدون پلیس در مسیر خود حرکت می کنند، چون باطن آنان بر عدالت است. (۲) وقتی همه مردم در امور ظاهر و باطن به نیکی خو کردند، نزولات آسمانی و برکات آن نیز افزایش می یابد و به اندازه بارش در پنج قاره زمین باران می بارد:

«يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا».

فعل های آیه همه مضارع هستند و اشاره به آینده دارند.

ص: ۳۰۵

۱- (۱). خصال، شیخ صدوق، ص ۶۲۶: «لو قد قام قائمنا لانزلت السماء قطرها، ولا خرجت الأرض نباتها، ولذهب الشحناء من قلوب العباد، واصطلحت السباع والبهائم حتى تمشي المرأة بين العراق إلى الشام لا تضع قدميها إلا على النبات وعلى رأسها زيتها لا يهيجها سبع ولا تخافه».

۲- (۲). روضة الواعظین، فتال نيسابوری، ص ۲۶۴: «قال أبو جعفر، عليه السلام، في حديث طويل: «إذا قام القائم... ووسع الطريق الأعظم وكسر كل جناح خارج في الطريق وأبطل الكنف والميازيب إلى الطرقات...».

«وَيُؤْتِكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنِينَ».

همه مردم عالم ثروتمند می شوند و هیچ کس در دنیا عقیم نمی ماند.

«وَيَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا» (۱).

رودخانه ها لبریز از آب می شوند؛ زمین گنج های خود را به احترام مردم شایسته بیرون می دهد؛ هوا در همه جا لطیف می شود؛ در بیابان گرگ با گوسفند لب چشمه آب می خورند؛ و تمام اختلافات و کینه ها از بین می رود. در زمان امام دوازدهم، علیه السلام، بهشت در زمین نمونه ای می یابد.

انتظار

پیامبر، صلی الله علیه وآله، می فرماید:

«أَفْضَلُ أَعْمَالِ أُمَّتِي أَنْتَظَارُ الْفَرَجِ» (۲).

انتظار امید به حل شدن مشکلات بشر است و خداوند وعده داده که چنین حکومتی برپا خواهد شد. (۳) ما هم خود را آماده کنیم تا در مدار چنین حکومتی باشیم. اگر آن حکومت را دیدیم، خوش به حالمان! و اگر ندیدیم، وقتی مردم خداوند جزو افراد پا به رکاب حضرت به حسابمان می آورد. (۴) افزون بر این، چون امیدوار بودیم که ایشان مشکلات شش میلیارد انسان را حل کند، ثواب حل مشکلات آنان را در پرونده ما هم می نویسند. با این امید، وقتی وارد محشر می شویم، می بینیم که برای حل مشکلات مردم کمک کرده ایم، زیرا در انتظار حکومتی بودیم که این مشکلات را حل کند و خداوند همین نیت را عمل نیک حساب می کند. (۵)

این چنین، سخن اهل بیت و قرآن، باطن انسان را نورانی و شاد می کند.

ص: ۳۰۶

۱- (۱). این آیات نتیجه استغفار را بیان می کند: نوح، ۱۰۱۲: «فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا»؛ نیز هود، ۵۲: «وَايَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ».

۲- (۲). روایت فوق در دو سند هر دو در مقدمه کتاب آمده: علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۴ (مقدمه)؛ نیز الإمامة والتبصرة، ابن بابویه، ص ۲۱ (مقدمه)؛ نیز با اختلاف کلمات در کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۲۸۷: «عن أمير المؤمنين، عليه السلام، قال: قال رسول الله، صلی الله علیه وآله: أفضل العباداة انتظار الفرج».

۳- (۳). نور، ۵۵: «وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَيْمَا اسْتَحْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُيَسِّرَنَّ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ»

هُمُ الْفَاسِقُونَ » ؛ نیز قصص، ۵: «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضُّعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ » ؛ نیز انبياء، ۱۰۵: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ » .

۴- (۴) . الخرائج والجرائح، راوندى، ج ۳، ص ۱۱۶۶؛ نیز دلائل الامامة، محمد بن جرير طبرى (الشيعة)، ص ۴۷۹: «سيف بن عميرة، قال: قال لى أبو جعفر، عليه السلام: المؤمن ليخير في قبره، إذا قام القائم، فيقال له: قد قام صاحبك، فإن أحببت أن تلحق به فالحق، وإن أحببت أن تقيم في كرامة الله فأقم» .

۵- (۵) . الهداية، شيخ صدوق، ص ۶۲: «قال رسول الله، صلى الله عليه وآله وسلم: إنما الأعمال بالنيات»؛ نیز المسائل الصاغانية، شيخ مفيد، ص ۱۱۸: «ورد على النبي، صلى الله عليه وآله، في قوله: إنما الأعمال بالنيات، وإنما لكل امرء ما نوى» .

۱۷- فواید تفکر و مضرات بی فکری

اشاره

ص: ۳۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمّد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

از نظر قرآن کریم و فرهنگ پاک اهل بیت، بهترین زندگی توأم با عقل و اندیشه و تفکر، و بدترین زندگی در فضای جهل و نادانی و غفلت است. قرآن مجید از انسان ها دعوت کرده است در جهان آفرینش تا جایی که امکان دارد اندیشه کنند، زیرا وقتی انسان در جهان خلقت و کیفیت آفرینش موجودات فکر می کند، خدا را پیدا می کند. او در اندیشه ورزی به این نتیجه می رسد که موجودات جهان دارای حرکت اند و حرکت آنها نیز بدون محرک نیست. همچنین، در می یابد که این محرک عالم و حکیم و عادل و لطیف و خبیر و حسابگر است.

حرکتی که کره زمین به دور خودش دارد سبب پیدایش شب و روز و حرکتش به دور خورشید سبب پیدایش چهار فصل می شود. اما بدیهی است که این حرکت مربوط به ذات زمین نیست. به همین قیاس، جاذبه و دافعه زمین هم مربوط به ذات خودش نیست و این حقیقت را، علاوه بر قرآن مجید، دانشمندان نیز بیان کرده اند.

ص: ۳۲۶

برای مسلمانان، که در این نقطه از کره زمین زندگی می کنند، مسئله جاذبه و دافعه زمین سال ها پیش از آنکه نیوتن آن را توضیح دهد، از طریق آیات و روایات روشن بوده است. قرآن مجید می فرماید:

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا * أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا * وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَ أَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا» (۱)

آیا زمین را فراهم آورنده انسان ها قرار ندادیم؟ هم در حال حیاتشان و هم زمان مرگشان. و کوه های استوار و بلند در آن قرار دادیم و شما را آبی گوارا نوشاندیم.

با مراجعه به کتاب های لغت - مانند المنجد، مصباح المنیر، قاموس و ... - معلوم می شود که «کفات» پرنده سریع السیری را گویند که هم توان بسط بال خود را دارد و هم توان قبض آن را و در هیچ کتاب لغتی کفات را غیر این معنی نکرده اند.

قرآن مجید ۱۵۰۰ سال پیش از این زمین را پرنده سریع السیری دانسته دارای دوبرال که یک بالش جاذبه و بال دیگرش دافعه است. جالب این است که روزی قرآن مجید این نظر را داده که در دانشگاه جندی شاپور در زمان حکومت ساسانیان، در دانشگاه اسکندریه، و در دانشکده های یونان و هند، اساتید برجسته نجوم به دانشجویانشان می گفتند که زمین بی تردید ساکن است و خورشید به دور آن می چرخد. اما قرآن مجید در این باره به دانش دانشمندان زمان خودش تکیه نکرده، زیرا دانش آنان را در این باره مبتنی بر حقیقت نمی دانسته است.

پاسخی از نیوتن

نقل کرده اند که روزی یکی از دانشمندان نامه ای برای نیوتن، کاشف نیروی جاذبه، نوشت؛ بدین مضمون که حقیقت جاذبه و دافعه نامرئی

ص: ۳۲۷

زمین را برای او توضیح دهد! (قرآن نیز همین تعبیر نامرئی را دارد:

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ». (۱)

خداست که آسمان ها را بدون پایه هایی که آنها را ببینید برافراشت، آن گاه بر تخت فرمانروایی و حکومت بر آفرینش چیره و مسلط شد، و خورشید و ماه را رام و مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی روانند، کار جهان و جهانیان را تدبیر می کند، نشانه های قدرت و حکمتش را در پهنه آفرینش به روشنی بیان می کند تا شما به دیدار قیامت و محاسبه شدن اعمال به وسیله پروردگارتان یقین کنید).

نیوتن پاسخ جالبی به این دانشمند داد؛ نوشت:

من برای توضیح جاذبه و دافعه زمین که با چشم قابل دیدن نیستند فقط یک کلمه می توانم بگویم: «خدا». همین!

وقتی انسان در آفرینش هستی مطالعه می کند، به این نتیجه می رسد که عالم محرکی دارد که واحد است؛ یعنی آفرینش عالم کار دو نفر نیست، زیرا اگر دو محرک در عالم وجود داشت، وضع جهان به فساد کشیده می شد (۲) که این مطلب در فلسفه نیز ثابت شده است.

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست...

(۳)

انسان برای اینکه اندیشه اش به کار بیفتد کافی است در یک دانه نباتی کوچک دقت کند. وقتی دانه گندم در خاک قرار می گیرد، بعد از مدتی، از وجود خودش دو رشته تولید می کند: ریشه و ساقه. ریشه در دل خاک فرو می رود و ساقه با وجود نازکی و لطافتی که دارد بر قدرت جاذبه غلبه کرده به سمت بالا حرکت می کند. این در حالی است که به طور طبیعی، همه چیز باید در زمین فرو می رفت. در حقیقت، تمام نباتات (درختان و گیاهان) یک سمت وجودشان بر ضد جاذبه حرکت می کند.

ص: ۳۲۸

۱- (۱). در ادامه آیه آمده است: «وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغِثِي اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَفِي الْأَرْضِ قَطْعٌ مُّتَجَاوِرَاتٍ وَجَنَاتٌ مِنْ أُعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صَبْوَانٌ وَغَيْرُ صَبْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِّصَلُ بَعْضُهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». رعد، ۲-۵.

- ۲- (۲). اشاره است به این آیه: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ». انبیاء، ۲۲.
- ۳- (۳). شعر از مولاناست: کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست / چرا به دانه انسانت این گمان باشد؟

اگر محرکی در عالم نبود، هرچه کاشته می شد باید فرو می رفت و سر بر نمی آورد، در حالی که گیاهان به سمت بالا رشد می کنند. از این موضوع فهم می شود که قدرتی در عالم وجود دارد که داناست و رشد گیاهان، از جمله دانه گندمی را، به تدبیر و قانون خاصی اداره می کند.

اینکه دانه گندم چقدر باید در خاک فرو برود و ریشه چقدر باید قدرت داشته باشد تا بتواند املاح و آب را از زمین بگیرد و به بالا-ترین قسمت گیاه برساند چیزی نیست که از سر اتفاق و تصادف روی دهد؛ قانونی است که هزاران سال است وجود دارد و تا به حال هیچ دانه گندمی از آن تخطی نکرده است. آیا اینکه یک دانه گندم می تواند در زمین مستعد خود را به هفتصد دانه بدل کند و از زمین ۱۶ نوع ویتامین بگیرد که برای بدن انسان ضروری است اتفاقی است؟ آیا از سر تصادف است که گندم در بدن انسان تجزیه می شود و هر قسمتش نیازهای بخشی از بدن را رفع می کند؟ آن هم نه فقط نیازهای بدنی، بلکه حالات روانی او را؟

از این روست که می گوئیم اگر انسان در یک دانه گندم مطالعه کند، خدا را می یابد. سعدی چقدر زیبا این مسئله را با نگاه متفکر خود دریافته است. آنجا که می گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتر است معرفت کردگار.

خیلی از مردم درختان و میوه های مختلف را می بینند، اما خدا را نمی بینند؛ صورت را می بینند اما صورتگر را نمی بینند. این از آن روست که با عقل و با چشم دل خود به عالم نگاه نمی کنند، بلکه با چشم سر دنیا را ارزیابی می کنند و ارزیابی شان در حد برداشت های حیوانات از هستی است. سعدی در بیت زیبایی می گوید:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما تماشاکنان بستانیم

تأمل در درخت نخل

در روایات آمده است که نخل اولین درختی است که خداوند با هبوط حضرت آدم، علیه السلام، به زمین فرستاد. (۱) در میان نخلداران هم معروف است که هیچ چیز این درخت بی فایده نیست. تأمل در خصوصیات این درخت پر برکت آدمی را هوشیار می کند. از جمله، باید از خود پرسید ریشه این درخت مگر چقدر قدرت دارد که می تواند تا صدها سال آب و غذا به برگ های آن برساند که در ارتفاع ۱۰ تا ۲۰ متری قرار دارند؟ این چه پمپی است که صدها سال کار می کند و خراب نمی شود و بر عکس ساخته های دست بشر، نه روغنکاری لازم دارد، نه تعمیرکار می خواهد و نه در کارش خللی ایجاد می شود؟ نخل هرچه را نیاز دارد به وسیله ریشه اش از زمین می گیرد و روزی هم که بناست عمرش تمام شود دیگر این ریشه برایش کاری نمی کند و خشک می شود تا در بخش دیگری از زندگی بشر وارد شود و نیازهای دیگری را مرتفع کند. (۲)

تأمل در حرکت زمین

زمین با این حجم سنگینش میلیاردها سال است به دور خودش و خورشید با سرعت معین و در مدار معینی می چرخد. چه کسی این کار را انجام می دهد تا شب و روز و فصل های چهارگانه ایجاد شود؟ این پرنده سریع السیر را که بال هایش را بسته تا موجودات روی خودش را نگاه دارد چه کسی تاکنون هدایت کرده است؟ اگر روی تخم مرغی یک قطره آب بریزد، قطره سرازیر می شود و می افتد، اما میلیاردها سال است که زمین می چرخد و نه یک قطعه سنگ و نه یک لیتر آب از روی آن

ص: ۳۳۰

۱- (۱). الغارات، ابراهیم بن محمد ثقفی، ج ۱، ص ۱۸۷: «عن الاصبغ بن نباتة قال: كتب صاحب الروم إلى معاوية يسأله عن عشر خصال فارتطم كما يرتطم الحمار في الطين فبعث راكبا إلى علي، عليه السلام، وهو في الرحبة فقال: السلام عليك يا أمير المؤمنين! قال علي، عليه السلام: أما انك لست من رعيتي؟ قال: أجل أنا رجل من أهل الشام بعثني إليك معاوية لاسألك عن عشر خصال كتب إليه بها صاحب الروم فقال: ان أجبتي فيها حملت إليك الخراج والاحملت إلى أنت خراجك، فلم يحسن أن يجيبه فبعثني إليك أسألك. قال علي، عليه السلام: وما هي؟ قال: ما أول شيء اهتز على وجه الأرض؟ وأول شيء ضج على الأرض؟ وكم بين الحق والباطل؟ وكم بين المشرق والمغرب؟ وكم بين الأرض والسماء؟ وأين تأوى أرواح المسلمين؟ وأين تأوى أرواح المشركين؟ وهذه القوس ما هي؟ وهذه المجرة ما هي؟ والخنثى كيف يقسم لها الميراث؟ فقال له علي، عليه السلام: أما أول شيء اهتز على الأرض فهي النخلة، ومثلها مثل ابن آدم إذا قطع رأسه هلك وإذا قطعت رأس النخلة انما هي جذع ملقى... فكتب بها معاوية إلى صاحب الروم فحمل خراجه وقال: ما خرج هذا الا من كتب نبوة، هذا فيها أنزل الله من الانجيل على عيسى بن مريم عليه السلام».

۲- (۲). در آیه ۹۹ سوره انعام می خوانیم: «وهو الذي أنزل من السماء ماء فأخرجنا به نبات كل شيء فأخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا ومن النخل من طلعها قنوان دانية وجنات من أعناب والزيتون والرمان مشتبها وغير متشابه انظروا إلى ثمره إذا

أثمر وينعه إن في ذلكم لآيات لقوم يؤمنون»؛ و اوست که از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن گیاهان گوناگون را از زمین رویانیدیم، و از آن ساقه ها و شاخه های سبز درآوردیم، و از آن دانه های متراکم را خارج می کنیم، و از شکوفه درخت خرما خوشه های سر فروهشته به وجود می آوریم و باغ هایی از انگور و زیتون و انار شبیه به هم و بی شباهت به هم بیرون می آوریم؛ به میوه اش چون میوه دهد و به رسیدن و کامل شدنش با تأمل بنگرید، مسلماً در این امور برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست. - در کتاب توحید مفضل نیز آمده است: (فی النخل وخلقۃ الجذع والخشب وفوائد ذلك): فکر یا مفضل فی النخل، فإنه لما صار فيه إناث تحتاج التلقيح جعلت فيه ذكورة اللقاح من غير غراس فصار الذكر من النخل بمنزلة الذكر من الحيوان الذي يلحق الاناث لتحمل وهو لا يحمل تأمل خلقۃ الجذع كيف هو فإنك تراه كالمنسوج نسجا من خيوط ممدودة كالسدى وأخرى معه معترضة كاللحمۃ كنحو ما ينسج بالأيدي وذلك ليشتد ويصلب ولا يتقصف من حمل القنوات الثقيلة وهز الرياح العواصف إذا صار نخلة وليتھيا للسقوف والجسور وغير ذلك مما يتخذ منه إذا صار جذعا وكذلك ترى الخشب مثل النسج فإنك ترى بعضه مداخلا بعضه بعضا طولا وعرضا كتداخل اجزاء اللحم وفيه مع ذلك متانة ليصلح لما يتخذ منه من الآلات فإنه لو كان مستحصفا كالحجارة لم يمكن ان يستعمل في السقوف وغير ذلك مما يستعمل فيه الخشبۃ كالأبواب والأسرة والتواييت وما أشبه ذلك ومن جسيم المصالح في الخشب انه يطفو على الماء فكل الناس يعرف هذا منه وليس كلهم يعرف جلالۃ الأمر فيه فلو لا هذه الخلة كيف كانت هذه السفن والأطراف تحمل أمثال الجبال من الحمولة وأنى كان ينال الناس هذا الرفق وخفة المؤنة في حمل التجارات من بلد إلى بلد وكانت تعظم المؤنة عليهم في حملها حتى يلقي كثير مما يحتاج إليه في بعض البلدان مفقودا أصلا أو عسر وجوده. (التوحيد، مفضل بن عمر جعفی، ص ۱۰۵).

جدا نشده و به فضا نریخته! کره زمین در فضا می چرخد، اما ما نمی افتیم، آب ها از روی آن نمی ریزند، گیاهان از روی آن کنده نمی شوند و...؛ چه کسی اداره این امور را در دست دارد؟ آیا همه این ها اتفاقی است؟

از این رو، انسان باید عقل خود را به کار بگیرد تا حقایق عالم را درک کند و گرنه تفاوتی میان او و دیگر حیوانات عالم نیست. سعدی می گوید:

آدمی را عقل باید در بدن ور نه جان در کالبد دارد حمار. (۱)

تأمل در خلقت حیوانات

در رابطه با حیوانات نیز قرآن مجید انسان ها را دعوت به تعقل می کند:

«وَ الْخَيْلَ وَ الْبَعَالَ وَ الْحَمِيرَ لَتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ». (۲)

و اسب ها و استرها و الاغ ها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و برای شما تجمل و زینت باشد، و چیزهایی در آینده جز این وسایل نقلیه حیوانی به وجود می آورد که شما نمی دانید.

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآيَاتِ كَيْفَ خُلِقَتْ». (۳)

آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده؟

چند بار قرآن درباره دریاها سخن گفته؟ همه این ها از انسان دعوت می کند درباره دریا و موجودات آن اندیشه کند.

یکی از موضوعات جالب توجه درباره دریا آن است که موجودات زنده دریا فقط در قسمت روشن آب که نور خورشید به آن می رسد زندگی نمی کنند، بلکه برخی از آن ها در بخش تاریک دریا زیست می کنند. نور آفتاب تنها در چند صد متری آب نفوذ می کند و از آن به بعد تاریکی حکمفرماست. با این حال، حیواناتی که در این بخش تاریک زندگی می کنند، هم دوست شناسند و هم دشمن شناس. آن ها در کدام کلاس دوستان و دشمنان خود را شناخته اند؟

مدتی پیش، در تهران ماهی ای را به نمایش گذاشته بودند که در پشت

ص: ۳۳۱

۱- (۱). این شعر سعدی به حقیقت زیباست و بعضی ابیات آن در ردیف امثال سائر است. دریغ است مبلغان گرامی این میراث پند و حکمت را بر مردم نخوانند. بس بگردید و بگرد روزگار دل به دنیا در نبندد هوشیار ای که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار این که در شهنامه ها آورده اند رستم و روئینه تن اسفندیار تا بدانند این خداوندان ملک کز بسی خلق است دنیا روزگار این همه رفتند و مای شوخ چشم هیچ نگرفتیم از ایشان اعتبار ای که وقتی نطفه بودی بی خبر وقت دیگر طفل بودی شیرخوار مدتی بالا گرفتی تا بلوغ سرو بالای شدی سیمین عذار همچنین تا مرد نام

آور شدی فارس میدان و صید و کارزار آنچه دیدی برقرار خود نماند وین چه بینی هم نماند برقرار دیر و زود این شکل و شخص نازنین خاک خواهد بودن و خاکش غبار گل بخوهد چید بی شک باغبان ور نچیند خود فرو ریزد ز بار این همه هیچ است چون می بگذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار نام نیکو گر بماند ز آدمی جبه کرو ماند سرای زرنگار سال دیگر را که می داند حساب یا کجا رفت انکه با ما بود پار؟ خفتگان بیچاره در خاک لحد خفته اندر کله سر سوسمار صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ججای برادر سیرت زیبا بیار هیچ دانی تا خرد به یا روان؟ من بگویم گر بداری استوار آدمی را عقل باید در بدن جورنه جان در کالبد دارد حمار پیش از آن کر دست بیرون برد گردش گیتی زمام اختیار گنج خواهی؟ در طلب رنجی بیر جخرمنی می بایدت؟ تخمی بکار چون خداوندت بزرگی داد و حکم خرده از خردان مسکین در گذر چون زبردستیت بخشید آسمان جزیردستان را همیشه نیک دار عذر خواهان را خطا کاری ببخش زینهار را به جان ده زینهار شکر نعمت را نکویی کن که حق دوست دارد بندگان حق گزار جلف او لطفی است بیرون از عدد فضل او فضلی است بیرون از شمار گر به هر مویی زبانی باشدت جشکر یک نعمت نکویی از هزار نام نیک رفتگان ضایع مکن تا بماند نام نیکت ماندگار ملک بانان را نشاید روز و شب گاهی اندر خمر و گاهی در خمار کام درویشان و مسکینان بده تا همه کارت برآرد کردگار با غریبان لطف بی اندازه کن تا رود نامت به نیکی در دیار زور بازو داری و شمشیر تیز گر جهان لشگر بگیرد غم مدار از درون خستگان اندیشه کن وز دعای مردم پرهیزگار منجیق آه مظلومان به صبح سخت گیرد ظالمان را در حصار با بدان بد باش با نیکان نکو جای گل گل باش و جای خار خار دیو با مردم نیامیزد نترس بل بترس از مردمان دیوسار هر که دد یا مردم بد پرورد دیر زود از جان برآرندش دمار با بدان چندانکه نیکویی کنی قتل مارافسا نباشد جز به مار جای که داری چشم عقل و گوش هوش پند من در گوش کن چون گوشوار نشکند عهد من الا سنگدل نشنود قول من الا بختیار سعیدیا چندانکه می دانی بگو حق نباید گفتن الا آشکار هر که را خوف و طمع در کار نیست از ختا باکش نباشد وز تثار

۲- ((۲)). نحل، ۸.

۳- ((۳)). غاشیه، ۱۷.

گردنش ماده ای فسفری قرار داشت. او وقتی گرسنه می شد مقداری سرش را پائین می آورد و به وسیله این ماده فسفری تا دو متری خود را روشن می کرد! وقتی هم احساس خطر می کرد، سرش را بالا می آورد و در تاریکی گم می شد! به واقع، چه کسی به این ماهی آموخته که برای پیدا کردن غذا سرش را این مقدار پائین بیاورد تا پیش رویش روشن شود؟ یا در هنگام احساس خطر سرش را بالا بیاورد تا در تاریکی بتواند خود را مخفی کند؟ آیا این ها را همان گوشت و استخوان یادش داده؟ اگر چنین است، انسان که گوشت و استخوان بیشتر و بزرگتری دارد، چرا او چنین توانایی ای ندارد؟

بالجمله، از این دست شگفتی ها در آسمان و زمین و دریا فراوان است. اهل اندیشه کم است تا در این خلقت اعجاب آور اندیشه کند و راه بیابد و شاکر گردد:

«أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ ۗ أَمْ يَمْشِي عَلَى السُّيَاهِ وَنَادُوا لِلْحِمْلِ فَأَمْشِي يَكْتُم كُنُوزَهُمْ ۗ هَذَا الَّذِي أُنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ۗ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۗ قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۗ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۗ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۗ» (۱)

آیا ندانسته اند که پرندگان بالای سرشان را در حالی که بال می گشایند و می بندند، فقط خدای رحمان در فضا نگه می دارد؟ یقیناً او بر همه چیز بیناست. آیا آن کیست از سپاهتان که شما را به هنگام نزول عذاب در برابر خدای رحمان یاری دهد؟ کافران جز دچار فریب شیطان نیستند. یا کیست آنکه به شما روزی دهد، اگر خدا روزی اش را از شما باز دارد؟ نه

ص: ۳۳۲

بعد که مصعب سر و سردار شد

وقتی انسان با نگاه عقل به عالم نگاه می کند، همه چیز را پند می بیند. آری:

زمانه پندی آزادوار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است. (۱)

تفکر در وجود خویش

یکی دیگر از سفارشات قرآن کریم تفکر در وجود خویشتن است:

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ * وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (۲)

در زمین برای اهل یقین نشانه هایی بر توحید، ربوبیت و قدرت خداست. و نیز در وجود شما نشانه هایی است. آیا نمی بینید؟

بخش مهمی از کتاب توحید مفضل مربوط به وجود انسان است که امام صادق، علیه السلام، مفضل را به تفکر در خلقت انسان دعوت می کند.

گذر عمر و ناتوانی ما در نگهداشتن زمان درس بزرگ دیگری است که می توان از تفکر در وجود خود گرفت. حافظ می گوید:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس.

با هیچ وسیله ای جلوی گذر عمر را نمی توان گرفت. جلوی ریختن مو، ضعیف شدن چشم، تحلیل رفتن نیروی بازو و کم قوت شدن زانو را نمی توان گرفت. مانع خراب شدن معده و کند شدن کار کلیه ها نمی توان شد و در نهایت، پیری را نمی توان به تعویق انداخت و جلوی ملک الموت را گرفت. پس، تا فرصتی هست باید قدر ایام حیات را دانست:

جوانی گف با پیری دل آگاه

اما آیا این سخن جوانان را وادار به تعقل می کند؟

ص: ۳۳۴

۱- (۱). از رودکی است. در بعضی نسخه ها آمده: زمانه چون نگری سر به سر همه پند است.

۲- (۲). ذاریات، ۲۰ و ۲۱.

تفکر در مرگ

از مرگ نیز باید عبرت گرفت و درباره آن تفکر کرد و به فکر چاره افتاد. سعدی در مقدمه گلستان نگاه هوشمندانه ای به مرگ کرده و این طور به نصیحت ابنای زمان پرداخته است:

بس نامور به زیر زمین دفن کرده اند

«مرگ آگاهی» به قدری در روایات ما حضور دارد که نمی توان آن را به عنوان یکی از بنیان های معنوی تفکر نادیده گرفت. از جمله، وجود مبارک پیامبر اکرم، صلی الله علیه وآله وسلم، در نصیحتی به ابوذر غفاری می فرماید:

«یا أباذر! إذا تبت جنازة فليكن عقلك فيها مشغولا بالتفكر والخشوع، واعلم أنك لاحق به»^(۱).

در هنگام تشییع جنازه، عقل خویش را به تفکر و خشوع مشغول دار و بدان که بی تردید به او ملحق خواهی شد.

این همه تأکید به تفکر درباره مرگ برای این است که از خود سوال کنیم: آیا ما رهروان این کاروان نیستیم؟ آیا مرگ به سراغ ما نمی آید؟ آیا خانه آخر ما قبر نیست؟ مرکب آخر ما تابوت نیست؟ آخرین لباس ما کفن نیست؟ به راستی، چرا با چشم عقل به مرگ دیگران نگاه نکرده و در آن تأمل و تحقیق نمی کنیم؟

تفکر در وجود پیامبر اکرم (ص)

یک از مسائلی که قرآن به آن سفارش می کند تفکر در وجود پیامبر اسلام است، زیرا تفکر سبب می شود حق بودن پیامبر بر همه ثابت شود:

– «قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُكُمْ بِوَجْهِهِ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ»^(۲).

ص: ۳۳۵

۱- (۱). میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۴، ص ۲۹۷۷. درباره یاد مرگ روایات زیادی وارد شده است. از جمله: - مصباح الشریعة، منسوب به امام صادق (ع)، ص ۱۷۱: قال الصادق علیه السلام: ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس ویقطع منابت الغفلة ویقوی القلب بمواعد الله ویرق الطبع ویکسر اعلام الهوی ویطفی نار الحرص ویحقر الدنیا وهو معنی ما قال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم): فکر ساعة خیر من عبادة سنة وذلك عند ما تحل اطناب خیام الدنیا وتشدها بالآخرة ولا یسکن نزول الرحمه عند ذکر الموت بهذه الصفة ومن لا یعتبر بالموت وقله حیلته وکثرة عجزه وطول مقامه فی القبر وتحیره فی القيامة فلا خیر فیہ. قال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) اذکروا هادم اللذات قیل: وما هو یا رسول الله؟ فقال: الموت ما ذکره عبد علی الحقیقة فی سعة إلا ضاقت علیه الدنیا ولا فی شدة إلا اتسعت علیه والموت اول منزل من منازل الآخرة وآخر منزل من منازل الدنیا فطوبی لمن اکرم عند النزول باولها وطوبی لمن احسن مشایعته فی آخرها والموت اقرب اشیاء من بنی آدم وهو یعده ابعده

فما أجرى الانسان على نفسه وما اضعفه من خلق وفي الموت نجاه المخلصين وهلاك المجرمين ولذلك اشتاق من اشتاق الموت وكره من كرهه». - ميزان الحكمه، محمدى رى شهرى، ج ٤، ص ٢٨٨٩: رسول الله (صلى الله عليه وآله): عودوا المريض واتبعوا الجنازة يذكركم الآخرة. - همان، ص ٢٩٦٤: رسول الله (صلى الله عليه وآله): أفضل الزهد فى الدنيا ذكر الموت، وأفضل العبادة التفكير، فمن أثقله ذكر الموت وجد قبره روضه من رياض الجنة. الإمام على (عليه السلام): اذكروا هادم اللذات، ومنغص الشهوات، وداعى الشتات، اذكروا مفرق الجماعات، ومباعد الامنيات، ومدنى المنيات، والمؤذن بالبين والشتات. عنه (عليه السلام): كيف تنسى الموت وآثاره تذكرك؟ الإمام الصادق (عليه السلام): ذكر الموت يميت الشهوات فى النفس، ويقلق منابت الغفلة، ويقوى القلب بمواعد الله، ويرق الطبع، ويكسر أعلام الهوى. عنه (صلى الله عليه وآله) - وقد مر بمجلس قد استعلاه الضحك -: شوبوا مجلسكم بذكر مكدر اللذات، قالوا: وما مكدر اللذات، قال: الموت. الإمام على (عليه السلام): اوصيكم بذكر الموت وإقلال الغفلة عنه، وكيف غفلتكم عما ليس يغفلكم، وطمعكم فيمن ليس يمهلكم! فكفى واعظا بموتى عايتموهم. الإمام على (عليه السلام): أكثروا ذكر الموت، ويوم خروجكم من القبور، وقيامكم بين يدى الله عز وجل، تهون عليكم المصائب. - همان، ص ٢٩٧٦: رسول الله (صلى الله عليه وآله): ما من ميت يوضع على سريره فيخطى به ثلاث خطى إلا نادى بصوت يسمعه من يشاء الله: يا إخواناه! ويا حملة نعشاه! لا تغرنكم الدنيا كما غرتنى! ولا يلعبن بكم الزمان كما لعب بى! اترك ما تركت لذريتى ولا يحملون عنى خطيئتى، وأنتم تشيعونى ثم تتركونى والجبار يخاصمنى. - همان، ص ٢٩٧٧: الإمام الباقر (عليه السلام): إذا كنت فى جنازة فكن كأنك أنت المحمول، وكأنك سألت ربك الرجعة إلى الدنيا لتعمل عمل من عاش، فإن الدنيا عند العلماء مثل الظل. الإمام الصادق (عليه السلام): إذا حملت جنازة فكن كأنك أنت المحمول، أو كأنك سألت ربك الرجوع إلى الدنيا لتعمل، فانظر ماذا تستأنف، ثم قال: عجا لقوم حبس أولهم على آخرهم، ثم نادى مناد فيهم بالرحيل وهم يلعبون.

بگو: من شما را فقط به یک حقیقت اندرز می‌دهم و آن اینکه دو دو و یک یک برای خدا قیام کنید، سپس درباره رفیقتان محمّد که عمری با پاکی، امانت و صدق و درستی در میان شما زندگی کرده است بیندیشید که هیچ گونه جنونی ندارد، او برای شما از عذاب سختی که پیش روست، جز بیم دهنده ای نیست.

«أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ» (۱)

آیا اندیشه نکردند که در همنشین آنان یعنی پیامبر اسلام هیچ نوع جنونی نیست؛ او فقط بیم دهنده ای آشکار نسبت به سرانجام شوم بدکاران است.

واضح است که منظور این آیات تفکر در بدن و جسم پیامبر نیست، بلکه منظور تفکر در وجود معنوی پیامبر است. اندیشه در این بعد وجودی حضرت شخص را به این نتیجه می‌رساند که پیامبر انحراف فکری، انحراف عقلی، و انحراف روحی نداشته است. و این از سخنان ایشان به وضوح پیداست.

سخنان پیامبر درباره حفظ الصحه

نقل کرده اند که طیبی در مدینه حضور داشت، اما کسی برای مداوا به حضورش نمی‌رفت. روزی نزد پیامبر رفت و به ایشان عرض کرد: چرا در این شهر کسی مریض نمی‌شود؟ آب و هوایتان خوب است؟ غذایتان با کشورهای دیگر فرق می‌کند؟ یا منطقه تان منطقه ویژه ای است؟

حضرت فرمودند: یکی از دستورات دین ما این است که تا گرسنه نشدید سر سفره ننشینید و تا کاملاً سیر نشدید دست از غذا بردارید! (۲)

طیب گفت: شما طب را در همین دستور جای داده اید. این مردم حق دارند مریض نشوند.

*

روزی، به عیادت مریضی رفته بودم و دکتر متخصصی معالجه او را بر عهده داشت که در اروپا تحصیل کرده بود. او همان طور که مریض را

ص: ۳۳۶

۱- (۱)). ادامه آیه چنین است: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ ءِ وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعِيدَةٍ يُؤْمِنُونَ » ؛ آیا در فرمانروایی و مالکیت و ربوبیت بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند؟ اعراف، ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- (۲)). بحار الأنوار، ج ۵۹، ص ۲۹۰: وقال صلى الله عليه وآله: كل وأنت تشتهي، وأمسك وأنت تشتهي. وقال صلى الله عليه وآله: المعدة بيت كل داء، والحمية رأس كل دواء، وأعط كل نفس ما عودتها.

معاینه می کرد به او گفت: لا اقل یک حرف مرا گوش بدهید تا دوایتان را نصف کنم و کمتر مرا بیاورند بالای سرتان: «دیگر از کوره در نرو و عصبانی نشو!»

به او گفتم: آقای دکتر، حاضرید یک جمله از مکتب اهل بیت بنویسید. گفت: بفرمایید! گفتم: پیامبر و پیرو ایشان ائمه فرموده اند:

«الغضب مفتاح کل شر». (۱)

عصبانیت دری است به روی تمام بیماری ها.

و «ان المعدة بیت الداء». (۲)

معدة منشأ همه بیماری هاست.

او می خواست بگوید: باورم نمی شود! اما رویش نشد. گفتم: این روایات در کتاب هایی نوشته شده اند که لا اقل ۱۰۰ سال از تاریخ نگارششان گذشته است.

این را هم اضافه کنم که این گروه از فرمایشات پیامبر و ائمه غیر از دستورات بهداشتی جزئی دیگر از قبیل مسواک زدن و شانه کردن مو و استفاده از حوله و شرایط آب حمام و... است که در کتاب هایی چون مکارم الاخلاق طبرسی و حلیه المتقین مجلسی و... آمده است؛ و غیر از مطالبی است که معصومین، علیهم السلام، در مقام تربیت معنوی و به منظور ملکوتی شدن انسان و برای کنترل زبان و چشم و دست و شکم و شهوت و قدم او بیان کرده اند. (۳) حال سوال این است: آیا انسانی که انحراف فکری و روحی دارد این گونه حکیمانه سخن می گوید و ۱۵۰۰ سال پیش اعلام می کند که معده منشأ همه بیماری هاست؟ مگر جز این است که متخصصان علم پزشکی امروزه ثابت کرده اند که حق با ایشان بوده و انواع بیماری ها (بیماری قند، کلسترول، سردرد، زخم اثنی عشر، بیماری های روده و...) از معده سرچشمه می گیرند؟

ص: ۳۳۷

۱- (۱). کتاب الزهد، حسین بن سعید کوفی، ص ۲۶: فضالہ بن آیوب عن داود بن فرقد عن ابي عبد الله عليه السلام قال جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله علمني شيئا واحدا فاني رجل اسافر فاكون في البادية. قال: لا تغضب، واستيسرها الاعرابي فرجع الى النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله علمني شيئا واحدا فاني اسافر واكون في البادية. فقال له النبي صلى الله عليه وآله: لا تغضب فاستيسرها الاعرابي فرجع فاعاد السؤال فاجابه رسول الله صلى الله عليه وآله فرجع الرجل الى نفسه وقال: (لا اسئل عن شيء بعد هذا، - مشكاة الأنوار، على طبرسي، ص ۳۸۳: عن الرضا (عليه السلام): الغضب مفتاح كل شر. - همان، ص ۵۲۹: ومن كتاب روضة الواعظين: قال الصادق (عليه السلام): الغضب مفتاح كل شر. - بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۵۱ (از امام کاظم علیه السلام): یا هشام، الغضب مفتاح الشر، وأكمل المؤمنین إيماناً أحسنهم خلقاً، وإن خالطت الناس فإن استطعت أن لا تخالط أحدا منهم إلا من كانت يدك عليه العليا فافعل. - مستدرک سفینه البحار، شیخ علی

نمازی، ج ۷، ص ۵۹۷: ومن کلمات مولانا العسکری (علیه السلام): الغضب مفتاح کل شر.

۲- (۲). طب الأئمة، ابن سبور زیات، ص ۶: والاخبار عن الصادقین (ع) مفسرة بقول أمير المؤمنين (ع): المعدة بيت الداء والحمية رأس الدواء، وعود کل بدن ما اعتاد، وقد ینجح فی بعض أهل البلاد من مرض یرض لهم ما یهلك من استعمله لذلك المرض من غیر أهل تلك البلاد ویصلح لقوم ذوی عادة ما لا یصلح لمن خالفهم فی العادة الخ. - عوالی اللثالی، ابن ابی جمهور أحسائی، ج ۲، ص ۳۰: وقال النبی صلی الله علیه وآله: المعدة بيت الداء، والحمية رأس الدواء، وأعط کل بدن ما عودته. قال فی مجمع البیان فی سورة الاعراف، فی تفسیر الآیة «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا» ما هذا لفظه: وقد حکى أن الرشید كان له طیب نصرانی حاذق، فقال ذات یوم لعلی بن الحسین بن واقد: لیس فی کتابکم من علم الطب شیء، والعلم علمان علم الابدان وعلم الادیان؟! فقال له علی: قد جمع الله الطب کله فی نصف آیة من کتابه وهو قوله: کلوا واشربوا ولا تسرفوا. وجمع نبینا صلی الله علیه وآله الطب فی قوله: المعدة بيت الداء، والحمية رأس کل دواء، وأعط کل بدن ما عودته. فقال الطیب: ما ترک کتابکم ولا- نیکم لجالینوس طباً. - الفصول المهمة فی أصول الأئمة، حر عاملی، ج ۳، ص ۲۲۰: محمد بن الحسین فی العلل باسناد، یأتی فی تشریح الابدان عن الربیع صاحب المنصور، عن الصادق (ع) فی حدیث طویل، قال: ادأوی الحار بالبارد والبارد بالحار، والرطب بالیابس والیابس بالرطب، وارد الامر کله الی الله عزوجل، واستعمل فی ذلك ما قاله رسول الله (ص): واعلم ان المعدة بيت الداء و أن الحمیة هی الدواء وأعود البدن ما اعتاد الی أن، قال: والله ما أخذت إلا عن الله تعالی.

۳- (۳). روزی، یکی از دکترها که از آمریکا آمده بود به مناسبتی با من آشنا شد. وقتی سخنان پیامبر را راجع به طب و بدن و امور روانی برایش گفتم بهت زده شده بود. می گفت: اینها را بنویسم بروم آمریکا به اساتید و دکترهای دیگر بگویم. شما چه دینی دارید! از او پرسیدم: غربی ها به گریه کردن های ما ایرادی ندارند؟ گفت: نه. شیعه در این زمینه از تمام ملت ها جلوتر است. زیرا در آمریکا مطب هایی باز شده که به بیمار بعد از معاینه می گویند اگر ۱۰ - ۱۵ روز گریه کنی خوب می شوی و نیازی به دوا نداری! او می گفت شما محرم و صفر و ماه رمضان را دارید، دویتان پیشتان است. ما بدبختیم که زندگی را باخته ایم. (مولف)

آری، حق بودن پیامبر را از تفکر در احوال و آثار ایشان می توان به دست آورد.

درد بی عقلی دوایش آتش است...

چنانکه از آیات قرآن مجید بر می آید میان «اهل دوزخ شدن» و «بی اندیشه زیستن» رابطه مستقیمی وجود دارد، زیرا قرآن تعطیلی عقل را سبب جهنمی شدن می داند و می فرماید: اگر از دوزخیان سوال شود که برای چه اهل جهنم شدید، پاسخ می دهند: به دو علت:

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ». (۱)

یعنی اگر گوشمان را باز کرده بودیم تا حقایق و معارف توحید و سخنان انبیاء و ائمه را بشنویم، زندگی پاکی در دنیا داشتیم و اهل دوزخ نمی شدیم، اما نشنیدیم و تکبر کردیم؛ اگر با دید عقل به همه چیز نگاه می کردیم، در این آتش افروخته جای نمی گرفتیم. پس، جرم ما این است که گوش را بر شنیدن آنچه باید می شنیدیم بستیم و عقل را از آنچه باید درباره اش فکر می کردیم محروم ساختیم!

آری، تفکر کلید راه یافتن به مینوی سعادت و بی فکری سبب درافتادن به ویل ندامت است.

ص: ۳۳۸

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصل على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

مطابق آیه ۷۰ از سوره مبارکه اسراء:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا».

به یقین، فرزندان آدم را کرامت دادیم و آنان را در خشکی و دریا بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم سوار کردیم و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

و طبق آیه ۷۲ از سوره مبارکه احزاب و آیه ۴ از سوره تین:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا».

یقیناً، ما امانت را که تکالیف شرعیه سعادت بخش است بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آن ها از به عهده گرفتنش به سبب اینکه استعدادش را نداشتند امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت. بی تردید او به علت ادا نکردن امانت بسیار ستمکار، و نسبت به سرانجام خیانت در امانت بسیار نادان است.

ص: ۳۵۰

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ».

ما انسان را در نیکوترین نظم و اعتدال و ارزش آفریدیم.

و طبق این روایت و این حدیث قدسی:

«الانسان بنیان الله ملعون من هدم بنيانه» (۱).

«الانسان سری و انا سره» (۲).

وجود انسان در درخت عالم هستی با ارزش ترین و پر قیمت ترین شاخه هاست، زیرا بر این شاخه میوه ای قرار دارد که در عالم ظاهر و باطن، در عالم ملک و ملکوت، و در عالم غیب و شهود با ارزش تر از آن چیزی وجود ندارد و آن عقل است. عقل قدرتی الهی است که انسان می تواند آن را در همه امور به کار گیرد و با قرار گرفتن بر مرکب اندیشه و تفکر که همواره میل به صعود و رفعت دارد، به مقام قرب حق و جایگاه مقربین برسد.

مقربین چه کسانی هستند؟

برای شناخت مقربین، کافی است نمونه ای از آن ذکر شود تا با شناخت آن مفهوم این جایگاه نیز به دست آید. در ابتدا، باید گفت در مقابل کسانی که به مقام قرب رسیده اند، کسانی قرار دارند که به اسفل السافلین - یعنی پست ترین پستان- رهسپار شده اند (۳) و کارشان در این پستی به جایی رسیده که به فرموده قرآن مجید به هیزم جهنم تبدیل شده اند:

«فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (۴).

حطب در لغت عرب به معنای هیزم است. منظور از حطب در این آیه انسان یا آدمیزاده ای که لیاقتش دوزخ است نیست، بلکه هیزم است. یعنی این افراد به قدری از انسانیت دور شده اند که از آن ها نمی توان به انسان تعبیر کرد. این هیزم در بازار قیامت خریداری ندارد، زیرا نه فایده ای بر آن مترتب است و نه به کاری می آید.

ص: ۳۵۱

۱- (۱) پی نوشت . رک: تفسیر روح البیان، ج ۱. غریب الحدیث، ابن قتیبه، ج ۲، ص ۳۷۰: جاء فی الحدیث، أن سلیمان النبی صلوات الله علیه، قال من هدم بنیان ربه فهو ملعون بین یدیه. یعنی، من قتل النفس، لأن الجسم بنیان الله و ترکیه، فإذا أبطله فقد هدم بنیان ربه. - مجمع البحرین، شیخ طریحی، ج ۱، ص ۲۵۴: وفي الحدیث: من هدم بنیان ربه فهو ملعون. ای من قتل نفسا بغير حق لان الجسم بنیان الله تعالی.

۲- (۲) . رک: تفسیر روح البیان، ج ۱.

۳- (۳) . اشاره است به این آیات: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» . تین، ۴ و ۵.

٤- (٤). «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا». جن، ١٥.

از طرفی، موجودی که در دنیا چراغ عقل را خاموش کرده و لامپ فطرت را سوزانده و بنای وجدانش را ویران کرده به تعبیر قرآن قلبش بدل به سنگ و حتی سخت تر از آن شده است:

«كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (۱)

چنین انسانی در سنگدلی از سنگ سخت تر شده و بدل به هیزم پوک و پوچی شده که موریانه گناه مغزش را خورده است. آیا چنین کسی می تواند توقع رفتن به بهشت داشته باشد؟ کسی که دهان خوردن نعمت های الهی و معده هضم نعمت های حق را ندارد؛ کسی که پوستش نعمت ها را لمس نمی کند و گوش کر و چشم کورش صدای خدا را در بهشت نمی شنود و وجه الله را نمی بیند، چه سختی با بهشت دارد؟ این معنای واقعی سقوط در اسفل السافلین است.

حضرت عیسی (ع) از مقربین بود

آیاتی که ذکر حضرت عیسی، علیه السلام، و مادر بزرگوارشان در آن ها آمده بسیار قابل تأمل اند. بخشی از این آیات برای زنان باید منشأ فکر و اثر باشد و بخشی دیگر برای جوانان.

مسئله مهم این است که بدانیم حضرت عیسی بیش از ۳۳ سال در دنیا زندگی نکرده است. یعنی این همه کرامت و فضیلت و انسانیت در طی هشتاد یا صد سال از ایشان دیده نشده، بلکه ایشان در ۳۳ سالگی در اوج مقام قرب جای گرفته بودند.

حضرت مریم، علیها السلام، در قرآن

حضرت مریم دختری ۱۷ ۱۶ ساله بیش نبود، اما از فرط پاکدامنی قرآن مجید او را با وصف «أَحْصَيْنَتْ فَرْجَهَا» (۲) معرفی می کند. وصف دیگر آن حضرت در قرآن «صدیقه» (۳) است. یعنی ظاهر و باطن این دختر صدق

ص: ۳۵۲

- ۱- (۱). - ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ . بقره، ۷۴.
- ۲- (۲). «وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ» . انبیاء، ۹۱.
- ۳- (۳). اشاره است به: «مَرِيَا الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نَبِّئُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ» . مائده، ۷۵.

محض بود و این خیلی مهم است که انسان در تمام حالاتش صادق بوده و ظاهر و باطنش اخلاقی نداشته باشد.

وصف دیگری که خداوند حضرت را به آن معرفی می کند «قانت» (۱) است. یعنی حضرت بنده ای بود که تمام عبادات را در کمال اخلاص و شوق انجام می داد.

از این رو بود که ایشان در سنین جوانی کارش به جایی رسید که در آن محیط پر فساد گوشش برای شنیدن صدای فرشتگان الهی باز بود:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» .
(۲)

یاد کنید زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً خدا تو را به کلمه ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است مژده می دهد که در دنیا و آخرت دارای مقبولیت و آبرومندی و از مقربان است.

این مقام کمی نیست که انسان صدای فرشتگان را بشنود. ای کاش، ما نیز بسیاری از صداها را نمی شنیدیم و در عوض صدای دعوت خدا و انبیا و امامان و صدای خوبان را می شنیدیم!

همچنانکه از آیه شریفه بر می آید حضرت عیسی، علیه السلام، یکی از مقربین است. حال سوال این است که آن حضرت چگونه مقرب شد؟ قدر مسلم این است که آن حضرت به واسطه قدرت جسمانی یا بدن نیکو از مقربین نشده است، بلکه به سبب به کارگیری عقل که او را در برابر حقایق ملکوتی و در برابر خدا و احکام الهی تسلیم کرده بود مقرب شده است. و این درسی است برای ما که با به کار گرفتن عقل و استفاده از این ارزش، استعداد بالقوه خود را تبدیل به ارزشی بالفعل کنیم. یعنی آن استعداد را تبدیل به حقیقت عینی نماییم. این کار نیز حرکتی عقلی و دینی لازم دارد که همه قادر به انجام آن هستند. البته، با صرف حوصله و ذوق و صبر و شوق.

ص: ۳۵۳

۱- (۱). اشاره است به: «وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ» . آل عمران، ۴۲ و ۴۳.

۲- (۲). آل عمران، ۴۵.

ک داستان عجیب

یادم هست در ایام جنگ و شب های موشک باران تهران، مردم منبر را ترک نمی کردند و موشک باران ها بر جمعیت حاضر در جلسات اثری نگذاشته بود. مردم در آن مقطع زمانی مشتاق شهادت بودند و از جنگ و شهادت واهمه ای نداشتند.

شب چهاردهم یا پانزدهم ماه مبارک رمضان آن سال، ساعت حدود ۱۲ از منبر پایین آمدم و چند متر دورتر از جایگاه نشستم و به دیوار تکیه دادم. در این اثنا، جوان ۲۲ ۲۳ ساله ای با لباسی شبیه لباس های دخترانه و آستین کوتاه و آرایش موی خاص آمد و جلویم نشست. معلوم بود شب اولی است که به جلسه آمده است. پرسید: حرف هایی که امشب زدید مال چه کسی بود؟ گفتم: اول بگو آن ها را پسندیده ای یا خورش نیامده؟ گفت: پسندیده ام. گفتم: قسمتی از این سخنان از آن کسی بود که تو را ساخته، یعنی خدا؛ قسمت دیگرش هم متعلق به نماینده خدا و جانشینان او بود، یعنی پیامبر و اهل بیت او.

پرسید: حال تکلیف من چیست؟ گفتم: در چه مورد؟ گفت: شما با وضع خیابان لاله زار آشنایی دارید؟ گفتم: قبل از انقلاب بدترین خیابان تهران بود. گفت: من آنجا شاگرد مغازه بودم. البته، مغازه را از آنجا بردیم، چون نمی گذاشتند آنجا کار کنیم. شغل من و استادم هم زنانه دوزی است و خانم ها و دخترهایی که اغلب بی حجابند برای سفارش لباس پیش ما می آیند. ما بدن آن ها را اندازه می گیریم و برایشان لباس می دوزیم، ولی به هر حال، به بازو و شانه و بدن آن ها دست می زنیم و ... با حرف هایی که من امشب شنیدم، معلوم شد کار من اشکال دارد؛ حالا چه باید بکنم؟ به شوخی گفتم: خداوند در قرآن وعده کرده که به افراد متدین در قیامت حورالعین می دهد. ظاهرا خداوند

روزی تو را در این دنیا هم قرار داده! در پاسخ لبخند سردی زد و گفت: چه کنم؟ گفتم: می توانی از کارت دست برداری؟ چون خدا و پیامبر می گویند هم کارت حرام است، هم نگاه هایت و هم اندازه گیری هایت. گفت: بروم با خدا آشتی کنم؟ گفتم: برو آشتی کن! و رفت.

از این ماجرا ده یا دوازده سال گذشت تا اینکه یک روز در یکی از خیابانهای قم دیدم کسی با محبت مرا صدا می زند. آمدم بروم طرفش، دیدم فردی روحانی با چهره نورانی و آثار سجده بر پیشانی نزد آمد و بعد از احوال پرسی به ناهار دعوتم کرد. عذر خواستم، چون جای دیگری مهمان بودم. گفت: پس شب بیاید؟ گفتم: در تهران کاری دارم. گفت: در مسجد من، حدود چهارصد جوان خوب حضور می یابند. دوست دارم شما را ببینند. اول شب می توانید به مسجد ما بیاید؟ گفتم: متأسفانه، بعد از ظهر باید به تهران برگردم! گفت: حال که نمی توانی، آیا مرا شناختی؟ گفتم: نه. گفت: من آن زنانه دوز لاله زاری ام!

از بوسه تو خاک زمین قدر لعل یافت بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم. (۱)

این کارکرد عقل و اندیشه در انسان است. این گوهری است که انسان را مقرب می کند و از گناهان دور می سازد و او را شایسته نام انسان می کند.

معیار ارزشمندی انسان

ارزش انسان در نزد خدا به واسطه عقل است، زیرا بر اساس روایات محبوب ترین چیزی که خداوند خلق کرده عقل است: امام باقر، علیه السلام، می فرماید:

«لما خلق الله العقل استنطقه، ثم قال له أقبل فأقبل، ثم قال له أدبر فأدبر، ثم قال له: وعزتي وجلالی ما خلقت خلقا هو أحب إلي منك، ولا اكملك إلا فيمن أحب أما إني إياك آمر، وإياك أنهي، وإياك أثيب». (۲)

ص: ۳۵۵

۱- (۱). از حافظ است.

۲- (۲). بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۶

وقتی خداوند عقل را آفرید به او گفت: ... در تمام عالم هستی چیزی محبوب تر از تو خلق نکردم. به واسطه وجود تو امر به خوبی و نهی از بدی کردم و به خاطر تو به بندگان پاداش می دهم.

یعنی خداوند هر کس را در قیامت به بهشت ببرد به خاطر عقل اوست. به عبارت دیگر، هر کس عقلش را به کار گیرد و به وسیله تفکر حقانیت قیامت و قرآن و سخنان پیامبر و اهل بیت را بفهمد و به آنها عمل کند به بهشت می رود.

خداوند به خاطر داشتن بدن نیکو برای کسی در قیامت ارزش قائل نمی شود، زیرا باارزش ترین بدن ها متعلق به فیل است که وزن زیادی دارد. همچنین، به پوست و رنگ بندی و بلندی قامت و گردن ارزش نمی دهد، که در این صورت پوست کرگدن و دم طاووس و قامت شتر و گردن زرافه باارزش ترین چیزها بود. در عالم ملکوت ارزش انسان به عقل اوست. از این رو، در روایتی آمده است که وقتی نزد امام صادق، علیه السلام، از عبادات کسی تعریف کردند، حضرت فرمودند: از عقلش برای من بگوئید. چقدر می فهمد و چه اندازه قدرت اندیشه دارد؟ (۱)

آری، ارزش انسان به عقل و گستردگی اندیشه اوست. انسان عاقل با عقل بی نهایت عالم در ارتباط است و با او پیوند دارد. و به راستی، اگر آدمی عقل خود را به عقل بی نهایت پیوند بزند، چه ارزش و نصیبی در دنیا و آخرت خواهد داشت!

الهی دلی ده که جای تو باشد

ص: ۳۵۶

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۴: ابن موسی، عن محمد بن یعقوب، عن علی بن محمد بن عبد الله، عن إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ، عن محمد بن سلیمان، عن أبيه، قال: قلت لأبي عبد الله الصادق (عليه السلام): فلان من عباده ودینه وفضله كذا وكذا قال: فقال كيف عقله؟ فقلت: لا- أدری، فقال: إن الثواب علی قدر العقل. إن رجلا من بنی إسرائيل كان یعبد الله عزوجل فی جزيرة من جزائر البحر خضراء نضرة كثيرة الشجر طاهرة الماء، وإن ملكا من الملائكة مر به، فقال: یا رب أرني ثواب عبدك هذا، فأراه الله عزوجل ذلك، فاستقله الملك، فأوحى الله عزوجل إليه أن اصحبه فأتاه الملك فی صورة أنسی فقال له من أنت؟ قال أنا رجل عابد بلغنا مكانك وعبادتك بهذا المكان فجئت لاعبد معك فكان معه یومه ذلك، فلما أصبح قال له الملك: إن مكانك لنزهة، قال: لیت لربنا بهیمة، فلو كان لربنا حمار لرعیناه فی هذا الموضع فإن هذا الحشیش یضیع، فقال له الملك: وما لربك حمار؟ فقال: لو كان له حمار ما كان یضیع مثل هذا الحشیش! فأوحى الله عزوجل إلى الملك إنما ائبیه علی قدر عقله.

۱۹- فکر، پیش از عمل

اشاره

ص: ۳۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين وصلى الله على جميع الأنبياء والمرسلين وصلّى على محمد وآله الطاهرين، ولعن على اعدائهم اجمعين.

تصمیم هایی که پس از تفکر و اندیشه گرفته می شوند همواره تصمیم های سودمندی هستند. اسلام مسلمانان را از تصمیمات عجولانه و شتابزدگی در انجام کارها نهی کرده است. این موضوع به قدری مطمح نظر بزرگان دین بوده که امیرالمومنین، علیه السلام، فرموده است:

«أصل السلامة من الزلل الفكر قبل الفعل والروية قبل الكلام» (۱).

یعنی نباید در انجام کارها یا در سخن گفتن عجله کرد و شتاب ورزید، بلکه قبل از آن باید اندیشید. مبدا بدون اندیشه سخنی گفته شود که دل کسی را بسوزاند یا به عاطفه کسی لطمه بزند یا آبروی محترمی را ببرد یا مال کسی را در معرض خطر قرار دهد و امنیت خاطر کسی را به هم بریزد. امیر خسرو دهلوی می گوید:

حرفی که از آن کسی برنجد رنجیده شود کسی که سنجد. (۲)

در پاسخ دادن به سوال هم باید ابتدا به اندیشه و تفکر پرداخت. چه

ص: ۳۶۳

۱- (۱) پی نوشت . عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد الیثی الواسطی، ص ۱۲۱.

۲- (۲) . از مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی.

نیازی هست انسان در سخن گفتن یا در پاسخ دادن عجله کند؟ به همین قیاس، در امور دیگر هم نباید عجله کرد و شتاب ورزید؛ چرا که از رسول خدا، صلی الله علیه و آله وسلم، نقل شده است که فرمود:

«العجلة من الشيطان». (۱)

عجله و شتاب از کارهای شیطان است.

شیطان هم عجله کرد

وقتی خداوند متعال به ملائکه امر کرد تا بر آدم سجده کنند، شیطان شتابزده تصمیم گرفت و سجده نکرد، لذا به او گفته شد:

«قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ». (۲)

خدا گفت: از این جایگاه والا که مقام مقربان است بیرون رو که رانده شده ای. و بی تردید تا روز قیامت لعنت بر تو خواهد بود.

گاهی شتاب در سخن گفتن یا عجله کردن در تصمیم گیری خسارت آور است. حتی گاهی این خسارت به حدی است که نمی توان آن را جبران کرد. از این رو، اسلام به همه قاضیان سفارش می کند که پیش از صدور حکم، گفته های مدعی و مدعی علیه را به خوبی و از سر دقت بشنوند و ارزیابی کنند و دلایل هر دو طرف و شواهد آنان را به دقت بررسی نمایند. درست است که چنین کاری زمان می برد، اما اگر در حکم دادن عجله ای صورت بگیرد و حقی پایمال شود یا آبرویی بر باد برود یا مالی تباه شود، دیگر امکان جبران آن نیست.

سفارشاتی چند از امام هشتم (ع)

اشاره

بخش مهمی از فرمایشات امام هشتم در زمان خودشان نوشته شده و بعد از مدت کمی به کتاب های معروف انتقال پیدا کرده است. از جمله، در کتاب مشکاه الانوار، قطعه زیبایی درباره فکر کردن و تصمیم گرفتن از

ص: ۳۶۴

۱- (۱). عیون الحکم والمواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی، ص ۱۲۱. در این باره روایات زیر قابل تامل است: - سبل السلام، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۲۰۱: عن سهل بن سعد رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص): العجلة من الشيطان... والعجلة هي السرعة في الشيء، وهي مذمومة فيما كان المطلوب فيه الاناء، محمودة فيما يطلب تعجيله من المسارعة إلى الخيرات ونحوها، وقد يقال: لا منافاة بين الاناء والمسارعة، فإن سارع بتؤده وتأن فیتم له الامران والضابط أن خيار الامور أوسطها. - معدن الجواهر، أبو الفتح کراجکی، ص ۴۵: وأوصی حکیم ولده فقال: خذ يا بني بأربعة واترك أربعة. فقال: وما هن؟ فقال: خذ

حسن الحديث إذا حدثت وحسن الاستماع إذا حدثت وأيسر المروءة إذا خولفت وبحسن البشر إذا لقيت. واترك محادثة اللئيم ومنازعة اللجوج وممارة السفية ومصاحبة الماقت. واحذر اربع خصال فثمرتهن اربع مكروهات: اللجاجة والعجلة والعجب والشرة. فأما اللجاجة فثمرتها الندامة؛ وأما العجلة فثمرتها الحيرة؛ وأما العجب فثمرته البغضة؛ وأما الشرة فثمرته الفقر. وكن من اربعة على حذر: من الكريم إذا أهنته؛ ومن العاقل إذا أهجته؛ ومن الاحمق إذا مازحته؛ ومن الفاجر إذا صاحبه. واحتفظ من اربع نفسك تأمن ينزل بغيرك: العجلة واللجاج والعجب والتواني. - معدن الجواهر، أبو الفتح كراجكى، ص ٥٧: وأوصيك يا ولدى بست خصال فيها تمام العلم ونظام الادب: الاولى ألا تنازع فوقك؛ والثانية أن لا تتعاطى ما لا تنال؛ الثالثة أن لا تقول ما لا تعلم؛ الرابعة أن لا يخالف لسانك فى قلبك؛ الخامسة ان لا يخالف قولك فعلك؛ السادسة أن لا تدع الامر إذا أقبل و أن لا تطلبه إذا أدبر. واحذر العجلة فان العرب كانت تسميها أم الندامات وان فيها ست خصال: يقول صاحبها قبل أن يعلم؛ ويجب قبل أن يفهم؛ ويعزم قبل أن يفكر؛ ويقطع قبل أن يقدر؛ ويحمد قبل أن يجرب؛ ويذم قبل أن يحمد. وهذه الخلال تكون فى أحد إلا صحب الندامة وعدم السلامة. - معدن الجواهر، أبو الفتح كراجكى، ص ٧٢: وأوصى حكيم بعض الملوك لمن خلفه على ناحية فقال أوصيك بعشر خصال: أوصيك بتقوى فانك ان تتقه يهديك ويكفيك ويرضى عنك ومتى أرضى عبد ربه أرضاه؛ وآمرك ان لا تعجل فيما لا تخاف الفوت فان العجلة ثوب ندم... - عيون الحكم والمواعظ، على بن محمد ليثى واسطى، ص ٢٣: العجلة تمنع الاصابة - جامع السعادات، ج ٢، ص ١٥٤ و أدب الضيافة، جعفر بياتى، ص ١٤٦: أن يعجل المضيف فى إحضار الطعام، فإذا كانت العجلة من الشيطان فإنها مستثناة فى خمسة أمور هن من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله: إطعام الضيف، وتجهيز الميت، وتزويج البكر، وقضاء الدين، والتوبة من الذنوب. - مفردات غريب القرآن، راغب اصفهاني، ص ٣٢٣: عجل: العجلة طلب الشئ وتحريه قبل أوانه وهو من مقتضى الشهوة فلذلك صارت مذمومة فى عامة القرآن حتى قيل العجلة من الشيطان، قال (سأريكم آياتى فلا تستعجلون - ولا تعجل بالقرآن - وما أعجلك عن قومك - وعجلت إليك). فذكر أن عجلته وإن كانت مذمومة فالذى دعا إليها أمر محمود وهو طلب رضا الله تعالى، قال: (أتى أمر الله فلا تستعجلوه - ويستعجلونك بالسيئة - لم تستعجلون بالسيئة قبل الحسنه - ويستعجلونك بالعذاب - ولو يعجل الله للناس الشر استعجلهم بالخير - خلق الانسان من عجل). قال بعضهم من حماٍ وليس بشئ بل تنبيه على أنه لا يتعرى من ذلك وأن ذلك أحد الاخلاق التى ركب عليها وعلى ذلك قال (وكان الانسان عجولاً)، وقوله: (من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد) أى الاعراض الدنيوية، وهبنا ما نشاء لمن نريد أن نعطيه ذلك (عجل لنا قطناً - فعجل لكم هذه) والعجالة ما يعجل أكله كاللهنة، وقد عجلتهم ولهنتهم، والعجلة الاداوة الصغيرة التى يعجل بها عند الحاجة، والعجلة خشبة معترضة على نعامة البئر وما يحمل على الشيران وذلك لسرعة مرها. والعجل ولد البقرة لتصور عجلتها التى تعدم منه إذا صار ثورا، قال (عجلا جسدا) وبقرة معجل لها عجل.

٢- (٢). حجر، ٣٤ و ٣٥. نيز: قال فاخرج منها فإنك رجيم * وإن عليك لعنتى إلى يوم الدين. ص، ٧٧ و ٧٨.

وجود مبارک حضرت علی بن موسی الرضا، علیه السلام، نقل شده است که بسیار شنیدنی است. البته، معلوم نیست که امام این مطلب را در جلسه ای عمومی بیان کرده اند یا در جمع چند تن از شیعیان و یارانسان، اما امام به سه مسئله مهم اشاره کرده و مسلمانان را به عمل به آن ها سفارش کرده اند:

الف. تقوا

اشاره

مسئله اول طرح شده در سخن امام که خداوند در قرآن مجید نیز بر آن تاکید کرده و تمام امت ها را به آن سفارش کرده است پیشه کردن تقوا و اجتناب از گناه است. جالب این است که در قرآن مجید موضوع دیگری را سراغ نداریم که خداوند اجتناب از آن را به تمام امت ها سفارش کرده باشند. بخش عمده ای از نهج البلاغه نیز درباره همین مسئله است. در روایات یازده امام و حتی امام عصر، علیهم السلام، هم - که روایات زیادی از ایشان نداریم - این مسئله مطرح شده است.

از بررسی آیات قرآن و روایات و مطالعه تاریخ می توان به این نتیجه رسید که هر مرد یا زنی که در تاریخ حیات بشر به مقام مثبتی رسیده بر اثر عمل به این سفارش بوده است.

امام هشتم نیز در ابتدای سفارشاتشان می فرمایند:

«اتقوا الله».

تقوا پیشه کنید.

حضرت یوسف مصداق عمل به این سفارش بود

داستان یوسف پیامبر، علیه السلام، را از فرط شهرت همه می دانند. قرآن کریم در بیان سرگذشت این پیامبر بزرگ الهی چنین نقل می کند که در سفر سوم برادران یوسف به مصر، وقتی ده برادر با او رو به رو شدند باز

ص: ۳۶۵

هم او را نشناختند. آن طور که نقل شده، قریب به چهل سال از جریان انداختن یوسف به چاه گذشته بود و چهره ایشان خیلی فرق کرده بود (ایشان در آن زمان حدود پنجاه سال داشت). در این سفر، ایشان رو به برادرانش کرد و فرمود:

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ» (۱).

گفت: آیا زمانی که نادان بودید، دانستید با یوسف و برادرش چه کردید؟

تا عزیز مصر نام یوسف را برد، این ده برادر ماتشان برد که حاکم مملکت مصر که منطقه زندگیش با منطقه کنعان فاصله زیادی دارد، از ماجرای کسی که جز ما کسی از آن خبر ندارد چگونه خبر دارد و یوسف را از کجا می شناسد؟ لذا، پرسیدند:

«قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ» .

گفتند: شگفتا! آیا تو خود یوسفی؟

«قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي» .

گفت: من یوسفم و این برادر من است.

تعجب دیگر برادران او از این بود که چگونه کسی که در چاهش انداخته بودند عزیز مصر شده است؟ او در پاسخ تعجب ایشان گفت:

«قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (۲).

همانا خدا بر ما منت نهاده است. بی تردید هر کس پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، پاداش شایسته می یابد؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

آنچه موجب شد من عزیز مصر شوم این بود که زلف زندگیم را به هیچ گناهی گره نزد؛ نه گناهان بیرونی و نه گناهان درونی که خیلی خطرناک تر از گناهان بیرونی هستند (مثل کبر، ریا، غرور، حسد)؛ دیگر اینکه در دینداری ثابت قدم ماندم و حوادث و جریانات تلخ و شیرین نتوانست مرا از مدار دین خارج کند. (۳)

ص: ۳۶۶

۱- (۱). یوسف، ۸۹.

۲- (۲). یوسف، ۹۰.

۳- (۳). قصص الانبیاء راوندی، ص ۱۳۴: ... فدخلوا علی یوسف بکتاب ابیهم، فاخذہ وقبله وبکی، ثم اقبل علیهم فقال: (هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه) قالوا: انت یوسف؟ (قال: انا یوسف و هذا اخی) وقال یوسف: (لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله

لكم) و (اذهبوا بقميصي هذا) بلته دموعي (فالقوه على وجه أبي واتوني باهلكم اجمعين).. فاقبل ولد يعقوب عليه السلام يحثون السير بالقميص، فلما دخلوا عليه قال لهم: ما فعل ابن يامين؟ قالوا: خلفناه عند اخيه صالحا، فحمد الله عند ذلك يعقوب وسجد لربه سجده الشكر واعتدل ظهره، وقال لولده: تحملوا إلى يوسف من يومكم، فساروا في تسعة ايام إلى مصر، فلما دخلوا اعتنق يوسف اياه ورفع خالته، ثم دخل منزله وادهن ولبس ثياب الملك، فلما راوه سجدوا شكرا لله، وما تطيب يوسف في تلك المده ولا مس النساء حتى جمع الله ليعقوب صلوات الله عليه شمله.

«وعليكم بالتواضع والشكر والحمد».

سفارش دوم حضرت مربوط به تواضع است. ایشان به شیعیان سفارش می کنند که انسان های فروتن و متواضعی باشند. به راستی، انسان از چه رو باید تکبر کند؟ کسی باید تکبر کند که همه نیروها از آن او باشد و چنین کسی در عالم فقط یکی است و آن وجود مقدس پروردگار است.

حقیقت وجودی ما را امیرالمومنین، علیه السلام، در دعای کمیل خویش ثبت کرده است. از این رو، اگر ما حقایقی را که در دعای کمیل ثبت شده به خودمان بیاورانیم، ذره ای تکبر در وجودمان باقی نخواهد ماند. این جملات کسی است که تمام ارزش های الهی و انسانی در وجودش گرد آمده است:

«وانا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين» (۱)

چطور آدمی می تواند تکبر کند؟ و با چه رویی می تواند بگوید «من»؟ کدام من؟ تکبر چیزی بود که شیطان را رانده در گاه حق قرار داد و هر کس تکبر کند مانند او تیره روز خواهد شد:

«فَسَيَجِدَ الْمَلَائِكَةَ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي * أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ * قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ * وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ» (۲)

پس فرشتگان همه با هم سجده کردند؛ مگر ابلیس که تکبر ورزید و از کافران شد. خدا فرمود: ای ابلیس! تو را چه چیزی از سجده کردن بر آنچه که با دستان قدرت خود آفریدم باز داشت؟ آیا تکبر کردی یا از بلند مرتبه گانی؟ گفت: من از او بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل ساختی. خدا گفت: از آن جایگاه بیرون رو که بی تردید تو رانده شده ای؛ و حتماً لعنت من تا روز قیامت بر تو باد.

ص: ۳۶۷

۱- (۱). مصباح المتعجد، شیخ طوسی، ص ۸۴۷.

۲- (۲). سوره ص، ۷۳-۷۸.

قدیم ها که در خانه ها حمام نبود، مردم به حمام های عمومی می رفتند. پیش از سال نو، مردم لباس های نوشان را به حمام می بردند و بعد از اینکه خودشان را می شستند، می آمدند آرام آرام لباس می پوشیدند. به هر حال، حمام و رختکن گرم بود و عرق می کردند. بعد که کمی عرقشان خشک می شد، می رفتند خانه و منتظر مهمان می شدند و دید و بازدیدها شروع می شد. نقل است که روزی بایزید بسطامی (۱)، عارف و صوفی معروف، به حمام رفته بود و لباس های نئی عید را پوشیده بود و در حال برگشت به خانه بود:

شنیدم که وقتی سحرگاه عید

مردم هم از سحر بلند شده بودند و مشغول تمیز کردن خانه هایشان شده بودند. از قضا، یکی اتاق هایش را جارو کرده بود و خاکروبه و زباله و خاکستر خانه اش را در تشتی ریخته بود. بعد از اتمام کار، او لب پنجره منزل ایستاد تا محتویات تشت را در کوچه خالی کند، اما نگاه نکرد ببیند کسی از کوچه رد می شود یا نه!

عجله کار شیطان است. از طرفی، انسان عاقل تشت خاکروبه را در کوچه خالی نمی کند. اما اگر هم می خواهد این کار را بکند، چرا عجله می کند؟ آیا نباید نگاه کند ببیند کسی رفت و آمد می کند یا نه؟ به هر حال، او تشت خاکروبه را ناگاه در کوچه ریخت، آن هم درست روی سر و روی بایزید!

بایزید هم انسان پر نفوذ و با قدرتی بود و اگر اول طلوع آفتاب به مردم بسطام می گفت که من از کنار این خانه رد شدم و صاحب خانه خاکستر و خاک و آشغال منزلش را بر سر من ریخت، معلوم نبود مردم چه بر سر

ص: ۳۶۸

۱- (۱). ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان (متوفی ۲۳۴ یا ۲۶۱ ق)، از عارفان بزرگ ایران در سده های دو و سه هجری.

صاحب خانه می آوردند. اما به گفته سعدی این مرد در عوض:

همی گفت شولیده دستار و موی کف دست شکرانه مالان به روی.

لباس های بایزید همه کثیف شده بود و خاکروبه داخل گردنش رفته بود و تمام صورتش را خاک و خاکستر گرفته بود، اما به جای اینکه به صاحب خانه حرفی بزند، کناری ایستاد و با خود گفت:

که ای نفس من در خور آتشم به خاکستری روی درهم کشم؟

اگر در قیامت بخواهند به حساب اعمال من برسند، لیاقت دوزخ را خواهم داشت. پس چرا از ریختن خاکستر و خاکروبه ای بر رویم ناراحت باشم؟ نهایت امر این است که می روم خانه، لباس دیگری بر می دارم و دوباره می روم حمام. اینکه دیگر تلخی و عصبانیت ندارد! به واقع، اگر انسان بتواند این قدر متواضع و اهل فکر باشد، چقدر راحت زندگی خواهد کرد.

مهمانی با آب و نان

در ابتدای طلبگی، خداوند به من محبت کرد و افرادی را در مسیر زندگی قرار داد که دوستان سالیان اول طلبگی ام محسوب می شوند. خدا همگی را رحمت کند! چون هیچ کدام زنده نیستند (وقتی من ۱۹ سالم بود آنها بالای ۵۰ سال سن داشتند). همین قدر کافی است بگویم که روح تواضع به عالی ترین صورتش در آن ها وجود داشت.

روزی، یکی از آنها از من خواست یکی از پنج شنبه ها که از قم به تهران می رفتم برای ناهار مهمانش باشم. یادم هست ظهر پنج شنبه بود که به منزل ایشان رفتم. با روی باز از من استقبال کرد و به داخل تعارف کرد. وقتی وارد اتاق شدم گفت:

نزدیک اذان ظهر است. نماز بخوانیم و ناهار بخوریم یا ناهار بخوریم و نماز بخوانیم؟ گفتم: انتخاب با شماست. دلتان می خواهد نماز بخوانیم و

ناهار بخوریم یا ناهار بخوریم و نماز بخوانیم؟ گفت: نماز بخوانیم. شما جلو می ایستی من به شما اقتدا بکنم یا من جلو بایستم؟

این مرد کاسب بود و در میان دوستان دیگرمان هم که من به آنان اقتدا می کردم قصاب و راننده و بقال و... بودند. بخصوص راننده ای بین این افراد بود که ما اکثر نمازهایمان را به او اقتدا می کردیم و به راستی از اولیای خدا بود. بر خلاف آنکه رانندگی در اذهان بعضی از مردم شغلی معمولی است و عده ای حاضر نیستند حتی دخترشان را برای ازدواج به یک راننده بدهند، ولی من چند راننده در دوره عمرم دیده ام که به راستی انسان را به یاد اصحاب ائمه، علیهم السلام، می انداختند.

گفتم: شما جلو بایست!

قبول کرد و هشت رکعت نماز ظهر و عصر را با او خواندم. بعد از نماز، سفره ای پارچه ای پهن کرد و دو تان و یک کاسه آب در آن گذاشت و گفت:

این هفته کاسبی ام نچرخید. برای همین، پولی که امروز با آن ناهار تهیه کنم نداشتم و نتوانستم بیشتر از این تهیه کنم. نان را بزن در آب بخوریم!

این روزها که این مطلب را نقل می کنم، حدود ۴۰ سال از آن میهمانی گذشته، ولی هنوز لذت آن میهمانی در حافظه ام مانده است.

این طرز زندگی خیلی راحت است، اما اعتقاد و ایمان می خواهد. در عوض، اغلب مردم در چنین مواقعی اصحاب «آی بد است» و «آبرویم رفت» و «چکار کنم» و «خجالت می کشم» و... اند. چنین پندارهایی از اسلام به دور است، زیرا در فضای اسلام زندگی خیلی راحت است.

امام صادق، علیه السلام، می فرماید:

«من لم یستحی من طلب الحلال خفت مؤنثه، ونعم أهله». (۱)

آن که در طلب رزق حلال باشد، موونه اش کم و خانواده اش نیکو می شوند.

ص: ۳۷۰

۱- (۱). بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۴۰۶: عن إبراهيم بن مهزيار، عن جعفر بن بشير، عن سيف عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من أخرج الله من ذل المعاصي إلى عز التقوى أغناه الله بلا مال، وأعزه بلا عشيرة، وآنسه بلا بشر، ومن خاف الله أخاف الله منه كل شيء ومن لم يخف الله أخافه الله من كل شيء، ومن رضى باليسير من المعاش رضى الله منه باليسير من العمل، ومن لم يستحى من طلب الحلال خفت مؤنثه، ونعم أهله ومن زهد في الدنيا أثبت الله الحكمة في قلبه وأطلق بها لسانه، وبصره عيوب الدنيا داءها ودواءها، وأخرج الله من الدنيا سالما إلى دار السلام» درباره کسب مال حلال، رک: بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱ به

بعد، باب الحث على طلب الحلال و معنى الحلال..

روزی که امیرالمومنین نزد پیامبر رفت و فاطمه زهرا را خواستگاری کرد، حضرت فرمود: علی جان، من چیزی برای جهازیه ندارم. حضرت عرض کرد: من هم چیزی نمی خواهم. (۱)

این فضای اسلام است. در چنین فضایی، دیگر آبرویم رفت و بد است و... معنا ندارد. فضای دین فضای امنیت و آسایش و فضای «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ» است. فضای آبرویم رفت و... نیست.

معلوم نیست چرا ما این همه دچار غلطکاری در خرجیم؟ دخترها بی جهت در خانه نمی مانند تا از سن ازدواجشان بگذرد. شرایط ازدواج خیلی سنگین است که این اتفاق می افتد. وقتی داماد را مجبور می کنند که دو مجلس بگیرد: یکی برای عقد و نامزدی و دیگری برای عروسی؛ خرید وسایل گوناگون را هم به او تحمیل می کنند و سر خرید عروس و رفتن به بازار او را متقبل انواع و اقسام هزینه ها می کنند؛ چنین شرایط تلخ و سنگینی سبب می شود جوان ها از ازدواج روی گردان شوند. در نتیجه، پسرها بی زن می مانند و دخترها بی شوهر. به تبع، زنا و اعمال زشت دیگر هم شیوع پیدا می کند و جامعه تباہ می شود. در حالی که این دستور اسلام نیست و بدیهی است که گناه زنا و اعمال حرام دیگر را خدا به پای پدر و مادران سختگیر و ایجاد کنندگان این شرایط می نویسد. (۲)

جامعه امروز ما از اسلام واقعی بسی دور است. چه کسی می تواند خصوصیات یک جامعه اسلامی را به جامعه ما برگرداند؟ امروزه، شعارهای ما اسلامی است؛ نام خیابان هایمان اسلامی است؛ اما زندگی مان اسلامی نیست. چه فایده ای دارد نام یک بلوار یا شهرک، بلوار حضرت سیدالشهداء یا شهرک امام حسین باشد، ولی کسانی که در این مناطق

ص: ۳۷۱

۱- (۱). در این باره بنگرید به کتاب بانوی نمونه اسلام، اثر آیت الله امینی.

۲- (۲). رسول خدا (ص): «من سن سنة حسنة كان له اجرها وأجر من عمل بها إلى يوم القيامة، ومن سن سنة سيئة كان عليه وزرها ووزر من عمل بها إلى يوم القيامة». الفصول المختارة، شيخ مفيد، ص ۱۳۶.

خانه و مغازه دارند اعمالشان سنخیتی با امام حسین نداشته باشد؟

که ای نفس من در خور آتشم

یکی قطره باران ز ابری چکید

ز خاک آفریدت خداوند پاک

انسان نباید مانند آتش باشد و به جان مملکت و ملت بیفتد؛ نباید امنیت و آسایش مردم را به هم بریزد؛ باید یاد بگیرد که تواضع پیشه کند و از خودخواهی و متیت دست بشوید که از قدیم گفته اند:

افتادگی آموز اگر طالب فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلند است. (۱)

ج. شکرگزاری

سومین سفارش امام هشتم این است که شکر نعمت های خدا را به جا آورید. در معنای شکر، امام صادق، علیه السلام، می فرمایند:

شکر آن است که نعمت خدا در گناه هزینه نشود. (۲)

برای مثال، انسان نباید توانایی خود را که از خداست در راه شیطان صرف کند، زیرا این نهایت بی انصافی و ناجوانمردی است.

ص: ۳۷۲

۱- (۲). از پوریای ولی است.

۲- (۳). رک: میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج ۲، ص ۱۴۸۴ و ۱۳۵۴: - العبد بین ثلاث: بین بلاء، وقضاء، ونعمه، فعليه للبلاء من الله الصبر فريضة، وعليه للقضاء من الله التسليم فريضة، وعليه للنعمه من الله الشكر فريضة. - الإمام علي (عليه السلام): لو لم يتواعد الله عباده على معصيته، لكان الواجب ألا يعصى شكرا لنعمه. - عنه (عليه السلام): لو لم يتواعد الله على معصيته، لكان يجب ألا يعصى شكرا لنعمه. - عنه (عليه السلام): أقل ما يجب للمنع أن لا يعصى بنعمته. - عنه (عليه السلام): أقل ما يلزمكم لله ألا تستعينوا بنعمه على معاصيه. - عن الصادق (عليه السلام): شكر النعمة اجتناب المحارم، وتمام الشكر قول الرجل: الحمد لله رب العالمين. - الإمام علي (عليه السلام): شكر كل نعمه الورع عن محارم له.

در ادامه، حضرت به داستانی اشاره می‌کنند بدین مضمون که روزی، زن و شوهر جوانی بودند که زندگی خود را تازه شروع کرده بودند. یک شب، داماد خواب دید فردی با چهره ای نورانی به او می‌گوید: خداوند عمر تو را دو قسمت کرده است: یک قسمت را برای تو ایام گشایش و ثروت قرار داده و قسمت دومش را ایام فقر و تهیدستی. کدام یک را اول انتخاب می‌کنی؟

انسان عاقل و اهل فکر عجله نمی‌کند. او هم در پاسخ تعجیل نکرد و در پاسخ گفت: من باید با شریک زندگی ام در این باره مشورت کنم. اجازه بدهید با او صحبت کنم و پس از همفکری یکی را انتخاب کنم! گفت: باشد.

حقیقت مطلب این است که بعضی از خانم‌ها در مشورت دادن به انسان سود فراوان به او می‌رسانند و خیلی خوب مشورت می‌دهند. از این گروه اند بانوانی چون: حضرت خدیجه، حضرت مریم، آسیه، صدیقه کبری و زینب کبری، سلام الله علیهن. متأسفانه، زنان در روزگار ما ارزش خود را فراموش کرده و خود را کوچک کرده اند و گرنه، خیلی بزرگ آفریده شده اند.

به هر حال، داماد صبح برای خانم ماجرا را تعریف کرد و نظر او را خواست. زن گفت: به او بگو نصفه اول زندگی ما را ایام گشایش قرار دهد!

شب، دوباره آن مرد به خوابش آمد و از تصمیمشان جویا شد و او انتخابشان را گفت. وقتی ثروت بر این زوج سرازیر شد، خانم به شوهرش گفت: همسایه های کناری ما مشکل دارند، از مالی که خدا به ما ارزانی داشته به آن‌ها هم کمک کنیم! به همین ترتیب، نیمه اول عمر خود را خوب زندگی کردند و خوب هم به دیگران کمک کردند.

این مدت که سپری شد، یک شب همان مرد به خواب شوهر آمد و گفت: فرصت شما تمام شد. حال، در نیمه دوم می خواهی چه کنی؟ گفت: صبر کن با شریک زندگی ام صحبت کنم!

صبح فردا، ماجرا را برای همسرش گفت. زن گفت: پروردگار مهربان به ما وعده داده که «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (۱)؛ اگر نعمت های مرا بی جهت و در راه گناه مصرف نکنید، نعمت را بر شما فراوان تر می کنم و او سزاوارتر است از اینکه به وعده اش عمل کند.

امام هشتم می فرماید: شب دوباره آن مرد را به خواب دید. گفت: خدا وعده داده که ثروت شاکران را اضافه کند. گفت: در نیمه دوم زندگیتان، فقر از شما برداشته شد و بیش از پیش به شما نعمت خواهد رسید. (۲)

این نتیجه عجله نکردن در تصمیم و تفکر پیش از انجام عمل و معنی واقعی شکر است. آری:

اگر فکر دل زاری نکردی

ص: ۳۷۴

۱- (۱). ابراهیم، ۷.

۲- (۲). مشکاة الأنوار، علی طبرسی، ص ۶۹: عن معمر بن خلاد: قال الرضا (عليه السلام): اتقوا الله وعليكم بالتواضع والشكر والحمد، إنه كان في بني إسرائيل رجل فأتاه في منامه من قال له: إن لك نصف عمرك سعة فاختر أي النصفين شئت؟ فقال: إن لي شريكا، فلما أصبح الرجل قال لزوجته: قد أتاني في هذه الليلة رجل فأخبرني أن نصف عمري لي سعة فاختر أي النصفين شئت، فقالت له زوجته: اختر النصف الأول، فقال لك ذاك، فأقبلت عليه الدنيا، فكان كلما كانت نعمه قالت زوجته: جارك فلان محتاج فصله، وتقول: قرابتك فلان فتعطيه. وكانوا كذلك كلما جاءتهم نعمه أعطوا وتصدقوا وشكروا، فلما كان ليلة من الليالي أتاه رجل فقال: يا هذا، إن النصف قد انقضى فما رأيك؟ قال: لي شريك، فلما أصبح الصبح قال لزوجته: أتاني الرجل فأعلمني أن النصف قد انقضى، فقالت له زوجته: قد أنعم الله علينا فشكرنا والله أولى بالوفاء، قال: فإن لك تمام عمرك.

- قرآن مجید، ترجمه استاد حسین انصاریان، اسوه، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- محمدی ری شهری، محمد. میزان الحکمة، دارالحدیث، قم، ۱۳۷۵ ش.
- شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین قمی (م ۳۸۱ ق). الاعتقادات، تحقیق عصام عبد السید، بی نا، بی تا.
- سید رضی، أبو الحسن محمد بن الحسین بن موسی موسوی بغدادی (م ۴۰۶ ق). نهج البلاغه، تحقیق شیخ محمد عبده، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
- قزوینی، محمد بن یزید (م ۲۷۵ ق). سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- شیخ کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ ق). الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، قم ۱۳۸۸ ق.
- علی بن محمد اللیثی الواسطی (م قرن ۶ ق). عیون الحکم والمواعظ، تحقیق حسین حسنی بیرجندی، دار الحدیث، چ ۱، قم، ۱۳۷۶ ش.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (م ۱۱۱۱ ق). بحارالانوار، موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- محمد بن طلحه الشافعی. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول،

- علامه حلی، (م ۷۲۶ ق). تحریر الاحکام (ط.ق)، مؤسسه آل البيت، چاپ سنگی، بی تا.
- ابن أبی جمهور الاحسانی (حدود ۸۴۰ ق). عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، تحقیق شهاب الدین مرعشی نجفی و مجتبی العراقی، بی نا، چ ۱، قم، ۱۴۰۳ ق.
- علی بن ابراهیم قمی (م ۳۲۹ ق). تفسیر القمی، تصحیح سید طیب جزایری، مؤسسه دار الکتب، چ ۳، قم، ۱۴۰۴ ق.
- شیخ صدوق. معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱ ش.
- أحمد بن محمد بن خالد البرقی (م ۲۷۴ ق). المحاسن، تحقیق سید جلال الدین حسینی، دار الکتب الاسلامیه، قم، بی تا.
- شیخ صدوق. امالی، تحقیق و نشر مؤسسه بعثت، چ ۱، قم، ۱۴۱۳ ق.
- ابن ابی الحدید (م ۶۵۶ ق). شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة، قم، بی تا.
- مناوی، محمد عبد الروؤف (م ۱۳۳۱ ق). فیض القدير شرح الجامع الصغیر، تحقیق احمد عبدالسلام، دار الکتب العلمیة، چ ۱، بیروت، ۱۴۱۵ ق.
- طبرسی، أبی الفضل علی (م قرن ۷ ق). مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، با مقدمه صالح جعفری، مکتبہ الحیدریة، چ ۲، نجف، ۱۳۸۵ ق.
- ابن بابویه قمی، ابوالحسن علی بن حسین بن موسی (م ۳۲۹ ق). فقه الرضا، تحقیق مؤسسه آل البيت، المؤتمر العالمی للامام الرضا، چ ۱، مشهد، ۱۴۰۶ ق.
- حرانی، ابن شعبه (م قرن ۴ ق). تحف العقول عن آل الرسول، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی، چ ۲، قم، ۱۳۶۳ ش.
- ابن شهر آشوب سروری مازندرانی، ابوجعفر رشید الدین محمد بن علی (م ۵۸۸ ق). مناقب آل أبی طالب، تحقیق جمعی از اساتید نجف، مکتبہ الحیدریة، نجف، ۱۳۷۶ ق.
- تمیمی مغربی، نعمان بن محمد (م ۳۶۳ ق). شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، بی تا.

- شیخ مفید. الاختصاص، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، بی تا.

- بحر العلوم، سید محمد مهدی (م ۱۲۱۲). رجال السید بحر العلوم (الفوائد الرجالیة)، تحقیق محمد صادق بحر العلوم، مکتبه الصادق، تهران، چ ۱، ۱۳۶۳ ق.

ص: ۳۸۳

نمایه اعلام و اماکن

ابراهیم ادهم ۲۳۰، ۲۳۱

ابن أبی الحدید ۲۹۸

ابن خُصیب ۲۴۸

ابن زیاد ۲۵، ۳۳۴

ابن سینا ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۲۶۸

ابن ملجم ۱۷۱

ابن میثم ۲۹۸

ابن بابویه ۲۱۹

ابوجهل ۱۷۴

ابوذر ۳۳۶، ۳۰۰، ۸۳، ۵۰

ابوسفیان ۱۷۴

أبوهاشم مکفوف ۲۷۹

اتریش ۱۴۰

اروپا ۳۳۷، ۱۳۸، ۱۲۷، ۹۰، ۲۷

اسکندریه ۳۲۸

آسیه ۲۲۸، ۲۲۶، ۳۷۳

اصحاب رسّ ۲۹۱

اصفهان ۱۴۱

اصمعی ۷۳

افغانستان ۱۶۸

آلمان ۱۳۹، ۶۸

امام باقر ۳۵۶، ۳۰۵، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۷۹

امام جواد ۱۷۲

امام حسن ۳۷۰، ۱۲۳، ۱۳۷

امام حسین ۲۹۳، ۱۳۷، ۳۷۱، ۲۲۸، ۲۱۴، ۲۱۳، ۱۲۳

امام خمینی ۲۵۹، ۲۲۷، ۲۱۹، ۲۱۶

امام رضا ۳۷۴، ۳۷۲، ۳۶۵، ۳۶۴، ۲۶۹، ۲۶۷، ۷۲، ۷۰

امام صادق ۳۷۲، ۳۵۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۰۲، ۲۹۴، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۶۷، ۲۶۰، ۲۴۸، ۱۸۸، ۱۰۲، ۸۹، ۸۸، ۸۳، ۷۱، ۲۴۳، ۱۹

امام عصر ۲۴۵، ۲۴۷، ۳۶۵، ۳۰۵، ۳۰۳، ۲۴۸

امام علی ۳۷۱، ۳۶۷، ۳۶۳، ۲۲۷، ۲۱۱، ۱۳۷، ۱۲۳، ۵، ۲۶، ۲۱، ۶، ۵، ۲۶، ۶۶، ۷۱، ۸۸، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۸۸، ۲۴۱، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۴

۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۵۰، ۲۹۱، ۲۴۸، ۱۷۱

امام کاظم ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۳۰، ۱۰۶

امام محمد غزالی ۱۰۷

امامزاده سید نصر الدین ۲۴۳

آمریکا ۲۲۷، ۱۲۷، ۹۰

ص: ۳۸۴

انقلاب اسلامی ۳۵۵

انگلستان ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۴۱, ۲۵۹, ۲۹۹

اوس (قبیله) ۶۷

آیت الله بروجردی ۲۱۶, ۱۷۲, ۱۸۹

ایران ۶۹, ۱۳۹, ۵۲, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۶۸, ۲۵۷, ۲۵۹

باغ بهارستان ۲۵۹

بایزید ۳۶۸, ۳۶۹

برلین ۶۸

بصره ۷۳, ۹۱, ۹۳

بغداد ۷۳, ۷۵, ۱۰۹

بلخ ۵۱, ۲۳۰, ۲۳۱, ۲۵۶

پاسکال ۹۰

پامنار (محلّه) ۱۴۰

تهران ۲۹, ۱۲۷, ۱۴۰, ۱۴۲, ۲۴۳, ۲۴۷, ۲۵۹, ۳۳۲, ۳۵۵, ۳۵۶

جبرئیل ۵۱, ۵۳, ۳۰۰

جرقویه ۱۴۱

جنگ ایران و عراق ۳۵۵

چنگیز خان ۵۲

حاج میرزا حسن کرمانشاهی ۲۴۳, ۲۴۷

حافظ ۳۳۴, ۳۳۵

حجر اسماعیل ۷۶

حجر الأسود ۶۷

حرّ بن یزید ریاحی ۲۹۲, ۲۹۳

حسن بن شعبه حرانی ۵۰

حسن بن صیقل ۱۸۵

حضرت ابراهیم ۳۰۱, ۳۰۳, ۳۰۲

حضرت آدم ۱۶۹, ۳۳۱, ۳۵۱

حضرت اسماعیل ۳۰۳

حضرت خدیجه ۳۷۳

حضرت داوود ۳۰۴

حضرت زینب ۳۷۳

حضرت سلیمان ۳۰۴

حضرت عیسی ۳۵۴, ۳۵۳, ۱۸۶

حضرت فاطمه ۲۲, ۱۲۳, ۳۷۳

حضرت مریم ۱۸۶, ۳۷۳, ۳۵۳

حضرت موسی ۲۹۷, ۲۲۷, ۲۲۶

حضرت یوسف ۳۶۶, ۳۶۵

حکومت قاجاریه ۱۳۹

حمام فین کاشان ۱۳۹, ۲۵۹

خاقانی شروانی ۳۳۴

خاندان پهلوی ۲۹۱

خاندان تیمور ۲۹۱

خاندان مغول ۲۹۱

خراسان ۱۷۲

خزرج (قبیله) ۶۷

خواجه نصیر الدین طوسی ۱۴۴، ۵۲، ۲۶۸

خیابان ناصر خسرو ۱۲۷

خیابان لاله زار ۳۵۵

دانشگاه جندی شاپور ۳۲۸

دروازه خراسان ۲۴۷

دفاع مقدس ۶۸

ربذه ۵۱

رسول خدا ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۴۲، ۲۱۵، ۱۸۵، ۱۷۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۷۲، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۲۹، ۳،

ص: ۳۸۵

۲۶۱, ۲۶۷, ۲۶۹, ۲۷۹, ۲۸۰, ۲۸۷, ۲۸۸, ۲۹۲, ۲۹۵, ۳۰۰, ۳۰۳, ۳۰۶, ۳۳۶, ۳۳۷, ۳۳۸, ۳۳۹, ۳۳۸, ۳۶۴, ۳۷۱

رضاخان ۲۴۵

روم ۲۵۷

زبیر ۳۰۵

ساسانیان ۳۲۸

سعدی ۲۱۷, ۳۳۲, ۳۳۶, ۳۳۲, ۳۳۰

سید حسن مدرس ۲۵۹

سید ابولقاسم خویی، آیت الله ۲۹۹

شام ۱۰۷

شاهرود ۲۴۶, ۲۴۷

شعوانه ۹۱, ۹۲

شهر ری ۲۱۹

شهید مطهری ۲۱۷

شوروی ۱۲۱, ۱۲۵, ۲۲۷

شیخ فضل الله وحید نوری، آیت الله ۱۹۱, ۲۵۹

شیخ مرتضی انصاری ۱۹۱

شیراز ۱۴۰

شیطان ۲۷۴, ۱۹۷, ۱۹۵, ۱۹۰, ۱۷۱, ۱۰۲, ۲۲, ۳۷۲, ۳۶۸, ۳۶۷, ۳۶۴

صدام ۶۸

صدرالمتألهین ۲۴۳

صفا ٣٠٢

طائف ٢٤٩

طبرسى ٣٣٨

طلحه ٣٠٥

طوس ٥٢

عبدالرحمن سلمى ٢١٣

عبدالملك ٣٣٤

عراق ٢٥, ٦٩, ١٦٨, ٣٠٥

عربستان ٧٣, ١٦٨, ٢٥٦

عرفات ١٢٣, ٧٥

عزرائيل ٣٣٥

علامه حلى ٥٢

علامه طباطبائى ١٦٨

علامه مجلسى ٣٣٨, ١٦٧, ١٦٨, ٤٩

على بن مهزيار ٢٤٨

عمر بن عبدالعزيز ٥, ٦

عمر سعد ٢١٤, ٢٢٩, ٢٩٢

فتحعلى شاه ٢٥٩

فرانسه ٢٤٢

فرعون ٢٢, ٢٢٦, ٢٢٨

فضيل عياض ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸

فيثاغورس ۵۳

فيض كاشاني ۱۹۲، ۲۹۴

قائم مقام فراهاني ۲۵۹

قم ۳۵۶، ۲۸۴، ۲۱۷، ۲۱۶، ۵۲

قوم ثمود ۲۹۱

قوم عاد ۲۹۱

قوم لوط ۲۹۱

قوم نوح ۲۹۱

كاشان ۲۱۶

كاووس ۳۳۴

كتابخانه انگلستان ۱۴۰

ص: ۳۸۶

کتابخانه لندن ۱۴۰

کریلا ۲۲۹

کعبه ۶۷, ۳۰۲

کوفه ۲۴

کیخسرو ۳۳۴

گناباد ۱۷۲

گوستاو لوبون ۲۴۲

لاپلاس ۱۳۷

لازار، ژیلبرت ۱۳۹

لقمان ۶۹

لندن ۲۹۹

متفقین ۶۸

محمد رضا شاه ۲۲۷

مختار ثقفی ۲۱۴, ۳۳۴

مدائن ۳۳۴

مدرسه دارالفنون ۱۳۹

مدینه ۳۳۷, ۶۷, ۲۶۰

مراغه ۵۳

مرحوم کلباسی بزرگ ۲۷۳, ۲۷۲

مروه ۳۰۲

مسجد الحرام ۱۱۰، ۶۸

مسگر آباد ۲۴۷

مسلم بن عقیل ۲۴، ۲۵

مشعر ۷۵

مشهد ۲۴۵، ۲۴۶، ۷۰

مصر ۱۶۸، ۲۲۶، ۳۶۵، ۳۶۶

مصعب بن زبیر ۳۳۵

مصقله شیبانی ۳۰۴

معاویه ۳۰۴، ۱۷۴، ۲۲، ۵

مفضل ۳۳۱، ۳۳۵

مقام ابراهیم ۳۰۲

مکه

مکه ۶۷، ۱۱۰، ۱۰۶، ۷۵، ۷۳

ملا احمد نراقی ۹۳، ۹۱

منی ۷۵

مهد علیا ۱۳۸

موسیونوزمال ۱۴۰

میرزا آقا خان نوری ۱۳۸

میرزا آقاسی ایروانی ۱۳۹

میرزا تقی خان امیر کبیر ۲۵۹، ۱۳۸

میرزا تقی خان امیر کبیر

نذر بن مالک ارحبی ۲۲۸

نظام العلماء ۲۶۸

نمرود ۲۲

نیکلسن، رینولد ۱۳۹

نیوتن ۱۲۴, ۱۲۵

نیویورک ۱۴۲

نیوتن ۳۲۸, ۳۲۹

هارون ۱۰۶

هانی بن عروه ۲۴, ۲۵

هشام بن حکم ۲۳۰, ۲۹۰

همدان ۵۲

هندوستان ۱۶۸, ۳۲۸

هیتلر ۶۸

یثربی، آیت الله ۲۱۶

یزید ۱۷۴, ۲۶, ۲۵, ۲۲

یمن ۲۱۳

یونان ۳۲۸

ص: ۳۸۷

نمايه آيات و روايات

«أأنتم أشد خلقا أم السماء بناها». ١٧١

«اتقوا الله». ٣٦٥

«إذ قالت الملائكة يا مريم إن الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى ابن مريم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين». ٣٠١

«إذ قالت الملائكة يا مريم إن الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى ابن مريم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين». ٣٥٤

«إذا الشمس كورت * وإذا النجوم انكدرت * وإذا الجبال سيرت * وإذا العشار عطلت * وإذا الوحوش حشرت * وإذا البحار

سجرت». ٢٨١

«إذا ألقوا فيها سمعوا لها شهيقا وهي تفور». ٩٢

«إذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظا وزفيرا». ٩٢

«أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له» ٢٧١

«أصل الإنسان لُبه وعقله ودينه ومروته». ٢١

«أصل السلامة من الزلل الفكر قبل الفعل والروية قبل الكلام». ٣٦٣

«اطلبوا العلم من المهد الى اللحد». ٢٥٥

«اعطوا أعينكم حظها من العبادة». ٧٢

«أفضل أعمال أمتي انتظار الفرج». ٣٠٦

«أفضل العبادة ادمان التفكر في الله وفي قدرته». ٧١

«أفلا تعقلون». ١٧٨

«أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها». ١٤١

«أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت. وإلى السماء كيف رفعت. وإلى الجبال كيف نصبت. وإلى الأرض كيف سطحت». ٨٨

«أفلا ينظرون إلى الإبل كيف خلقت». ٣٣٢

«أفئ الله شك فاطر السماوات والأرض». ٨٥

«أفئ الله شك فاطر السماوات والأرض». ٨٧

«أفئ الله شك فاطر السماوات والأرض». ٩٠

«ألا إن حزب الشيطان هم الخاسرون». ١٩٧

«ألا إن حزب الله هم المفلحون». ١٩٧

ص: ٣٨٨

«الما شاء ربك عطاء غير مجدوذ». ٢٨٢

«الاسلام قيد الفتك». ٢٦

«الانسان بنيان الله ملعون من هدم بنيانه». ٣٥٢

«الانسان سرى وانا سره». ٣٥٢

«التفكر على خمسة أوجه ففكرة في آيات الله يتولد منه التوحيد واليقين». ١٣٧

«التفكر على خمسة أوجه». ٢١

«التفكر على خمسة أوجه». ٣٠

«التفكر يدعو إلى البر والعمل به». ٦٧

«الحمد لله رب العلمين». ٢٧٠

«الدنيا مزرعة الآخرة». ٢٥٦

«الذين آمنوا وعملوا الصالحات طوبى لهم وحسن مآب». ٢٨٨

«الرحمن الرحيم». ٢٧٠

«السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته. السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين. السلام عليكم ورحمة الله وبركاته». ٢٧٢

«العجلة من الشيطان». ٣٦٤

«العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان». ٢٤٨

«الغضب مفتاح كل شر». ٣٣٨

«الله اكبر». ٢٧٠

«الله الذي رفع السماوات بغير عمد ترونها ثم استوى على العرش وسخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى يدبر الامر يفصل

الآيات لعلكم بلقاء ربكم توقنون». ٣٢٩

«اللهم انى أسألك الامن والايمان بك والتصديق بنبيك والعافية من جميع البلاء و الشكر على العافية والغنى عن شرار الناس».

«اللهم إني أسألك الامن والايامن بك والتصديق بنبيك والعافية من جميع البلاء و الشكر على العافية والغنى عن شرار الناس».

٣٠٠

«الم * ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين * الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلاة ومما رزقناهم ينفقون * والذين يؤمنون بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك وبالآخرة هم يوقنون * أولئك على هدى من ربهم وأولئك هم المفلحون». ٢٥٧

«ألم نجعل الارض كفاتا * أحياء وأمواتا * وجعلنا فيها رواسي شامخات وأسقيناكم ماء فراتا». ٣٢٨

«ألم يأن للذين آمنوا أن تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق ولا يكونوا كالذين أوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الأمد فقست قلوبهم وكثير منهم فاسقون». ١٠٩

«النظر فى المصحف» ٧٢

«أن الأرض يرثها عبادى الصالحون». ٣٠٤

«إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية * جزأؤهم عند ربهم

ص: ٣٨٩

جنات عدن تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها أبدا رضى الله عنهم ورضوا عنه ذلك لمن خشى ربه». ٢٢٦

«ان الله لا يخلف الميعاد». ٢٩٣

«ان المعدة بيت الداء». ٣٣٨

«إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث». ٢٣٢

«إن فى خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار لآيات لأولى الأبواب». ١٧٦

«إن فى خلق السماوات والأرض واختلاف الليل والنهار لآيات لأولى الأبواب». ٨٦

«ان فى ذلك لايات لاولى الالباب». ١٧٨

«ان لله على الناس حُجَّتَيْن حجة ظاهرة و حجة باطنة اما الظاهرة فالرُّسل و الانبياء و الائمة اما الباطنة فالعقول». ٢٣٠

«أن يُكتب هذا القول بالذهب». ٢٨٩

«إنا عرضنا الامانة على السماوات والارض والجبال فأبين أن يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان إنه كان ظلوما جهولا». ٣٥١

«انظروا آثارنا فان آثارنا تدل علينا». ٢٣١

«أنظروا» ٢٣١

«إنما العبادة التفكر فى أمر الله عزوجل». ٧٢

«إنما أمره إذا أراد شيئا أن يقول له كن فيكون». ٩١

«انى عبد الله آتانى الكتاب وجعلنى نبيا». ١٨٧

«انى عبد الله». ١٨٧

«أو لم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة إن هو إلا نذير مبين». ٣٣٧

«أو لم يروا إلى الطير فوقهم صفات ويقبضن ما يمسكهن إلا الرحمن إنه بكل شئ بصير * أمن هذا الذى هو جند لكم ينصركم من دون الرحمن إن الكافرون إلا- فى غرور * أمن هذا الذى يرزقكم إن أمسك رزقه بل لجوا فى عتو ونفور * أفمن يمشى مكبا على وجهه أهدى أمن يمشى سويا على صراط مستقيم * قل هو الذى أنشأكم وجعل لكم السمع والابصار والافئدة قليلا ما تشكرون * قل هو الذى ذرأكم فى الارض وإليه تحشرون * ويقولون متى هذا الوعد إن كنتم صادقين * قل إنما العلم عند الله

وإنما أنا نذير مبين». ٣٣٣

«أوصيك بتقوى الله». ٢٦٠

«أول الفكر آخر العمل». ٥٣

«أولئك أهل الايمان والتقوى». ٢٧٤

«أولئك يدعون إلى النار». ٢٨٤

«أولم يتفكروا في أنفسهم ما خلق الله السماوات والأرض وما بينهما إلا- بالحق وأجل مسمى وإن كثيرا من الناس بلقاء ربهم
لكافرون». ١٣٦

ص: ٣٩٠

«اهدنا الصراط المستقيم». ٢٧٠

«إياك نعبد وإياك نستعين». ٢٧٠

«بسم الله الرحمن الرحيم». ٢٧١

«بسم الله الرحمن الرحيم». ٢٧٠

«تفكروا ما بصاحبكم من جنة». ٦٦

«ثم استوى إلى السماء وهي دخان فقال لها وللأرض ائتيا طوعا أو كرها قالتا أتينا طائعين». ١٣٧

«ثم استوى إلى السماء وهي دخان». ٨٩

«ثم دنا فتدلى. فكان قاب قوسين أو أدنى». ٥٠

«حيث يجعل نفسه». ٢١

«خذ العلم من أفواه الرجال». ٥

«ذلك القرآن فاستنطقوه ولن ينطق ولكن أخبركم عنه. ألا إن فيه علم ما يأتي، والحديث عن الماضي، ودواء دلائكم، ونظم ما

بينكم». ١٢٠

«ذلك بما قدمت أيديكم وان الله ليس بظلام للعبيد». ٢٨٣

«ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلو عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم إنك أنت العزيز الحكيم». ٣٠٣

«سبحان الذي أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام إلى المسجد الأقصى الذي باركنا حوله لنريه من آياتنا إنه هو السميع البصير».

٥٠

«سبحان ربى الأعلى وبحمده». ٢٧١

«سبحان ربى العظيم بحمده». ٢٧١

«سخر لكم الليل والنهار». ٨٥

«سنريهم آياتنا فى الآفاق وفى أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق». ١٠٣

«شيعتنا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة ويحجون البيت الحرام ويصومون شهر رمضان ويوالون أهل البيت و يتبرئون من

أعدائنا أولئك أهل الايمان و التقى...». ٢٦٩

«صراط الذين أنعمت عليهم». ٢٧٠

«عبدك الضعيف» ٢٧١

«عربا أترابا». ٢٨٨

«عظم الخالق فى انفسهم فصغر ما دونه فى اعينهم...». ٢٢٧

«عِظْنِي». ٥٣

«عليها ملائكة غلاظ شداد». ٢٨٨

«غير المغضوب عليهم ولا الضالين». ٢٧١

«فأتت به قومها تحمله قالوا يا مريم لقد جئت شيئا فريا * يا أخت هارون ما كان أبوك امرأ سوء وما كانت أمك بغيا * فأشارت إليه قالوا كيف نكلم من كان فى المهد صبيا * قال إني عبد الله آتاني الكتاب وجعلني نبيا * وجعلني مباركا أين ما كنت وأوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حيا». ١٨٦

«فإذا جاءت الصاخة * يوم يفر المرء من أخيه * وأمّه وأبيه * وصاحبته وبنيه * لكل امرئ منهم يومئذ شأن يغنيه * وجوه يومئذ مسفرة * ضاحكة مستبشرة * ووجوه يومئذ عليها غبرة *

ص: ٣٩١

ترهقها قتره * أولئك هم الكفرة الفجرة». ٢٩٧

«فإذا هي بيضاء للناظرين». ٢٨٧

«فأما الذين اسودت وجوههم أكفرتهم بعد إيمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون». ٢٨٧

«فأما الذين شقوا ففي النار * خالدون فيها ما دامت السموات والأرض إلا ما شاء ربك إن ربك فعال لما يريد». ٢٨٣

«فأما ترين من البشر أحدا فقولى إني نذرت للرحمن صوما فلن أكلم اليوم إنسيا». ١٨٧

«فأمة هاوية». ٢٨٦

«فإن الله خلق خلقا برحمته لرحمته». ٢٨٤

«فأولئك هم العادون». ٢٣

«فرت ورب الكعبة». ١٧١

«فسجد الملائكة كلهم أجمعون * إلا إبليس استكبر وكان من الكافرين * قال يا إبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي أستكبرت أم كنت من العالين * قال أنا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين * قال فاخرج منها فإنك رجيم * وإن عليك لعنتي إلى يوم الدين». ٣٦٧

«فكرة في آيات الله ويتولد منه التوحيد واليقين. وفكرة في نعمه الله ويتولد منه الشكر والمحبة. وفكرة في وعيد الله ويتولد منه الرهبة. وفكرة في وعد الله ويتولد منه الرغبة. وفكرة في تقصير النفس في الطاعات مع احسان الله ويتولد منه الحياء» ٣٠، ٣١، ٣٢

«فلتكن سفينتك فيها تقوى الله وحشوها الايمان». ٢٩١

«فما تنفعهم شفاعة الشافعين». ٢٩٦

«فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث». ٢٥٩

«فورب السماء والأرض إنه لحق مثل ما أنكم تنطقون». ٧٥

«فهو في عيشة راضية». ٢٨٦

«قاتله الله كافراً، ما أفقهه». ٢٦

«قال أنا يوسف وهذا أخى». ٣٦٦

«قال إني جاعلك للناس إماما». ٣٠٢

«قال رسول الله، صلى الله عليه وآله: قالت الحواريون ليعسى: يا روح الله! من نجالس؟ قال: من يذكركم الله رؤيته، ويزيد في علمكم منطقته ويرغبكم في الآخرة عمله». ٧٢

«قال فأخرج منها فإنك رجيم * وإن عليك اللعنة إلى يوم الدين». ٣٦٤

«قال كذلك أتتك آياتنا فنسيتها وكذلك اليوم تنسى». ٢٩٦

«قال هل علمتم ما فعلتم بيوسف وأخيه إذ أنتم جاهلون». ٣٦٦

«قالوا أئنك لانت يوسف». ٣٦٦

«قبح الله مصقله». ٣٠٤

«قد أفلح المؤمنون. الذين هم في صلاتهم خاشعون. والذين هم عن اللغو معرضون.

ص: ٣٩٢

والذين هم للزكاة فاعلون. والذين هم لفروجهم حافظون. إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنهم غير ملومين. فمن ابتغى وراء ذلك فأولئك هم العادون. والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون. والذين هم على صلواتهم يحافظون. أولئك هم الوارثون». ١٠٤

«قد جاءكم بصائر من ربكم». ٢٩٨

«قد جاءكم بصائر من ربكم». ٢٩٨

«قد من الله علينا إنه من يتق ويصبر فإن الله لا يضيع أجر المحسنين». ٣٦٦

«قل إنما أعظكم بواحدة أن تقوموا لله مثنى وفرادى ثم تتفكروا ما بصاحبكم من جنه إن هو إلا- نذير لكم بين يدي عذاب شديد». ٣٣٦

«قل هو الله أحد * الله الصمد * لم يلد ولم يولد * ولم يكن له كفواً أحد». ٢٧١

«قلت (لابي عبدالله): كيف يتفكر؟ قال: يمر بالدار والخربة، فيقول: أين بانوك؟ أين ساكنوك؟ ما لك لا تتكلمين». ١٨٥

«كالحجارة أو اشد قسوة». ٣٥٣

«كانوا لجهنم حطباً». ٣٥٢

«كان أكثر عبادة أبي ذر رحمه الله عليه خصلتين: التفكر والاعتبار». ٨٣

«كذلك نفصل الآيات لقوم يتفكرون». ١٧٨

«كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس». ٢٣٢

«كيف نكلم من كان في المهد صبياً». ١٨٧

«لا تحصى عجائبه ولا تبلى غرائبه». ١٦٨

«لا مال أعود من العقل ولا فقر أشد من الجهل». ٢٤٨

«لا يموت فيها ولا يحيى». ٢٨٧

«لايات لقوم يعقلون». ١٧٧

«لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم». ٣٥٢

«لم يطمثهن إنس قبلهم ولا جان». ٢٨٨

«لما خلق الله العقل استنطقه، ثم قال له أقبل فأقبل، ثم قال له أدبر فأدبر، ثم قال له: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقا هو أحب إلي منك، ولا اكملك إلا فيمن أحب أما إنى إياك آمر، وإياك أنهي، وإياك أثيب». ٣٥٦

«لمجموعون الى ميقات يوم معلوم». ١٢٤

«لنخرج من شاء من عبادة العباد إلى عبادة الله ومن ضيق الدنيا إلى سعتها ومن جور الأديان إلى عدل الاسلام...». ٢٥٦

«لو أنزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتنه خاشعا متصدعا من خشية الله وتلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون». ١١٩

«ليس العبادة كثرة الصلوة والصوم». ٧٢

«ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان». ١٩

ص: ٣٩٣

«مأخوذاً على النبين ميثاقه». ٣٠٠

«مرج البحرين يلتقيان * بينهما برزخ لا يبغيان». ١٧٧

«ملك يوم الدين». ٢٧٠

«نبه بالتفكر قلبك». ٧١

«نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبيح». ٢٨٩

«وأتق الله ربك». ٧١

«واحفظني برحمتك». ٢٩١

«وإذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فأتمهن قال إني جاعلك للناس إماماً قال ومن ذريتي قال لا ينال عهدى الظالمين». ٣٠١

«وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق يقولون ربنا آمنة فآكتبنا مع الشاهدين». ١٠٣

«وأشهد أن محمداً عبده ورسوله اللهم صل على محمد وآل محمد». ٢٧١

«واضمم يدك إلى جناحك». ٢٨٧

«والاعتبار عند عجائبه». ٧٣

«والتفكر فيه» ٧٢

«والحديث عن الماضي». ١٢٢

«والخيل والبغال والحمير لتركبوها وزينته ويخلق ما لا تعلمون». ٣٣٢

«والذين كفروا يتمتعون ويأكلون كما تأكل الأنعام والنار مثوى لهم». ١٩٣

«والذين كفروا يتمتعون ويأكلون كما تأكل الأنعام والنار مثوى لهم». ١٩٥

«والذين هم لفروجهم حافظون. إلا على أزواجهم أو ما ملكت أيمانهم فإنهم غير ملومين». ١٠٥

«والله الله في القرآن لا يسبقكم بالعمل به غيركم». ١٣٧

«والله يدعو إلى الجنة والمغفرة بإذنه». ٢٨٤

«وأما الذين ابيضت وجوههم ففي رحمة الله هم فيها خالدون». ٢٨٧

«وأما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السموات والأرض الا ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ». ٢٨١

«وأما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السموات والأرض». ٢٨٢

«وأمرهم شورى بينهم». ٢١٦

«وأنا عبدك الضعيف الذليل الحقير المسكين المستكين». ٣٦٧

«وإنما الدنيا منتهى بصر الأعمى، لا يبصر مما وراءها شيئاً». ٢٩٩

«وأوحى ربك إلى النحل أن اتخذى من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون * ثم كلى من كل الثمرات فاسلكى سبل ربك ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس إن فى ذلك لآية لقوم يتفكرون». ٨٦

«وبالأسحار هم يستغفرون». ١٠٢

«وتراهم ينظرون إليك وهم لا يبصرون». ٢٧٩

«وتعاونوا على البر والتقوى». ١٨٨

ص: ٣٩٤

«وتلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون». ١٤١

«وجاف عن الليل جنبك». ٧١

«وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وكانوا لنا عابدين». ١٨٧

«وجعلني مباركا». ١٨٧

«وجنّ عرضها السموات والأرض أعدت للمتقين». ٢٨٥

«ودواء دائكم» ١٢٣

«وسارعوا إلى مغفرة من ربكم وجنّ عرضها السموات والأرض أعدت للمتقين». ٢٨٥

«وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بأمره إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون». ٨٤

«وسكاتها الصبر». ٢٩١

«وشراعها التوكل». ٢٩١

«وضرب الله مثلا للذين آمنوا امرأة فرعون إذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة ونجني من فرعون وعمله ونجني من القوم

الظالمين». ٢٢٨

«وعلى الله فليتوكل المؤمنون». ٢٩١

«وعليكم بالتواضع والشكر والحمد». ٣٦٧

«وفي الارض آيات للموقنين * وفي أنفسكم أفلا تبصرون». ٣٣٥

«وفي السماء رزقكم وما توعدون». ٧٤

«وفي السماء رزقكم وما توعدون». ٧٥

«وفي انفسكم أفلا تبصرون». ١٤١

«وفي انفسكم افلا تبصرون». ٢٣٥

«وفي أنفسكم أفلا تبصرون». ٨٥

«وقالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا فى أصحاب السعير». ٣٣٩

«وقضى ربك ألا تعبدوا إلا إياه وبالوالدين إحسانا إما يبلغن عندك الكبر أحدهما أو كلاهما فلا تقل لهما أف ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما * واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيرا». ٢١٣

«وقيمها العقل». ٢٩١

«وكذلك نرى إبراهيم ملكوت السماوات والأرض وليكون من الموقنين». ٤٩

«ولا تزر وازرة وزر أخرى». ٢٩٧

«ولا يرضى لعباده الكفر». ٢٩٤

«ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والإنس لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم أعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها أولئك كالأنعام بل هم أضل أولئك هم الغافلون». ١٧٠

«ولقد ذرأنا لجهنم كثيرا من الجن والإنس لهم قلوب لا يفقهون بها...». ١٧٢

«ولقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادى الصالحون». ٣٠٣

«ولقد كرمنا بنى آدم وحملناهم فى البر والبحر ورزقناهم من الطيبات وفضلناهم على كثير ممن خلقنا تفضيلا». ٣٥١

«ولكن أكثر الناس لا يعلمون». ١٧٢

ص: ٣٩٥

«ولله ملك السماوات والأرض». ٨٩

«ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه أخلد إلى الأرض واتبع هواه فمثله كمثل الكلب إن تحمل عليه يلهث أو تتركه يلهث». ١٩٥

«وما خلقنا السماوات والأرض وما بينهما إلا بالحق وإن الساعة لآتية فاصفح الصفح الجميل». ١٠٣

«وما خلقنا السماوات والأرض وما بينهما لاعبين». ١٠٤

«وما يستوى الأعمى والبصير * ولا الظلمات ولا النور * ولا الظل ولا الحرور * وما يستوى الأحياء ولا الأموات إن الله يسمع من يشاء وما أنت بمسمع من فى القبور». ٢٩٧

«وما يستوى الأعمى والبصير». ٢٨٠

«وما يعقلها إلا العالمون». ٢٥٨

«ومن أعرض عن ذكرى فإن له معيشة ضنكا ونحشره يوم القيامة أعمى * قال رب لم حشرتني أعمى وقد كنت بصيرا». ٢٩٥

«ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا». ١٠١

«ومن كان فى هذه أعمى فهو فى الآخرة أعمى وأضل سبيلا». ٢٩٥

«ومن كان فى هذه أعمى فهو فى الآخرة أعمى». ٢٩٥

«ونظم ما بينكم». ١٢٥

«ويبرؤون من أعدائنا». ٢٧٤

«ويجعل لكم جنات ويجعل لكم أنهارا». ٣٠٦

«ويمددكم بأموال وبنين». ٣٠٦

«ويوالون أهل البيت». ٢٧٤

«يا أباذر! إذا تبعت جنازة فليكن عقلك فيها مشغولا بالتفكر والخشوع، واعلم أنك لاحق به». ٣٣٦

«يا أيها الذين آمنوا هل أدلكم على تجارة تنجيكم من عذاب أليم. تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فى سبيل الله بأموالكم وأنفسكم ذلكم خير لكم إن كنتم تعلمون». ٩٩

«يا أيها المزمّل. قم الليل إلا قليلا. نصفه أو انقص منه قليلا. أو زد عليه...». ١٠٠

«يا بُنى ان الدنيا بحر عميق قد غرق فيها عالم كثير». ٢٩٠

«يا داوود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله إن الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب». ٣٠٤

«يا على لا فقر أشد من الجهل ولا مال أعود من العقل». ٥٠

«يا هشام ان لقمان قال لابنه». ٢٩٠

«يتمتعون ويأكلون كما تأكل الأنعام». ٢٣٢

«يتولد منه التوحيد واليقين». ١٠٦

«يحجون البيت الحرام». ٢٧٢

«يرسل السماء عليكم مدرارا». ٣٠٥

ص: ٣٩٤

«يوم تبدل الأرض غير الأرض والسماوات وبرزوا لله الواحد القهار». ٢٨٢

«يوم لا ينفع مال ولا بنون * إلا من أتى الله بقلب سليم». ٢٥٨

«يوم يأت لا تكلم نفس إلا بإذنه فمنهم شقى وسعيد». ٢٨٠

«يوم يأت لا تكلم نفس إلا بإذنه فمنهم شقى وسعيد»، ٢٨١

ص: ٣٩٧

آب نبود هست ریگ پای سوز ۱۹۴

آدمی را عقل باید در بدن ۳۳۲

آن پیرلاشه را که سپردند زیر خاک ۳۳۶

آه چه دیدم که دو چشمم مباد! ۳۳۴

از آن، دیو گردند از این آدمی. ۳۷۲

از بوسه تو خاک زمین قدر لعل یافت ۳۵۶

افتادگی آموز اگر طالب فیضی ۳۷۲

اگر فکر دل زاری نکردی ۳۷۴

الهی دلی ده که جای تو باشد ۳۵۷

الهی عطا کن بر این بنده چشمی ۳۵۷

الهی عطا کن مرا گوش و قلبی ۳۵۷

الهی ندانم چه بخشی کسی را ۳۵۷

امروز شاه انجمن دلبران یکی است ۲۷۱

ای برادر تو همه اندیشه ای ۲۱

ایوان مدائن را آئینه عبرت دان ۳۳۴

با طبع بلند میل پستی نکند ۲۱۸

باطل است آن چه مدعی گوید ۱۰۸

بدو گفتم که مشکى يا عبيرى ۲۱۹

برگ درختان سبز در نظر هوشيار ۳۳۰

برهنه زخم هاى سخت خوردن ۲۱۸

بزرگان نکردند در خود نگاه ۳۷۲

بس نامور به زير زمين دفن کرده اند ۳۳۶

بعد ز چندی سر آن خيره سر ۳۳۴

بعد که مصعب سر و سردار شد ۳۳۵

بگفتا من گلى ناچيز بودم ۲۱۹

بلندی از آن يافت کو پست شد ۳۷۲

بنشین بر لب جوى و گذر عمر بين ۳۳۵

بودم و دیدم بر ابن زياد ۳۳۴

به بيچارگى تن بينداخت خاک ۳۷۲

به پيش من هزاران بار بهتر ۲۱۸

به خاکستري روى درهم کشم؟ ۳۶۹

به خاکستري روى درهم کشم؟ ۳۷۲

به دريا بنگرم دريا ته وينم ۹۰

به صحرا بنگرم صحرا ته وينم ۹۰

به عالم کار ديوارى نکردى ۳۷۴

به عمر خویشنن کارى نکردى ۳۷۴

به کوه بیستون بی رهنمایی ۲۱۸

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت ۹۰

بی تامل جامه را بیرون کنی ۱۹۴

بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم. ۳۵۶

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز. ۲۷۰

پس در همه دهر یک مسلمان نبود. ۲۶۸

پیاده راه های دور رفتن ۲۱۸

پیروی از قول هر مجنون کنی ۱۹۴

تا چه کند با تو دیگر روزگار. ۳۳۵

تا رهی از کین و باشی در صواب ۱۹۴

تاج کاووس ببرد و کمر کیخسرو ۳۳۴

تازه سری چون سپر آسمان ۳۳۴

تکبر به خاک اندر اندازدت. ۳۷۲

تکیه بر اختر شب دزد مکن کاین عیار ۳۳۴

تن روغن زده با زحمت و زور ۲۱۸

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ۳۳۰

تو ای بنده افتادگی کن چو خاک ۳۷۲

تو به سیمای شخص می نگری ۳۳۱

تو را از عیش آزادی چه حاصل ۳۷۴

تواضع سر رفعت افرازدت ۳۷۲

جوابش گفت پیر خوش تکلم ۳۳۵

جوانی گفت با پیری دل آگاه ۳۳۵

چرا کار سزاواری نکردی ۳۷۴

چنین می گفت با پیر عجوزی ۲۱۹

چو خود را به چشم حقارت بدید ۳۷۲

چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا. ۲۵۸

چو عمرم مدتی با گل گذر کرد ۲۱۹

چو گردن کشید آتش هولناک ۳۷۲

چو گل بشنفت این گفت و شنودم ۲۱۹

چون سرفرازی نمود این کمی ج ۳۷۲

حرفی که از آن کسی برنجد ۳۶۳

حریص و جهانسوز و سرکش مباش ۳۷۲

خاکش چنان بخورد کزو استخوان نماند ۳۳۶

ص: ۳۹۹

خجل شد چو پهنای دریا بدید ۳۷۲

خدابینی از خویشتن بین مخواه ۳۷۲

خفته را خفته کی کند بیدار؟ ۱۰۸

خمیری نرم و تازه چون حریری ۲۱۹

خوشبخت کسی بود که اوقات عزیز ۲۱۸

خیری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر ۳۳۶

دانا نخورد شراب و مستی نکند ۲۱۸

در دهر چو من یکی و آن هم کافر ۲۶۸

در نیستی کوفت تا هست شد. ۳۷۲

در همه عمر از آن پشیمانیم. ۳۳۱

دست کش او سر مختار شد ۳۳۵

دلبر اگر هزار، ولی دل بر آن یکی است. ۲۷۱

دو رویه زیر نیش مار خفتن ۲۱۸

دور خوبی گذران است نصیحت بشنو. ۳۳۴

دیگر فکر شب تاری نکردی ۳۷۴

رسید از دست محبوبی به دستم. ۲۱۹

رنجیده شود کسی که سنجد. ۳۶۳

روی همین مسند و این جایگاه ۳۳۴

ز خاک آفریدت خداوند پاک ۳۷۲

ز گرمابه آمد برون بایزید ۳۶۸

زان پیشتر که بانگ بر آید فلان نماند ۳۳۶

زبانی که در آن ثنای تو باشد ۳۵۷

زخاک آفریدت چو آتش مباش ۳۷۲

زمانه پندی آزادوار داد مرا ۳۳۵

زمانه را چو نکو بنگری همه پند است ۳۳۵

زمستان توی آب شور رفتن ۲۱۸

زیر همین قبه و این بارگاه ۳۳۴

سپهرش به جایی رسانید کار ۳۷۲

ستمگر بر سرت زان شد مسلط ۳۷۴

سزاوار تو باشد حق پرستی ۳۷۴

سه پشته روی شاخ مور رفتن ۲۱۸

شبانہ با دو چشم کور رفتن ۲۱۸

شبی در محفلی با آه و سوزی ۲۱۹

شد بر مختار به روی سپر ۳۳۴

شدی مغرور روز روشنی چند ۳۷۴

شنیدستم که پیر پاره دوزی ۲۱۹

شنیدم که وقتی سحرگاه عید ۳۶۸

صدف در کنارش به جان پرورید ۳۷۲

صرف هوس و هوی پرستی نکند. ۲۱۸

طلعت خورشید ز رویش نهان ۳۳۴

عقربی در جامه ات دیدم بدان ۱۹۴

عقل آن باشد که برگیری تو آب ۱۹۴

فرو ریختش از سرایی به سر ۳۶۸

کان گوش پر از صدای تو باشد ۳۵۷

کاین اشارت ز جهان گذران ما را بس ۳۳۵

کز هستی اش به روی زمین بر نشان نماند ۳۳۶

کسی در سایه لطفت نیاسود ۳۷۴

کف دست شکرانه مالان به روی ۳۶۹

که ای نفس من در خور آتشم ۳۶۹

که ای نفس من در خور آتشم ۳۷۲

که ایام جوانی کرده ام گم. ۳۳۵

که بینایش از ضیای تو باشد ۳۵۷

که جایی که دریاست من کیستم ۳۷۲

که خم گشتی چه می جویی در این راه؟ ۳۳۵

که خود دفع ستمکاری نکردی ۳۷۴

که رحمی بر گرفتاری نکردی ۳۷۴

که شد نامور لولو شاهوار ۳۷۲

که هم عاشق و هم گدای تو باشد ۳۵۷

که یک جو زیر بار زور رفتن ۲۱۸

کفر چو منی گزاف و آسان نبود ۲۶۸

کمال همنشین در من اثر کرد ۲۱۹

که از بوی دلاویز تو مستم؟ ۲۱۹

که به هر شب چشمه ای بینی روان ۱۹۴

گر از پایی برون خاری نکردی ۳۷۴

گر او هست حقا که من نیستم ۳۷۲

گر تو را طفلی بگوید کای فلان ۱۹۴

گر در آن ره آب بود، آن را بریز ۱۹۴

گر یکی گوید در این ره هشت روز ۱۹۴

گرفتم آن گل و کردم خمیری ۲۱۹

گفت به عبدالملک از روی پند ۳۳۴

گل اندر زیر خود گسترده پر کرد ۲۱۹

گلی خوشبوی در حمام روزی ۲۱۹

گوشوار زر و لعل ار چه گران دارد گوش ۳۳۴

ما تماشاکنان بستانیم ۳۳۰

ما در آثار صنع حیرانیم ۳۳۱

مابقی خود استخوان و ریشه ای. ۲۱

محکم تر از ایمان من ایمان نبود. ۲۶۸

مرا با همنشینی مفتخر کرد ۲۱۹

مرد باید که گیرد اندر گوش ۱۰۸

معطر بود و خوب و دلپذیری ۲۱۹

من از روزی که این جا پا نهادم ترک سر گفتم. ۲۵

میان لانه زنبور رفتن ۲۱۸

میان لرز و تب با جسم پر زخم ۲۱۸

نادره مردی ز عرب هوشمند ۳۳۴

نچینی گل ز باغ زندگانی ۳۷۴

ندیدم چون تو عبرت می نمودم ۲۱۹

نشان از قامت رعنا ته وینم. ۹۰

نک، سر مصعب به تقاضای کار ۳۳۵

نه از بستن نه از کشتن ندارم هیچ باکی ۲۵

و لکن مدتی با گل نشستم. ۲۱۹

و آن دگر گوید: دروغ است این بدان ۱۹۴

ور نبود آب، وای بر مرد ستیز! ۱۹۴

ور نوشته است پند بر دیوار ۱۰۸

ور نه جان در کالبد دارد حمار. ۳۳۲

وگر نه من همان خاکم که هستم. ۲۱۹

هان ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان ۳۳۴

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار. ۳۳۰

هر چه گفتیم جز حکایت دوست ۳۳۱

هرگز نخورد آب زمینی که بلند است. ۳۷۲

همه گل های عالم آزمودم ۲۱۹

همی گفت شولیده دستار و موی ۳۶۹

یکی تشت خاکسترش بی خبر ۳۶۸

یکی قطره باران ز ابری چکید ۳۷۲

ص: ۴۰۱

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

